





هذا الكتاب المسمى بشفاء الصدق
 في شرح زيارة العاشق ما ألفها ووضعها
 في الأعلام وفريد الأنام الرضوي في سير المبدأ والآثار
 في مجال المسالك هذه القواعد الحكيمة والاشارة المبهمة
 المحققين وسند المدققين عمدة العلماء الأعلام وبلد الفقهاء
 الكرام منبع العدل وخاتمة قيمة الفضل حبيب
 الحاج ميرزا أبو الفضل شيخ الله المسلمين بكاتب
 طول حيا ابن العلم المحقق الحاج ميرزا أبو القاسم
 الطهراني أعلی الله مقامه الشريف
 وقد راجي بطبعه وانتشاره لنجد أقل أبناء
 العلماء الحاج شيخ علي
 المحمدي النجاشي

صورة خط المصنف
 من بدیع الاتفاق موافقة
 هذا الكتاب لقولنا شرح زيارة عاشور
 مقصودا وهو عنوانه وقلت فيه نظار
 هالك عجوت كل معنى من معاني زيارة العاشق
 واذا تم جمعها قلت أرخ في الشرح مجد شفاء الصدق
 وكتب مصنفه العبد الأثر أبو الفضل
 منتصف رجب سنة ١٢٨٥

سود و شکر مبارک مجد و مذهب سید البشر علی راس المالۃ الثالثة عشر
 اتالی حاجی محمد حسن زیدی که تقریظ بر این کتاب مستطاب و نورانی
 بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب شفاء الصدوق و تحقیق کتابت
 در بنای خجایی و تائید ثبات جامع بین مراتب تحقیق
 و تتبع و محیط ذکر انواع فضایل و معارف برای اصناف و طبقات
 مردم نافع و جمیع در باب خود بی نظیر شایسته است که عموم خوانندگان آن
 رجوع نموده و از تأمل در مباحث و تحقیق عقاید و رفع شکات نیکو سود و فایده
 جل ذکره رسد که را در این امر وظیفی یا معاوضتی بوده هر چه که باشد جناب خیر
 عباس علی صاحبزاده و خجیه الطاهرین در تئیه فضل و صوره و کلام
 این کتاب بجهت احیای امر و اعلاای کلمه آنجا است مستوفی
 مجد و آله الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم
 حرره الاحقر محمد حسن زیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

شفای صد و سکنه صوامع ملکوت شرح محامدیکما خدایت عزت اسماء که مشاطه لطف مخصوص کلکونه
 انبیای عظام را بکلکونه بلا برافروخت و جلای عیون سده نه جوامع لاهوت نشر یادی و اسع العطائیت
 جلالت الاذه که خیاط عنایت خاصش قامت اولیای کرام را جامه مصیبت و عزایمید و خست سپس
 اعتصام بحبل المیتین ولایت و استمساک بعروه الوثاقی نمودت ایشان را پرچم لوامی نجات و سلم
 ارتقای درجات فرمود و توجه تلووب صافیة بنواحی مقدسه ایشان را از دور و نزدیک که حقیقت
 زیارت عبارت از اوست برای سماع افاعی معاصی خاصیت تریاق فاروق بخشود و از این میان خواجه
 کانیات و صفوه موجودات سید بنیاد و نفاذه اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آل کرام و را
 رتبت خاص بخصاد و هم دران ذریه دریه و عترت فاطمیه سلام الله علیها سرخیل شهیدان پیشوای
 سعیدان شمع جمع ارباب محبت و سید شباب اهل جنت حسین بن علی علیهما السلام را از مرتبت
 اختصاص داد که توجه بخضرش را برای حاجتمندان غیرت اکیر عظم کرد و خصوص زیارت عاشورایش را



Handwritten number 120.



ازان میانه برای احراز کونوز فوز و رشاد منسک حجر کرم آورد و جواهر منضوده صلوات ناکیات و لای
 نشوره و سجیات نامیات هدیت روان پاک و نثار کوهر تابناک صاحب مقام محمود و شافع یوم موعود
 مهتران و خاتم پیغمبران و آل اطهار و عترت ابرار که در میدان سربازی از فاطمه انبیات قدم پیشتر گذشتند
 و در مرحله جان فشانی از کافه اولیا علم پیشتر افراشتند علی الخصوص فاسخه کتاب نامت هدایت
 و خاتمه ابواب ولایت و وصایت که باستحقاق جانشین پیغمبر بلکه جان شیرین آن سرور بود امیر المومنین
 و امام المتقین خلیفه رب العالمین و بحمد الله علی اهل السموات و الارضین صلی الله علیه و علی
 من انتسب الیه و لعنة الله علی من غصب حقه و محمد ما استحققه و ناصبه و اله
 بالعداوة اولئک طبع الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوة و ما تلی باللسان ذیارة او قرو
 علی الاذان لبشادة و جعل خامه شکسته پابست زنجیر علائق و گرفتار دام امانی و عوائق سرشته
 بیابان جبل و نادانی ابوالفضل بن العلم المحقق ابی القاسم الطهرانی حوسنا حسنا با سیرا
 و او تینا فی النشائین خبر اکثرا بر الواح ارواح صافیة و صفایح الباب و الکیه عرضه میدارد
 که در سینه هزار و سیصد شش بجزی که زیارت بیت الاحرام فیضیاب و شرف اندوز شدیم برخی از
 اخلاسی روحانی و برادران یانی ازین قلیل البضاعة کثیر الاضاعة ذاقه الله حلاوة منا جاته
 و جعل النجی الدارین مقرونا بحاجاته توقع آن کردند که شرجی بر زیارت عاشورا بنکارم و فقرات
 او را یکایک بیانی شایسته پارم که هم پرسی زبان را بباطال و نصیبی و افریاد و هم دانشتند از
 در مراجعه او رغبتی ظاهر میش آید این بمقدار بقصو رباع و قلت اطلاع و ضعف حال و کثرت اشتغال
 و ضیق مجال معذرت شدیم و هر چند ایشان بر اصرار می افزودند و مبالغه در این متنی نمینمودند این حقیر چون
 از مرتبه بی بضاعتی خود خبر داشتم گوش نمیکردم و روی بجانب جایت نمی آوردم این بود تا سفر
 منقضی شد و هر کس بوطن خود مراجعت کرد و این بنده بمقر مالوف که ارض مقدسه و بقعه مبارکه
 مستقر سلطان ولایت و دار الغیبه مرکز دایره هدایت عجل الله فرجه سامره که بجای و رت او شرف
 بودم باز گشتم لازال از طران مکتوب یکی ازان دوستان یقینی و برادران دینی میرسید و از این
 جوابی جز امتناع نمیشد تا اینکه در اوایل شهر جمادی الاولی شسته جناب محماد نصاب معالی انتساب
 عمده الاجلاء الانجاب و زبدة الاخلاء الاحباب حاجی سید کاظم صراف طرانی دام توفیق
 بعزیمت تکرار حج بتقبیل اعقاب فلک جناب نه سر من رای علیهم السلام فائز گردید و در نیل این
 مرام و حصول این مقصود متکسبست با ذیال عنایات حضرت مستطاب بندکان عیون

شان اسلامیان پناهی کنز الراحین و کشف المحتاجین طغرای منشور فقاہت و ریاست
 و سر لوح کتاب یکاست و سیاست مجمع البحرین سیادت و سعادت و مشرق الشمسین
 افادت و افادت ایه الله فی العالمین وارث علوم الانبیاء والمرسلین استاد العلماء
 والمجتہدین مربی الفضلاء والمحصلین شمس الاسلام والمسلمین سید الفقہاء والمحققین
 ذخرا للحکماء والمتکلمین خاتمة الزعماء قادمة الزوواء غوث الملہ عماد الشریعة دکن
 الشیعة مستجار الائمة محیی السنة ممیت البدعة مفتی الاموال معید الامال باب الاحکام
 علم الاعلام خلیفۃ الامام فی رعیتہ ووصی دم فی ذبہ مفتی الفرق مرتضی الامم سید الطائفة
 الوقت شیخ العصر علامۃ الزمان مفید الدهر مرآة السلف مشکوة الخلف عذرة الفرقة الناجية ناصر
 العترة الزاکية وهو الذی انتہی الیہ الرئاسة منقادۃ الیہ تخریذا ذیالها ولہ تکت تصلح
 الالہ ولہ یتصلح الالہا المنعقد علی الفضلیة المختار المعترف باعلیہ کل معاصر
 مولینا الاجل وکھفنا الا ظل المنہی الیہ فی عصرنا ریاسة الامامیہ فی العلم والعمل
 ذوالنقاب ابوالفخار فلک المکرّمات شمس المعالی سیدنا الطاهر المعظم و استادنا الباقی
 المقدم الحاج میرزا محمد حسین الحسینی عترة ونجاد الشیخ مولانا و داد العسکری
 هجرة وجواد المدعو فی لسان النخاس والعام بحجة الاسلام محمد مذهب سید البشر
 علی داس الماة الثالثة عشر مؤلف علامۃ ملا ثوبیہ ولبس لہ من قبلہ اول اوبعدہ
 ثانی ذرت مطارفة والمجد جلہتا علی کمال بدا فی ذی الشان من علمہ یتهد الشریک
 شرفا فلا یقاس بہ ہوما یمیزان لا زالت الویة الاسلام بعلمہ منشورة ولا
 برحت جنود العلم بافادۃ منصورۃ من قال امین ابقی الله معجته فان ہذا
 دعاء یشمل البشر علی کلہ چون معزی الیہ بکوشہ بساط قرب کہ سجدہ کاہ صلیحی زاہدین و بوسطی
 فضلائی راشدین است فیض وصول یافت عرض مامول کردہ بدرجہ قبول رسید و چون این بی عیبت
 شرف اندوز محضر افادت کسر شد م سخن از استدعای مشار الیہ میان آمد وداعی ہمان عذرت
 مونة و کثرت اشغال نظریہ و مبانی صنت تبع کہ لازمہ این شانت محمولہ صنوف نظریات و تکلیف
 داعیانست بر مسامع عاکفان حضور عالی عرضہ داشتہم قرین اجابت نشد و فرمان رفت بموجب
 المیسور لا یسقط بالمعسور بروجیکہ منافی سایر وظائف و معارض نقیب مشاغل نشود بخواص
 شرح باید بر زیارت عاشورا نوشت کہ عموم مردم را از ہر طبقہ باور غیبی باشد و ہر صنفی را از تامل ابواب

و فصول منقحہ برست بیاید و نظر بانیکہ حکما گفته اند المامود معدود و از مقررات عقلیہ شرعیہ است
 کہ المیسور لا یسقط بالمعسور این بی بضاعت از میان تو جہات آن ستاد بزرگوار و محبان
 عنایات این علامہ نامدار کہ در طریقی ہر باب امامیہ افادت حضرت او و مطاف اکابر فقہای عصر تحقیقات
 خدمت او است ادام اللہ ظلہ ولا اعد منّا فضلہ و افضالہ استاد حجتہ از او اثر شہر رمضان
 المبارک سنہ مذکورہ کہ از زیارت مشہدین مقدسین مراجعت کردم بشککہ ہمت اصطیاد و حش
 فرصت کردہ گاہ گاہ اوقات کسالت و از منہ فراغ از بحث و نظر را مصروف این کار کرد و تحت
 باب ثانی را کہ اسم بود مقدم کردہ و جہتہ القلب غریب و نصب العین ہمت داشتہم تا در تاریخ
 مذکور در آخر آن باب آن خدمت نمایان بپایان رسید با غرت کتاب قلت اسباب خصوصاً
 در سامرہ کہ ببحث کمی عدت و عدت اسباب ستانست مفقود و ابواب استعارت شد و دست
 و در عشر او احسن محرم در باب اول کتاب شروع کردم و ہم در تضاعیف اوقات مذاکرہ
 و انشای انات مدرسہ و محاضره انتہا ز فرصت و اعتناء مملت کردہ با برکات اللہ علیہم السلام
 و امداد علوی در غرہ صفر آن باب نیز بنہایت رسید بانیکہ شرحی بالتعلیقہ کہ تعلق بخصوص این زیارت
 مقدسہ داشتہ باشد کہ مراجعہ او در توصل بقرض مقصود معاونت نماید ندیدہ بودم و نہ شنیدہ
 و منت خدا را غرور جل کہ با اینہمہ از اقسام سبعہ تصنیف کہ ہر عاقل ارجمند و ہر فاضل دانشمند
 باید بیرون آنہا تصنیف نکند خارج بنفادہ و ان اقسام را با بجمہ تنبیہ ناظرین و تذکرہ معاصرین یاد
 میکنم این خرم ظاہری در رسالہ اندسبہ کہ از لطف رسایل معمولہ در این بابست کفہ و سایر فضلاء
 و حکما نیز بواسطت یا متابعت و قاعدۃ تاسیس کردہ اند کہ هیچ عاقلی را روا نیست کہ تخطی کند از
 تالیف بر کی از ہفت قسم اول چیزیکہ اختراع و ابتکار کند کہ مشہوق باونشدہ باشد و دوم عملی یا
 کتابی ناقص کہ او را تمیم و تکمیل کشد سیم مشکلی سربستہ و در بستہ کہ بشرح فتح اقبال و رفع اشکال
 او کند چہارم کتابی یا علمی مفصل و طویل الذیل کہ بحدت زوائد و جمع فوائد او را مختصر کردہ بی اخلال
 بجزئی و بی نقیصہ بقالب تصنیف بر آورد و پنجم امور متفرقہ پراکندہ کہ بسلسلہ جامعہ فراہم آورد
 و در ششہ جمع و تالیف کشد ششم مسائل مختلفہ در ہم شدہ کہ غیر مرتب و با منضد نہ بروجی
 خاص و ترتیبی مخصوص در سبک ترتیب و تنضید بر آورد و ہفتم کتابی یا مسئلہ کہ در او مؤلف یا مخترع
 خطائی کردہ بر خطای او تنبیہ کند و فساد او را اصلاح نماید و تالیفاتی کہ بیرون این ہفت قسم است
 مثل اکثر مؤلفات شایستہ اعتنائی فحول و زینبندہ مراجعہ از باب الباب عقول منیت قالوا

و ينبغي لكل مؤلف كتاب في فن قد سبق اليه الا تخطوا كتابه من خمس فوائد استنباط شي كان
معضلا او جمعا ان كان متفرقا او شرحا ان كان غامضا او حسن نظم و تاليفا واستقاطا و شوا
و تطويل قلت وهذه الفوائد عند التحقيق قائمة بالاقسام السبعة فلنحافظ عليها اشد
المحافظة فانها من اهم الامور واصعبها و قد سميت هذه الكتاب **بشفاء الصدوق في شرح**
زيارة العاشور بان اگر مقبول نظر بزرگان شود فلک شوم به بزرگی و مشرعی بعبادت و این کرامت
البته از میان توجهات علیه و برکات انفاس قدسیه حضرت مستطاب اجل سید اساتذ ضاعف الله
قدره کما نشر بالخبر فی الافاق ذکره است لان من ذلک قد حی و اری - بسبل ارفیض کل آموخت سخن در توفیق
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش و اگر محروم از میل باصور و دور از منزلت قبول افتد از قصور ربیع
و حسیض کوب این بی سعادت کم بضاعت است ولی رجای واثق از حضرت دانشمندان که بر سبیل
تفرج در این صحیفه نظری می کنند آنکه حجاب معاشرت را از میان بردارند و این بی بضاعت را یکنق
از پیشینیان پندارند و این شعر ابوتام را که در دیباچه سرایر استشهاد الیراد کرده که الفضل للشعر
لا للعصر و الدار میزان تیز حق و باطل و مقیاس فرق عالی و عاقل دارند و ملتفت این نکته باشند
که معاشرت و تقدم و تاخر امریست اعتباری که بالنسبت با جزاء زمان متراع میشود و فرقی در واقعیت
نمی آرد چه هر معاصری مقدم است بر طبقه و هر متقدمی معاصر است با طایفه چنانچه شاعر میگوید
قل لمن لا یبری المعاصر شینیا و یری للوائل التقديما - ان هذا القديم كان حديثا و
سبقتی هذه الحديث قديما و چه خوب گفته ابر العباس بر در کمال لیس لقدم العهد يقدم المخطی
ولا لحد فانه بهتضم المصیب ولكن يعطى كل ما يستحق وقد نظفته بقولي و لیس لسبق العهد
يفضل قائل و لا لحدوث منه بهتضم اخر و لكن يعطى الكل ما يستحق - سواء قدیم متهم و معاصرا
وسید اجل ذوالجبرین مرتضی رضی الله عنه بل و سلام الله علیه در کتاب شهاب باین مصرع مثل جست که
السبق بالاحسان لا بالزمان و از غرائب اینکه اهل هر زمانی این شکایت داشته اند و این خواش
کرده اند و چون زمان منقضی شد بفضیلت تقدم مسلم شدند و معاصرین گرفتار آمدند غرض از این تطویل
محل اینکه ناظرین کتاب بر عیوب و نقایص حقیقیه او اقتصار فرموده تحت نقودی و اخراع مطاعنی
بحکم استقامت و تصور مصنف او کنند فان الانصاف احسن شیم الاشراف و قال علی علیه
انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال علاوه بر این معاذیری که بر سبیل حقیقت و واقع حذاجا شاه
کردم بهر طریق مصنفین و عادت مؤلفین که اعتقال باشتغال و اختلال احوال را غالباً در فوایح کتب

و دو پاچه های مصنفات علی رسم القباله مینویسند در نظر داشته بقلم اصلاح رفع مفاسد و دفع عیوب
او فرمایند که البته بحکم این احسان جزای خیر از حضرت احدیت عزت اسماء و یابند و علی الله التکلیف
وهو المستعان المنان و این کتاب مشتمل بر دو بابست و یک خاتمه باب اول در شرح سند و متن
روایت زیارت عاشورا باب دوم در شرح و ترجمه الفاظ زیارت شریفه خاتمه در ترجمه و بیان
مشکلات دعای معصوف بدعای علقمه باب اول در شرح سند و متن زیارت
شریفه و این زیارت بشرحیکه متعارف است در کتب امامیه ضاعف الله قدرها ماخذ
آنها یکی مصباح است و دیگری کامل الزیارة و ما اولاً بطریق شیخ قدس سره روایت
میکنیم بعد از او بموضع فوق و اختلاف بین روایتین اشارتی وافی مینمایم و این بسنده را اگر چه
طرق صحیحه انفسیه متعدد و متشعبه باین کتب هست ولی ذکر همه آن طرق با اسلوب این شرح منافی است
و یکسره ترک کردند سند را معلق آوردن بر عایت و طیفه نقل احادیث مباین است لهذا
بیک طریق که احب و اعز طرق است اکتفا مینمایم و بهین طریق جمیع روایات شیعه را که در
این کتاب است روایت میکنیم بلکه واسطه احوال کتب اهل سنت جز معدودی از کتب متأخره
ایشان همین طریق است اگر چه محتاج بنکته است که در او واسطه شطب میشود تا ایشان برسد
بتفصیلیکه در اجازات بسوطة مذکور است فاقول مستمدا من الال الرسول حدثنی بالاجازة
العامه الصحیحه بجمیع ما حققت له روایتیه و صحت له اجازته الشیخ الفقیه السعید الموفق
الثقة الثبت الرحله علامه عصره و واحد دهره الرئيس المقدم و المطاع المعظم النجاف
بین الفقه و الزهاده و المؤلف بین العلم و العبادة الشیخ محمد حسین بن محمد هاشم الکاظی
اصلا و دادا و العزوی مسکنا و مزاد روح الله و مسه و قدس نفسه عصر الاربعاء الثاني والعشیرین
من رجب الاصب سنة ثانی الداد التي نزلت فیها بالمشهد المقدس الغروی علی مشرفه السلام
عن الشیخ الامام معلم علماء الاسلام المستقی بوجهه الغمام المفضل مداده علی دماء الشهداء
و المبرک بو طی اقدامه اجتمعت ملائكة السماء انموزج الانبیاء و المرسلین علامة الاوصیاء الغر
المیامین حجة الفرقه خیر الامه خلف الائمة و احدا الاعصار و نادرة الفلک بکر المشتري استطوانه
الاساطیلین و نبوع العلم و الفقه و الیقین من العلوم الحیثه قسطاسها المستقیم و من المعادف
الالهیه محدثها العلیم رئیس الشیعه من عصره الی یومنا هذا غیر مدافع و المنتهی الیه و بالاسیاسه
علما و عملا فی الدنیا غیر منازع لک انفة التحریر و التأسیس و عربی کابر اهل التصنیف التی

في زمانه ورئيس المصنفين بحكم اقاربه شيخ الفقهاء والمحدثين كثر الفضلاء والمحققين
 حسين بن عبد الصمد العاملي سقى الله ضريحهما مياه الرضوان واحلها اعلى قرارة
 الجنان عن والده عن الشيخ الامام خاتمة فقهاء الاسلام جامع العلوم والمعارف والفائز
 منها بالتالد والطاير المجاهد في سبيل الله بقلبه والباذل في فصرة الاسلام له
 افضل المحققين اكل المتبحرين لسان المتقدمين ترجمان المتأخرين شارح صدور المحدثين
 وجامع شمل المجتهد يرجع اليه الصالحين طراز العارفين مقياس الحكماء المتكلمين
 اياته على الالسنه والمشهوره كراماته مدى الازمنة العالم الرباني والهيكل الصمداني
 شيخنا الشهيد السعيد زين الدين بن علي العاملي المشهور بالشهيد الثاني قدس
 سره النوراني عن الشيخ الجليل الفاضل النبيل احمد بن محمد بن خاتون العاملي
 عن الامام الاعظم والربيع المعظم والمطاع المقدم ناصر الملة ناسر السنة غيث الامة
 تاج الشريعة فخر الشيعه دكن الطائفة مروج المذهب ستاد العجم والعرب مدار التحقيق منار
 التدقيق مهذب الفروع محرر الاصول المغترف من بحر فضله الاساطين والفحول الفائز بقلح
 السعادة والضارب بسهام الشهادة مولينا الافضل وشيخنا الاعلم الاكل البك الشريفا
 علي بن عبد العالي الكركي المعروف بالمحقق الثاني رفع الله قدره وشرف في الملأ الارض
 ذكره عن الفقيه النبيه والعالم الوجيه والثقة السديد والمحدث السعيد علي بن هلال
 الجزاري قدس سره وضاعف اجره عن قدوة الزاهدين وعدة السالكين وعمدة
 الراشدين جمال العارفين حلية المحدثين كثر المحققين شيخنا المولى احمد بن فهد الحلبي
 اعز الله قدره العلي عن الشيخ الاجل الا فخر والفقيه الاكل الاكرم زين الدين علي بن الخازن
 قدس سره عن الشيخ الامام برهان علماء الاسلام استاذ فقهاء الانام حجة فضلاء الايام
 بركة الشهور والاعوام ورئيس المذهب والملة ورأس المحققين لاجلة مهمل الفقه الصافي
 ودرع التحقيق الصافي سبيل الاجتهاد والنظر افقه اهل البيت والظفر شمع جمع اليقين مشعل طريق
 المتقين سراج الاهتداء منهاج الافئدة ودره تاج ادباب الايمان قرة عين اصحاب الابقان
 المشروح صدره بالعلم والعرفان والنور قلبه بنور التحقيق والاتقان الجامع في معارج
 السعادة بين اقصى مدارج العلم ورتبة الشهادة صاحب لايات الباهرة والكرامات الظاهرة
 شيخنا الاقدم الافضل المعروف بالشهيد الاول شمس الدين محمد بن محمد

بخطه في مرآة
 كاتبة سيرة
 كذلك في ريق
 المحقق في ريق
 منزهة في ريق

قدس الله سره الزكي عن الشيخ الامام واحد علماء الاسلام ذخر الحكماء والمتكلمين فخر الاسلام والمسلمين
 استاذ الفقهاء والمحدثين ديباجة كتاب التحقيق مصحف النظر الدقيق ملك العلماء والمناظرين الامام
 فخر الدين ابى طالب محمد طيب الله مضجعه واحسن اليه مرجعه عن والده الشيخ الامام والمولى الهمام
 علاقه المشارق والمغارب مرغم الكفرة والنواصب اية الله في العالمين سيفه المسلول على رقاب
 المخالفين خاير عاوم الانبياء والمرسلين افضل المتقدمين والمتأخرين خليفة الائمة المهديين
 محي ما درس من مراسم الدين المنتهى اليه رياسته الامامية في الاعصار والخاضع دون سدة علمه
 الفلك الدوار شيخ المذهب رئيس الملة محرر القواعد مهذب العقائد بحر العلوم مفتي الفرق
 محي السنة مميت البدعة شمس الامة كشف الغمكة الفقهاء مشعر العلماء مطاف الحكماء دكن المتكلمين
 قبله المحدثين مرجع الافاضل اجمعين ما من عالم في الارض من الشيعة من عصره الى يومنا هذا الا و
 اقتبس من مشكوته واستفاد من تحقيقاته بل هي العدة لكل محقق واليه اللجا من كل مدقق العلم المنزه
 والعلم المصوب المسعود بالنفس المكونية والمنصور بالايات الجليلة المؤيد من السماء المشهور باكرم
 الاسماء الملقب بالعلامة المشتهر بآية الله مولينا الاعظم وامانا المعظم ابى منصور جلال الدين
 حسن بن يوسف الحلبي حشرنا الله تحت لوائه ووقفنا للمسير بضيانته عن الشيخ الامام الاعظم
 والهمام المقدم المفخر مؤسس الفقه والاصول ومحرر المعقول والمنقول شيخ الطائفة فخر جلال
 واحد هذه الفرقه واي واحد الذي يكل لسان القلم عن تعداد فضائله ومقاماته مع ان جميع
 ما سمعت من مناقب من ذكرناه بعض كراماته الامام السعيد ابى القاسم نجم الدين جعفر بن
 سعيد الحلبي المشهور بالمحقق الاول تفضل الله علينا بالانتفاع بعلمه وتطول عن السيد الحسين
 الاصيل والفقيه المحدث النبيل والنسابة الاديب الجليل فخار بن محمد الموسوي نور
 ضريحه واحسن في رايض الخلد تسريحه عن العالم العامل والمحدث الكامل الفاضل الوجيه والفقير
 النبيه شاذان بن جبرئيل القمي حشره الله مع النبي الامي عن الشيخ الاجل الاقدم الثقة الفقيه الاكبر
 عماد الدين محمد بن ابى القاسم الطبري رفع الله مقامه وزاد في الخلد اكرامه عن الشيخ الامام
 غرة فضلاء الانام شمس علماء الاسلام قطب رحي الفضائل بدرسماء الافاضل منار الشيعة
 مدار الشريعة علامة الافاق واحد الزمان معلم الفرق مدرس علوم شيخنا الاقدم ابى علي الحسين
 بن الشيخ المعروف بالفيض الثاني امده الله بالفيض البسحاني عن والده الشيخ الامام مدار رحي الامين
 مدني الايام منقح علوم الاسلام مشيد مباني الفقه والاصول والمحدث والكلام محرر العقائد

السمعية مذهب القواعد العقلية مرصصا ركان الملة المحمدية ومؤسس اصول الطريقة الجعفرية
فاتح ابواب التحقيق وممهّد سبل التحصيل والتدقيق محصل مذهب الشيعة في الاصول والفروع
وجامع مختلفات الاخبار في المقروء والسموع كافل ايتام آل محمد عليهم السلام والاب الوحا كاتم
العلماء الاعلام معلم الفضلاء المحققين بل امامهم ومربي الفقهاء المحصلين بل ملكهم وهما هم
امير جوش التاليف والتصنيف الملقى الى اقلامه ازمة الدين الحنيف بكتب استفادة الامامية
الى يومنا هذا على كثرة فضلائها ولولا استه اذ عنت على وفور رؤسائها فهو معلمهم الذي
لا يعلم ومقدمهم الذي لا يقدر عليه احد وان تقدمه حتى لقبوه عن اخرهم بشيخ الطائفة وليس
المذهب وليس لاحد غيره كائنا من كان ان يدعي بمثله ويلقب بل غاية التقيد بالاعضا
او التخصيص ببعض الامصار اما الاطلاق فهو مال زمانه والمقتعد فوق غاربه وسنما اليه
فزع عطاؤها وعندها اخذ علماء واحد نوع الانسان وخامل عرش العلم والايان والمشاو اليه
جميع القنون بالبنان استاد العالمين في العالم وشيخ فقهاء بني آدم خبر الامة وامامها بعد
الائمة شيخنا الاقدم وامامنا الاعظم ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله سره القد
وشكر الله في الاسلام مساعيه الجميلة كما نشر على السنة اهل الايمان مدائح الجليلية قدس
نفسه وطهر راسه قال في المصباح لفظه شرح زيادة ابي عبد الله عليه السلام في يوم عاشورا من قوب
او بعد روى محمد بن اسمعيل بن زريع عن صالح بن عقبه عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام قال من زاد
الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشورا من المحرم حتى يظل عنده باكي الى الله عز وجل يوم يلقاه
بثواب الف حج والف عمره والف غزوة وثواب كل غزوة وحجة وعمره كثواب من حج واعتمر وغرا مع
رسول الله صلى الله عليه واله ومع الائمة الراشد بن صلوات الله عليهم قال قلت جعلت فداك فما
لمن كان في بعيد البلاد واقاصيه ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان كذلك برز الى
الصحر او صعد سطحا مرتفعا في داره واوماء اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله صلى
من بعد ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان يزول الشمس ثم ليندب الحسين عليه
وبيكيه ويا من في داره ممن لا يتيقن بالبكاء عليه عليه السلام ويقم في داره المصيبة باظها
المخرج وليعز بعضهم بعضا بمصائبهم بالحسين عليه السلام وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك
على الله عز وجل جميع ذلك قلت جعلت فداك انت الضامن ذلك لهم والزعيم قال انا الضامن
وانا الزعيم لمن فعل ذلك قلت فكيف يعزى بعضنا بعضا قال تقولون اعظم الله اجورنا بمصا

قال في المصباح
في يوم عاشورا
من قوب
او بعد
الحسين بن علي
عليهما السلام
في يوم عاشورا
من المحرم
حتى يظل
عنده باكي
الى الله
عز وجل
يوم يلقاه
بثواب
الف حج
والف عمره
والف غزوة
وثواب
كل غزوة
وحجة
وعمره
كثواب
من حج
واعتمر
وغرا
مع
رسول
الله
صلى
الله
عليه
واله
ومع
الائمة
الراشد
بن
صلوات
الله
عليهم
قال
قلت
جعلت
فداك
فما
لمن
كان
في
بعيد
البلاد
واقاصيه
ولم
يمكنه
المصير
اليه
في
ذلك
اليوم
قال
اذا
كان
كذلك
برز
الى
الصحر
او
صعد
سطحا
مرتفعا
في
داره
واوماء
اليه
بالسلام
واجتهد
في
الدعاء
على
قاتله
صلى
من
بعد
ركعتين
وليكن
ذلك
في
صدر
النهار
قبل
ان
يزول
الشمس
ثم
ليندب
الحسين
عليه
وبيكيه
ويا
من
في
داره
ممن
لا
يتيقن
بالبكاء
عليه
عليه
السلام
ويقم
في
داره
المصيبة
باظها
المخرج
وليعز
بعضهم
بعضا
بمصائبهم
بالحسين
عليه
السلام
وانا
الضامن
لهم
اذا
فعلوا
ذلك
على
الله
عز
وجل
جميع
ذلك
قلت
جعلت
فداك
انت
الضامن
ذلك
لهم
والزعيم
قال
انا
الضامن
وانا
الزعيم
لمن
فعل
ذلك
قلت
فكيف
يعزى
بعضنا
بعضا
قال
تقولون
اعظم
الله
اجورنا
بمصا

بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بشاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد عليهم السلام

وان استطعت ان لا تنشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا تقضي فيه حاجة مؤمن وان قضيت
لم يبارك له فيها ولم ير فيها رشا ولا يدخر احد كرم من له فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم لم
يبارك له فيها ادخر ولم يبارك له في اهلكه فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم اجر ثواب الف حجر والف
عمره والف غزوة كلها مع رسول الله صلى الله عليه واله وكان لهم اجر ثواب مصيبة كل بني رسول
ووصي وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان يقوم الساعة قال صالح بن عقبه
وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعوه به اذ لم
ازره من قرب واومات من بعد البلاد ومن داري بالتسليم عليه قال لي يا علقمة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا الدعاء
فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوه به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف
الف درجة وكتب لك من استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم ثم لا
تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب زيادة كل بني وكل رسول
وزيادة كل من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه السلام وعلى اهل بيته تقول
السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين
وابن سيد الوصيين السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدتنا العالمين السلام
عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتر السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفك
عليكم مني جميعا سلاما الله ابد ما بقيت وفي الدليل والتمنا يا ابا عبد الله لقد عطيت
الترزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصيبتك
في السموات على جميع اهل السموات فلعن الله امة استست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت
ولعن الله امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها ولعن الله
امة قتلتكم ولعن الله المهتدين لهم بالتمكين من قتلكم برئت الى الله واليكم منهم ومن
اشيا عنهم واتباعهم واوكياهم يا ابا عبد الله اني سب لم من ساءلكم وخرّب لم من خاربكم الى يوم
القيامة ولعن الله ال زياد وال مروان ولعن الله بني امية فاطبة ولعن الله بن مروان
ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمر ولعن الله امة اسرحت واجمت وتفتت نهجات
لعنك يا بني انت وامني لقد عظم مصابي بك فاسئل الله الذي اكرم مقامك الكرمي بك

وقد سئل
ابو جعفر عليه السلام
عن رجل قال
يا ابا عبد الله
انك تعلم اني
سببتك في كل
يوم وليلة
فما لي
بذلك
قال
يا بني
انك تعلم
انك سببتني
في كل يوم
وليلة
فما لي
بذلك
قال
يا بني
انك تعلم
انك سببتني
في كل يوم
وليلة
فما لي
بذلك

مذکور شد و در خاتمه باب ثانی با ترجمه و بیان مجدد ایاد شود سیف بن عمیره گوید از صفوان سوال کردم و
گفتم علقه بن محمد ایند عار ابرامی ما از حضرت باقر روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد و صفوان گفت
که من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد علیه السلام با یحیی بن جابر که در مدینه بود و در زیارت
خودمان و دعا کرد و باین دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتیم
و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم بعد از آن صفوان گفت که حضرت صادق بن فرمود که مواظب
باش این زیارت را و بخوان او را که من ضمانت دارم بر چند ایتعالی برای هر که زیارت کند باین زیارت
و دعا کند باین دعا از قریب یا بعد اینکه زیارتش مقبول شود و وحی شود و مشکور و سلامش با آنحضرت و صل
شود و محبوب نماید و حاجت او قضا شود و هر چه قدر بزرگ و عظیم باشد او را غائب نماید صفوان
این زیارت را با این ضمانت از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش علی بن بحسین علیه السلام شنیده
با همین ضمانت و علی بن بحسین علیه السلام از حسین علیه السلام با همین ضمانت و حسین از برادرش حسن علیه السلام
با همین ضمانت و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمانت و امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم با همین ضمانت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبریل علیه السلام با همین ضمانت و جبریل از خدای عز و جل با همین
ضمانت و تحقیق که خدای عز و جل سوگند یاد کرده که هر که زیارت کند حسین را باین
زیارت از نزدیکی یا دوری و دعا کند باین دعا مقبول کند از او زیارتش را و بر او در حقش را
هر چه باشد و بدو هم با و مستقیماً را نگاه باز کرد و از حضرت من با خیر و خسار
و باز شد کرد و انهم سرور و قریب العین بر او درون حاجت و فوز بخت و آزادی از دوزخ
و مقبول کند شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن با اهل بیت و قسم یاد
کرده خداوند تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را بنحویکه شهادت داده اند ملائکه
ملکوت باین آنگاه جبریل گفت یا رسول الله فرستاده مرا خدای بسوی تو بجهت سرور
و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و بسوی امان از اولاد تو
تا روز قیامت پس مسم و پانیده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شلعت
شما تا روز رستخیز آنگاه صفوان با من گفت که صادق آل محمد علیه السلام با من گفت ای
صفوان هرگاه ترا حاجتی برسد بسوی خدا زیارت کن باین زیارت هرگاه باشی و دعا کن باین دعا و سوال
کن از پروردگار خود حاجت را که برآورده شود از خدای و خدای بخلاف آنچه کرد و دعا که بر رسول خود صلی الله علیه
و آله داده سجود و استناده خویش و اسجد لله رب العالمین یا ایها بود روایت شیخ قدس الله سره

اما روایت کامل الزیاده همین سند از شیخ طایفه از شیخ اجل اعظم و استاد من تاخر و تقدّم زعمیم
الشعیه و مقیم الشریعه و من لا یقوم العبارة بواجب ثنائیه و لا یجوز القلم حول حوته بیانه و ادائه
مع ان جمیع فضائل الشیعه را جعده الیه و رقاب علماءهم عن اخرهم خاضعة لدیده لانه رحا لهم
دینهم علیها ید و الیه تجلب من العلم والنظر اعشار الحجز و المعبر عنه فی التوقع الوقیع
باللقب الرفیع الذی یخضع عنده الرفیع وهو الاخ السدید والولی الرشید والشیخ المفید
والناصر للحق والداعی الیه بکلمة الصّدق و ملهم الحق و دلیل وینه غنی عن بسط الکلام
و تطویله فان مدح الامام اما کل مدح و من تصدی للقول بعده فقد تعرض للقدح ابی عبد الله
محمد بن محمد بن النعمان رضی الله عنه وارضاه که حامل علم الله علیه السلام است در امت محمدیه
و ناسر و مؤسس طریقه قوی جعفریه است در شیعه امامیه از شیخ اجل اقدم و ثقه اعظم
اکبر و استاد المفید و حسبیه من تجلیل و تجمید و کما یوصف به الناس من فقه و ثقة و جمیل
فهو فوقه کما شهد له به النجاشی و العلامة اده الله اکرامهما و اکرام ابی القاسم جعفر بن محمد
بن قولیه الثقی رضی الله عنه وارضاه و احله من فردوس الجنان اعلاه روایت میکنم
و بار روایت مصباح اختلاف سیری دارد که تنبیه بر وجه فرق باید گذاشت چه نقل جمیع خبر موجب
تطویل و مکرر پندیده است اگر چه اشاره باختلاف نسخه در بعض مواضع در حاشیه کرده ام ولی مقصود تحقیق
امور مهمه است و در اموریت یکی آنکه صورت سند و چنین است حکیم بن داود بن حکیم و غیره عن محمد
بن موسی الهمدانی عن محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیره و صالح بن عقیقه معا عن علقه
بن محمد الحضرمی و محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقیقه عن مالک الجهمی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام
و یکر آنکه فقره الفی حجه و الفی عمره و الفی غزوه در عبارت او الفی الفاست و باین قیاس در فقره
ذیل که الف حجه است در سنه الف الفاست امر سوم آنکه در حکایت عبادت علقه چنین میگوید قال
صالح بن عقیقه الجهمی و سیف بن عمیره قال علقه بن محمد الحضرمی فقلت لابی جعفر علیه السلام
علنی دعاء ادعوه به فی ذلک الیوم اذا انازرته من قریب و دعاء ادعوه به اذا المازرته عن
قریب و او مات الیه من بعد البلاء من سطحی داری قال فقال یا علقه اذا انت صلیت
السرکتین بعد ان تومی الیه بالسلام و قلت عند الایماء الیه من بعد السرکتین هذا القول
فانک اذا قلت ذلک فقد دعوت بما یدعوه به من زاره من الملائکه و کتب لک بها الف
الف حسنة و محاسب الف الف سیئه و دفع لک مائة الف الف درجة الى اخر الحدیث

بعد از آن عبارت زیارت را نقل کرده و در مواقع الطوارئ محض است باللفظ مصباح و ما عین عبارت او را در مقام ایراد میسازیم السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا خيرة الله وابن خيرة السلام عليك يا بن أمير المؤمنين وابن سيد الوصيين السلام عليك يا بن فاطمة سيدتنا العالمين السلام عليك يا ثار الله وابن ثارِهِ والوتر المونور السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك عليكم مناجية السلام عليكم سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وحلت المصيبة بك علينا وعلى جميع أهل السموات فلعن الله أمة استست أسائر الظلم والجور عليكم أهل البيت ولعن الله أمة دعيتكم عن مقامكم وأزالكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها ولعن الله أمة قتلكم ولعن الله المهديين لهم بالتمكين موقفا لكم يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالكم وحرب لمن حاربكم الى يوم القيمة فلعن الله ال زبادي وال مروان ولعن الله بني أمية فاطبة ولعن الله ابن مرجانة ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شيعة ولعن الله أمة استرجت وألجيت وثقبت وتجهت إيتائك يا ابا عبد الله يا بني أنت والي لقد عظم مصابي بك فاستل الله الذي أكرم مقامك أن يكرم مني بك وترزقي طلب ثارك مع إمام منصوب من آل محمد صلى الله عليه وآله اللهم اجعلني وجميع آل الحسين عندك في الدنيا والآخرة يا سيدي يا ابا عبد الله اني أتقرب إلى الله وإلى رسوله وإلى أمير المؤمنين وإلى فاطمة وإلى الحسين ولينك بموا لايتك يا ابا عبد الله وبإبرائيه من قاتلك وتصيب لك الحرب من جميع أعدائك وبإبرائيه ممن استس الجور وبني عليه بديانته وأجرى ظلمه وجوره عليكم وعلى أشياعكم يورث إلى الله والينكم منهم وأتقرب إلى الله ثم اليكم بموا لايتكم وموا لايت وليكم وإبرائيه من أعدائكم والثا صبيين لكم الحرب وإبرائيه من أشياعكم وأتباعهم اني سلم لمن سالكم وحرب لمن حاربكم موا لايتكم والأمة معا دلي غادا كره فاستل الله الذي أكرم مني بمعرفتيكم ومعرفته أوليائكم وترزقني البرائة من أعدائكم أن يجعلني معكم في الدنيا والآخرة وأسئله أن يبلغني المقام المحمود لكم عند الله وأن يرزقني طلب ثارك مع إمام مهدي ناطق لكم وأسئله الله يحفظكم وبالسنان الذي لكم عنده أن يعطيني بمصا بي بكم أفضل ما أعطى مصا با مصيبة أقول

معي

اعدائكم

وأيضا
عدوكم

انا لله وانا اليه راجعون يا لها من مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الإسلام وفي جميع السموات والأرضين اللهم اجعلني في مقام من هذا ممن تاله منك صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياي محيا محمد وآل محمد ومماتي ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا يوم نزل فيه اللعنة على الزنادي وآل أمية وابن اكلة الأكباد اللعين بن اللعين على لسان نبيك في كل موطن وموقف وقت فيه نبيك صلى الله عليه وآله وعلى يزيد بن معاوية اللعنة أبد الأبد اللهم فضاعف عليهم اللعنة أبد الأبد الحسين عليه السلام اللهم اني أتقرب إليك في هذا اليوم في موقفي هذا وإمام حيوني بإبرائيه فمنهم باللعن عليهم وبالموا لايت لينتيك أهل بيت نبيك صلى الله عليه وآله عليه وآله ثم تقول ثاركم اللهم اللعن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وأخر تابع له على ذلك اللهم اللعن العصاة التي جاهدت الحسين وتابعت أعدائه على قتله وقتل أنصاره اللهم العنهم جميعا ثم قل ثاركم السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الأرواح التي حلت بفنائك عليكم مني سلم الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا يجعله الله آخر العهد من زيارتكم السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى أصحاب الحسين صلوات الله عليهم أجمعين ثم تقول مرة واحدة اللهم خص أول ظالم ظلم آل نبيك باللعن ثم العن أعداء آل محمد من الأولين والآخرين اللهم العن يزيد وأباه والعن عبيد الله بن زياد قال مروان وبني أمية فاطبة يوم القيمة ثم تسجد سجدة تقول فيها اللهم لك الحمد حمد الشاكرين على مصائبهم الحمد لله على عظم رزيتي فيهم اللهم ارزقني شفاعدة الحسين يوم الورود وثبت لي قدمي صديق عندك مع الحسين وأصحابه الذين بك لو أمضيتهم دون الحسين صلى الله عليه وآله بعد از نقل زیارت میگوید قال ابو جعفر علیه السلام یا علیما ان استطعت ان تزوره فی کل یوم بهذه الزیارة من دهرک فافعل فاک ثواب جمیع ذلك انشاء الله ونصوبت این عبارت در عموم بجهت لفظ من دهرک اقوی از نصوبیت عبارت مصباح است و تمخیر مذکور در مصباح درگاه زیارة نقل شده و ازین اختلافات که در حدیث شنیدی و بعضی آنهارا در حاشیه زیارت ثبت کرده معلوم میشود که عبارت بخار که بعد از ذکر سند مصباح که بعد از نقل عبارت کامل زیارة آورده و گفته و ساق الحدیث نحو اتمام من خالی از مسامحه مخد نفهم روایت نیست بالجمله چون

حاربت

بر متن و سند حدیث شریف کما هو حقّه اطلاع یافتی ما درین باب در دو مقصد گفتو داریم
مقصد اول در سند حدیث شریف و کلام او در دو فصل است فصل اول در تعریف حال
احاد و رواة این حدیث و بیان حال او بحسب اصطلاح و از جهت اعتبار و ضعف است اما روایت
شیخ تفصیل او چنانست که شیخ علیه الرحمۃ از محمد بن اسمعیل نقل کرده و معلوم است که این اسلوب
نقل از کتاب اوست و کتب در آن زمان قطعی یا اطمینانی بوده و واسطه محض اتصال سند ذکر نمیشد
پس اگر طریق ضعیف هم باشد با صاحب کتاب ضرری ندارد ولی در تحقیق محتاج باین تقریب هستیم
چه طریق شیخ رحمه الله محمد بن اسمعیل صحیح است بتصحیح علامه و غیره بلکه حاجت بتامل ندارد چه شیخ
از مفید نقل میکند و او از صدوق و او از پدرش و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از محمد بن اسمعیل
و این طبقه همه اکابر مشایخ امامیه باشند که میتوان دعوی قطع در روایت هر یک کرد و محمد بن اسمعیل
خود از اجده ثقات است و شیعه بر جلالت قدر و عظمت شان و متفق اند و البته نقل چون
اوئی از کسی دلیل اعتماد است از صاحب که مروی عنه اوست و صالح بن عقبه بضم عین
و سکون قاف ابن قیس بن سماعان بفتح سین مملو نجاشی در رجال خود آورده و گفته قتیل
اند و وی عن ابی عبد الله علیه السلام و ذکر نجاشی چنانچه در محل خودش تحقیق کرده ایم دلیل
امامت است چه این کتاب را در لغت ادباء مصنفین شیعه نوشته و هم ملزم شده که هر که قدحی
داشته باشد خواه در ترجمه خودش و خواه در جای دیگر متعرض شود و چون متعرض نشد معلوم میشود
که او سالم از مذمت بوده و این نوع مدحی برای او خواهد بود و از جهت شیخ فاضل نقی الدین
حسن بن داود رحمه الله در بسیاری از جاها که چنین است نسبت مدح نجاشی سید پدر و پسران
اعتراف میکنند که در کلام او چنین چیزی نیست و تفصیل این مطالب را صنادیقیناعت در محل
خود نوشته اند و این بی بصاعت در حاشیه رجال نجاشی مواضع این استقادات را باشاره
و افیه بیان اجمالی کرده ایم و شیخ در فهرست او را ذکر کرده و گفته که کتاب و این خود نیز شهادت
بر استقامت مذہب است چه شیخ نیز ملزم بذکر علایم امامیه است مگر آنجا که تصریح بخلاف
کند و اثبات کتاب نیز خالی از مدحی نیست و علامه در حق او فرموده کذاب غالی لا یلفت
الیّه و محققین این فن مثل محقق مجلسی اول و استاد اعظم چنین استفاده کرده اند که این قدح
از ابن غضایری است چه غالب در رجال خلاصه اینست که در جرح و تعدیل متابعت اصول
رجالیه فرموده که رجال شیخ و فهرست و رجال ابن غضایری و رجال نجاشی و رجال کشی

باشد و تعدیل و تفسیق استقلالانی در آن کتاب کم بنظر آمده و عادت ابن غضایری و قیعه در
ثقافت و قدح در عدول بوده و نسبت غلو و بجهت روایات متضمنه مدایح اهل بیت علیهم السلام بوده
و ظاهر نجاشی چنانچه تمهید اشاره کردیم عدم صحت این فتوح است و روایت محمد بن اسمعیل
و محمد بن احسین بن ابی الخطاب دلیل اعتماد است و ظاهر صدوق نیز اعتماد کتاب اوست
لهذا مشایخ ثلثه که مدار فقهند با خبر او عمل کرده اند پس اصح و اقوی اینکه خبر از طرف او
معیوب نشود و پدر او فیس از اصحاب حضرت صادق بوده و شیخ مفید و ابن شهر آشوب
در معالم العلماء کلیه اصحاب حضرت صادق علیه السلام را توثیق کرده اند و اگر روایت صالح
نیز از حضرت صادق معلوم شود دلیل وثاقت او خواهد بود و استقامت مذہب وی از همین
روایت معلوم است باجمعه خبر بنا بر طریق شیخ تا بنجامر دست پین حسن یا صحت بنا بر طریق متاخر
و بنا بر اصطلاح سابقین که مطلق خبر موثق الصدور را صحیح میگویند البته صحیح است و بنا بر طریق
ما که در اصطلاح متابعت متاخرین کرده ایم و در حجیت متابعت متقدمین البته حجت است
اگر چه اسم صحیح نداشته باشد اینها همه با قطع نظر از ذیل حدیث است که امر در او اسهل است
چه در ذیل حدیث محمد بن اسمعیل حدیث را از سیف بن عمیره بفتح عین مملو روایت کرده و او از علامه
و ظاهر روایت اینست که علامه حاضر بوده و کلام را شنیده و استدعای تعلیم دعا کرده با اینکه محل
حاجت ما همان جایی نقل علامه است و سیف را شیخ در فهرست و نجاشی و علامه در خلاصه تصریح
بو ثاقت کرده اند و نجاشی در حق او گفته که کتاب پر ویدہ جناعات من اصحابنا و این مدح عظیمی
و هیچکس قدحی در او نکرده جز آنی در محلی کشف الرموز که طعن بروی زده و گفته مطعون فیه ملعون
و مستند قول او علی الظاهر نسبت بشهر آشوب است او را بوقف و از نتیجه شهید فرموده و در بعضی
ضعف بعضهم سیفا و الصیحه انه ثقہ و کلام ابن شهر آشوب علاوه بر آنکه موافق ندارد مخالف
صریح فهرست و نجاشی است و آئینه قول ایشان مقدم است و طعن کشف الرموز چنانچه اشاره کردیم
باخذ از ابن شهر آشوب است بضمیمه عدم حجیت موثق و بر فرض که ما تقدیم کنیم قول ابن شهر آشوب
شهادت مشایخ مثل شیخ و نجاشی و علامه و شهید بو ثاقت او باقی است و ما متوفی در محل خود حجیت
اخبار موثقه را بر منضمه بثبوت جلوه داده ایم اما علامه بن محمد شیخ او را در کتاب رجال از اصحاب
باقر و صادق علیهما السلام شمرده و اسناد عنده گفته و بمذہب جماعتی این عبارت مفید مدح است
اگر چه محل تامل است ولی شیخ کشی مناظره از ابو زید بن علی نقل کرده که دلالت بر بصیرت و حسن حال

و مرامی شیخ دارد و مستح ابن بابویه بجهت ضعف در نفس راوی نیست بلکه علی الظاهر بجهت تشکیک ابن ابی عمیر
در اجازه بصیغ این وجهی ندارد چه بوضع در راوی در حال روایت معتبر است نه در حال تحمل بر فرض
اتفاق اصحاب بر خلافت او کافیت و شهادت کشتی که مایه فیم بعون الله تعالی و عبارت
ابو غالب بتفصیل یک مجاشش نقل کرده ام و توشین نجاشی رفع اشکال از مستند میکند لهذا
جماعتی از اکابر محققین جازم بعدالت و وثاقت او شده اند و اشکال سند بر خود مالک ضرر ندارد چه در خبر
پوش بن عبد الرحمن رضی الله عنه واقع است و مقتضای قاعده اجماع عصابه صحت حدیثی
که سندش تا اوصیج باشد و این عبارت اگر دلیل عدالت جمیع مروی عنه نباشد دلیل صحت
قد مایه خبر هست بجهت تحقیق که بروجه اتم و او فی در رساله اصحابه فی قاعده اجماع العصابه وجه
اوله و امارات او را ذکر کرده ام پس سند از پنجه صحیح است و محل مناقشه نیست
و خبری دیگر نیز در روضه کافی از عبد الله بن مسکان که از اصحاب اجماع است از او
نقل کرده که ولالت بر علو مرتبه او وارد و از مجموع این امارات عدالت و جلالت او
اکثر من قرن الغزاة است علاوه بر اینکه روایت ابن مسکان و پوش خود امانه و صحیح است
و ابن ابی عمیر که از غیر ثقات نقل نمیکند از او روایت کرده و این خود دلیل مستقل است بر
عدالت او چنانچه جماعتی از باطنین بنا بر این گذاشته اند و هم در رساله مذکوره مشروحاً ما
بیان کرده ایم و نظر بانچه گفته ایم علامه و شهید قدس سرهما در کتاب موارث حکم بصحت
حدیث او کرده اند باجمعه حدیث بطریق ثانی حسن است چه حسن حال صاحب بن عمیر را اجلا
بیان کردیم و محصل این فصل آنست که صدر این حدیث مبارک را چند نفر از اصحاب باقر و صادق
علیهما السلام نقل کرده اند عقبه بن قیس و عقبه بن محمد و مالک جهنی و متن زیارت شریفه را عقبه
از حضرت باقر نقل کرده و صفوان از حضرت صادق و بسندیکه وصف او را شنیدی
و در کتب معتبره معتبره مکرر الورد و است و دعای آخر اصفوان روایت کرده و اینکه
مشهور شده بدعای عقبه وجهی ندارد و غلط است باجمعه اعتبار سند روایت محل شک
نیست و عمل شیعه در تعدادی اعصار و تطاول ایام باین روایت بوده و او را از او را
لازمه و اذکار و ائمه خود غالب قرار داده اند و از انضمام این متن آن مقطع الصدور است
با وجود اینکه بعضی سندهای اوصیج و بعضی دیگر حسن است و فی الجمله در وثاقت سند او بر مشرب
تحقیق بهیچ وجه جای تأمل نیست لهذا حدیسی از علما در پنجه سختی نکشته اند و تأملی نکرده اند

فصل دوم در تعرض کلام علامه مجلسی علیه الرحمه در نیاب که ناچار باید تنبیه بر او کرد و لهذا
میگوئیم در زاد المعاد میفرماید اما زیارت مشهور آنحضرت شیخ طوسی و ابن قولویه و غیرهم روایت
کرده اند از سیف بن عمیر و صاحب بن عقبه و هر دو از محمد بن اسمعیل و عقبه بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد
و هر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر فرمود و حدیث کامل الزیارة را ترجمه میکند
تا منتهی شود بحديث محمد بن خالد طرابلسی او را نیز نقل میکند و بعد از دعای مذکور حدیث
سیف بن عمیر را نیز ترجمه میفرماید و قریب آنست عبارت تحفه الزائر و ظاهر کلام آنست که
مجموع کلام مشترک بین شیخ و ابن قولویه است و در این کلام چند وجه از مناقشه است که
بهیچ وجه شایسته مقام آن علامه ندارد و محدث بزرگوار نیست ولی بکلمه ای که خدا اینعالی
فرموده و احق الحق ان تتبع محض تنبیه غافلین و توضیح صوابت ذکر کرد و جمله این مناقشات
اولاً بنظر این فی بضاعت رسید من بعد در کلام سید اجل اعظم حجة الفرقه سید الطایفه الحاج
سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی قده دیده شد و نعم الوفاق و پاره از کلام آن علامه بزرگوار است
شد و الله الموفق مناقشه اولی اینکه سیف بن عمیر و صاحب بن عقبه که بحسب روایت مصباح
محمد بن اسمعیل از ایشان روایت کرده در این حدیث راوی محمد بن اسمعیل قرار داده و این فقره علاوه
بر اینکه خلاف واقع است چه عبارت مصباح و کامل الزیارة نص اند در روایت محمد بن اسمعیل
از صاحب و ذیل عبارت مصباح صریح است در اینکه محمد بن اسمعیل از سیف و صاحب روایت
کرده و این بنایت عجیب است بر رعایت طبقات منافی است چه سیف و صاحب اقدم و او
از محمد بن اسمعیل چه آنها از اصحاب صادق و کاظمند و او از اصحاب کاظم و رضا و جواد علیهم
و هوش مشارف روایت اصاغر است از اکابر نه عکس اگر چه ممکن است ولی ظنون غالبه
که تیز مشرکات با آنها میشود غالب از این قبیل است و خصوص این بسیار بعید است و فرض
عدم تسلیم همان وجه اول کافی و معنی است مناقشه ثانیه اینکه فرموده هر دو از مالک
جهنی مقتضی آنست که محمد بن اسمعیل مالک روایت کرده باشد و این خلاف واقع است چه در
در روایت مصباح و کامل الزیارة محمد بن اسمعیل از صاحب راوی بود و در هیچ کتابی چیزی بنظر
نرسیده که موجب توهم این شود علاوه بر اینکه رعایت طبقات نظر در حال روایت مقتضی
جزم بفساد این احتمال است چه شیخ قدس سره در حق مالک فرموده که او در حیوة حضرت
صادق علیه السلام وفات کرد و محمد بن اسمعیل را احدی از اصحاب صادق علیه السلام

نموده بلکه از فقیهان و اصحاب کلام علیه السلام بوده و او آخر آن حضرت را ادراک کرده
و تا زمان حضرت جواد بوده از پنجه گفتیم روایت صاحب از و بعد است مناقشه ثالثه آنکه روایت
باین سند نسبت بشیخ و ابن قولویه هر دو داده و ما سابقا عبارت هر دو را مفصلا نقل کردیم
و معلوم شد که روایت شیخ از محمد بن اسمعیل از صاحب بن عقیبه است که او از پدرش عقیبه
روایت کرده و در عبارت شیخ چه آنچه در مصباح موجود است وجه آنچه خود این محدث بخیر
در بکار روایت فرموده ادا ذکر می از مالک نشده مناقشه رابعه آنکه عقیقه روایت را بی
واسطه از حضرت باقر نقل کرده چنانچه در مصباح و کامل الزیارة مذکور است و عبارت را نقل کردیم
و در جانی دیده نشده که روایت عقیقه توسط مالک باشد و گویا مبدء این توهم آنستکه سابقا
بفساد اشارتی کردیم که لفظ محمد بن اسمعیل که استیناف سند است در کامل الزیارة عطف بر عقیقه
بن محمد گرفته و باین ملاحظه سیف و صاحب را راوی از محمد بن اسمعیل قرار داده با اینکه دانستی که عطف
بر او اوست علی ابدال وجهین یا عطف بر محمد بن خالد که اظهر فعلا در نظر اوست و از جمله غایب
اینکه در ذیل حدیث سیف بن عمیر تصریح کرده که این خبر را عقیقه بلا واسطه از حضرت باقر روایت
کرده و خود این علامه محدث ترجمه این عبارت را فرموده و اصل را در هر دو کتاب ملاحظه کرده اجمالا
و تفصیلا در بکار حکایت کرده با وجود این عقیقه را وی از مالک فرموده با اینکه خود عقیقه نیز میگوید
قلت لا یجوز و باین تصریح احتمال حذف واسطه متمشی نیست مناقشه خامسه اینکه ظاهر
کلام اینستکه محمد بن اسمعیل و عقیقه بن محمد معاصر و مقارن بوده اند که از یک نفر روایت کرده اند و
دانستی سابقا که عقیقه از اصحاب صادق علیه السلام بوده و محمد بن اسمعیل از اصحاب کاظم و رضا
و جواد و احادیثشان در طبقه و معاصریشان در میزان اعتبار سنجیده نباید مناقشه سادسه
نسبت داده این روایت را باین سند مذکور بغیر شیخ و ابن قولویه نیز و پیش کتابی از کتب
شیعه ندیده شده و نه شنیده که این سند مذکور شده باشد چه دانستی که بهیچ وجه در روادی صحت
مسرحی ندارد و اول کسی که این اشتباه کرده خود آن مرحوم است و در کتب دیگر آنچه دیده
شده زیارت را از عقیقه روایت کرده اند یا بطریق شیخ یا بطریق ابن قولویه یا مرسل
مناقشه سابعه آنچه نسبت داده شیخ که روایت مصباح آنستکه ثواب زیارت روز عاشر
ثواب دو هزار هزار حج است و بکذا و در ذیل عبارت ثواب زیارت بعید هزار هزار حج
با اینکه ثواب مذکور در مصباح دو هزار است و هزار و این روایت کامل الزیارة است فریقین

اشته چنانچه سابقا ذکر شد در بکار واقع شده مناقشه ثامنه آنکه در ذیل حدیث عقیقه
چنین کرده که اسی عقیقه هرگاه بکفی اند و رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آن حضرت
بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی
بود و این ترجمه عبارت کامل الزیارة است با اینکه عبارتی در حدیث نیست که مقابل گفته
مذکور خواهد شد باشد و عبارت شیخ را شنیدی و ترجمه او را دیدی و فرق بین او و کلام
کامل الزیارة بسیار است بلکه چنانچه باید ظاهر آنستکه لفظ بعد از رکعتین در کامل الزیارة نصیفا
بعد البکیر است و این اختلاف معرکه آراء فقها شده چگونه جایز است برای محدث این
که نسبت بدین کلام را بشیخ با اینکه عین و اثری از او در کلام شیخ نیست و البته این مثل
سایر فقرات از مسلم شریف سهوا واقع شده مناقشه ناسعه آنکه روایت محمد بن خالد
طایبیرا که بعد از نقل زیارت در مصباح وارد شده باین قولویه نسبت داده با اینکه ادا ذکر می
ازین دعا و ازین خبر در کامل الزیارة نیست مناقشه عاشره آنکه روایت صفوان از ابن یزید
نسبت داده با اینکه عینی و اثری از او در کتاب کامل الزیارة نیست و خود در بکار ملتفت است
و صدر حدیث را از کامل الزیارة نقل کرده و این دو ذیل را نسبت بشیخ داده و اینجمله ده
مناقشه است که بعد از تامل و وارده میشود چه هر یک از دو مناقشه اولی و ثانیه مشتمل بر دو
جست بخشندگی مخالفت واقع و دیگری مخالفت طبقات علاوه بر آنچه در خصوصیات جزئیات
کلام است از متابعت نسخه کامل الزیارة و نسبت بشیخ یا بعکس که قابل تعرض نیست و از جمله
ترجمه ما و مراجع بزا و المعاد و تامل متن خبر و ملاحظه مواضع اختلاف که در حاشیه اشاره کرده
معلوم میشود و وقوع اینگونه اشتباهات از امثال این اکابر بجهت آنستکه کسی اعتقاد عصمت
در حق ایشان نکند و قرائح جامد و اذیان واقف نشوند و هر کس حکم آنکه گفته اند لکل جبهه خط
ملایط طلب فاسبق بعزم سیر لاجنه الشهب بزل جمد و استفراغ و سع کند و خلع ربقه
تقلید کرده با قدم تامل و تحقیق در روادی حل مشکلات پاکباز دارد و از خدا تعالی مدد بخواند و از آن
معادنت بگوید که البته مایوس و بی نصیب بر نخواهد گشت و الله الموفق و هو العاصم مقصود
در فقه حدیث و ذکر محملات او و تحقیق حق و کیفیت عمل باین زیارت و بعض فوائد متعلقه باین
زیارت متنا و حکم و فضلا چون قانون تعلیم و طریقه القا مقصود آنستکه بر ذهن ساده
و فهم فارغ سخت حق صراح و صدق قراح عرضه شود تا نیک ممکن و درست با موقع افتد

کامیل اثانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبا فارقا فتمت کما چه اگر
باطل اولایا شود بسا باشد که در قلب جاگیر شود و برهان متاخر از او را چنانکه باید دفع نماید مثال
صفحه بیضا است که اولایا بر وی چیزی بنویسند و بگویند که البته بعد از محو بروی نخت و صفای اول
باقی نخواهد بود چنانچه گفته اند اسی برادر مرزغ ناکشته باش کا غذا سپید ناپوشته باش
لذا ما ابتدا میکنیم با احتمالی که مرضی و مختار است از ان پس سایر احتمالات را با نقود و دود
موجه تفصیل بر وجهیکه رفع سنگ و کشف عظام کند متعرض شویم و قبل از شروع باید دانست
که در فهم این خبر اختلافات فاشیه بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده و
خلاف غالباً اختلاف نسخ مصباح و کامل الزیارة است و بعض وجه دیگر که انشاء الله
مذکور میشود و محتملات خبر شریف چه قائل داشته باشد یا محض احتمال باشد که بعض علماء
ذکر کرده اند اگر چه قائل شده اند یا حکایت از کسی نکرده اند و جوی است و جبراً و
اینکه در صحرائی یا بام بلند ی برانید و بکیر بگویند و اشاره بقبر مقدس سید الشهدا بکنند و زیارت
بخوانند و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص و دعای سجده بخوانند و در کت نماز
کنند بکه میشود گفت اگر بکیر هم نگویند ضرر ندارد بنا بر اینکه بکیر و صعود سطح یا رفتن در صحرا اشاره
بقبر مقدس از آداب این عمل است نه از قوام او بلکه محقق متبحر آقا محمد علی کرمانشاهی سر
در مقام فرموده در زیارت از بعد جا نراست متوجه بقبر شوند چنانچه جائز است
متوجه بقبر شریف شوند ولی این احتمال که عدم اعتبار این امور باشد خلاف ظاهر روایت
خصوصاً اشاره و بکیر که عمل مرکب از دست و ثواب مترتب بر او ولی احتمال سقوط صعود
بر سطح یا خروج بصحرایی و جوی نیست و توضیح این وجه بخو که رفع غواشی او بام و تسهیل مسالک
افهام کند است که ظاهر روایت چنانست که بعد از آنکه امام علیه السلام دستور العمل روز عاشورا
مالک یا عقبة بن میس داد که بر بام بلند ی برای یا بصحرائی برو و اشاره کن علقم بن محمد نذران
وقت حاضر بود و استدعا کرد دعائی مخصوص با و تعلیم شود که در وقت اشاره بخواند و گفتا
مطلق سلام نکرده باشد و امام در جواب او حاجت او را قرین بخاج فرموده این دعا را که عجا
از زیارت عاشورا باشد تعلیم کرد و ظاهر است که در عمل سابق نماز بعد از ایما بوده و چون
دعا را در حال ایما استدعا کرد که معلوم میشود که نماز را بعد از زیارت باید خواند و این قرینه
واضح و دلالت جلیه است بر مطلوب چه اگر زیارت را بعد از نماز و ایما بخواند علی مستقل

در بطی با سنج مقصود علقم نخواهد داشت و شریعت سوال و جواب و طریقه محاوره مقتضی آن
نیست که سائل خواهش مطلبی کند و جواب از او ندهند نفیاً و اثباتاً و مطلبی دیگر که بالمره اجنبی
از مقصود او باشد بی تنبیه بر اجنبیت و مباینت بر وجهیکه موهم ارتباط باشد در جواب بگویند
البته اگر این نوع کلام در لسان غیر امام دیده شود رکیک و مستحبی خواهد بود و آنچه رسد بکلام امام
که امام کلام و مشرع فصاحت و بیوع محاسن است تعالی شأنه عن ذلک علواً کبیرا بنابر این
لفظ او مات و در عبارت سوال معنی اراده ایما است یا ایما یعنی نفس توجه و انصراف
بجانب قبر مقدس اگر چه این تاویل ثانی در عبارت مصباح بعید است که در او مذکور است
که او مات الیه من بعد البلاد بالتسلیم و معلوم است که مراد ایما بسلام است که محصل
او اشاره و سلام کردن است و نیز ظاهر است که علقم بحسب سیاق و سباق خبر چنانچه
اشاره کردیم دعای خاص برای زیارت خواسته نه بعد از زیارت و در اینجا دقیقه نیست
که لفظ جواب ابراهیم نص در مطلوب میکند و این است که در بعض نسخ مصباح و تمام نسخ کامل الزیارة
قلت یا قل عند الایماء است و در بعض نسخ هم که بعد الایماء وارد شده اولاً و ثوق بصحت
انها نیست و بر فرض صحت مراد بعد از اراده الایماء است یا بعد التوجه بقبریه و جواب
الطباق سوال بر جواب و باید دانست که مراد از این ایما اگر مطلق توجه و اشاره باشد
خروج بصحر او صعود بر سطح لازم نیست و اگر اشاره بسوال باشد چنانچه از تعریف بلام استغفار
میشود و سوال یعنی دستور العمل سابق است که میگوید چون من کار را که فرمودید کردم
و عانی باید بخوانم البته لازم خواهد بود بر فرض لزوم ظاهر اینست که خصوص صحرا را خالصیتی نباشد
بلکه مراد مکان واسع و فضای گشاده است هر چه باشد و البته اولی و اقرب با حراز واقع
اعتبار این خصوصیت است که یا بر بامی بلند واقع شود و یا در مکانی وسیع و از ثواب توجهیکه
برای حدیث کرده ایم اینست که در نسخ کامل الزیارة چنین است اذا انت صلیت الرکعتین
بعد ان تومی الیه و قلت عند الایماء هذا القول فانک اذا قلت ذلک
فقد دعوت چه صریح این روایت آنست که اگر نماز کنی بعد از ایما و در حال ایما این کلام
بگوئی این ثواب را داری و لفظ من بعد الرکعتین که در کامل الزیارة است اقرب است
تحریف کتاب حادث شده باشد و لفظ حدیث همان من بعد الکبیر است که در نسخ صحاب
و متامل بصبر و ناقد خیر سنگ ندارد که این حدیث منقول در کتابین یک حدیث است

چنانچه غالب علمای محققین که اهل انتقاد و نظرند اینگونه خصوصیات را در اشباه و نظایر این عمل از حجاب
حمل بر ادب میکنند و شرط کمال میدهند و ازینجهت ما در اول تقریر این جمیع محققین تقویت عدم
اعتبار این شرایط کردیم و ترک ذکر صلوٰه در کلام علامه بجهت آنستکه در کلیه زیارات دو رکعت نماز
مستحب است و درین زیارت خصوصیتی نیست و مثل این دوست عبارت محکیه از فرار شیخ معظم
جلیل المیزان محمد بن المشهدی رحمه الله که در نقل این زیارت اقتضای بر متن زیارت کرده مطابق
نسخه مصباح و تکبیر و نماز و سایر لوازم را اسقاط کرده و شهید رضی الله عنه در محلی مزار خود فرموده
از زیارات مخصوصه زیارت روز عاشورا است قبل از زوال شمس از دور یا نزدیک پس اگر کجای
که زیارت کنی حسین علیه السلام را در این روز ایما کن بجانب او بسلام و جود و مبالغه کن در لعن بر
کشدگان او و آنکه با او محاربت کرده پس بگو وقت ایما السلام علیک یا ابا عبد الله و
در روایت را تا آخر دعای سجده ایراد فرموده پس از اتفاق افهام این طایفه از کابر فقهایی شیعه رضی الله
که ملاست فهم معانی دقیقه و ممارست حل الفاظ عویصه کتاب و سنت کرده اند بر آنچه ما انتظار کردیم
و قرائنی متعدد به بر او ذکر نمودیم تواند بود که منصف غیر مغشوش الذهن جزم بهمین نماید و از اساطین
فقهایی عصر که این بی بضاعت بر مذاهب ایشان مطلع شده و الدیة فحل محقق ما جزاه الله عن العلم
و اهلله خیر الجزاء و وفاه من خزائن رحمته او فرا لا انصبا بر آنچه ما اولاد ذکر کردیم قولا و عملا
داشت و اکنون سید اجل استاد دام ظلّه العالی بر این طریق برای و رفتار مستقر است و بر احیای طاعت
منسوبه با نجاب بسچو عمل میفرماید تلخیص آنچه از حدیث شریف بر می آید کفایت مطلق تکبیر است
بیک تکبیر نیز محقق می شود ولی چون در اخبار کثیره از ابواب زیارات اعتبار صد تکبیر شده شاید بتواند
فقیه محدس حدس بزند که صد تکبیر گفتن در اول کلیه زیارات مستحب است چنانچه از بعضی فقهایی معین
در کتاب مزار او حکایت شده و در خصوص زیارت عاشورا کفای علیهم الرحمة نیز تعیین صد تکبیر
کرده و شاید بهین جهت باشد یا از جای دیگر استفاده تعد کرده و بهر صورت
خواندن صد تکبیر اولی و احوط است و اگر زیاده از یکی را تا عدم بقصد قربت
مطلقه بخواند البته اوفق و او ثقی است والله العالم بحقایق احکامیه
و جزیانی از محتملات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب سایر محتملات آنکه اولاً بوجه تعریف
سلامی بهر لفظ که میخواهند بکنند و لعن بر اعدای آنحضرت و قتل او و دو رکعت نماز بکنند و زیارت
عاشورا بخوانند تا آخر دعای سجده و بعد از دعا نماز بجای بیارند و غایت آنچه بر این احتمال شوال

گردد آنستکه بعضی از اجله علمای معاصرین دام تأیید تقریب کرده اند که ظاهر عبارت مصباح اذا انت
صلیت الرکعتین فقل اینستکه حکم تا آخر جزء از شرط قرائت دعا بعد از صلوٰه باشد و صریح در معنی است
روایت کامل الزیارة که گفته بعد از رکعتین ولی دانستی که صدر و ذیل خبر نضد در خلاف این معنی چه
خبر مقتضی فصل مطلق زیارت بود که نماز بعد از اوست بصریح خود خبر شریف و کثر اشاره کردیم که منی علقه
تعلیم و دعائی بود که در حال زیارت بخواند و جواب منزل بر او است و ظهور مقام مقدم بر ظهور
کلام است با اتفاق عفا در وجه استفاده و کیفیات فهم معانی و دانستی که صفوان نماز را نیز
در آخر خواند و سیف از روایت علقه هم او را فهمیده بود و صفوان نیز فضل او را روایت کرده و آنچه
هر یک بر هاست قاطع در دفع این وجه بتفصیلیکه بر آنچه مذکور شد البته واضح خواهد شد و عا
خالی از افاده است و اینکه بعضی کما کرده اند که مراد از رکعتین در نسخه کامل الزیارة تکبیر باشد از باب تسمیة کما
جزء تکلفی است فاسد و تعسفی است بار و بلکه اولی حمل بر غلط نسخه است و عدم وثوق بصدور این لفظ از امام
یا بجهت و البته بفرض عدم وثوق بصدور آنچه رسد بوثوق بعدم صدور از حجت نصیبی ندارد ولی بفرض صدق نیز باید
تا ویلی کرد چه ظهور سایر اجزاء کلام بر او مقدم است و اختلاف ثواب این دو عمل موجب توهم
تعدد نشود چه اول ثواب مطلق زیارت است و ثانی ثواب خصوصیت است من حیث خصوصیت
و چون مطلق در ضمن مقید موجود است البته آن ثواب مذکور اول تر در این فرد موجود است
و این فرد داخل قسم افضل از او خواهد شد چنانچه ضمان و کفالت اداء حاجات مخصوص بر او است
صفوان است که مشتمل بر دعای و داع زیارت بشهر حیکه سابقا اشارت شد و حجت شیعی
آنکه زیارت و دعا تمام اجزائش را دو دفعه خوانده شود یکبار قبل از نماز و یکبار بعد از نماز و این احتمال
در بکار مذکور است و شاید وجه او آن باشد که ایما بعد از نماز را غیر از ایما سابق اعتبار کرده و از
حدیث استفاده میشود که در حال ایما باید این دعا را خواند و این اعمال را بجای آورد و فساد این
وجه از آنچه در تقریب وجه اول و رد وجه ثانی مشروحا تقریر کرده ایم ظاهر میشود چه یقیناً این
ایما همان ایما سابق است که باید قبل از نماز واقع شود و در حال او باید اعمال مذکوره او شوند
و جزیانی از محتملات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب سایر محتملات آنکه اولاً بوجه تعریف
سلامی بهر لفظ که میخواهند بکنند و لعن بر اعدای آنحضرت و قتل او و دو رکعت نماز بکنند و زیارت
عاشورا بخوانند تا آخر دعای سجده و بعد از دعا نماز بجای بیارند و غایت آنچه بر این احتمال شوال

بعید است که بتوان شرح داد اگر چه در بکار مذکور است چه بیچ قاعده مقتضی اراده خصوص این زیارت
از سلام مذکور و اراده لعن و سلام از این القول نیست چه این تفکیک نیست بغایت رکیک و جبر
آنکه مراد از سلام زیارت و لعن و سلام باشد و این القول اشاره بدعای اللهم خص باشد و این وجه
از وجه سابق ضعیفتر و تخیفتر است و چه ششم اینکه نماز را بعد از لعن کنند و قبل از سلام معین
اراده سلام و دعای بعد از او و از لفظ هذا القول انیتکه مراد از سلام خصوص زیارت است
و در صدر روایت مذکور بود که بعد از سلام حمد و مبالغه کنند در لعن بر قائلان آنحضرت اینجا
چون دستور العمل همان کار سابق است باید سلام گفته و لعن واقع شود و آنگاه نماز کنند و سایر دعای
بخوانند که از آنجمله سلام است صد مرتبه و هر باب بصیرتی بعد از مراجعه با آنچه مذکور کردیم مفادین
احتمال را در می باید چه واضح و روشن است که اشاره بخصوص سلام و ما بعد و جی ندارد و اگر
میزان مبالغه در لعن قبل از نماز باید نماز را بعد از سجده بخوانند یا قبل از سجده چه
اللهم خص مثل بر لعن است و اگر التفات با و نکند چه مضایقه دارند از اینکه قلم نموند که بخیند
مبالغه در لعن در متن زیارت واقع شده و نماز بعد از او واقع شود و چه هفتم آنکه نماز را قبل
از سجده کند و علی هذا مراد از قول مشارالیه دعای سجده است ضعف اینهم از آنچه تا بحال مذکور
شد روشن و واضح گشت و این محملات جمله غیر از وجه اول در بکار مذکور است بل میشود وجه اول را مشمول
وجه سادس در کلام او قرار داد که سابع در کلام ما بود چه فرموده السادس ان تكون الصلوة
متصلة بالسجود و مراد از اتصال میشود وقوع قبل از نماز باشد و میشود وقوع بعد از نماز باشد و بنا بر این عام از
وجه اول و هفتم است ولی تقریبی بغایت غیب ازین قول کرده چه فرموده و هذا اظهر من ان
السجود للصلوة و بهیچ وجه باین وجه نه اثبات حکم شرعی میتوان کرد و نه استظهار از لفظ چنانچه
بر اهل نظر و انس به استدلال چندان واضح است که محتاج به تهنیه نیست و چه هشتم آنکه محدث
فاضل شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب جته الوقیه آورده و محصل او آنستکه اولاً بر بامی براید یا صحراً
در آید و سلامی کند و قائلان را بمبالغه نفرین و لعنت نماید آنگاه دو رکعت نماز کند و مشغول ندیده و نوحه
شود و در خانه بزم عزایاراید و اقامه مصیبت کند و دعای تغیت که اعظم الله اجورنا الخ است
با یکدیگر بگویند آنگاه شروع به تکبیر کند و عدد بصد برساند و متوجه قبر مقدس شده زیارت را با دعای
سجده بجای آورد و دو رکعت نماز کند و دعای صفوا را بخواند و وجه این احتمال که فتنه الباب است
و تشکیک در فهم الفاظ صریحه و امارات ظاهره روایت است چه ظاهر آنستکه قبل از گفتن کسی از علما

از ظاهر خبر عدول نکرده چنانچه بعضی مصلحین نیز شهادت باین داده اند آنستکه جمع کرده بین صدر و ذیل
حدیث و کلام علقمه را حمل نکرده اند بر اینکه دعائی برای زیارت خواسته بلکه بعد از زیارت از دو
خواستش زیارت دیگری کرده و مبده این توهم قول اوست که گفته علمین دعاء ادعوا به
ذال الیوم اذا انازدته که از جمود بر ظاهر لفظ کمان کرده که مراد بعد از وقوع زیارت است
با اینکه متاعل منصف یقین میکند که مراد حال زیارت است و غالب آنستکه باب ظهورات لفظیه
بحث و جدل بسر حداسکات و الزام نمیرسد بلکه عده ایهیه و اعظم زاد آن باب ذوقیت خاص
و قریحه ایست لطیف که بمعونت او استفاده مرادات و اصطلاحات معانی از شبکه عبارات میشود
و هر کس را که خدایتعالی آن ذوق کرامت کرده و جاین ادعا که مکرر درین باب کرده ایم
نیکو خواهد دریافت کرد و گر نه هر س بعد از تحصیل قوه تمیز و ملکه استنباط مکلف است با آنچه خود می بیند
و با دیگرانش کاری نیست علاوه بر اینکه ظاهر این کلام اختصاص این عمل است بروز عاشر
و ذیل خبر در دو جا افاده تعمیم میکنند و هم اخذ ندیده و نوحه در این عمل خلاف ظاهر حدیث است
چه ثواب اسعقل بر صرف زیارت و ادعیه و نماز فرموده چنانچه ظاهر است و با بجمد این وجه را
توان از وجهی ابعده و جوه گفت و چه نهم آنست که اولاً زیارت ششم از زیارت مطلقه است
مذکوره در تحفه اول او السلام علیک یا رسول الله است و بمناسبت همین ترتیب تحفه الزام معرفت
بزیارت ششم شده بخواند یا زیارت دیگر از زیارت امیر المؤمنین یا سلامی یا حضرت کند و نماز آن زیارت
یا شش رکعت اگر زیارت ششم است بخواند یا دو رکعت اگر غیر اوست و اگر زیارت ششم را اختیار
کند اولی است بعد از و سلامی بجانب قبر سید الشهدا بکند و اگر متن زیارت عاشر باشد بهتر است
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن صد مرتبه تکبیر بگوید و زیارت عاشر را پنج مقرر بخواند و دو رکعت
نماز بجای آورد و عاصم بن یزید و این وجه فی الحقیقه وجه جمعی است بین وجوه که رعایت احتیاط تمام
در او شده و مبده او آنستکه در روایت صفوان مذکور است که بعد از زیارت امیر المؤمنین این
زیارت که علقمه روایت کرده بود بجای آورد پس زیارت امیر المؤمنین علیه سلام جزء این عمل خواهد
شد و فضائیک صفوان ذکر کرده برای این عمل مرکب است و چون در خبر دیگر که در ابواب زیارت
امیر المؤمنین علیه سلام مذکور است چنین وارد شده که صفوان اولاً زیارت ششم خواند و بعد از
متوجه شد بقبر سید الشهدا و زیارت عاشر را خواند چنانچه در مصباح الزائر سید فرموده که بعد از انتهای
زیارت ششم که و صلی الله علیک و سلم کثیراً باشد زیارت عاشر را بخوان که آن عمل تریزین

اعاده کند بهتر است و اگر بعد از صد مرتبه لعن بار دیگر نماز کند و بعد از صد مرتبه سلام بار دیگر نماز کند و متصل بسجده و بعد از سجده نماز دیگر بکند شاید جمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول کسی از زیارات بعیده بعمل آورد ظاهر اکافیت و در تحفه فرموده بعد ازین و اگر زیارت ششم حضرت امیر المؤمنین را با این زیارت ضم کند چنانچه سابقا اشاره باین کردم بهتر است خصوصا هرگاه این زیارت را نزد ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل آورد تمام شد کلام این محدث جلیل القدر و مآدک این محملات که اشاره بانها کرده تا ما ذکر کردیم و ضاع و ضعف آنها را باقی الوجوه شرح دادیم و با وجود این احتیاط راهی ندارد بلکه میتوان گفت که در مشروعیست عملی باین تفصیل که مبنی بر احتمالات بعیده و رکیکه است تامل و اشکال است چنانکه بعضی اکابر گفته اند والله اعلم و چون بحمد الله تعالی سند و متن اخیر معلوم شد و دلالت او ظاهر شد مطابقی چند متعلق باولاد امیر است که ما آنها را در فوائدی شرح میدهم و خاتمه این باب قرار میدهم فائده در کتاب مراد قدیمش را لیه متن زیارت را با اختلافی بسیر بالنسخه مصباح نقل کرده که اگر چه میشود مواضع اختلاف در حاشیه عبارت معروف اثر کرده و ولی بجهت سهولت تناول و تبرک بالفاظ شریفه او ایامین عبارت او نوشته میشود که اگر کسی احتیاطا و ترا بطریق بر هر دو نسخه کند جازم بوصول ثواب مقرر شود چون علما بصحت نقل این مشوبت از عظیم قدر و جلالت شان او اهتم فرموده اند و آن نسخه این است

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ نَجِيِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَسْوَثَ الْمَوْتُورَ السَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ مَتَى جَمِيعًا سَلَامًا اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّيَّةُ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَرْضِينَ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَشَسَتْ آسَاسَ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَابْجُورَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّتْكُمْ اللَّهُ فِيهَا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَهِّدِينَ لَكُمْ بِالْمُتَكِبِينَ مِنْ قَتْلِكُمْ لَكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ فِيهِمْ وَأَشْيَاءُ عَمَلِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَاءُ تَهْمِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلِّمُ لِمَنْ سَأَلَكَ وَحَرْبُ

لَمِنْ حَارَبَكَ وَإِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَلَعَنَ اللَّهُ الْإِلَّادِ وَالْمَرْوَانَ وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي مَتَّى فَاطِمَةَ وَلَعَنَ اللَّهُ بْنَ مَرْجَانَةَ وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَلَعَنَ اللَّهُ شَيْعَرَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَابْجُورَتْ وَتَقَبَّتْ لِقِنَالِكَ يَا بْنَ أَنْتَ وَأُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مَصِيبَتُكَ يَا سَيِّدَ اللَّهِ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبُ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجْهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ بِكَ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحُسَيْنِ وَإِلَيْكَ يَوْمَ لَا نِيكَ وَبِمَوْلَايَهِمْ وَيَا لِبَرَاءَةِ مَنْ قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَيَا لِبَرَاءَةِ مَنْ اسْتَسَّسَ آسَاسَ ذَلِكَ وَبَنَى عَلَيْهِ بُدْيَانَهُ وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجُورِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاءِ عَمَلِهِمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ مَوْلَايَ تَكْرُمُ وَالْآلَةُ وَلَيْسَ كُمْ وَيَا لِبَرَاءَةِ مِرْأَةِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ وَيَا لِبَرَاءَةِ مَنْ أَشْيَاءَ عَمَلِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ فِي سِلَاسِ مَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَوَلِيٍّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَاسْتَلِ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَاءِكُمْ وَرَفِي الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ يَبْلُغَنِي لِي عِنْدَكُمْ قَدْ مَرَّ صِدْقِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَسْأَلُ أَنْ يُلْقِيَنِي الْمَقَامَ الْمُحْمَدِيَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبُ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ وَأَسْتَلِ اللَّهُ بِحَقِّكُمْ وَيَا لَشَانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابِيًا بِمُصِيبَةٍ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَ رِزْبَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ ثَنَالِهِ مِنْكَ صَلَوةً وَرَحْمَةً وَمَغْفِرَةً اللَّهُمَّ اجْعَلْ حَيَاتِي حَيَاتِي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَيَاتِي مِمَّا نَدَى مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ الْكَلْبِينَ ابْنُ الْكَلْبِ عَلَى لِسَانِكَ وَلِسَانِ بَيْتِكَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ بَيْتُكَ اللَّهُمَّ الْعَرَبُ أَبَا سَفِيَّانٍ وَمُعَوِيَّةُ وَسِرْبُ بْنُ مُعَوِيَّةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَهَذَا الْيَوْمَ فَرَحَتْ بِهِ الْإِلَادُ وَالْمَرْوَانُ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ مُضَاعِفُ عَلَيْهِمُ اللَّعْنِ مِنْكَ وَالْعَدَاةُ اللَّهُمَّ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي مَوْقِفِ هَذَا الْيَوْمِ حَيَاتِي بِالْبَرَاءَةِ

والجنتين

فمنهم واللعن عليهم وبالمواليت لنبيك والي نديك عليهم السلام
ثم تقول اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وال محمد واخر نايح له
على ذلك اللهم العن العصاة التي جامدت الحسين عليه السلام و
شابت وابتعت على قتله اللهم العنهم جميعا تقول ذلك مائة مرة ثم تقول
السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك
معي سلام الله ابد انا بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله اخر العهد
معي لزيارتكم السلام على الحسين وعلي ابن الحسين وعلى اولاد الحسين
وعلى اصحاب الحسين تقول ذلك مائة مرة تقول اللهم خضر اول ظالم باللعن
معي وابدا به اولائهم الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد بن معاوية
والعز بن عبد الله بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمر وال ابي سفيان
وال زياد وال مروان الى يوم القيمة ثم تسجد وتقول اللهم لك الحمد
حمد الشاكرين ولك على مصائبهم الحمد لله على عظيم رزقي اللهم ارزقني شفاع
الحسين يوم الورود وثبت لي قدمي عندك مع الحسين واصحاب
الحسين الذين بك لوا ملجهم دور الحسين عليه السلام ثم تصلي ركعتين
وان استطعت ان تزد الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من دلك في كل يوم
فافعل ففي ذلك ثواب جليل وردت به الرواية عن الباقر ابي جعفر محمد بن علي
ابن الحسين عليهم السلام روي ذلك عنه علقمة بن محمد الحضرمي فايد ركب
مزار قديم مذكور في زيارت عاشوراء روي في كتابي مذكور اخذ في فاحش وارو
وقابل جمع ميت وصدمت به لعن وسلام رايزندارد وورثاوب واجرمشارك باروايت مشهور
ما ان روايت را از عين ان باب ذكر ميكنم تا اگر اهل ايمان كه هي بخوانند بان نسخ الكفا نمائند وجمال
عمل مفصل داشته باشند شكن شود قال في الكتاب المربوب زيارة عاشوراء عن علقمة بن محمد بن
عن ابي جعفر الباقر عليه السلام قال من اراد زيارة الحسين بن علي ابرابطالب صلوات
عليهم اجمعين يوم عاشوراء وهو اليوم العاشر من المحرم فيظل فيه باكيا متفجعا
حزين الفى الله عز وجل ثواب الفى حجة والفى عمرة والفى غزوة ثواب كل حجة وعمرة
وغزوة كثواب من حج واعتمر وغرام مع رسول الله ومع الائمة صلوات الله عليهم اجمعين

قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لا يجعفر عليه السلام جعلت فداك ما يصنع من كان
في بعد البلاد فاصيها ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان ذلك اليوم
يعني يوم عاشوراء فليغتسل من احب من الناس ان يزوره من افاصى البلاد او قريبا
فليبرز الى الصحراء او يصعد سطح داره فيصلي ركعتين خفيفتين يقرأ فيهما الاخلاص
فاذا سلمت فاقم اليه بالسلام ويقصد اليه بشليمه واسارته ونيتة الى الجهة
التي فيها ابو عبد الله الحسين صلوات الله عليه ثم تقول وانت خاشع مستكين
السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن البشر النديم وابن سيد
الوصيين السلام عليك يا بن فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك
يا خيرة الله وابن خيرة السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره السلام عليك
ايها الوتر المونور السلام عليك ايها الامام الهازكي وعلى ارواح حلت
بفنائك واقامت في جوارك وقدت مع زوارك السلام عليك معي
ما بقيت وبقي الليل والنهار فلقد عظمت بك الرزية وجلت في المصيبة
والمسلمين وفي اهل السموات واهل الارضين اجمعين فوالله لا انا
راجعون صلوات الله وبركاته ونحياؤه عليك يا ابا عبد الله الحسين
وعلى ابائك الطيبين النجيين وعلى ذريائكم الهداة المهديين لعن الله
امته خذل لك وتركك نصرتك ومعونتك ولعن الله امته است
اساس الظلم لكم ومهدت الجور عليكم وطرقت الى اديبكم وجارت
ذلك في دياركم واشيا علم برئت الى الله عز وجل واليك يا ساد
وموالي وائمتي منهم ومن اشيا عنهم واتباعهم واسئل الله الذي
اكرم يا موالي مقامكم وشرف منزلتكم وشانكم ان يكرمني بولايتكم
ومحبتكم والايام بكم والبرائة من اعدائكم واسئل الله البدر الرحيم
ان يرزقني مودتكم وان يوفقني للطلب بشاركم مع الامام الشطر الهادي
من آل محمد وان يجعلني معكم في الدنيا والاخرة وان يبلغني المقام
المجود لكم عند الله واسئل الله عز وجل يحققكم وبالشان الذي
جعل الله لكم ان يعطيني عصابي بكم افضل ما اعطى مصابا بمصيبة

في رواية اخرى
بعد الصلاة
والله اعلم
من اين فاجعل
نحو واجعل
من العيون
مع ضعف
ووجه كمال
سابقه فيهم

اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ يَا اَلٰهًا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اجْتَمَعَهَا وَاَتَكَهَا لِقَاؤُكَ
 الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُسْلِمِيْنَ قُلْنَا لِلّٰهِ وَاِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
 وَاجْعَلْنِيْ فِيْ مَقَامِيْ مِنْ تَسَالُهِ مِنْكَ صَلَوَاتٍ وَرَحْمَةٍ وَمَغْفِرَةٍ وَاجْعَلْنِيْ
 عِنْدَكَ وَجْهًا فِيْ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ الْمُقَرَّبِيْنَ قُلْنَا اَتَقْرِبُ اِلَيْكَ
 مُحَمَّدٌ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ اَللّٰهُمَّ وَاِنِّيْ اَتُوسِّلُ
 وَاَتُوجِّهُ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَطَيْبِيْنَ
 مِنْ ذُرِّيَّتَيْهِمَا اَللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ تَحِيَّاتِيْ تَحِيَّاتِهِمْ وَمَتَانِيْ
 مَا تَهُمُّ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنِيْ وَبَيْنَهُمْ فِيْ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَا
 اَللّٰهُمَّ وَهَذَا يَوْمُ مُحَمَّدٍ فِيْهِ النِّقْمَةُ وَتُنْزَلُ فِيْهِ اللِّعْنَةُ عَلٰى اللّٰعِيْنَ بِزَيْدٍ
 وَعَلٰى اٰلِ بَزِيْدٍ وَعَلٰى اٰلِ زِيَادٍ وَعَمْرٍو بَسْمُودٍ وَالشُّمَيْرُ اَللّٰهُمَّ الْعَنَّهُمُ وَالْعَنُ مِنْ رَضِيَ
 يَقُولُهُمْ وَفَعَلُهُمْ مِنْ اَوَّلِ مَا خَرَعْنَا كَثِيْرًا وَاَصْلَهُمْ حَرَّ نَارِكَ وَاَسْكِنَهُمْ جَهَنَّمَ
 وَسَائِتَ مَضِيْرًا وَاَوْجِبْ عَلَيْهِمْ وَعَلٰى كُلِّ مَنْ شَاءَ بَعْتُهُمْ وَبَايَعَهُمْ وَنَابَعَهُمْ
 وَسَاعَدَهُمْ وَرَضِيَ بِفِعْلِهِمْ وَاَفْتَحْ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى كُلِّ مَنْ رَضِيَ بِذَلِكَ لِعَسَائِكَ
 الَّتِي لَعَنْتَ بِهَا كُلَّ ظَالِمٍ وَكُلَّ غَاصِبٍ وَكُلَّ جَاوِدٍ وَكُلَّ كَاْفِرٍ وَكُلَّ مُشْرِكٍ
 وَكُلَّ شَيْطَانٍ رَجِيْمٍ وَكُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ اَللّٰهُمَّ الْعَنُ زَيْدًا وَاٰلَ بَزِيْدٍ وَبَنِيْ مُرَّازِجِيْعًا
 اَللّٰهُمَّ وَضَعِفْ عُضْبَكَ وَسَخِّطْكَ وَعَدَا اَبَاكَ وَنِقْمَتَكَ عَلٰى اَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ
 اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ اَللّٰهُمَّ وَالْعَنُ جَمِيْعَ الظَّالِمِيْنَ لَهُمْ وَاَنْقِمِ مِنْهُمْ اِنَّكَ ذُوْ قُوَّةٍ
 مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ وَالْعَنُ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ اٰلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَالْعَنُ اَرْوَاحَهُمْ وَاَبْدَانَهُمْ
 وَالْعَنُ اَللّٰهُمَّ الْعَصَابَةَ الَّتِي نَازَلَتْ اِلَى الْحُسَيْنِ اِبْنِ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَحَادِثَتُهُ وَقَتْلُ
 اصْحَابِهِ وَاَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَاَوْلِيَائِهِ وَشَيْعَتِهِ وَحَبِيْبَتِهِ وَاَهْلِ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ
 وَالْعَنُ اَللّٰهُمَّ الَّذِيْنَ نَهَبُوا مَالَهُ وَسَبُّوا حَرَمِيَّهٖ وَلَمْ يَسْمَعُوْا كَلَامَهُ وَلَا مَقَالَهٖ
 اَللّٰهُمَّ وَالْعَنُ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِيْ بِهِ مِنَ الْاَقْلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ وَالْخَلَائِقِ
 اَجْمَعِيْنَ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ وَعَلٰى مَنْ
 سَاعَدَكَ وَغَاوَنَكَ وَوَاَسَاكَ بِنَفْسِهِ وَبَدَلَ مَهْجَتَهُ فِيْ الذِّبِّ عَنْكَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى رُوْحِكَ وَعَلٰى اَرْوَاحِهِمْ وَعَلٰى رُبُّنِكَ

وعلى

وَعَلٰى رُبُّنِهِمُ اَللّٰهُمَّ لَقِيْهِمْ رَحْمَةً وَرِضْوَانًا وَرَوْحًا وَرَحْنَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَا
 يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا بَنَ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ وَيَا بَنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّيْنَ وَيَا بَنَ سَيِّدَةِ
 نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهِيدَ يَا بَنَ الشَّهِيدِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْهُ عَنِّيْ
 فِيْ هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِيْ هَذَا الْيَوْمِ وَفِيْ هَذَا الْوَقْتِ وَكُلِّ وَقْتٍ حَيَّةٍ وَسَلَامَةٍ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدِ الْعَالَمِيْنَ وَعَلٰى الْمُشْتَهَدِيْنَ مَعَكَ سَلَامًا مُّصَدَّقًا
 مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ السَّلَامُ عَلٰى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلٰى
 عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلٰى الْعَبَّاسِ بْنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ الشَّهِيدِ السَّلَامُ
 عَلٰى الشَّهِيدِ اَبُوْ مِنْ وَلَدِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ السَّلَامُ عَلٰى الشَّهِيدِ اَبُوْ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَعَقِيْلٍ
 السَّلَامُ عَلٰى كُلِّ مُشْتَهَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُمْ عَنِّيْ الْحَيَّةِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ احْسَنَ اللّٰهُ لَكَ
 الْعَزَاءُ فِيْ وَلَدِكَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ
 وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ احْسَنَ اللّٰهُ لَكَ الْعَزَاءُ فِيْ وَلَدِكَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ يَا
 ابْنَةَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ احْسَنَ اللّٰهُ لَكَ الْعَزَاءُ فِيْ وَلَدِ
 الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ احْسَنَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
 احْسَنَ اللّٰهُ لَكَ الْعَزَاءُ فِيْ اَخِيْكَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلٰى اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ احْسَنَ اللّٰهُ
 لَهُمُ الْعَزَاءُ فِيْ مَوْلَاهُمُ الْحُسَيْنِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الطَّالِبِيْنَ بِشَارِهِ مَعَ اِمَامٍ عَدِلَ
 تُعْزِيْهِ الْاِسْلَامُ وَاَهْلُهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ ثُمَّ سَجِدُ وَقُلْ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ
 عَلٰى جَمِيْعِ مَا يَأْتِيْ مِنْ خُطْبٍ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى كُلِّ اَمْرٍ وَلِيْلِكَ الْمُسْتَكِيْفَةُ عَظِيْمَةٌ
 الْمَهْمَاتُ بِخَيْرَتِكَ وَاَوْلِيَائِكَ وَذَلِكَ لِيَا اَوْجَبَتْ لَهُمْ مِنَ الْكِرَامَةِ وَالْفَضْلِ
 الْكَثِيْرُ اَللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَرْزُقْنِيْ شِفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ
 وَالْمَقَامَ الْمَشْهُودِ وَالْحَوْضَ الْمَوْرُودِ وَاجْعَلْ لِيْ قَدْ مَرَّ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ
 وَاصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِيْنَ اَسُوْهُ بِانْفُسِهِمْ وَبَدَلُوْا دُوْنَهُ مِنْهُمْ وَجَاهِدُوا مَعَهُ
 اَعْدَاءَكَ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَرَجَائِكَ وَتَصَدَّقْ بِقَائِمٍ عَدِيْكَ وَخَوْفًا مِنْ عَيْدِكَ
 اِنَّكَ لَطِيْفٌ لِّمَا تَشَاءُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الزِّيَادَةُ

بزار بها الحسين بن علي من عند امير المؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين
قال علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام ان استطعت يا علقمة ان تزود
في كل يوم بهذه الزيادة في دارك وناحتك وحيث كنت من البلاد في ارض الله
فا فعل ذلك ولك ثواب جميع ذلك فاجتهد وافي الدعاء على قاتله وعدوه و
يكون في صدر النهار قبل الزوال يا علقمة واندبوا الحسين وابكوه ليا مراحده
من في داه بالبكاء عليه وليقم عليه في داره المصيبة باظهار الحزن والبكاء
تلقوا يومئذ بالبكاء بعضكم على بعض في البيوت وحيث تلاقيتهم ولبعضكم بعض
عصا الحسين صلوات الله عليه قلت اصلك الله كيف تعزى بعضنا بعضا قال تقولوا
احسن الله اجورنا بمصائبنا يا بهيعة الله الحسين عليه السلام وجعلنا من الطالبيين
بناده مع الامام المهدي الحق من آل محمد صلى الله عليه واله وعليهم اجمعين
واذا استطاع احدكم ان لا يمضي يومه في حاجة فافعلوا فان يوم نحس لا تقضي فيه
حاجة مؤمن فان قضيت لم يبارك فيها ولم يرشد ولا يدخرن احدكم منزله شيئا فانه
من فعل ذلك لم يبارك فيه قال الباقر عليه السلام ان احضنا من فعل ذلك عند الله
عز وجل ما تقدم به الذكر من عظيم الثواب وحشره الله في جملة المستشهدين مع
الحسين صلوات الله عليه قلت لا يجعفر عليه السلام اوصوم ذلك اليوم قال صوم
من غير تبديت وافتطره من غير تقيت وامهل الي بعد العصر فاذا كان وقت العصر
فاطفر على شربة من الماء ففي ذلك انجلت المعركة عن الحسين صلوات الله عليه
واصحابه وهم قتل صلوات الله على ارواحهم واجسامهم اجمعين ولعن الله وسخط
وعذابه ونكاله ونقمته على من كان السبب في قتلهم وجدد الله عليهم العتلا لا اليم
امين رب العالمين پوشيده نماذك اين كتاب مزار قديم على الظاهر همان نسخه عتيقه است
که در مشهد مقدس رضوی یکی از اجده فقهای عصر سله دیده و این نسخه زیارت را از او نقل کرده
در جزئی جداگانه و بدیه بعض اعظم فقهای عصر رحمه الله در طران کرده و اصل آن نسخه عتیقه
فعلا در مشهد مقدس رضوی موجود است و از آن نسخه نسخ دیگر است کتاب شده و من بنده
زیارت را از نفس آن نسخه نقل کردم و الله الموفق فاعلم ان ظاهر خبر شریف اختصاص عمل آن
عاشورا ولی در ذیل خبر علقمة و ذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل اما

ذیل خبر علقمة فرموده که اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز باین زیارت کن که جمیع
این ثوابها را خواهی دریافت کرد و این عبارت اگر چه تاویل بعید ممکن است منزل شود
برایکه امر است بواسطت بر این عمل در جمیع ایام عاشورا ولی با اینکه این احتمال کندی بعید است
که شایسته ذکر نیست عبارت کامل الزیارة بهیچ وجه تحمل تحمل نمیکند چه فرموده اگر بتوانی زیارت او را
هر روز از عزت باین زیارت کن چنانچه سابقا اشاره رمز می باین فرق شد اما در ذیل خبر صفوان
فرموده هرگاه ترا حاجتی رسد بخوان این زیارت را هر جا که باشی و دعا کن باین دعا سوال کن از خدا
حاجت خود را که برآورده شود و این هر دو فقره نصند در عموم بکه ثانی اقوی است چه در اول لفظایوم
دارد که بظاهر مخصوص بروز است و اثبات اراده مطلق وقت محتاج بتجسم کلفت استدلال
و استشهاد و این اگر چه بحد سہل است ولی در خبر صفوان است اذا حدثت لک حاجۃ و این لفظ
شرط یا شرطیت بنا بر اختلاف مقرر در اصول شامل چسب اوقات است و از اینجا اشکالی متولد شود
که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که بدایوم و ظاهر او اشاره بیوم حاضر است و این در
غیر روز عاشورا صحیح نیست و از اینجا در زاد المعاد و تحفه الزائر مروج مجلس مذکور است که ازین ترخیص استفاد
میشود که جایز است این لفظ را تبدیل کند و بجای او یوم قتل الحسین بگویند این مطلب از چند وجه
محل نظر است اول اینکه سپار بعید نیاید که این لفظ باید بدل شود و در این اخبار مکرر که در فضل
او روایت شده ابد الشغری و ایمانی باین تغییر نشده باشد و احتمال اینکه نفس ترخیص کافی است
در جواز تبدیل محل منع است چنانچه ظاهر شود و ارباب نظر البته میدانند که این از قبیل اسمعیل
یشهد ان لا اله الا الله نیست چه در اینجا بر خصوصیت آن عمل و فضل او دلیل نیست بلکه عدم
خصوصیت قطعی است و در اینجا ظاهر خبر علقمة و خبر صفوان خصوصیت نفس این زیارت و این الفاظ
شریفه است و دوم اینکه ظاهر نقل سیف انبشکه صفوان عین آن زیارت که علقمة حدیث کرده
در حرم امیر المومنین در غیر روز عاشورا خواند و ابد تصریحی نکرد و تغییری نداد و اگر فی الجمله
و سر منوی تخلفی داشت البته تنبیه میکرد و الا لازم آید یا خیانت که و ثاقت مانع اوست یا
سنان که اصل دفع اوست سیوم آنکه ظاهر اخبار ادعیه خاصه و زیارات مخصوصه است که الفاظ
معینه و ترتیب مقرر در او اثری است که در غیر آن ترتیب و غیر آن الفاظ بدست نیاید
و برای هر مقامی عبادتی میباشد که آنرا بر اساس او و آثار او وقف نمیشوند از ذیل وجه خصوصیت
مجبورند و در اخبار کثیره تصریح باین خصوصیت شده و نهی از تغییر بر وجهیکه اگر آن نبی نبود حرم

بر لفظ روایت است در هر دو موضع و عمده اوله فعل صفوان است والله العالم وهو العاصم
 فائده سیاحل رضی الدین بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزائر بعد از روایت حدیث زیارت
 عاثر او ذیل روایت منقوله در مصباح تمامه میفرماید قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد
 بن طاوس هذه الزیارة نقلناها باسنادنا من المصباح الكبير وهو مقابل
 بخط مصنفه رحمه الله ولم يكن في الفاظ الزيادة الفصلان اللذان يكرران
 مائة مرة وانا نقلنا الزیارة من المصباح الصغير فاعلم ذلك انتهى وصرح این عبارت است که
 دعای لعن و سلام در نسخ سید بنوده و بعضی بخران که نسبت بسید داده اند که در نسخ مصباح مائة مرة
 بعد از دعای لعن سلام نیست و از آنچه یک دفعه خواندن کفایت میکند و جوی ندارد و ظاهر بلکه متیقن
 است که نسخ حاضر در خدمت سید رضی الله عنه سقطی داشته اگر چه مقابل با خط شیخ شده بود
 چه سهو و سیان بنظر طبیعت ثانیه انسان است و تطابق سایر نسخ مصباح و سایر کتب مولف را
 که اعلام علماء شیعه رضی الله عنهم تألیف فرموده و از او نقل کرده اند نیز نقل این فقره و جوش در مصباح
 صغیر با عراف سیدره که مختصر مصباح کبیر است شاهد صدق این دعوی است و پس چه جای غرض
 و تأمل ندارد فائده اگر چه کمرانکجا اشاره کردم محض ایضاح و اعدان جدید اینوسیم که دوستی
 که خواندن دعای صفوان در عمل زیارت عاثر اثر ندارد و عمل بدون او تمام است بلی بجهت احراز فضیلت
 خاصه و ثواب مخصوص بسیار خوب است پس التزام با و در عمل اگر بوجه خصوصیت و اعتقاد شرطیت
 باشد خالی از اشکال نیست فائده سابقا اشاره کردم و مجدداً تصریح میکنم که اگر چه ذیل حدیث
 علقه مخصوص است بیوم بظاهر و دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست چنانچه فقره بیوم بیوم
 در این زیارت موکد این ظاهر است ولی ذیل حدیث صفوان که میگوید اذ احداث لک حاجه آخر
 آنچه گذشت نص در عموم زمانی است و ناقل خصوصیت لیل و استعمال بیوم در مطلق شب و روزی
 در صرف زمان در لغت عرب و اخبار اهل البیت علیهم السلام پیش از حد احصاء و مخرج به فقها
 و ادب است پس لفظ روایت علقه منافی نیست و عبارات متن زیارت نیز منافی ندارد
 چه اشاره بروز عاثر است اگر چه حاضر نباشد یا اشاره بوقت حاضر است و چون تشریح
 عمل زیارتی زیارت روز عاثر بوده استعمال لفظ بیوم در زیارت شریفه و اذان مطلق زمان را از
 کردن علقه ندارد و الله العالم بجهات احکامه فائده اگر چه مختار در کیفیت قرائت زیارت
 عاثر معلوم شد ولی اگر کسی بخواهد بصیاط عمل کند اولی اینکه اولاً سلامی بجانب قبر نبی شریف

بکند و لعن زیاد بر قاتلان آنحضرت کند بهر لفظ که بخواهد آنگاه دو رکعت نماز کند پس زیارت عاثر را بخواند
 بالعن و سلام و نماز دو عامی صفوان که البته اگر چنین کرد عمل بمقتضای روایت مذکوره قطعاً کرد
 و یقین بر آنست حاصل نموده فائده نظر در ادله مقتضی است که تمام عمل در مجلس واحد صادر شود
 بر وجهیکه وحدت عرفیه صادق آید اگر چه جمود بر طواهر اخبار و وقوف بر متون اوله موجب
 اشتباه اعتبار وحدت حقیقه و اتصال تدقیق شود بر وجهیکه در اشائی عمل هیچ فصلی از غیر او
 نیاید ولیکن ظاهر است که وقوع بعضی افعال قلیله که موجب تعدد عرفی نشود ضرر ندارد و علی الخصوص
 اگر نفس آن فاصله از نسخ عبادات و منقوله اذکار مثل استحاره و صلوات و غیر آنها باشد که
 ظاهر اموقی برای تأمل در آنها نیست اگر چه اولی مواظبت بر اتصال و حدانی بوحده حقیقه
 که هیچ وجه من الوجوه فاصله نیارند چه رونق عمل و روحانیت عبادت بحضور قلب و اقبال
 خاطر و اجتماع حواس و توجه باطن است و جمیع اجزاء و شرایط و البته اشتغال بکار دیگر موجب زوال آن
 کیفیت و بطلان آن خاصیت خواهد شد مگر اینکه اشتغال بعبادت دیگر منافی با حضور و توجه در آن
 عمل نباشد چنانچه در حدیث بذل خاتم در حال رکوع از حضرت ولایت مرتبت سلام الله علیه
 و علی من انتب الیه که موجب نزول کریمه ائمه و ولیکم الله و رسولہ و الدین تا آخر آیه محمد بن
 بن الحوزی بحسب البغدادی الواعظ پرسیدند که آنحضرت چگونه با کمال اقبال بصلوة متوجه بپائین شده
 اتفاق زکوة فرموده در حل اشکال و جواب و سؤال مثل باین اشارت و انشا کرد و یسعی
 و یشریب لانه هید سکوت عن التذیم و لا یلهو عن الکاس اطاعه سکره حتی تمکن من
 فعل الصلوة فهذا افضل الناس ولی دانشمندان نکته شناس میدانند که این مقام
 ارزانی هر کس نخواهد شد بلکه شایسته اولیای کبار است که در مرحله بندگی و مقام عبودیت
 منظر صفت لایشغله شان عن شان شده اند و این خاصه آن بزرگوار و پیروان مخصوص
 اوست که بقدم صدق و صفای جمیع مراتب وجود اقیقهای بامار و اقتباس از انوار ائمه
 کرده اند و از کلمات قصار این قاصد است ماکل صید غزاله و لا کل نجم عن اله
 والله ولی التوفیق فائده از جمله مقررات در علم اصول است که اگر اتیان بر کسی که مشتمل
 بر اجزاء و شرایطی است تمامه ممکن نشود و متعسر باشد و امر دائر شود در اتیان بین ترک
 جزئی یا شرطی محتمل است تجزیه و ارجاع باراده مکلف که ناشی از مرجحات خارجی میشود
 و محتمل است ترک شرط و اتیان با جزاء چه ترک وصف اولی از ترک موصوف است و تواتر

بود و گویند اختیار هم کنند و غیر این را ترک نمایند چه گاه باشد که وجود شرطی در قوام شئینی مدخلیتش بیشتر
از جزئی باشد خاصه اگر جزء راجع با جزء کلیه باشد نه اجزاء اصلیه و این احتمال در بادی نظر
اقوی است اگر چه خالی از تامل نیست و هر صورت در قرائت زیارت عاشورا اگر مکلف
مستکمن نشد که تمام زیارت را در مجلس واحد بجای بیاورد و امر دأر شد بین ترک جزء و ترک
شرط که وحدت مجلس باشد اقوی بنظر ترک اعتبار وحدت مجلس است بلکه تمام عمل را در مجلس متعدده
بیاورد و چنانچه در رسال تصریح باین کیفیت فرموده اند و اولی تر اینکه محافل بر تخیل محال است
با این معنی که اگر بقیه را در یک مجلس بیاورد که مجموع عمل در دو مجلس واقع شود بهتر است این
که در سه مجلس باشد و هر چه فصل بین دو مجلس که در بادی است که اقرب بحقیقت و انسب بوحث
مطلوبست و الله العالم بحقایق احکامه فایده مناسبست که درین مقام تحقیق لفظ عاشورا بود
چه تعلق تمامی و مناسبت تمامی باین ابواب و اسم این کتاب دارد و لهذا مستعرض می شویم بدین
جماعتی گفته اند که عاشورا معرب است و در اصل عبرانی بوده و لفظ اصلی عاشورا است و او روز دهم از
ماشری یهود است که روزه او را فرض میدهند و صوم کبوریانند و چون او را بر ماههای عربی
تطبیق کرده اند روز دهم اول سال اعتبار شد که دهم محرم محرام باشد چنانچه او نیز در دهم اول ماه است
یهود واقع شده و ظاهر جماعتی از لغویین اینست که خود عربیت و قیاس لغت و ماده عشر در اوست
و اشترک لغتین کثیر الوجود است مثل صابون و تنور و کوزه و غیر ذلک که در فقه اللغة ثعلبی و غیره
معدودی از اینها مذکور شده و میتوان ادعا کرد که اصل عدم تعریب است و این از اصول
عقلانیه است که موقوف بر ثبوت حالت سابقه و راجع باستصحاب نیست و در طایفه
کلمات لغویین و تخمین باین اصل اشاره شده و علی الجملة ظاهر استعمال و اخبار صحیح متواتره در قیل
سید الشهدا علیه السلام در دهم محرم بوده و استعمال متواتر قدیم بر وجهیکه جای شک نیست
و احتمال خلاف ندارد و عبارات جماعتی از لغویین و فقهاء فریقین شاید اینست که عاشورا دهم محرم است
و تا سو عاظم می شود و آنچه در صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده که عاشورا نهم است و تا سو عاظم البته
کذب و مفترمی است و هم در صحیح خود ایشان شاهد وضع اماره کذب دارد شده چه روایت کرده اند
انه صیام یوم عاشورا فقیل له ان الیهود والنصارى تعظمه فقال علیه السلام
فاذا کان العام المقبل صمنا التاسع و این دلیل است که مراد از یوم عاشورا یوم غارت
چنانچه واضح است و لفظ تا سو عاظم نیز بر قوانین عربیت جاریست و در حدیث مکرر وارد شده پس

قول جوهری که او را مولد داشته خطاست چه مولد عبارت از الفاظ مستحده در اسنه
متاخرین است که کلامشان حجت نیست و از غوب فصیح استعمال او صادر نشده و اخبار صادقین علیهم السلام
بالاتفاق از ان طبقه است این نوع اشتباهات از قصور متبع این جماعت است در کلام البیت
و ازین قبیل در کلام ایشان بسیار است مثل اینکه راجع به مولد داشته و ازل از بهری با اینکه در پنج
البلاغه مکرر و در زبور اهل البیت صحیفه مقدسه کثیر استعمال شده و مقصود استیفاء این قسم از خطای
این است و در لفظ عاشورا چند لغت ثابت است عاشورا و عاشوراء و عشاء و عشاء و عشاء و عشاء
و عاشور چنانچه از قاموس و غیر او استفاده می شود و در اشعار فصیح عرب متاخرین استعمال
عاشور وارد شده چنانچه سید اجل اعظم ذواحبیبین الرضی رضی الله عنه که جماعتی از ادباء عامه
و خاصه اشعار او را حجت میدانند گفتند هیاهات فات السمع لایمئه لایعرف الحزن الا یوم
عاشور فاندک از جمله آنچه باید تنبیه بر او شود آنستکه زیارت عاشورا از سایر زیارات
امتیازی معدوم و تفوقی مشهور دارد چه ظاهر خبر صفوان است که جبرئیل امین این زیارت را
از خدای جلیل تلقی کرده بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله رساند و بواسطت الله علیه سلام
بصادق آل محمد رسید و وقت اظهار این حکم زمان حضرت باقر علیه السلام بود چنانچه
در سایر احکام که تاخیر بیان آنها بصاحیح منوطه بخصوصیات از زمان میشدیم وجه معتد
اهل تحقیق است علمند این الفاظ شریفه از حدیث قدسی معدوم میشوند و در شرف و
فضیلت حلیف قرآن مجید و همسنگ کتاب کریم میشود چه هر دو کلام خداوند و در حجیت الفاظ
و صحت معانی نیز با قرآن فرسی زبان و رضیعی لبان در شمار خواهند رفت چه فرق بین حد
قدسی و قرآن بنا بر مذهب جماعتی است که قرآن کلام منزل بالفاظ معینه و ترتیبات مخصوصه است
بغرض اعجاز سور و از او حدیث قدسی کلامی است که بلفظ معین و ترتیب مخصوص نازل
شده باشد از جانب حضرت احدیت بر قلب بنی لکن نه بغرض اعجاز مثل سایر کتب یزدانی
و صحف آسمانی و بنا بر این حدیث نبوی است که معنی او وحی شده باشد و تعبیر از او بالفاظ
خاصه مفوض بخود بنی باشد چه مذهب امامیه است که پیغمبر جز از وحی میکفت چنانچه در قرآن کریم
که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی بوحی اگر چه اهل سنت درین مرتبه خلاف دارند
و در حدیثی قول عمر که ان الرجل لیجسر برآده اند تفصیله شرح اولایق این موضع نیست
و جماعتی گمان کرده اند که حدیث قدسی است که معنی او را در منامی یا با الهامی بر رسول خدای تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب دوم در ترجمه شرح الفاظ واقع در زیارت مبارکه باندازه کنجایش این مختصر و مفید مملت
 این قبیل البضاعة و ترجمه نیز ترجمه از شرح رمزی مقرر گردیم جیم را عدامت ترجمه گذاشتیم و شین را
 نشان شرح السلام عليك يا ابا عبد الله ج سلام بر تو باد ای ابو عبد الله ش
 شرح اینکه مبارکه در دو مقام می شود مقام اول در تفسیر لفظ سلام است و آن محتاج است
 به تمهید مقدمه لهذا میگوئیم بدانکه هر طایفه را ادبی عادی بوده که در وقت تلاقی و مخاطب باقی
 رفتار میکردند و اداء آن تحیه می نمودند از آنجمله کفیه اند تحیه نصاری دست بردن که داشتن بوده چنانچه
 این اوقات کلاه برداشتن است و تحیه یهود بگشت اشاره کردن بوده و تحیه کبران و عجمان خم شدن
 و تعظیم کردن بوده و تحیه عرب گفتن کلمه حیا که الله بوده یعنی خدایت زنده برادر و گاه مخصوص ملوک
 ابیت اللعن می گفتند یا عم صبا حیا یا نعم صبا حیا یا نعمت صبا حیا یا مساء و غیره
 عبارت میگفتند چنانچه عنتره بن شداد العنسی در زبانه خود گفته بادار عبلة بالجواء تکلمی
 و عی صبا حادار عبلة واسلی و اشهر و اکثر این تحایا که همه باید کرد در همه اوقات میگفتند
 همان حیا که الله بوده و لفظ تحیه مأخوذ از همین کلمه است و مصدر باب تفصیل است و در اصل
 تحیه بر وزن تصلیه بوده و بعد از ادغام بر وزن تفعیه شده و چون که این کلمه در مقام اکرام
 و تشریف استعمال میشد مطلق اکرام و اعظام را تحیه گفتند و ازین باب است التحیات لله
 که در تشهد کبر و ارادت و ظاهر اینست که همین معنی تحیه است و در کبریه و اذا جیدتم بجملة فحیوا
 باحسن منها اوددوها و مراد مطلق بر است و اکرام چنانچه در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم
 القمی رضی الله عنه روایت شده و در خصال از حضرت امیر نقل کرده تعظیم تحیت را نسبت به نسبت
 عاظم و در صفاتی و کبار از مناقب در قصه هدیه کردن کنیزک و سه ریگان را بجانب امام حسن و ازاد
 کردن آن کنیزک نقل است و امام علیه السلام بایه شریفه کرده اند و از مجموع این اخبار
 استفاده عموم میشود و محمول بر استحباب است و اگر خصوص سلام مراد باشد چنانست که لفظ اداء
 مستعمل باشد چنانکه بعضی مفسرین توهم کرده اند چنانچه برار باب نظر ظاهر است و در مثل شعر
 قطعی که از معارف شعراء عرب است انا محیوک فاسلم ايها الطلل وان بليت

این کلمه در بعضی نسخ
 ابیت اللعن و تحیه
 یا عم صبا حیا یا نعم
 صبا حیا یا نعمت صبا
 حیا یا مساء و غیره
 عبارت میگفتند چنانچه
 عنتره بن شداد العنسی
 در زبانه خود گفته
 بادار عبلة بالجواء
 تکلمی و عی صبا حادار
 عبلة واسلی و اشهر و
 اکثر این تحایا که همه
 باید کرد در همه اوقات
 میگفتند همان حیا که
 الله بوده و لفظ تحیه
 مأخوذ از همین کلمه
 است و مصدر باب
 تفصیل است و در اصل
 تحیه بر وزن تصلیه
 بوده و بعد از ادغام
 بر وزن تفعیه شده و
 چون که این کلمه در
 مقام اکرام و تشریف
 استعمال میشد مطلق
 اکرام و اعظام را
 تحیه گفتند و ازین
 باب است التحیات
 لله که در تشهد کبر
 و ارادت و ظاهر اینست
 که همین معنی تحیه
 است و در کبریه و اذا
 جیدتم بجملة فحیوا
 باحسن منها اوددوها
 و مراد مطلق بر است
 و اکرام چنانچه در
 تفسیر شیخ اقدم
 اعظم علی بن ابراهیم
 القمی رضی الله عنه
 روایت شده و در
 خصال از حضرت
 امیر نقل کرده
 تعظیم تحیت را
 نسبت به نسبت
 عاظم و در صفاتی
 و کبار از مناقب
 در قصه هدیه
 کردن کنیزک
 نقل است و امام
 علیه السلام بایه
 شریفه کرده اند
 و از مجموع این
 اخبار استفاده
 عموم میشود و
 محمول بر استحباب
 است و اگر خصوص
 سلام مراد باشد
 چنانست که لفظ
 اداء مستعمل
 باشد چنانکه
 بعضی مفسرین
 توهم کرده اند
 چنانچه برار
 باب نظر ظاهر
 است و در مثل
 شعر قطعی که
 از معارف
 شعراء عرب
 است انا محیوک
 فاسلم ايها
 الطلل وان
 بليت

وان طالت بك الطيل و در این شعر معروف حماسی انا محیوک یا سلمی فحیونا و اسقیت
 کرام الناس فاسقینا و در شعر عنتره در زبانه معروفه حیت من طلل تقاد معمه
 اقوی و اقرب بعدا و الهیثم و امثال اینها نقل است که مراد مطلق اکرام و تعظیم و اداء است
 و تعارف باشد و ظاهر است که همان عامی بجملة باشد و اشاره تحیه معروفه شود که حیا که الله
 چنانچه ادباء تمهید اند بنابرین میتوان فهمید که لفظ حی و یحیی در این کلیات مأخوذ از لفظ
 حیا که الله است مثل سجد و حوقله که مشتقند از لفظ نه از معنی و این بعد است و میتوان گفت
 چون دعای بجملة و بقاء از مقتضیات حصول آنهاست پس میتوان نفس این فعل را برین ملاحظه
 نسبت بدعی داد و اطلاق حیا و اشباه او بحدیث خواهد پیوست این نظریه که سیکه جز اندک و میگوید چنانچه
 خیر و تفصیل این مطلب خارج از وظیفه این مقام است و از آنچه در معنای تحیه کفیه معلوم
 که بجملة رعایت اصل معنی است که گاهی معنی بقا استعمال میشود و چون ملوک مخصوصند بجملة
 و اداء احترامات ایشان فریضه عرفیه است تحیه را گاهی معنی ملک در کلام می آورند چنانکه در
 حیا الکبری و کل ما نال الفقی قد نلته الا الحیة و عمر بن معدی کرب الزمیدی
 اسیر به النعمان حتی اینج علی تحیه بحدای ملک و از یعقوب بن سبکت رضی الله عنه منقول است
 که لفظ تحیات را در تحیات صدقه حمل بر ملک نموده و الله اعلم بالصواب چون این مقدمه را در
 میگوئیم که تحیه اسلام سلام است چنانچه از تفسیر آیه مبارکه ولا تقولوا لمن اتقى اليكم السلام
 است مؤمننا از کتب خاصه و عامه مستفاد میشود بنابر قرائت معروفه که سلام باشد به سلم
 که در روایتی قرائت عاصم بن ابی النجود رحمه الله است که خلاصه معنی او چنانست که اگر کسی اظهار
 اسلام کند بسلام کردن که تحیه اسلام است انکار بر او نکنید و نگویید که مؤمن نیستی و دروغ
 میگوئی اگر مؤمن بکسر میم بصیغه اسم فاعل باشد اگر بفتح باشد چنانچه نسبت بقرائت
 حضرت باقر علیه السلام داده اند ترجمه چنان میشود که بگوئید در امان نیستی چه مسلم بسلام
 طالب امان است باجملة این معنی که سلام تحیه مخصوص باسلام است غایت وضوح
 محتاج باستشهاد نیست و استشهاد جماعتی بکبریه تحیه هم یوم یلقونه سلام محل نظر
 و تأمل است و معنی سلام را وجه مختلفه گفته اند یکی اینکه سلام اسم خدا ی عزوجل است و مراد
 است که خدا حافظ تو باشد و این جدا اگر چه از این انباری نقل کرده اند و بعضی محققین اقتصار بر او کرده
 ولی بنظر تمام نمی آید چه لفظ عليك بنفسه مودعی معنی حفظ نیست چنانچه اگر بگویند

الله عليك والرحيم عليك سياررکيک خواهد بود و تقدیر خبر خلاص اصل است علاوه
بر آنکه بالضرورة این ترکیب با سایر ترکیب سلام یک معنی دارد و این احتمال در لفظ
سلام عینک متمشی نیست بجهت تنکیر و سلام و سلام الله عليك و بلغ اليه سلامی و اقترن
السلام بهیچ وجه این احتمال صورت نخواهد گرفت دیگر اینکه سلام مصدر باب تفعیل باشد
بمعنی تسلیم سوم اینکه مصدر مجرد و بمعنی سلامت باشد و این دو وجه بحسب اختلاف موارد
تفاوت میکنند اگر چه وجه ثالث فی الجمله اقوی و اظهر است و سلام در لغت عرب بمعانی
متعدده شنیده شده که اصل در آنها معنی سلامتی است و از پنجه بمعنی سنگ مخصوصی که بصورت
ممتاز است آمده و بمعنی درخت سختی و بمعنی جمله واروده است چه همه از ضیعت منته
و میتوان در وجه باعتبار سلامت طبع آتش یا چنانچه از حضرت هادی علیه السلام در فضل مر
آمده است که آتش را بعد از دست وصف فرموده و بعد از آن با احتمالی با پنجه و از سلام نیز
که در جمله در اوست و از پنجه است که دلو و سته دارد که سالم از آفات است سلم گفتند و این معنی
در اکثر ترکیب سلم جاری است و خدای عزوجل را که سلام میگویند هم باین نسبت است
چه حق سبحانه و تعالی خلق را از آفات و شرور و نقایص حفظ میکند یا از پنجه است که همه
مستعدین را از مراتب مواد امکانیه بریت آفتاب رحمت رحمانیه که بر قاف تاقاف هر دو
جهان تافته بدرجه کمال استعداد و قابلیت خود میرساند و از موانع و صوارف سلامت نگاهداری
بسرحد مستعدله ایصال میفرماید یا از پنجه است که ذات مقدسش بجهت تعالی از افق حدوث
و امکان از جمیع نقایص سالم است فهو السلام و منه السلام والیه السلام
باجمله معلوم شد که مراد از سلام سلامتی و آسایش است و لفظ علی در عليك مفید معنی
شمول و احاطه است چنانچه در رحمت الله علیه و رضوان الله علیه و اشباه آنهاست
و وجه ترجیح این تفسیر امور می چند است که از تضاعف کلمات علما استفاده شده اگر چه برخی
از آنها در نظر دقیق خالی از مناقشه نیست ولی غرض در این گونه مطالب آفات و تقریر است
و اجمالا بپاره از آنها اشارتی میشود اول اینکه در الفاظ تحایای و دیگر دعای بکمال خاص
مثل حیوة و غیر او بود و در این تفسیر اخبار سلامت که طار و جمع آفات و شرور است از
موت و قتل و اسقام و مذلت و فقر و جزاینها و قضا اینک چون رسم جلالت این بود
که گاهی بی هنگام بر یکدیگر میتاختند یا بجیده و غدر بر یکدیگر دست میافتند و آن تحایای

این عبارت صحت
و منطبق معانی
سلام است چنانچه
باعتبار تعالی
مفسر از آفات
و مشایخ و از آفات
سلامت از آفات
و است البه در
اینکه غایت حاکم
و در تفسیر بجا
حضرت است
السلام الله علیه

مرسوم در تائین خاطر و تسکین قلب بخصوصیت و صراحت لفظ سلام نبود که مایه آسایش و لها و آرام
قلوب شود و اول وارد بر سمع و مبدا تاقی که لفظ سلامت باشد بشارتی است که مایه بشر و طیب
نفس خواهد شد و امینی از همه خیالات حاصل میکند سوم آنکه حیال الله جمله و عانیه است
و چون استجاب دعا لازم نیست مایه اطمینان خاطر و سکون نفس نمیشود بخلاف السلام
عليك که جمله خبریه است و مقتضای او تحقق سلامت و انس است پس ایشان شنیدن او را
خاطره مومن القوا و میشوند علاوه بر آنکه در صورت عذر تکیه کوی بجا که الله میتواند معتذر شد
که دعای من مستجاب نشد ولی سلام کننده اگر عذر کند عذری ندارد چه صریح جمله خبریه سلامتی
مسلم علیه است از مسلم و در صورت تخلف در و غلو خواهد بود و صریحانه ضمنا متفطن باشد
چهارم آنکه علماء اخلاق بیان کرده اند که جلالت انسان بلکه کلیه حیوان بکلمه غلبه هیولی
و شدت تعلق بعالم فاسد مایل بشر و راست از پنجه هر حیوانی چه انسان و چه غیر انسان اگر
حیوانی را بیند که بسوی وی می رود با طبع هارب از او میشود و اگر اصل در آن آینه خیر بودی
بایستی با بجهت طالب او شود یا فرار و وقوف متساوی باشند نه اینکه فرار غالب و چون فرار
غالب است روشن شد که فطرت اصلیه حیوانات مایل بشر است چنانچه کلام ملائکه
در بدو خلقت که اجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء شاهد صدق این مدعی است
و چون دفع ضرر اولی از جلب نفع است پس اهم مهمات در اول تاقی و انسان تائین یکدیگر و اخبار
بسلامتی از شر یکدیگر است تا فارغ البال و امن السریة بلام مواخات و طائف ملاقات قرار
نمایند پنجم آنکه لفظ سلام چنانچه دانستی اسم خدای عزوجل است و ابتدا باین اسم
مبارک اگر چه آلف معنی مراد نباشد برکتی دارد و شرافتی که در سایر الفاظ نیست و چون موهم اراده
این مسمی هم هست بهجتی دیگر در قلب مستمع می آورد و لذتی دیگر می بخشد و گویا اشاره بنعمی است
حدیثیکه رئیس المحدثین عروه الاسلام محمد بن علی بن الحسین القمی مرسله و شیخ شهید رضی الله عنهما
در اربعین منته نقل فرموده اند که جناب صادق آل محمد علیه السلام بعد از ذکر سلام فرموده اند
السلام من اسماء الله و در نیست که عدم تعین در این حدیث موجب شبهه بعضی نظر
از اصحاب حدیث شده باشد که بوجه اول تفسیر کرده اند ششم آنکه این تفسیر تکیه ملائکه است
با اسباب و اموات در حال دخول بهشت چنانکه در قصه لوط است که ملائکه بحضرت خلیل عرض کردند
سلاما قال سلام در جای دیگر فرموده الذین تتوفاهم الملائکه طیبین یقولون

سلام علیکم یعنی آنانی که ملائکه قبض ارواح آنها میکنند با سواد کی ملائکه ایشان سلام میکنند و در جای دیگر فرموده قال لهم خزنتها سلام علیکم طبعتم یعنی خزنه بهشت بموئین میکنند سلام بر شما باد که آسوده شدید **هفتم** وجهی است که فخر رازی در تفسیر کبیر خود با و اشارت کرده و مبتنی است بر طریقه خطبه و تقریب نه بر مسکات تحقیق و تنقیب و از بجهت اگر در نظر فضلا تمام بشود یا محتاج به تكمیل بشری یا مثل او شود مانعی ندارد چنانچه حق اینگونه مطالب است و خلاصه آن این است که چون هر انسانی بجهت تراحم جنود علم و جبل و تعارض قوتین ملکیه و حیوانیه و چالش نفس و عقل همیشه در ملک وجودش غوغا و آشوب است چنانکه گفته اند جان کشیده سوی بالا بالها تن زده اند زمین چنگالها میل جان اندر علوم و در شرف سیل تن در کسب آبت و علف لهذا الاحماله اگر خبر سلامتی بشنود بشارت با سایش و راحت خواهد یافت و اماره غلبه جنبه ملکوتیه و انقمار قوه غضبیه و شهویه در تحت قوه عاقله خواهد شد و این تحیه خصوصا از خبر صادق کامل برات بی شمار بهتر از جیاکانند خواهد بود و باین لطیفه بعضی ترجیح داده اند که در مقام خطاب السلام علیکم بگویند تا خطاب بجمع قوای نفسانیه شود و اشاره بسلامتی همه کثرت مجتمعه در این وجود وحدانی باشد و مرا عقیقه چنانست که این دقیقه را در جائی باید رعایت کرد که این کثرت محفوظ باشد ولی در حق اولیاء و انبیاء علیهم السلام که تجلی وحدت حقه حقیقه کثرات خود را فانی کرده یکدل و یکجبهت بجای دست مستوجه اند لازم نیست و باین لطیفه است که در خطابات زیارات بیک نفر همه جا خطاب مفرد شده متفطن بش و غنیمت شمار هفتم آنکه تحیه خداست بانبیاء و مواضع متعدده و بال پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده سلام علی الیس و عموم مؤمنین آنجا که فرموده تجتهد یوم یلقونه سلام و درین هنگام جمع سلامها ستلاشی و مضاعف میشود و مخلوق را با تجلی خالق طوری در میان نیست و اثر می رسد آنجا بود یکی قطره باران بری چکید نخل شد چه پنهانی دریا بدید که جائی که دریاست من گیتم گراوست حقا که من گیتم تلبیس بدانکه فخرالدین رازی در تفسیر کبیر آورده که تنکیر سلام چون اشاره بتعظیم دارد ابغ است چون بصورت تعریف دلالت بر صرف طبیعت دارد و پملا حظه و صف تمام و کمال و من بنده را عقیقه چنانست که این سخن یکسر هیچ نیست بلکه مقامات کلام مختلف است و لهذا در قرآن مختلف وارد شده بلکه اگر ادعای عکس میکرد اولی بود

چه قصر طبیعت اتم از قصر بعض افراد است اگر چه اعتبار کمال شود چنانچه در لفظ الحمد بعد تقریر داده اند والسلام علی من اتبع الهدی لطیف چون دانستی که معنی سلام اینست که سرای و آسایش تو را فراهم گرفته و از جانب من هیچ شری و ضری نبو نخواهد رسید و تو در ناحیه من امن و امان داری البته شخص را باید در حالیکه در حضور امامی است یا از دور امامی را مثل کرده خط آورده مخاطب بسلام مینماید در حالتی باشد که هیچ ازاری و اسبیبی و صده از او بآن امام نه در آن وقت و نه بعد از آن برسد و چون معلوم است که آنکه غرضشان جز هدایت امت و صلاح خلق و اعلاء کلمه توحید و ظهور آثار بندگی در مردم و شیوع طاعت خداوند در عموم ماس نیست البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه بدارائی اخلاق رذیله از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و نخل و حب جاه و حب مال و امثال آنها متاوی خواهند شد و اینهمه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تظلم و تشکی کرد بجهت این بود که مردم معصیت خدا کردند و اطاعت الله پدید نمی نمودند و در نیست اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما او ذی نبی مثل ما او ذیت یعنی اذیت نشد پیغمبری چنانچه من اذیت شدم اشاره باین معنی باشد چه در هیچ امتی گناهی بزرگی گناه این امت مثل غضب خلافت و ایزاد فاطمه علیها سلام و قتل سید الشهدا علیه السلام و سایر بلا یانیکه بر ائمه علیهم السلام وارد گردیدند بود پس هیچ پیغمبری بقدر این پیغمبر کرم اذیت نشده حاصل سخن اینکه باید بدان حال خود را بر وجهی کند که در الوقت مرضی امام باشد نه باریه اذیت آنجا که مادر کلمه سلام راستگو باشد پس باید دل را آب توبه سست و شوکند و شک نیست از دیده فرو ریزد و آنگاه بسلام امام اقدام کند غوطه و راشک زد و مایل طریقت کونید پاک شواول و پس دیده بران پاک انداز و لا در ابتداء سخن با امام خود دروغ گفته و غدر کرده این معنی بی توفیق خداوند و خلوص نیت محال است رزقنا الله ذلک محمد و آله مقام رفیع در لفظ ابو جبرئیل الله تبارک و تعالی این کلمه مبارکه که گنیه است و گنیه ما خود از گنایه است که معنی بر دهن چهریت با اشاره و بزرگدلیلی که موجب انتقال شود و از بجهت بصیرت ضمیر را گنایه نامیدند و گنایه مصطلحه علماء بیان از همین معنی است و هر جا که نام کسی را بخوانند بر ذرا نسبت پدر یا مادر یا فرزند یا لفظ اب و ام و ابن یا دنایند چون ابو عمرو بن عباس و ام معبد و این کلمه را گنایه گویند چون دلالت او بر ذات بصراحت اسم نیست و چون غالب نفوس از مخاطبه باسم ابا دارند و القابیکه جزو اسم میکنند در عجم که سبب تعظیم است و در مخاطبات غالباً با و انکفا می شود

سید و شیخ و خان و میرزا و عرب متعارف نبوده اند بکنیه تقبیر میکردند و رعایت ادب را بسکون
این طریقه میدادند چنانچه یکی از شعراء حماسه میگوید آکنیه حین انادیه لا کمره ولا
القبه والسوءة اللقباء کذاک ادبت حتی صار من خلقي اثنی و جدت ملاک
الشیمه الادبا و این سبب متعارف کردند که برای هر کسی کنیتی گذارند و گاه قبل از اینکه
فرزند می داشتند باشد بلکه در مبداء ولادت کنیه میگذاشتند بتغافل اینکه فرزند دار بشود و بجا
اینکه در این قسم کنیه را بتغافل صاحب اول یا شهر اسم کنند چنانچه علی را اگر اسم قرار دهند
ابو الحسن کنیه کنند حسن را اگر اسم کنند ابو محمد کنیه گذارند چنانچه جناب امیر المومنین و امام حسن
ابو الحسن و ابو محمد است و ظاهر از اخبار کثیره است که ابو عبد الله کنیه سید الشهدا
علیه السلام بوده از زمان طفولیت چنانچه در روایت است اسم بنت عیسی است که روز اول
ولادت پیغمبر او را گرفت و قال یا ابا عبد الله عن نزع علی و کریه و کفتم پر و مادرم فدایت
از روز اول چنین میگوئی فرمود که میگویم بر پسر من که قه یا غیه کافره از بنی امیه او را میکشند و این
کنیه در ائمه مشترک بین دو نفر است یکی جناب سید الشهدا علیه السلام و دیگری جناب
صادق علیه السلام و ظاهر آنکه این کنیه واسم از برای ایشان با مر خداوند تبارک و تعالی
بوده فائده است طرا دید در کتاب فتنی الارباب آورده که یقال یکی یا بعید الله
مجهولا و لا یقال یکی بعید الله یعنی اگر بخوانند بگویند کنیه فلان چیست مثلا میگویند
یکی یا بعید الله نه عبد الله من میگویم اگر مراد ما فی عدم صحت این عبارت است و بی
ندارد چه باء حرف جر که صله این فعل است که کنیه باشد در این وقت باید گفت یکی یا بی فلان
و گاه برای سببیت است و در این وقت معنی عبارت چنانست که بواسطه فلان کنیه داشته
و لازم است که اسم خود آن فرزند را مثلا دخول بکنند و گویند یکی بفلان و اگر مراد ما فی نفی استعمال
خلاف واقع و ناشی از قصور تتبع و عدم اطلاع بر مجاری استعمالات عربست چه نوع این عبارت
که یکی بولده فلان یا بعد از ذکر فرزند مخصوص کسی و بیکنی در کلمات سلف و طبقا که کلماتشان
حجت است پیش از حد احصا است از آنجمله است عبارت ابن اسحق و قناده در محلیه در اسد الغاب
در ذکر پیغمبر که گفته اند و بالقاسم کان یکی و در شعر جناب عبد المطلب که در کتب معتبره بانحضرت
نسبت داده اند و آورده است چنانچه فرموده و صلیت من کنیت به بطالب عبد
مناف و هو ذو تجادب و در اشعار ادباء شعراء متاخرین کثیر الورد است که اگر استقصاء

آن کنم موجب ملال میشود و باین یک بیت از شعر ابوطالب مامونی که از مشاهیر شعراء عصر وزیر
فاضل محقق کا فی الکفاة صاحب اجل ابوالقاسم اسمعیل بن عباد رضی الله عنه بوده و در طبقه ابوعبد
رستمی و ابو محمد خازن معدود میشده اقتضای میگویم که در قصیده میبیمه معروفه خود میگوید ولا
تاج الاما تولیت عقدہ علی جهة الملک المکنی بقاسم و ما اگر بر طریقه که سیوطی
در مرزبان ابو علی فارسی در ایضاح نقل کرده و صاحب کشف و نجم الاثمه و محقق شریف و قاضی
پسناوی و عبد القادر بغدادی و شهاب خفاجی و جمعی از فضلا متاخرین بر آنند هم بناییم
که بجز استشهاد با شعار علماء بولدین کرده اند چه استعمال ایشان بمنزله نقل است پس حجت
خواهد بود در خصوص این شعر باید تلخیص بصحت بشیم چه در حضور صاحب که اعظم علمای لغت عرب
که استاد مره شعر و ادبست و عبد القاهر جرجانی که ترجمان بلاغت است ریزه خوار خوان
تحقیق او بوده و در خدمت وی استفاده علوم نموده و کتاب محیط و بحر محیط لغت است
خوانده و بدرجه قبول رسیده و از انتقاد آن نادره نقاد مصون افتاده و سایر ادباء
زمان او که غالباً مامونی مذکور کرد و رقی داشته اند و در صد و انتحال اقوال و افعال او
بوده اند از احدی مناقشه منقول نشده و ابو منصور عبد الملک ثعالبی که لسان طین بیت است
این شعر را در کتاب میتمه الدهر از افراد انتخاب نموده و این جمله که نوشتیم قبل از آن است که ظفر
بر شعر ابوصخره ذی که از کبار طبقه ثلثه شعرا و محفل متقدمین است که با سلامین از ایشان تقبیر میشود و شعراء
بالاتفاق حجت است از قصیده طثانه که شطری از او در اغانی و بعضی در حماسه و تمام در خزانه الادب
عبد القادر بغدادی نقل از ذیل امالی قالی منقول است و سیبویه فن تاخر بعض اشعار آن قصیده
استشهاد کرده اند و در آن قصیده میگوید ابی القلب الاحبها غامریه لها کنیه عمر و
ولیس لها عمر و کما هرا این استعمال است که نفس عمر و را کنیه میگویند و بنا برین باء و ریکنی تعبیر
برای صدف فعل است نه بمعنی سببیت و مجاز در اسناد شده چه مدار کنایه و مطایفه و فی حقیقه
همان اسم است و لفظ اب و ام بمنزله علاقه و رابطه است اطلاق لفظ کنیه بر خود او باین
عنایت مستحسن و متعذبات و بهر حال شعر خود او در این قصیده ثابت الایمان است
در رد منکرین برهان فاطم است پس روشن شد که ناچار چنین استعمال صحیح است و از مجموع آنچه
ذکر کردیم معلوم شد که در حدیث شریف که شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب کمال الدین در
ذکر امام زمان آورده که یکی مجعصر مقصود او است که کنیه او ابو جعفر است چنانچه در خبر دیگر است

یعنی بعینه و عم آنجناب جعفر بوده پس کینه ابو جعفر خواهد بود و علامه مجلسی علیه الرحمه ترجیح این احتمال داده
و نیز تجویز کرده که مراد آن باشد که کینه از آنجناب بجعفر میکنند و این بعد است و مانوس بحاجی استعمال
قاطع بوجه اول خواهد بود و عجیب آنکه بعضی اصحاب معاصرین ایده الله تعالی مستند عبارت منتهی الارب
تعیین وجه ثانی کرده و بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا وجه اول را استظهار کرده و ازین معنی
تعجب نموده و اورا غریب شمرده و الله العالم بحقایق الامور تدبیرا اشاره کرده
که این کینه شریفه از اول امر برای جناب سید الشهداء علیه السلام بوده و البته باید باذن رسول خدا
باشد و معلوم است که آنجناب بدون وحی الهی ابد اقدام در امری نمیفرمود و ناچار باید
در وقت این کینه منظوری باشد و نکته داشته باشد و در نسبت که گوئیم این کینه از قبیل کینه شدن بمنبر باشد
به ابوالقاسم چنانچه در بعضی اخبار وارد شده و از قبیل کینه متعارفه مذکوره نباشد و توضیح او چنانکه
چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام اظهار عبودیت و خدا پرستی و ثبات قدم در توحید
و محبت شاهدان خدایان تمام کرده که احدی از انبیاء و اولیاء جز جد و پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام
نخواستند بآن مرتبه کنند و همه بلسان حال گفتند لودنوت انملة لا حترقت خصوصا در روز عاثر
که عبادتی کرد که جامع جمیع عبادات ظاهریه و اعمال قلبیه بود و هر یک از اعمالش از صوم و صلوٰه و زکوٰه
و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر که برخی حقیقتا از آنجناب صادر شده مثل جهاد و امر معروف
و صلوٰه و شباه آنها بعضی چنانست که باره افعال آنجناب را بتامیل و تدبر با رعایت تطبیق تشبیه برآید
میتوان منطبق کرد مثل حج و زکوٰه و غیر ذلک عبرت عقدا و اولوالابصار گشته و همچنین نکات اخلاقی
از شجاعت و سخاوت و مروت و غیرت و حمیت و عفو و مدارات و نصیحت و اصلاح و تقوی
و اطمینان و ثبات و لین و حسن معاشرت و مواصله و بر ملاطفت که از آنحضرت ظاهر گشته
و اعظم از همه صبر که فی الحقیقه دارای همه کارم و فضایل است که مایه تعجب ملائکه سماویه که نفوس قدسیه
و عباد مکررین هستند شده و دور نیست اشاره باینهمه کالات شده باشد فقره لایوم کیومک
یا ابا عبد الله و فاضل فقیه معاصر در کتاب خالص حسین شرحی مبسوط و تحقیق و تقریب و آ
صادره از آنجناب در روز عاثر آورده که ادای حق بآن مقام چنانچه شایسته این نوع از تقریبات
خطبه است نموده حاصل سخن چنانکه چون آنجناب در مرتب ظهور بندگی امتیازی خاص و اختصاصی
مخصوص داشته او را با ابو عبد الله کینه دادند و این غایت بارشرب عربیت قریب است چه هر کس
دارای صفاتی باشد در مقام مبالغه کلامی بر پیل تجرید پانی میگویند دایت منہ اسدا

و کما میگویند فلان ابو جواد یعنی صاحب جود زیاد است و این استعمال فعلا در عرب شایع است
و اگر اقسام کینه منقول از عرب را بنویسیم و بنویسیم شطری صاحب و فصلی مشیع
از این قسم خواهی یافت که رفع استبعاد و دفع اشکال کند چنانچه بالوده را ابوسائغ گویند و سرکه را
ابونافع و سباج را ابوعصم و شمع را ابوموس و خروس را ابوالیقظان و امثال این بسیار است
و ازین قبیل است آنچه اشاره با و شد و در بعضی اخبار وارد شده که پیغمبر را ابوالقاسم گفتند با نجه
که قسمت جنم و بهشت بدست اوست و جبریکو که چون هر مطلع بر طریقه خلفای جور و مردم
از زمان سابقه فاطمه است که اگر سید الشهداء علیه السلام در روز عاثر این جد جند منکر و در میان برای تمام
رین بود و یکسر طریقه شریعت محمدیه از روی زمین میرفت و مردم بروش جا بایت و طریقه فاعل متفرق میشدند و چهرت
ملک و هوای دنیا غالب شده مسلمی رخساره شایسته هدایت مشاهده میکرد و فضاخ امویه و
قبایح تمیبه و عدویه درست کوشش زد و هیچکس نمیشد پس هر کس بعد از آن جناب پرستش خدا
و پیروی مصطفی نمود همه برکت آن وجود مقدس بک لولاه ما عبد الله و لولاه ما عرفنا الله
علی هذا بحقیقت آنجناب پدر همه بندگان خداست چه پدر یعنی مربی و مؤید در لغت عرب دایر
الاستعمال و شایع الورد است و مراد از عبد الله جنس بندگان خدا تعالی است چه عبد عبادت
باشد و چه عبد عبودیت و استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم نیاید چه حقیقت عبودیت بحسب
لغت خضوع و تدلل است و تعبید یعنی تدلیل است و عبادت و طیفه عبودیت است پس شکالی
نیست و الله اعلم السلام علیک یا نبی رسول الله ج سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و ش
این از الفاظیست که همزه وصل در اوائل آنها بدل محذوف زیاد شده و اشتقاق او از بنیاست
بجهت اینکه وجود پیغمبر متنی بر پدر است چنانچه در مجمع البیان مذکور است نه از بنو چنانچه معروفست
و شاید او است عدم استعمال سایر ترایب نبو و وجود نبوت شاهد قول ثانی نتواند شد بجهت
در و وفوت با اینکه تثنیه فی فقیان است و قلت تبدیل یا تاء چنانچه در ثبت است معارف
با عدم ورود بنو نتواند نمود ازین روی از راغب اصفهانی و ابن سده در محکم خستار احتمال اول
نقل شده و بر فرض تعادل ادله جای توقف و تردید است چنانچه در قاموس است و از اخفش
حکایت شده و جزم بوجه ثانی و جی ندارد و رسول لغته یعنی مرسل است و اصطلاحا خاص از
بنی است بجهت مناسبت در شرح این فقره اشارتی بلیل این شود که جناب سید الشهداء علیه السلام
و حضرت مجتبی علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام پسران پیغمبر بوده اند اگر چه این مطلب از مسلمات

در امر مبادیه صمیمه کرده است که دلالت اینکار بر صدق و شایسته است چه کاشف و توفیق بحال خود و
یقینش بر صدق و دعوی خویش است چه جرئت و اقدام کرده بر تعریض عزیزان و پاره های جگر خود
و کسانیکه محبوب ترین خلقتند بسوی او برای بلا و اقصای بر تعریض نفس خود نظر نموده و دلالت دارد
بر اطمینان او بکذب خصم تا پاک شود و دوستان و عزیزان خود که اثری از دورگیتی نماند و خصوصیت
او پس از آن در نماز چه آنها عزیز تر خویشان و سپیده تر از همه اند و دل دکاه باشد که آدمی خویش را
قدیه ایشان کنند و جنگ نماید و حفظ ایشان و از اینجه است که عرب زمان و کوه های خود را
در حروب و زرمکها میبرد و نماز فراموشون شوند و آنکه در حمایت کوچ خود بیشتر کوشش داشت
حامی حقیقه نام میکرد و نکته اینکه مقدم داشته در ذکر انباء و نساء را آنکه اشاره کند باینکه
قریب المنزله و نصیب المکانه در حضرت او بستند یا آنکه مقدم اند بر نفس و شایسته آنست که جانهای
گرامی نثار ایشان شود و در این مطلب دلیل است که هیچ جزاقوی از او نیست بر فضل اهل کس این
خلاصه سخنان صاحب کشف من بنده گویم اولاً که شایسته تر آنکه نکته تقدیم انباء و نساء را
همان و توفیق بر صدق و اطمینان قرار دهم چه در مقام بلا چنانچه اشارت کرد غالباً اهتمام بحفظ
انباء و نساء است و باینجه توجه از باب عزت و محبت در مقام این بلای بزرگ و دایمیه عظیم تقدیم
انباء و نساء دلیل است آشکار بر صدق او در نظر خود و ثبات قدس در این دعوی چه هیچ عاملی
طفل و دختر خود را سپرد بلای آسمانی و پیشکش قضای ناکامانی نخواهد نمود و ثانیاً بدیهه مایل خوب
نظر نما و بچشم بصیرت بنگر نگاه کن چگونه این شخص که عداوت مطلق اینطایفه است اعتراف کرد
که فاطمه و حسنین علیهم السلام احب خلقند بسوی رسول خدا و پاره های جگر انجانبند و از همه کس
لصوق و اتصال با انجانب بیشتر داشتند و اهتمام آنحضرت در حفظ ایشان از همه کس زیاده تر بود
باز در مقام ادای سایر حقوق اینها هیچ پیمایی ندارد و هر دون قطرتی حسب و نسب را
بر جانشان تقدیم و تفضیل میکند نعوذ بالله من الخری و الخذلان اینها نیستند
حُرْمَتِ عَلَیْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَحَلَالٌ لِّأَبْنَائِكُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ شیخ اجل اعظم اقدم ثقه الاسلام ابو جعفر الکلینی الرازی جراه الله عن العتره
الطاهره خیر الاجراء در جامع عظیم خود که بشهادت مفید رضی الله عنه اجل کتب اسلام و اعظم مصنفات
امامیه است و موسی کافی است و شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابیطالب الطبرسی قدس سره الزکی و کاتب
اجتاج سند به با قعلوم البشیرین حضرت ابو جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه و علی باباء و ابائیه میرزا

که فرمود با ابوبکار و دامی ابوبکار و دو چه میگویند یعنی مخالفان و تابع بنی امیه در حق حسن و حسین علیهما السلام عرض کرد
انکار میکنند که ایشان پسران رسول خدا نیستند و چه احتجاج کردید بر ایشان عرضه داشت بکفته خدای
عز و جل در حق عیسی و من ذریته علیه چه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده و استدل لال کردیم
بر ایشان باینکه مبادیه فرمود چه جواب دادند عرض کرد گفتند اولاد دختر از دختر است نه از صلب انجانب
فرمود سوگند بخدای ای ابوبکار و دو هر آینه آیتی از کتاب خدای بشما تعلیم کنم که نام میبرد و تصریح میکند
که حسنین از صلب رسول خدا نیستند که رد میکنند و اگر کافر می ابوبکار و دو میگوید کفته خدایت شوم
کجاست آن آیه فرمود آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده حُرْمَتِ عَلَیْكُمْ مَا أَنجَبَکُمْ وَحَلَالٌ لِّأَبْنَائِکُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِکُمْ یعنی در تعداد زنهاییکه حرامند بر مرد با زن پسرانیکه از صلب خود مرد
باشند نه اشخاصیکه به پسر می گرفته باشند چنانچه طریقه جاهلیت بوده هم شمرده انگاه امام علیهم السلام
فرمود ای ابوبکار و دو پرسش کن مرا ایشانرا که ایابرای رسول خدا صلی الله علیه و آله
حلال بود کجاست زنهای حسنین علیهما السلام که اگر در جواب بگویند بی دروغ گفته اند بخی خدا و اگر
بگویند نه پس حسنین فرزندان رسول خدا نیستند بخی خدا از صلب خود شوم حرام نشدند زنهای ایشان
بر رسول خدا اگر برای صلب تا اینجا ترجمه حدیث مبارک بود جز آن چند گفته که در ترجمه آیه نوشتم و قریب
باین استدلال خبر است که در احتجاج از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام منقول است که هر و ن عباسی
از انجانب سوال کرد که چگونه شما بجزیره نمودید برای عامه و خاصه که شمار نسبت بر رسول خدا دادند
و انبای رسول گویند و حال اینکه آدمی را نسبت به پدر کنند و فاطمه علیها السلام زن ابو جعفر صلی الله علیه و آله
چه شما است از قبل ما و شما یعنی صرف این مطلب کفایت در صحت انتساب میکند آنحضرت
فرمود اگر رسول خدا زنده شدی و دخترت را خطبه کردی آیا تو اجابت وی مینودی هر و ن
عرض کرد سبحان الله چرا اجابت نکنم که افتخار و مباهات بر عرب و عجم عموماً و قریش خصوصاً
میکند انجانب فرمود لکن رسول خدا دختر را خطبه نمیکند من تزویج نمیکند دختر خود را با و عرض
کرد چرا فرمود از جهه آنکه اولاد من است و اولاد تو نیست هر و ن تصدیق نمود و گفت احسنت
یا موسی بن جعفر اما اخباراً و آورده از طرق اهل سنت در اینکه حسنین علیهما السلام انبای رسول اند
را یکفر از ایشان چه فرقی در اینجا ندانسته یا اولاد او نیستند بقدر با قلت بضاعت و کمی اطلاع
در کتب معتبره ایشان دیده ام که هر کس انصاف دهد از عان بتواتر آن کند و نه این مختصر را کجایش
نوشتن آنهاست و نه این بنده را مجال است آنها همه از اینجا بجد می چند که دلالت بحسب و سند و تحقیق

اعتبار باشد اقتصار میشود **اول** محمد بن اسماعیل البخاری که کتاب او اهل سنت اصح الکتاب بعد کتاب الله
 دانند در جامع صحیح خود روایت کرده از ابی بکره قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر
 والحسن الحنبله یبصر الی الناس مرة والید مرة ویقول ابی هذا اسید ولعل الله
 ان یصلح به باین فتنین من المسلمین یعنی ابی بکره گفت شنیدم از پیغمبر در حالی که بر منبر بود و
 حسن در پیشوی او بود و گاهی نظر مردم میکرد و گاهی نظر بسوی او میکرد و میفرمود این پسر من است
 یعنی امام واجب الاطاعة است و شاید که خداوند اصلاح کند بواسطه او میان دو طایفه از
 مسلمانان که اشارت بصلح آنجا بستم با معویه و مراد اسلام ظاهری است یعنی تکلیف بشما
 پس دلالت بر اسلام اصحاب معاویه ندارد و منافات با اوله صریح و دیگر ندارد که دلالت
 بر کفر دشمنان اهل بیت دارد چنانچه بر هر بصیرتی ظاهر است و این حدیث را بعینه با ضابطه لفظ
 عظیمین بعد از فتنین ترمذی که کتابش از اعظم صحاح است روایت کرده و در غیر
 این دو کتاب در کثیری از کتاب این طایفه دیده ام که بعد از نقل سخاری بعد از آنها فایده برای
 خصم ندارد چه گفته او را بر این قاطع دانند بلکه برخی حکم بجفر کسیکه روایت بخاری کند کرده اند و
 دانستی که در اینجا فرق بین حسین بنیت حدیث محمد بن محمد بن عبد الله الترمذی است
 صحیح در کتاب خود نقل کرده از اسامه بن زید قال طرقت النبی صلی الله علیه واله ذات
 لیلة فی بعض الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه واله وهو مشتمل علی شیء
 لا ادری فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه قال
 فكشفه فاذا حسن وحسین علیهما السلام علی وکة فقال هذان ابناي وابنا بنتی
 اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما قال هذا حدیث
 حسن غریب ترجمه حدیث چنانکه اسامه گوید شبی نزد پیغمبر رفتم کاری داشتم پس پیغمبر صلی الله علیه واله
 بیرون آمد با خود چیزی داشت که نمیدانستم چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چیست که با خود
 داری نمودار کرد و او را دیدم حسن و حسین علیهما السلام را در ورک خود داشت آنگاه فرمود این
 دو پسران منند و پسران دختر منند بار الهام من دوست دارم ایشانرا پس تو هم دوست
 دار ایشانرا و دوست دار کسی که دوست دارد ایشانرا و همین حدیث را نسائی که احمد بن حنبله
 صاحب صحیح باشد در کتاب خصائص نیز مندر روایت کرده حدیث صحیحی هم ترمذی
 در صحیح خود آورده از یوسف بن ابراهیم انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول سئل رسول الله

صلی الله علیه وسلم انی اهل بیتی احب الیک قال الحسن والحسین وکان
 یقول لفاطمة ادعی ابنی فلیضمهما ویضمهما الیه قال هذا حدیث حسن غریب
 من هذ الوجه من حدیث النبی صلی الله علیه واله که اسامه گوید از پیغمبر صلی الله علیه واله سؤال کردند
 کدام یک از اهل بیت تو محبوب ترند بسوی تو فرمود حسن و حسین و رسم آنجا بستم چنان بود که بفاطمه
 میفرمود بخوان پسران مرا چون می آمدند حسین آنها را در بر میگرفت و میبوسید ایشان را
 حدیث چنانکه ابن حجر متاخر نقلی که صاحب صواعق است در منج مکیه در شرح این بیت
 که بصیری گفته کنت تو و بهیما الیک كما اوت من الخط نقطتین ایا آورده و جاء من
 طرق صحیح بعضها ابنای الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة و ابوهم
 خیر منهما خلاصه این سخن بپرسی چنانست که از چند طریق که پاره آنها صحیح است روایت شده
 که پیغمبر فرموده دو پسر من حسن و حسین سید جوانان هستند و پدر آنها بهتر از آنهاست و در صواعق
 آورده اخرج بن عساکر عن علی و ابن عمر و ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمر و الطبرانی
 عن قرة و مالک بن حرب و الحاکم ایضا عن ابن مسعود مر فوفا ابنای هذ
 الحسن الحسین حدیث نهم در منج گوید روی البغوی و غیره سخی هرون ابندیه
 شبرا و شبیرا و انی سمیت ابنی الحسن والحسین یعنی بغوی و غیره روایت کرده اند
 که رسول خدا گفت هرون دو پسر خود را شبیر و شبیر نام نهاد و من نام پسرانم را حسن و حسین گذارم
 حدیث ششم هم ابن حجر و منج آورده و یوئده ماصح عن عمر قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه واله یقول کل سبب و نسب یقطع یوم القيمة الا سببی و نسبی و فی روایة
 زیادة الصهر و الحسب و کل نبی انشی عصبتهم لا بهیم ماعدا ولد فاطمة فانی انا ابوهم
 و عصبتهم اولیتر اینکه در منجم حاصل کلام او که این حدیث را با شهادت او آورده نقل شود چه
 فوائدی زائده دارد در شرح این بیت سددت الناس بالتقی و سواکم سواد البیضا
 و الصفراء می گوید سیادت ایشان یعنی حسین و اولادشان از طرف نسب مشهور تر از آنست که
 ذکر شود دلیل او آیه مبارکه است بعضی محققین مفسرین گفته دلیل اقوی از این آیه بر فضل فاطمه علی
 و حسین نیست چه هنگام نزول این آیه برخواند ایشانرا حسین را در کس بغل گرفت و دست
 حسن را بدست فاطمه از پس پشت و علی از پی او می آمد پس از اینجا معلوم شد که ایشان مراد
 از آیه و اینکه اولاد فاطمه و ذریه او را بنای پیغمبر می نامند و نسبت داده میشوند بسوی او نسبتی

نافع تحقیقی در دنیا و آخرت و دلیل این حدیثی است که بصحت پیوسته که آنجا خطبه کرد و فرمود
 جمعی را که میگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومی را در قیامت بلکه بخدا سوگند که رحم من متصل
 در دنیا و آخرت تا آخر حدیث و طبرانی روایت کرده که خدای عزوجل ذریه پرنی را در صلب
 خودش قرار داده و خدا تعالی ذریه مرا در صلب علی ابن ابیطالب قرار داده و روایت کرده
 غیر طبرانی از طریق چند و در بعضی زیادتی است که چون روز قیامت باشد مردم را با سماء
 مادر با خوانند تا سر کنند خدای برایشان مگر این یعنی علی و ذریه او که آنها را بنام خودشان خوانند
 چه نسبت ایشان صحیح است و این جوی که این خبر را در علل تنهایی آورده مرود و است
 کثرت طرق او را بدرجه حسن بلکه صحت ترقی داده و مؤید این است آنچه صحیح نقل شده از عمر
 که گفت شنیدم از رسول خدای که گفت هر سبب و نسبی منقطع است در روز قیامت جز سبب
 و نسب من و در روایتی زیادت صهر و حسب است همه پسران زن از نسب به پدر دهند
 و عصبه ایشان از جبهه پدرشان است جز اولاد فاطمه که من پدر ایشان و عصبه ایشانم تا اینجا
 بود کلام ابن حجر ناصبی که شنیدی و این روایت صریح بود که پیغمبر پدر ایشان است و اینجا معلوم
 میشود که ایشان پسر او و بنده چنانچه مدعی ما بود و باختلاف الفاظ این خبر در کثیری از کتب
 وارد است مثل اسعاف الراغبین شیخ محمد صبان مصری و اسد الغاب ابن اثیر و نیا بیع
 الموده معاصر قسطنطنی و نور الابصار شیخ موسی سلیمان معاصر غیر ایشان بطرق متعدد و شهادت
 ابن حجر بصحت روایت عمر فضل الخطاب و الفضل ما شهادت بدلاء اعداء حلی و
 شیخ محمد صبان مصری که از مشایخ کبار اهل سنت است در رساله اسعاف الراغبین گفته
 و روی ابن عساکر و ابن مندیه عن فاطمة انها اتت بابنیهما فقالت یا رسول الله هذا
 ابنک فودّهما شیئا فقال اما حسن فله جرّتی و وجودی و اما حسین فله هبّتی
 و سوددی و فی روایتی اما الحسن فله حلی و هبّتی و اما الحسین فقد نخلت نخلی
 و جودی میگوید این عساکر و ابن مندیه روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را بحضرت رسالت آورده
 و گفت این دو پسران تو اند میراثی باشان به فرمود اما حسن پس با و ادم مر جبرّت و سماحت خود را
 و اما حسین پس با و ادم هبّت و بزرگی خود را و در روایتی آمده که اما حسن پس مرا و است حاکم و
 من و اما حسین پس بهما عطا کردم با و نخلت و جود خودم را گفتن فاطمه علیها سلام و تقریر پیغمبر
 هر دو حجت است حدیث هشتم عزالدین ابوالحسن علی بن الاثیر الحافظ که از اظم

حفاظ و اجماع محدثین و مورخین و محققین اینطایفه است در کتاب اسد الغاب و در موضع روایت کرد
 عن علی بن ابیطالب قال لما ولد الحسن سمّيته حربا فجاء رسول الله صلى الله عليه واله
 فقال اروني ابني ما سمّيته قلنا حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسين سمّيته
 حربا فجاء النبي فقال اروني ابني ما سمّيته قلنا حربا قال بل هو حسين فلما ولد الثالث
 سمّيته حربا فجاء النبي صلى الله عليه واله فقال اروني ابني ما سمّيته قلنا حربا قال
 بل هو محسن ثم قال اني سمّيتهم باسماء ولد هرون شبر و شبر و مشبر یعنی علی علیه السلام
 گفت چون من متولد شد او را حرب نامیدم آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام نهادید پس مرا الکفیم
 حرب فرمود بلکه حسن است چون حسین متولد شد او را بحرب سمیه کردم آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه
 نام گذاشتید پس مرا الکفیم حرب فرمود بلکه او حسین است چون محسن متولد شد پیغمبر آمد و فرمود
 چه نام گذاشتید پس مرا الکفیم حرب فرمود بلکه او محسن است آنگاه فرمود همانا من ایشان را بنام پسر
 هرون که شبر و شبر و مشبر باشد نامیدم و این حدیث را محب الدین طبری در ذخایر العقبی
 و حسین بن محمد الدیاربکری صاحب تاریخ خمیس نقل کرده اند و دیاربکری گفته روایت کرده این
 حدیث را احمد بن حنبل و ابو حاتم الرازی و ابن کثیر در اخبار شیعیه وارد است که پیغمبر صلی
 علیه واله با مر خدا این اسمها را گذارد و امیر المؤمنین علیه السلام سبقت با اسم نکرد چنانچه
 در خبر تاریخ خمیس مثنوی و در بعضی از اخبار موافق این خبر آمده و اول اهل اهل و اصح است
 و اوفی بقواعد و بهم باید ملتفت شد که روایت ولادت محسن در حیات رسول خدا موافق
 روایت نیست و از طرق باقی نقل دیگر در شهادت آن مظلوم معصوم آمده که موقع ذکر
 آن نیست حدیث هشتم شیخ فاضل مورخ حسین ابن محمد دیاربکری که از اکابر علماء
 سنت است در تاریخ خمیس آورده عن اسماء بنت عیسی قالت قبلت فاطمه بالحسن
 فجاء النبي صلى الله عليه واله فقال يا اسماء هل لي ابني فعتته اليه في خرقة صفراء
 فالتقاها عنه قائلا له اعهدا ليكن ان لا تلغوا مولودا في خرقة صفراء فلفيته بخرقة
 بيضاء فاخذته فاذه في اذنه اليمنى واقام في اليسرى فقال لعلی ای شیء سمّیت ابني
 قال ما كنت لا سبقت بذلك فقال ولا انا سابق مرّی فهبط جبرئیل فقال یا محمد
 ان ربك یقرّبك السلام ویقول لك علی منك بمنزلة هرون من موسى ولكن لا تبني
 بعدك فسم ابنك هذا باسم ولد هرون فقال وما كان اسم ولد هرون یا جبرئیل

فاطمة بالبلاء والتشديد
 كافي النسخ فان صحت
 فاعلم من قبل القطر
 في نقل المضايف الى
 النقص لا تحفظ
 والده اعلم منه نور الله
 قلبه

قال شبر فقال ان لسانى عربى فقال سمع الحسن ففعل فلما كان بعد حول ولدا الحسين
فجاء النبی و ذکرته مثل الاول و ساقته قصه التسمیة مثل الاول و ان جبرئیل
امرہ ان یسمیہ باسم ولد هرون شبر فقال له النبی مثل الاول فقال سمع حسينا
خرجه الامام علی بن موسی الرضا حاصل خبر انک اسماء کویده من قبله ولادت امام حسن علیه السلام
بودم بعد از ولادت او پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و مرا فرمود بیا و راس مرا من او را بخندمت بروم
و او در پارچه زر دوی بود فرمود مگر بشما نکتفیه بودم که هیچ مولود را در پارچه زر دونه پیچید و پارچه را
و در انداخت پس او را در پارچه سفیدی پیچیدم و پیغمبر اذان در گوش راست و اقامه در
در گوش چپ او گفت و با علی خطاب کرد که چه نام میدی پسر مرا عرض کردم سبقت بر جنت
میگرفتم در اینجا فرمود منم بر خدا ایم سبقت نخواهم گرفت جبرئیل نازل شد و سلام خدا رساند
و گفت علی نسبت بتو چون هرون است نسبت بموسی تو هم فرزند خود را بنام فرزند هرون
بنخوان فرمود نام او چه بود عرض کردم شبر فرمود من عرم عرض کردم حسن نام بگذار پس پیغمبر
چنین کرد چون یک سال گذشت حسین متولد شد پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف آورد
و همان قصه سابق را باز اسماء نقل کرد و جبرئیل امر کرد که حسین نامش کند باسم شبر پسر
هرون انگاه دیار بگری گفته این حدیث را امام علی بن موسی الرضا روایت فرموده و در این حدیث
در سه جلف این اطلاق شده بر حسین و این حدیث بعینه در ذخایر العقبی مذکور است
حدیث هشتم شیخ عارف کامل محدث فاضل سلیمان بن خواجه کلان الحنفی
الحنفی النقشبندی القندوزی البلخی الاسلامی المعاصر در کتاب نیایع
الموده آورده و فی جمیع الفوائد عبد الله بن شداد عن ابی خریج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله
فی احدى صلواتی اللیل وهو حامل حسنا و حسينا فتقدم فوضعه ثم کبر للصلوة
فصلی فوجد بین ظهرانی صلوة سجدة اطال لها فرغت راسی فاذا الصبی علی ظهر
النبي ص وهو ساجد فرجعت الی سجودی فلما قضی الصلوة قال الناس یا رسول الله
انک سجدت بین ظهرانی صلوة سجدة اطالها حتی ظننا انه قد حدث امر
وانه یوحی الیک قال کل ذلك لم یکن ولكن ابی ادخلنی فکرهت ان اعجله حتی
تقضى حاجته للنسائی ذکره النسائی فی باب سجدة الصلوة خلاصه ترجمه آن است
که عبد الله بن شداد نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب یا نماز عشا آمد و حسن بن

جمع الفوائد
شلف از خواجه کلان
ابن الفوائد
در ذخایر العقبی
در باب سجده
در سجده بین
ظهرانی صلوة
در باب سجده
در سجده بین
ظهرانی صلوة

بر دوش داشت و میبای من از شد و او را بر زمین گذارد انگاه بکبیر بست و نماز کرد و سجده طولانی
در انشای نماز آورد و چپ را که من سر بلند کردم دیدم که آن طفل بر دوش پیغمبر است اعاده سجود کرد
چون نماز تمام شد مردم بعضی رسانند یا رسول الله سجده طولانی فرمودی تا بجای که در مکان ما
افتاد که امری دست داد یا این که وحی نازل شد فرمود پیچیک ازینها بنود ولی پسر من مرا را حلقه قرار
داد و من خواستم و مکرره شدم که پیشی گیرم بر او تا آسوده و فارغ شود این خبر از نسائی است که در باب
سجده صلوة آورده و این بنده خود این خبر را در نفس صحیح نسائی بعد از نقل از نیایع یافته ام با کمال
اخبار ازین قبیل در کتب احادیث اهل سنت زیاده است و در مطاوی ابواب مولفات ایشان
خارج از حد تعداد و همین قدر که عشره کامله است از برای منصف بصیر کافی است اشارت
مشهور بین علماء امامیه رضوان الله علیهم اینست که کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد
مستحق جنس نیست و مذہب سید مرتضی رضی الله عنه استحقاق است و بعضی متاخرین
مثل صاحب حدائق شیخ یوسف بحرانی رحمہ الله تعیت آن جناب کرده و نزاع را بمنی بر این فقه
نموده اند که پسر دختر را پسر میگویند یا نه و نصاف اینست که انکار بمنی بر این نیست بلکه مستند مشهور
مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده صریحا که انتساب از طرف
مادر بهائش موجب اخذ خمس و حرمت صدقه نمیشود قال علیه السلام فاما من کانت امه
من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش فاذا الصدقة تحل له ولیس له من الخمس شیء
و ضعف بار سال قاضی در احتجاج نیست چه حماد از اصحاب اجماع است اخبار او جمیعاً
صحیح اند چنانچه در رساله مفرد بجمعه بابیانی وافی بروی تقریر کرده ایم که محل شبهه منصفی نخواهد بود
با اینکه متن روایت بنفسه شاهد بر صدق است رجوع کن بباب خمس و غنایم از اصول کافی و سایر
حدیث را درست تا ملنا اگر انس بلسان ثمة و تبع در اخبار داشته باشی مطمئن بصدور میشود
علاوه بر اینکه شهرت استناد و تخریج هر نوع از ضعف و رفع هر قسم از عیب میکند و در سایر اخبار بسیار
لفظ هاشمی آمده و ظاهر نسبت مثل لفظ قبیل و عشیره آنست که از جانب پدر باشد نه از جانب
مادر اگر چه بحسب وضع لغت اعم است چه یای نسبت در جمیع این مراتب و غیر اینها مثل نسبت
بمصنعت و ببلد و به مذہب یکسان است و اختلافی در وضع او نیست و همچنین باده نسبت فرق
ندارد و حمل اخبار قطیقه الصدور و واروه در افتخار ائمه علیهم السلام بولادت از رسول خدا و یا اینکه آنها
اویند بر مجاز و استعاره منافعی مقام فضل واقعی و شرف نفس الامر نیست بلکه متامل در اخبار

جمع الفوائد
شلف از خواجه کلان
ابن الفوائد
در ذخایر العقبی
در باب سجده
در سجده بین
ظهرانی صلوة
در باب سجده
در سجده بین
ظهرانی صلوة

کثیره وارده در این باب و بر استعالات غیر معتده بر قرینه قطع نماید که نزاع بین ائمّه و بنی عباس
 اطلاق حقیقی بوده که آنها یا بجای او عباد یا از روی التفات بالنصراف و عقلمت از معنی حقیقی
 در این باب خصوصیت میکردند و القاء شبهه در اذهان عوام مینمودند و حدیثیکه در ذیل آیه
 دویم مذکور شد شاید صدق این مدعی است از اینجهت است که شیخ محقق فقیه محمد بن ادریس حاکم
 در کتاب سیر ابر در باب سواریت دعوی اجماع نموده بر حقیقت بودن این در این بیت وسید
 رضی الله عنه در کلام مفصّل که از انجمن نقل شده حکایت عدم خلاف فرموده و از شیخ طایفه
 قدّه حکایت اجماع است شده و دلیل مخالفین منکر است در این بیت که شاعر گفته
 بنونا بنوا بنا ثناء و بنا ثناء بنو هاشم ابناء الرجال الا باعد وایکلام اولاً مجهول القائل
 و معلوم نیست در چه طبقه گفته شده از کجا شاعری در عهد بنی امیه و بنی عباس بجهت تقریب
 وضع نموده باشد چنانچه قصص کثیره ازین قبل است بلکه اگر حکایات منقول از خلف احمد
 و حماد راویه و اصمعی و غیر ایشان را در جعل اشعار و نسبت بقدمه که در کتب ادب بثبت است
 به بعضی از اینگونه اشعار توهم شهادت بر مدعی نمیکنی و ثانیاً آنچه بنظر این بنده میرسد آنستکه
 شعر از اخبار بطلب است لغوی چه این بیرون غرض شعر است بلکه بعضی کثافه و لغوین و ادب بجهت تسهیل
 حفظ کاهمی لغتی را بنظم می آرند بلکه مقصود آنستکه در وقت احتیاج کسیکه بکار می رسد و در دیوان
 دو یکنه پیران پیران بیند که پیران مایند اما پیران دختران بمنزله دورانند و باید پیران خود همراهی میکنند
 نه غرض اینستکه صدق ابناء بر ابناء بنات را نفی کند و این معنی بر لبیب نکته شناس روشنست
 و تفصیل این بحث خارج از وظیفه این مختصر است و اینجمله هم بجهت اشاره و تمهیدی که بعضی بطن
 بی بهره نمائند مرقوم افتاد و الله المعین الموفق الاستاذ علیک یا بنی امیر المؤمنین
 ج سلام بر تو باد ای پسر فرما نفرمای تمامی اهل ایمان ش در شرح این کلمه مبارکه در توضیح
 باید تکلم کرد موضع اول در لفظ امیر المؤمنین است اما امیر فعل است از امر مهور الفاء
 و مصدر را و امارت و امر است و معنی او فرما نفرماست و این واضح است ولی جبهه تعریف این
 فقره آره باشکالست معروف متعلق باین کلمه در حدیث منقول در علل و معانی الاخبار که حضرت
 کاظم علیه الصلوٰه و السلام در جواب کسیکه سؤال کرد از وجه تشبیه آنجا بر ابا امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمودند لانه یمیرهم بالعلم یعنی بجهت اینکه اطعام علم میکند اهل ایمان را و بظاهر این خبر دلالت میکند
 بر اینکه اشتقاق امیر از ما یمیر است چنانچه جامع تصحیح باین کرده اند لهذا در صد و توجیه

و تاویل بر آمد و چند وجه در او ذکر شده است اول اینکه این کلمه مثل بر قلب مکانی است
 یعنی عین الفعل را نقل مکان فاعل الفعل و بعد از آن اشتقاق این لفظ نموند و این وجه بغایت
 ضعیف و سخیف است چه ما رجوف است و امر مهموز و اگر قلب هم شود با اینکه خود قلب
 خلاف قاعده و منافی اصل است باید بر شود و صفت مشبهه او یمیر است مگر آنکه وجه تسمیه شود
 بعد از نقل بقلب یا بهمه احتیاطاً و علی خلاف القیاس تا مصداق حقیقی زاد فی الطنبور لغته
 شود و جده ثانی اینکه این کلمه بر سبیل حکایت است چون انجمن مشکف بر سایندن
 میره و طعام اهل ایمان شد فرمود انا امیر المؤمنین و همین جمله اسم مبارک شد چنانکه در رابط
 شر اللفظه اند و این وجه اگر چه فی الجمله اقربست از اولی آنهم ضعیف است چه اگر جمله را اسم چیزی
 قرار دهند تغییر در اعراب نمیدهند و علمند باید لفظ امیر همیشه بضم باشد حتی در حال نصب
 و جر و اعرابات مختلفه در او داخل نشود چه فعل است و جزء کلام و اینهم بالضرورة فاسد و
 محتمل است و در هر دو وجه اشکالی مشترک است که معلوم از اخبار متکاثره متواتره آنستکه
 لفظ امیر در انجمن ما خود از امر است آنجا که فرمودند سلوا علی علی بامره المؤمنین
 و این حدیث در طریق شیعه متواتر است و در صحاح اهل سنت منقول و مسلم و در کتب کلامیه
 غالباً قدح در سندش نکرده اند لهذا احتمال اشتقاق از ما بطل است و ظهور روایت هم
 چنانچه من بعد بیان میکنم ممنوع است و چه سیم آنچه اولاً بنظر این بنده رسیده
 و شیخ فخر الدین بن طریح در مجمع البحرین در ماده امر اجمالی از او را از بعضی افضل نقل کرده و
 از علامه مجلسی علیه الرحمه نیز حکایت اختیار او شده و نعم الوفاق و بیان او تقریبی که بنظر قاصد
 چنانستکه چون امیر المؤمنین علیه السلام بقضا الکلی باب مدینه علوم است و صاحب علای
 مراتب ولایت که ریاست بر عاده قلوب و نفوس باشد و جمیع ارواح ملکوتیه و ملائکه گرویده
 و عقول مجرده و نفوس مفارقة عند من یقول بها بفضل او اعتراف و انحراف و اعتراف میکنند
 كما قلت من علمه علم العقول و نورها و البحر اصل العارض المتماثل لملفه ایضا
 عاجز چو کان عرش از عمارت عقول بنده فرمان حکمش از ملکات او اب و چون جمیع اهل عوالم از
 صدر تا ساق یعنی از مرتبه عقول که سلسله بدویه نظام جمعی عاقلست و قاعده مخروط نور و سوسپس
 وجود تا مرتبه هیولی که عجزه شواء و سلسله عودیه و قاعده مخروط ظلمت است هر چه هست
 و در هر مقام است چه لبان بطنی چه لبان استخوانی بوی این درده اند چنانچه کریمه دان من شی الا لیست

بمحمد شاه عدل و کواه این عموم این دعوی است و چون چنین است بقدر ایمان لابد باید معرفت
و علم داشته باشند علمها همه در همه مراتب از علم او مستمدند و از فیض او مستفیض چرا که
آینه سه امانی حقیقت محمدیه است بلکه حکم آیه که باید عین نفس مقدس اوست بلکه در
اخبار عامیه وارد شده علی روحی التي بین جنبی و نورش نور او و شجره اش شجره
اوست و سند علوم همه خلاص منتهی بعد حضرت رسالت است که اولیذ خاص و
شاکر ظاهر حضرت احدیت است که حکم علمه شدیدا لقوی و در درس قرب الی علم
اولین و آخرین باو تعلیم شده و این مقدمه که بمنزله صفای قیاس است چون معلوم شد میگوئیم که از
مقررات عرفیه و مسلمات عادی است که هر که کفالت رزق طایفه کند و از هر جهت ایصال وجه معاش
ایشان را در عهده گرفته باشد البته آنکس امیر و اینطایفه را مورد و مشرب با نیست قضیه معروفه
الانسان عبید الاحسان و این قضیه نیز که گری است و از ضم این دو قیاسی با نیصورت پیدا
شد که علی امیر المومنین و کل من یمیر قوما فهو امیرهم نتیجه داد که علی امیر المومنین و هو المطلق
و شاید از نمودات این تاویل باشد حدیثیکه در کیفیت ولادت امیر المومنین علیه السلام وارد است
که بعد از ولادت آن حضرت چون پیغمبر برای ابوطالب درآمد و علی علیه السلام آن حضرت را بدید
در اهتزاز شد و بر روی رسول خدا بخندید و گفت السلام علیک یا رسول الله از آن پس
این آیه مبارک تلاوت کرد قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون رسول خدا
فرمود قد افلحوا بک انت و الله امیرهم هم تمیرهم من علومک و انت و الله دلیلهم
و بک یمتدون چه ظاهر آنست که پیغمبر بر انت امیر هم شده و امارت علت است از برای
جلب رزق علوم برای مومنین با جمله درین تعلیل امام علیه السلام رعایت جناس ایام اشتقاق
فرموده چنانچه در کریه قال انی لعلمک من القالین اتفاق افتاده و میره در اصل چنانچه صحیح است
معنی طعام است و مار یمیر یعنی تحصیل کردن و جلب نمودن اوست و در قاموس خود میره
معنی جلب طعام ذکر شده و این تعبیر است و اشتباه او در امثال این و افراست و بهر صورت
لانه یمیر هم العلوم معینش است که چون علی علیه السلام جلب رزق و طعام از سخ علم برای مومنین
میکرد امیر المومنین شد و اطلاق طعام بر علم در این حدیث مناسبت با خبر موی در کافی در تفسیر کرده
فلینظر الانسان الی طعامه از باقر علوم پس امیر علیه السلام که فرموده علمه الذی یاخذ
عن یأخذ و با جمله این بطریقه استدلال انی که استدلال از معلول بر علت است درست

آید چه جلب میره و کفالت رزق که لازمه امارت است دلیل بر تحقق ملزوم گرفته شده است پس
ظاهر است که اختصاص علم در این حدیث بجهت شرافت اوست و بجهت تعلیم امارت آنجناب در عالم
کلیه وجود است و هیچ منافاة با آن ندارد که طلب رزق ظاهری هم بکند و برکت او آسمان
بار و زمین و زمین بروید و خلق منتفع و مرتزق شوند که لولاه لساخت الارض باهلها
والله اعلم بالصواب با جمله علی علیه السلام از روز الست بر کلیه موجودات امیر المومنین است
در همه جاحتی در لوح محفوظ چنانچه اشاره باین تعلیم در طریق اهل سنت و جماعت نیز شده سید علی بن
در کتاب موده القربی گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لو علم الناس منی سبی علی امیر المومنین
ما انکروا فضله و هم در آن کتاب از ابوهریره حدیث کرده که پیغمبر فرمود که خدای گفت در روز
الست است بر بکر ارواح گفتند چرا فرمود انار بکر و محمد بن بکر و علی امیر که در کتاب
یقین از کتاب عثمان بن احمد السیاح آورده که رسول خدای فرمود فی اللوح المحفوظ تحت العرش
علی امیر المومنین با جمله ازین قبیل در فضایل آن امام بزرگوار چند آن است که در صحیفه بکند یا در کتاب
ضبط شود سلام الله علیه و علی اخیه و آله و ذریه اقا ایمان باب افعال از امن است و حقیقت
او این کردن نفس است از عذاب مخالفت یا از ملکات ردیه یا از امن کردن نبی است از
خلاف رای او چنانچه اسلام هم بهین اعتبار را خود از سلامت است و مقتضای قاعده است که
این دو فعل متعدی بنفس باشند ولی برضمین معنی اذعان و اعتراف متعدی بیا و لام میشوند چنانچه
تصدیق و اقرار هم چنین اند چه اشتقاق همه آنها مودی متعدی است و محقق زانی و در معراج السعاده
اقسام اینها را چهار قسم کرده و اصطلاح فرموده بقشر و قشر و قشر و قشر و لب و لب و لب و لب و مقضای
تبع نام موارد اطلاعات کتاب و سنت آنست که کمر تبه و دیگر بر قشر و لب بفرمایند و اقسام را شش
قرار میدهند اول وجود لفظی صرف است و آن همان اقرار لسانی است اگر چه در قلب اقرار نماید
و هر کفر و باطن مضمر نباشد و فایده این همان حفظ مال و جان و طهارت صورتی است و این مرتبه
مسمی بنفاق است و با اصطلاح مقدم قشر قشر است و در عبارت از اعتقاد فی کلمه جود
و نبوت است با انکار شروط که قصور در مقام ولایت باشد و این در فائده و بیفایده کی با اول
شریک است و اگر ثوابی برای اعتقاد آنها باشد بموجب اخبار ما راجع بقائین ولایت است
که شیعه ائمه اثنا عشر باشند و این مرتبه با اصطلاح مذکور قشر قشر است سنی اعتقاد باصول
جمعه است بر طبق مذهب امامیه اگر چه مقرون بعمل صالح نباشد چون عموم فساد شیعه

از روح خود عجله کرد و خدای الهامش کرد که بگوید الحمد لله رب العالمین انگاه خدای بفرمود
 یرحمک ربک انگاه چون سجده کردند ملائکه برای او بخوابید و گفت ای پروردگار یا خلقی از
 که محبوب تر از من باشد بسوی تو جوابی نشنید تا نیا سوال کرد جوابی نشنید تا نیا سوال کرد خدا
 عزوجل گفت بل و اگر ایشان بودند ترا نمی آفریدم گفت خدایا بمنای ایشان را بمن خدای تعالی
 وحی رساند ملائکه حجب که بردارید حجابها را چون رفع حجب کردند ناگاه آدم بخ شیه دید که در جلو
 عرشند گفت خدایا اینان کیانند خدای گفت ای آدم این محمد بنی من است و این علی بنی من
 که پسر عم پیغمبر من و وصی اوست و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این حسن و حسین است که پسر
 علی و فرزندان پیغمبر آنگاه فرمود ای آدم اینها اولاد تویند آدم فرحناک شد و چون ترک واد
 کرد گفت یا رب اسئلت بجد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین لما عرفت لی و خدا
 بیا مرزید او را بواسطه اینکار و انشکه خدای فرماید فتلقی آدم من دبه کلمات فتاب علیه
 و چون زمین مهبط گردانگشتری صیانت کرد و نقش کرد و بر او رسول الله امیر المؤمنین و آدم را بوجه
 کینه میکنند حدیث در شهادت رسول خدای صلی الله علیه و آله ابن مردویه سند هاش
 بن مالک میرساند که حضرت رسالت مآب در خانه ام حبیبه دختر ابوسفیان تشریف داشت با ام حبیبه
 فرمود کناری برو که مرا حاجتی است انگاه آب وضو خواست و نیکو وضو ساخت انگاه فرمود اول
 کسیکه ازین در در آید امیر مؤمنان است و سید عرب و بهترین اوصیا و اولیای منی ناس نباس
 انس گفت من میگویم اللهم اجعله رجلا من الانصا پس علی علیه السلام داخل شد و راه میرفت
 تا در کنار رسول خدای جای گرفت رسول خدای بدست مبارک روی خود را مسح فرمود و آنگاه
 روی علی ابن ابیطالب علیه السلام را مسح فرمود علی عرض کرد یا رسول الله چه شده است انجاب
 فرمود و هانا تو تبلیغ میکنی رسالت مرا بعد از من و روایت یمنانی از من و میثاقی بر مردم صوت
 مرا و تعلیم میکنی خلق را از قرآن آنچه ندانند و این روایت را بطریق متعدد نقل کرده اند
 حدیث سنی شهادت جبریل بهم حافظ ابن مردویه که ملقب بکاک الحافظ و طراز المحدثین است
 در کتاب مناقب سند باین عباس میرساند که جناب رسالت مآب در صحن خانه تشریف داشت
 و سر مبارک در دامن دحیه بن خلیفه کعبی گذاشته بود و علی علیه السلام داخل شد و فرمود چگونه است
 حال رسول خدا و حیه گفت بخوشی است انگاه عرض کرد با جناب که هر آنکه من ترا دوست میدارم
 و مرا تو را دوستی است که من زفاف میکنم او را بسوی تو انت امیر المؤمنین و قائم الغر المحجلین یعنی

توئی امیر مؤمنان و کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت و توئی سید اولاد آدم با عبادی
 پیغمبر آن و رسولان و ولای محمد و دست تو است روز قیامت و فرستاده میشوی تو و پیغمبت
 با محمد و حبش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه و اما و بجله میرود همانا نجات یافته هر که تولای تو
 تو دارد و خاسر شده هر که دل از مهر تو خالی کرده و دوستان محمد و دشمنان محمد و دشمنان
 تواند هرگز شفاعت محمد ایشانرا نائل نخواهد شد نزدیک من پامی صفوت خداوند چون نزدیک
 شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار علی علیه السلام گذاشت پیغمبر فرمود این همه حصیت خبر را من
 داشت فرمود جبریل بود که تسمیه کرد ترا با آنچه خدا تسمیه کرده ترا بان و این حدیث را با خلاف سابق
 و لاحق و تفاوت در کتاب یقین سید رضی الله عنه بطریق متعدد روایت نموده حدیث چهار
 شهادت آفتاب الخطب خطباء خوارزم موفق الدین بن احمد المکی الخوارزمی که شیخ المحدثین
 محمد بن بخار و در تذیل تاریخ خطیب نقل سید رضی الله عنه ویرا بقدر فضل و ادب و شعر و بلاغت
 بر ستوده و از علامه زنجیری بوده در کتاب مناقب سند بامام حسن عسکری علیه السلام میرساند
 که انجناب از آب طاهرین خود پدر پدیر روایت میفرماید تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که انجناب بعلی علیه السلام فرمود یا الحسن حکم ما با آفتاب که او با تو حکم خواهد کرد علی گفت السلام
 عليك ايها العبد المطيع لله آفتاب گفت و عليك السلام يا امير المؤمنين
 و امام المتقين و قائد الغر المحجلین یعنی تو شیعه تو در بهشتی یا علی اول کسیکه سر ازین بر می آرد و محمد است
 تو و اول کسیکه زنده میشود محمد است بعد تو و اول کسیکه پوشیده میشود محمد است بعد تو پس علی علیه السلام بروی زمین
 افتاد و سجده کنان و اشک از دیدگانش فرو میریخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بروی و
 افتاد و فرمود ای برادر من حبیب من سر بلند کن که بدستی خدای تبه مبارکات کرده اهل
 بهشت آسمانرا مخفی نمائند که علماء اهل سنت اتفاق کرده اند بر جلالت و بزرگی و علم و تقو
 و صلاح و شرافت و فضیلت از اثنا عشر علیهم السلام واحدی از مسلمین در نمیخیزد خلاف
 نکرده واحدی از بنی طایفه قائل در اخبار فضائلیکه از ایشان نقل شده تموده و شبهه نکرده حدیث
 پیچیده شهادت ذوالفقار محمد بن جبریل الطبری که از اکابر عظامی عباسی اهل سنت است و
 بعد از نقل انجیث انشاء الله اشارتی مختصر بفضائل او خواهم کرد سند باین عباس
 میرساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را بمن عطا
 کرد و فرمود ای محمد بگیر او را و عطا کن او را به بهترین اهل زمین من گفته کیست آنکس ای

استثنای رسولان با عبادی که در روز قیامت
 با محمد و حبش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه
 و اما و بجله میرود همانا نجات یافته هر که
 تولای تو تو دارد و خاسر شده هر که دل از مهر
 تو خالی کرده و دوستان محمد و دشمنان محمد و
 دشمنان تواند هرگز شفاعت محمد ایشانرا نائل
 نخواهد شد نزدیک من پامی صفوت خداوند
 چون نزدیک شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار
 علی علیه السلام گذاشت پیغمبر فرمود این همه
 حصیت خبر را من داشت فرمود جبریل بود که
 تسمیه کرد ترا با آنچه خدا تسمیه کرده ترا
 بان و این حدیث را با خلاف سابق و لاحق و
 تفاوت در کتاب یقین سید رضی الله عنه بطریق
 متعدد روایت نموده حدیث چهار شهادت
 آفتاب الخطب خطباء خوارزم موفق الدین بن
 احمد المکی الخوارزمی که شیخ المحدثین
 محمد بن بخار و در تذیل تاریخ خطیب نقل
 سید رضی الله عنه ویرا بقدر فضل و ادب و
 شعر و بلاغت بر ستوده و از علامه زنجیری
 بوده در کتاب مناقب سند بامام حسن عسکری
 علیه السلام میرساند که انجناب از آب طاهرین
 خود پدر پدیر روایت میفرماید تا حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که انجناب بعلی
 علیه السلام فرمود یا الحسن حکم ما با آفتاب
 که او با تو حکم خواهد کرد علی گفت السلام
 عليك ايها العبد المطيع لله آفتاب گفت و
 عليك السلام يا امير المؤمنين و امام
 المتقين و قائد الغر المحجلین یعنی تو
 شیعه تو در بهشتی یا علی اول کسیکه
 سر ازین بر می آرد و محمد است تو و اول
 کسیکه زنده میشود محمد است بعد تو و
 اول کسیکه پوشیده میشود محمد است
 بعد تو پس علی علیه السلام بروی زمین
 افتاد و سجده کنان و اشک از دیدگان
 ش فرو میریخت آنگاه پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بروی و افتاد و فرمود ای
 برادر من حبیب من سر بلند کن که بدستی
 خدای تبه مبارکات کرده اهل بهشت
 آسمانرا مخفی نمائند که علماء اهل سنت
 اتفاق کرده اند بر جلالت و بزرگی و علم
 و تقو و صلاح و شرافت و فضیلت از
 اثنا عشر علیهم السلام واحدی از مسلمین
 در نمیخیزد خلاف نکرده واحدی از بنی
 طایفه قائل در اخبار فضائلیکه از ایشان
 نقل شده تموده و شبهه نکرده حدیث
 پیچیده شهادت ذوالفقار محمد بن جبریل
 الطبری که از اکابر عظامی عباسی اهل سنت
 است و بعد از نقل انجیث انشاء الله
 اشارتی مختصر بفضائل او خواهم کرد
 سند باین عباس میرساند که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود خدای تبارک و
 تعالی ذوالفقار را بمن عطا کرد و فرمود
 ای محمد بگیر او را و عطا کن او را به
 بهترین اهل زمین من گفته کیست آنکس ای

پروردگار حق سبحانه و تعالی گفت او خلیفه من در زمین علی بن ابی طالب است و بدرستی که
 ذوالفقار با علی علیه السلام تکلم میکرد و حدیث میکرد و تا اینکه روزی علی علیه السلام خواست
 بشکند ذوالفقار را فقال یا امیر المؤمنین آرام باش ای امیر المؤمنین که همانا من مأمور
 و در اجل این مشرک تاخیری باقی مانده بود سید رضی بعد از نقل این حدیث میفرماید
 ممکن است در حدیث سقطی باشد بعد از این کلمه که هم پو با کسره و این عبارت واقع باشد
 و قد ضرب به مشرکا فلم یقتله و چنین است که فرموده چه ذیل حدیث شهادت تنبلیه
 ابی جعفر محمد بن جریر الطبری از مشرکات است و هر دو از اهل طبرستان هستند ولی یکی جده
 او رستم است او امامی است و از اجد علماء شیعه است و صاحب کتاب مسترشد و
 دلائل است و نجاشی و علامه و سایر مشایخ رجال از متاخرین تصریح و تخصیص بوثاقت و
 جلالت و کثرت علم او فرموده اند و نجاشی بواسطه سید جلیل بزرگوار حسن بن حمزه الطبری
 که در سند یصد و پنجاه و شش بخدا و قدوم فرموده از او روایت میکند و علی الظاهر از علماء
 مائة رابعه میشود و دیگری محمد بن جریر بن کثیر بن غالب چنانچه سید شهید سید رضی بعد
 در کتاب مجالس از تهذیب نووی نقل فرموده و استاد اعظم آقای بیهانی قدس سره
 تعلیقہ اورا محمد بن جریر بن غالب خوانده و ازین قبیل در اختلاف نسبت بجد و پدر در کتب
 رجالیه بیرون حد احصا است ولی در معالم العلماء ابن شد آشوب روح الله در سنه او را
 محمد بن جریر بن یزید گفته و این اختلاف خالی از غایت نیست ولی در صورت معارضه قول ابن
 شد آشوب بر نووی مقدم است چه جلالت او در علم صد پایه فروتر است از نووی و احتمال
 اینکه چون نووی با محمد بن جریر متحد الذمیب است و اهتمام هر طایفه در معرفت حال اهل بیت
 خود بیش از سایرین است مدفوع است باینکه شیخ اعظم محمد بن شد آشوب اصلش محمد بن جریر
 اقرب و هر دو از اهل طبرستان اند پس معرفت انتخاب بجمال او ناچار بیشتر است و رعایت
 تقدیم قول او لازم بعد از نوشتن این کلام بر کلام ابن خلکان واقف شدیم که او هم جدا و یزید
 ذکر کرده ولی بعد یزید را خالده قرار داده و گفته و قیل یزید بن کثیر بن غالب علمند میشود
 که لفظ یزید از نسخه تهذیب سقط شده باشد ممکن است که از باب نسبت بجد باشد و حال
 این از اکابر علماء سنت است و صاحب تفسیر و تاریخ است که از ابو حامد اسفرائینی نقل
 شده که گفته اگر کسی سقرچین کند در طلب تفسیر محمد بن جریر کار بزرگی کرده و از محمد بن خزیمه

که او را امام الائمه خوانده اند نقل شده که گفته ما اعلم علی ادیرا لادض اعلم منه و سید جلیل معاصر
 مولوی میر حامد حسین بیهقی قدس سره در کتاب عقبات الانوار از ذہبی و یافعی نقل کرده که او را
 بجبریت و امامت ستوده اند و هر دو شهادت داده اند که تفسیر و تاریخ از او است و ابن خلکان در
 وفیات و ابن الاثیر در کامل که مختصر تاریخ طبری است و ابن خلدون در عبرتصریح نموده اند باینکه تاریخ
 از او است و این همه اصرار از آنجمله است که علماء شیعه که از تاریخ محمد بن جریر ثواب صدق مدعای
 خود نقل میکنند آنها از روی عناد چون از انکار فضل او ممکن نیستند نفی انتساب تاریخ با و اثبات
 نسبت بجد بن جریر اول مینمایند و این از فرط بخبری یا غایت بی و منی است نعوذ بالله من کل
 باطل این محمد بن جریر است که صاحب کتاب فضایل است و صاحب کتاب اسناد حدیث
 غدیر چنانچه سید جلیل مذکور در کتاب عقبات در حاشیه از اصل کتاب تذکره الحفاظ ذہبی
 نقل فرموده که در ترجمه طبری گفته که چون شنید طبری که ابن ابی داود در حدیث غدیر خم تکلم
 کرده کتاب فضایل تصنیف کرد و تکلم نمود بر تصحیح حدیث غدیر حدیث ششم شهادت
 سنادی از بطنان عرش شیخ محدث صدر الحفاظ محمد بن یوسف القرشی الکلبی الشافعی در کتاب
 کفایه الطالب سند بن عباس میرساند که رسول خدا فرمود روزی بر مردم آمد که در او هیچکس
 سوار نیست جز ما چهار تن عباس بن عبد المطلب عرض کرد پدر و مادرم فدایت گویا ندانم این چهار
 تن فرمود من بر براق و برادرم صامح بر ناقه که قوش بخورند و عم حمزه اسد الله بر ناقه غضبی
 من و برادرم علی ابن ابیطالب بر ناقه از نا قنایم بشتی که قرین الاطرافت و برادر و حله سبز است
 از کسوت رحمانی و بر سر علی تاجیست از نور که مرآن تاج را هم فدا و رکن است که بر هر رکنی
 یکدانه یا قوت سرخی است که میسر خشد برای سوار از مسافت سه روزه راه و در دست
 او ست لواهی حمد نما میکند لا اله الا الله محمد رسول الله خاتین میگویند کیست این ملک مقرب است
 یا نبی مرسل یا حامل عرش است آنگاه منادی از بطن عرش ندا میکند که نه ملک مقرب است
 و نه نبی مرسل و نه حامل عرش نه علی ابن ابیطالب و صی رسول رب العالمین و امیر المؤمنین
 و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم و این خبر نیز بطرق متعدده مذکور است حدیث هفتم
 شهادت ابو ذر رضی الله عنه ابن مردویه از داود بن ابی عوف روایت کرده که معاویه بن
 ثعلبه اللیثی با من گفت خبر بدیدم بجدی که شهبه در او نیست گفت چرا گفت مریض شد ابو ذر
 و علی را وصی کرد بعض عیادت کنندگان گفته کاش امیر المؤمنین عمر را وصی میکردی ابو ذر

گفت سو کند بخدای که به تحقیق و ضی کردم امیرالمومنین را که بحق و استحقاق امیرالمومنین است و بعد
 همانا او بهاری است که مایه آسایش است و اگر از میان شما برود بدی خواهید دید از مردم
 و بدی خواهید دید از زمین معویه گفتیم با بوزر ما میدانیم که احب صحابه نزد تو احب ایشان است
 نزد رسول خدا گفت بی گفتیم که ام محبوب تر نزد تو گفت این پیرم و مظلوم ممنوع
 از حقوق یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام این حدیث هم بطرق متعدده مذکور است
 حدیث هشتم شهادت شیر ابو جعفر محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس الرازی الملقب
 بمنتهی الدین در کتاب اربعین منقبض بن القح اسدی که از خواص امیرالمومنین بوده میریزد
 میگوید در نیمه شعبان با امیرالمومنین علیه السلام بودم و عازم مکانی بود که شب در او جای گرفته
 و من با او بودم تا بان موضع رسید و از استر فرو داد و استر حجه کردن گرفت و گوش خود را
 نیز کرد و نگاه پیزی میکرد و من برخاستم و نینداستم که چه عارض شده و او را پس امیرالمومنین
 سوادی دید و فرمود شیر است سو کند بخدای که به تحقیق و ضی کردم امیرالمومنین را که بحق و استحقاق
 کرده کام بر میداشت بجانب شیر آنگاه صیحه زد و بشیر امر فرمود که بایست پس آرام شد شیر و بایست
 این هنگام استر استقرار یافت آنگاه امیرالمومنین علیه السلام فرمود ای شیر مگر ندانستی من لثیم
 و ضرغام و حضورم و حضورم و حیدرم و اینجمله تا مدت اسما شیرند آنگاه گفت خدایا باطن
 ساز زبان او را فقال السبع یا امیرالمومنین و یا خیر الوصیین و یا وادب
 علم النبیین و یا مفرق بین الحق و الباطل هفت روز است فریسه نداشتم و کشتی
 مرا ضرر رسانیده بود و از مسافت و فرسخ شمارا دیدم نزدیک شدم و با خود گفتم که میروم و میبینم
 آنها را که کیستند اگر قادر شدم فریسه من میشوند امیرالمومنین فرمود ای شیر مگر ندانستی که من علی بن
 اشباح و واده گانه هستم پس شیر سر بر زمین گذاشت و پیش روی امیرالمومنین دراز شد و او
 میفرمود چه آورده ترا ای شیر تو سک خدائی در زمین عرض کرد و یا امیرالمومنین که شکلی که شکلی
 امیرالمومنین گفت روزی بده او را بحق محمد و اهل بیت او نگاه دیدم شیر را که چیزی میخور و بهیست
 برة تمام کرد و او را آنگاه گفت یا امیرالمومنین و اندین خرم ما طایفه سباع مردیر که دوست
 تو باشد و دوست اهل بیت تو باشد و ما اهل بیت هستیم که نخله و آئین ما محبت بنی هاشم و عترت
 ایشان است آنگاه امیرالمومنین فرمود ای شیر کجا منزل داری و کجا هستی عرض کرد امیرالمومنین
 من مسلط بر کلاب اهل شام و همچنین اندریم من و ایشان فریسه مانند و منزل ما در نیل است

فرمود بچه آدمی بکوفه عرض کرد یا امیرالمومنین کجا آدم و چیزی بدستم نیاید آدم درین
 صحرا و بیابانی که خرابی دارد و نه چیزی و امشب میروم نزد مردی که نام او سنان بن وائل است
 از آنکه در صفین فرار کرده اند منزل در قادیسیه دارد و او رزق من است همانا او از اهل
 شام است و اکنون من متوجه او میروم پس برخاست پیش روی آنجناب آنگاه با منقبض فرمود
 از چه تعجب کردی این عجب است یا شمس یا عین یا کوب یا غیر آنها شاید اشاره بر شمس
 و برداشتن سنگ از چشمه و نزول کوب در خانه آن جناب باشد و میثود اشاره باشد
 بمکالمه آنجناب با این سه بر وجهیکه مخاطب بدانچه در اول حدیث بود که او از خواص حضرت
 با جمله فرمود سو کند بکسی که دانه را شکافت و انسا را فرید اگر بخوابم بنمایانم مردم از آنچه
 رسول خدای مرا تعلیم کرده از آیات و عجایب هر آینه میکشند بکفر آنگاه رجوع فرمود
 بتفرخ و مرا متوجه قادیسیه داشت من سوار شدم و رسیدیم بقادیسیه قبل از اذان صبح و شنیدیم
 که مردم میکشند سنا را شیر در ربه و من با آنها که برای نظر کردن بسوی او رفته بودند رفتم جز
 سر و بعضی اعضاء او را مثل طرف اصابع او شیر باقی گذاشته بود و باقی را بلع کرده بود پس سر
 او را بکوفه آوردند حضرت امیرالمومنین علیه السلام و آن جناب متعجب بود و من قصه را برای مردم
 حکایت کردم و مردم مشغول شدند بر برداشتن خاک اقدام آنجناب و استشفای او و می نمودند
 آنگاه آنجناب بیامی سیاد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود ای گروه مردم هیچکس ما را
 دوست ندارد که بکنیم برود و هیچکس ما را دشمن ندارد که بهشت برود من قسم جت و ازم
 تقسیم میکنم مردم را بین بهشت و آتش آنرا بخت از بین و این را بنار از شمال بکنم میگویم
 و روز قیامت که این از من است و این از تو میکند شیعت من بر صراط چون برق طغیان
 و در عاصف و مرغ تیز رو و اسب پیش قدم آنگاه مردم یکباره و یکدسته بجانب او شتافتند
 و میکشند حمد خدا را که ترا بر بیشتر خلق خود تفضیل و منقبض میگوید آن حضرت این آیت مبارک
 قاروت فرمود الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم
 ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یعلیهم
 سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم تمام شد حدیث مبارک و روایت
 دیگر در شهادت کرک و شهادت دراج و شهادت شتر و شهادت دو شیر بسلام کردن
 بر قبر آنجناب مذکور است درین کتاب و من بنده این حدیث را بجهت غایت و امتیازی که در

کرامت تسدید قلوب اهل ایمان است با اینکه خالی از طولی بود نوشتیم عجب است که این مردم باین
آیات بینات که در کتب خود ضبط میکنند باز انکار نمایند نفوذ با بعد من انخدلان و سوء التوفیق
حدیث مفسر شهادت یهود از کتب سماویة شیخ طنجب الدین مذکور در کتاب اربعین سند
بعد الدین خالد بن سعید بن العاص میرساند که با امیر المومنین علیه السلام بودیم در وقتی که از کوفه
بیرون آمده بود که عبور کرد بر زمین معروف بخند که دو فرسخی کوفه است پنجاه نفر از یهودی و یونانی
و گفتند علی بن ابیطالب امام تویی فرمود بلی منم گفتند مکتوب است در کتب ما که منکی است که اسم
شش پیغمبر بر او نوشته شده و اینک ما در جستجوی او مییم و نمیایم اگر تو امامی پس در آن آن حجره را بر
ما فرمود از پی من بیاید عبد الدین خالد گوید انجاعت از پی امیر المومنین علیه السلام آمدند بابا انجانب
رسید کی بحال آن حجره کردند و گوئی عظیم از رمل یافتند بباد فرمود که اسی بادی این رمل را بکن بکن
از روی حجره بچن اسم الله الاعظم ساعتی نگذشت که ریخت بر کنده و پراکنده شد و سنگ
ظاهر شد فرمود این حجره شماست گفتند آن حجره بر او است و پیغمبر بود آنچه ما شنیده ایم و دیدیم
در کتب خود و نمی بینیم آن اسمها را بر او فرمود آن اسمها بر روی دیگری است که بر زمین
بر گردانید پس مجتمع شدند هزار مرد که احضار شده بودند در آن مکان بر آن سنگ و قدرت
بر قلب او نیافتند فرمود و در روید دوست دراز کرد و بر گردانید او را و بر او یافتند
اسم شش نفر از انبیاء صاحب شریعت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه السلام
آنگاه انجاعت گفتند نشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله و انک
امیر المومنین و سید الوصیین و حجة الله فی ارضه هر که بشناسد ترا ناجی است
و هر که مخالفت کند ضال و غاوی و در جهنم افتاده است بزرگتر است مناقب تو از تقدید و بیشتر است
اما نعمت تو از شماره و تعدید حدیثی در هصر شهادت ابو بکر و عمر حافظین مرد و یه
از مشوق مولای امیر المومنین نقل کرده که با علی بودم در زمینی که از آنحضرت بود و مشغول حراشت
او بود تا ابو بکر و عمر آمدند و گفتند خدا را بیا و نومی آوریم سلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله
و بر کاه کسی گفت که در زمان رسول خدا هم چنین میگفتی پیغمبر ما را امر کرد و این کار را کرد
دیگر هم در شهادت عم نقل شده است که عرض کرد انت و الله امیر المومنین حقاً علی علیه السلام
فرمود پیش تو یا پیش خدا عرض کرد پیش من و پیش خدا و این روایت عثمان بن احمد سمالی است
حالیا خوب است اینطایفه که خود را بسنت نبوی نسبت میدهند اندکی کوشش فراداند و چشم

و چشم بجشاید اگر بشهادت خدا و رسول اعتمادی ندارند چنانچه در مواضع متعدده در شهادت
اند و کردند مثل اینکه خدای فرموده شهد الله ان لا اله الا هو قائماً بالقسط یعنی
شهادت داد بر عدالت خود باز انکار کردند و نسبت ظلم و جور و تجویز ارتکاب قبایح بخدا دادند
و پیغمبر شهادت داد اگر چنین بدامن اهل بیت زیند هرگز گمراه نشوید ابو حنیفه و شافعی را بر حضرت
با قروضادق که خزان علم الهی و معدن وحی و تفریلند ترجیح داده بذا سب ایشان متمسک شدند
خوبست این دو نفر عادل سقی و مؤمن صاحب که گاهی اجماع اصلاح خلافت ایشان ملزم باین
که عقل از ارتکاب قبایح که تقدیم مفضول از اجلست مضایقه ندارد و گاهی قائل شده اند
باینکه پیغمبر معصوم نیست العیاذ بالله و باین میگوید و آیه و ما یطق عن الطوی را مقید
بقرآن کردند تا در غیر قرآن برهوی بتوانند حرف او را حمل کنند بشهادت این نفر فرمائید
و ملزم بشوند که این لقب شریف در عهد پیغمبر از انجانب بوده و دیگر برادر او دخلی و تصرفی نبوده حق
خاص و لقب ثابت الاختصاص انجانب است قلنبیس از اخبار مذکوره دانستی
اختصاص انجانب را باین لقب و در اخبار وارد شده که این لقب برای کسی نیست حتی امام زمان
عجل الله فرجه در زمان ظهور چنانچه محدث حر عاملی در وسائل از تفسیر عیاشی نقل کرده که کسی
بخد مت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد السلام علیک یا امیر المومنین پس
برخواست آنحضرت بر دو قدم خود و فرمود که ساکت باش که این اسمیت که سزاوار نیست
مگر برای امیر المومنین خداوند تسمیه کرده او را باین اسم نامیده نمیشود باین اسم کسیکه را
باشد با و مگر اینکه مفعول باشد و اگر مبتلی باشد باین مبتلی میشود و این است قول خدا تعالی
ان تدعون من دونه الا انا انا و ان تدعون الا شیطانا امریدا میگوید کفتم پس
بچه نام میخوانند قائم شمارا فرمود میگویند السلام علیک یا بقیة الله السلام علیک یا بن رسول الله
دوره فی منقول است که از صادق آل محمد علیه السلام سوال کردند که سلام با ما را بر مومنین بر قایم
میکند فرمودند آن اسمی است که نامیده شده با و امیر المومنین و نامیده نشده با و کسی مبتلی از
و نامیده نمیشود کسی بعد از او مگر کافر و مطابق این احادیث خطیب خوارزم نقل کرده چنانچه در
کتاب یقین است که پیغمبر فرمود چون آسمان رفتم و از آسمان بدره المنتهی پیش روی پروردگار
عزوجل ایستادم فرمود یا محمد کفتم لبیک و سعدیک فرمود تو امتحان کردی خلق مرا کدام یک
مطیع تر اند برای تو کفتم پروردگار علی فرمود راست گفتی یا محمد آیا گرفتی برای خودت خلیفه

که تادیب احکام کند و تعلیم کند بندگان مرا آنچه ندانند گفت گفت اختیار کن برای من که چیزی تلخیص کرده مرا
فرمود من اختیار کردم برای تو علی را و تو بجز او را برای خودت خلیفه و وصی و من عطا و خله کردم مرا
علم و حلم خود را و امیرالمومنین است نرسیده باین لقب احدی قبل از او و نیست برای احدی بعد از او
یا محمد علی را یت هدایت و امام یکبار اطاعت کند مرا و نور اولیای من است و او کلمه لازم شده متقیان را هر که
او را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن دارد و بشارت بده او را ای محمد پیغمبر گفت
ربی بی بمان بشارت دادم او را گفت من سیده خدایم و در قبضه او اگر عتاب کند مرا بکتابان من است ظلم کرده مرا چری
و اگر وعده مرا تمام کند خدا مولای من است انگاه پیغمبر گفت خدا یا ایماز بهار او کن گفت چنین کردم لکن من مخصوص سیدان
پیغمبری از بندگان مخصوص نگردم با و کسی را از اولیای خودم پیغمبر گفت کفتم پروردگار را برادر من است
و رفیق من فرمود سبقت گرفته در علم من که او مبتدی است اگر علی نباشد شامته نشود نه حزب من
نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من و این قبیل احادیث در کتاب یقین و غیره و از نظر
اهل سنت بسیار است و اگر درست درین اخبار که اتفاق فریقین بر نقل آنها شده تا ملکی
خواهی دانست که حال آنکه این لقب را بر خود بستند و بی استحقاق ادعا کردند در دنیا و آخرت
چه بوده و چه خواهد شد چنانچه هم در کتاب یقین از این عقده که از اکابر حفاظ ایشان است
مثل عسقلانی و غیره و بر او اعتماد کرده اند و خطیب بغدادی مبالغه در شناسی بر او کرده کافی
الیقین بواجبیت نموده که سید بجانب صادق علیه السلام میرساند که در تفسیر این آیه که خدا بقا
میفرماید فلما رآوه ذلفته سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به
تلقون فرمود چون فلان و فلان منزله علی را در روز قیامت بیند همگامیکه خدای تبارک
و تعالی بواجبیت محمد را با ال محمد میدهد که در زیر او است هر یک مقرب و هر بی مرسل بد میشود
روی آنکه کافر شدند و گفته میشود بایشان این است که بنام او خود را ستیمه میکردید یعنی خود را
امیرالمومنین میخوانید نکست از آنچه در معنی امارت کفیم میتوان دانست چرا این لقب
از خصایص شده و در حق امه هم جایز الاستعمال نیست چه افضل المومنین اند هستند و آنکه عمارت
و حکمرانی بر همه دارد از جهت کثرت سوابق و وفور فضایل در زمان نبی و انتخاب و با درجه محمدی
در مساوی نبوت و وساطت در وصول احکام و اسرار که حامل او از پیغمبر بوده و مرتبه او
که از اسباب وجوب طاعت است همان امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است که در حقیقت
از انچه این صفات مجتمع نیست اگر چه هر یک جامع جمیع کمالات و حاوی تمام مقامات است

سلام الله علیهم اجمعین و اگر در اخبار نظر کنی و ملاحظه آداب سلوک اندر زیارات نمائی و اسلوب
مخاطبات ایشان را با جناب ولایت تاب نیکو متامل شوی که یکجا ایمان او را قرین ایمان بخدا و رسول
خدا شده اند و یکجا ناله و اسیده بر آورده اند و یکجا در مقابل قبر مقدس او عبدک و ابن عبدک
گفته اند و یکجا در ادای حوائج متوسل بولای او شده اند و یکجا افتخار محبت او کرده اند و غیره
از مواردی که مقام و مجال ذکر آنها نیست البته خارشک در سینهات نخلد و اعتقاد ثابت جازم
خواهی داشت که لفظ امیرالمومنین بر سبیل حقیقت منحصر است در علی علیه السلام
و احدی از خلق اولین و آخرین شایسته این مقام نیست چه هر کس در هر مقام و هر موجود در هر
هر فیض که از مبدء فیاض باو میرسد بطریق مقام محمدی است که واسطه فیض او مقام علوی است
چنانچه فرموده لایوومی عتی الا علی و در خبر معراج است لایوومی غث الا علی و فعل در قوه نکره است
و نکره در سیاق نفی مقتضی عموم چنانچه حذف متعلق نیز مفید عموم است پس هیچ چیز برتر از پیغمبر
بوسیله غیر علی نخواهد رسید تو بتاریکی علی را دیده زین سبب غیری بر او بگزیده و این
سید الوصیین ج وای بر آقای اوصیا نش و شرح این کلمه نیز در مطلب
باید سخن گفت مطلب اول در اثبات وصایت آنجناب بدانکه وصی عبارت از کسیست که
انسان اختیار اموری که در حیات اختیار داشت بانگس بعد از ممات و گذارد چنانچه این معنی از
کتاب لغت و مجاری استعمالات ظاهر میشود چون امور را جبه بنیان نشر احکام و هدایت انام و اقامه
نظام است وصایت آنها نیابت در این امور است و ناچار این مقام را کسی باید تصدیق باشد
که عالم بجمیع مایحتاج الیه الله باشد و در محاسن اخلاق و مکارم آداب که لازم ریاست عالم است
از قبیل شرافت نسب و زهد و وجود و شجاعت و فضیلت از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند
بکارهای پیغمبری برسد و تمیم غرض بعثت و ابقاء آثار شریعت بکند چه در هر یک از صفات
مذکوره اگر نقصی باشد در جبهتی از امور خلق نقصی خواهد عارض شد و چون بیطرفانه نگاه کنیم و بغیر
رجوع باخبار نمایم علم قطعی حاصل کنیم که در امت مروجه کسی در این صفات و سایر کمالات بدرجه
امیرالمومنین نرسیده اما جبه شرف راجع بغیر اول هاشمی بوده که پدر و مادرش هاشمی باشند
پدرش ابو طالب عم و ناصر و معین پیغمبر بود که خدمات او در اسلام بروی زمین را گرفته
و دوست و دشمن حتی نواصب و خواج نتوانستند انکار کنند و نصرت او از پیغمبر مثل وجودش
متواتر است و اگر کسی انکار این کند باید مضایقه از انکار آن دیگر داشته باشد و مادرش

فاطمه بنت اسد است که پیغمبر او را مادر خطاب میکرد و از بر خود برای وی کفن ساخت و در قبرش خوابید
چنانچه در ذخایر العقبی و اسد الغابه و غیر اینها از کتب عامه مذکور است عمو زاده و داماد پیغمبر هم
بود شوهر فاطمه و پدر حسین و جدائمه تسعة معصومین که افضل خلق خداوند در هر عصری و اما
جهت علم این حدیث متفق علیه که انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیات المدینه
کافیت چه خوب میگوید فردوسی ندره و علی الله بره چه گفت آن خداوند تنزل و وحی
خداوند امر و خداوند نبی که من شهر علم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است گواهی هم
کامیختن راز است تو کوئی دو گوشم بر آواز است و اما جهت زهد حدیث طلاق دنیا نیز کافی است
و در جهت جو سوره ایلاتی شاید عادل و در جهت شجاعت محتاج بدلیل نیست و چون این صفات
که شرائط وصایت انبیاست در کسی دیگر جمع نبود با ضروره عقل صریح حاکم خواهد شد که وصی پیغمبر
علی علیه السلام بوده و اگر بگویند از کجا که پیغمبر وصی داشته باشد تا اگر باشد علی باشد جواب
گوئیم اولاً از استقراء سیره انبیا و ثانیاً برهان عقلی که موجب بعث رسل و تنزیل کتب است
معلوم میشود که هیچ پیغمبری نبی وصی نبوده و لقد اجاد القائل وهو لا ذری رحمہ الله ابنتی
بلا وصی تعالی الله عما یقولہ سفهاها و ایندلیل که ما در این مقام یاد داشت کردیم اگر چه
کافی است برای هوشمند حقیقت شناس و مجاهد هدایت طلب ولی ما از جهت اتمام حجت
چند فقره از اخبار اهل سنت در اثبات وصیانت آنجناب از کتب معتبره ایشان نقل میکنیم
و از خدا تعالی توفیق امداد میطلبیم چه منازع در این مسئله عین فرقه اند چنانکه تصریحاً و تلویحاً در نفی
این مقام کوشش دارند از آنجمله احمد بن عبد رب قرطبی اندلسی در کتاب عقد میگوید رسول خدا در حق
علی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و شیعه از اینجا مدعی شدند که او وصی است
و این سخن میخواهد رد بر عقیده شیعه کند در امر وصایت و یا بی الله الا ان یتیم نموده
و لو کره المشرکون و این حدیث از جمله متواترات است چنانچه در محل خود ثابت شده
و از آنجمله خوارزمی در مناقب از ابوالطفیل که آخر صبی بیت که وفات کرد روایت کرده و از علی
علیه السلام که پیغمبر فرمود یا علی انت وصی جبرئیل و سلمک سلی هم در مناقب سند بخیر
صادق میرساند که از پدرانش نقل فرموده تا به پیغمبر برسد که فرمود خدا اقبص روح پیغمبری
نگرد تا امر نکند او را که افضل عیثیه و عصبه خود را وصی کند و امر کرد مرا که وصی کن پس عمر خود علی
که ثبت کردم او را در کتب سلف و نوشتم در آنها که وصی تو است و بر این بنیاق خلایق و

انبیا و رسل خود را گرفته ام بنیاق گرفته ام از ایشان بر ربوبیت برای خود بر نبوت برای تو بر وصایت و ولایت
علی برای تو و هم در مناقب همین سند است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بام سلمه فرمود ای ام سلمه
کوشش بده و شاید باش اینرا که علی برادر من است در دنیا و آخرت و حامل لواهی من است در دنیا
و حامل لواهی جم است فردای قیامت و هذا علی و صی و قاضی عدائی و الزاید عن حوضی المصطفی
و هم در مناقب و در فراید السبطین جموینی است از ابی ایوب انصاری که پیغمبر فاطمه فرمود
بر زمین اطلاع یافت و اختیار کرد از ایشان شوهرت را و امر فرمود که من ترا جفت او قرار دهم و
او را وصی آنجا دکنم و هم در مناقب است بسند مذکور که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی فرمود اگر تو نبی شیبی
وصی نبی هستی و وارث او هستی بل انت سید الاولیاء و امام الاقطیاء و ابونعم در حلیه الاولیاء از ابو برزه
اسدی نقل کرده که در شب معراج پیغمبر بخدا گفت علی وصی من است و برادر من و هم در مناقب است همین
سند که جبرئیل صبحگاهی با فرحت و بشرنازل شد و گفت خوشدل شدم با کرام خدا برادر ترا وصی تو و امام امت
تو علی ابن ابی بیطالب را هم جموینی در فراید از ابو ذر روایت کرده که پیغمبر فرمود انما خاتم النبیین وانت
یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین و هم جموینی و خوارزمی روایت کرده اند از حضرت رضا و از ام سلمه
که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی است و علی وصی من است در عترت من و اهل بیت من و در امت من بعد از
من هم موفق بن احمد از بریده روایت کرده که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی و وارثی است و علی وصی و وارث
من است و ابن مغازلی حدیث وصیت را با ساینده متعدد از جابر و ابن عباس و بریده و
ابو ایوب انصاری روایت کرده و ثعلبی در تفسیر و اند و عشیرة الاقربان از براء بن عازب
حدیث کرده و احمد بن حنبل که یکی از امامان اربعه است در مسند از انس بن مالک روایت کرده که سلمان
گفتم از پیغمبر سوال کن که وصی تو است سلمان پرسید که پیغمبر گفت که وصی موسی بود عرض کرد و یوشع بن
نون پیغمبر فرمود وصی و وارث من که ادای من و انجامز و عد من میکند علی بن ابی طالب است و خود را
از ابن عباس در حدیث قیامت که سابقا شنیدی نقل کرده که میگویند هذ علی و صی محمد پس
این روایت را ده تن از صحابه امیر المؤمنین و ام سلمه و ابن عباس و براء و ابو برزه و انس و ابو ایوب
و بریده و جابر و ابوالطفیل نقل کرده اند با وجود این انکار کردن پیدا نم چه جهت دارد و انقدر که نوشتم
جمله سیره و قطعه حقیره بود از روایات این باب که مقام مقتضی استقصای آنها نیست و این جمله را
از یکی دو فصل از فضول ینابیع الموده عارف قندوزی که خود او از علماء معاصرین ایشان است انتخاب
کرده با اختصار و اقتصار بر موضع حاجت نوشتم در خانه اگر کس است یک حرف بس است و از اجاب

گذشته اگر کسی در اشعار سابقین و مکالمات صحابه و تابعین تتبع کند یقین میکند که این مطلب در زمان سابق
 بحدی ظاهر بوده که منکرین خلافت و ولایت آنحضرت هم اعتراف بوی داشته اند چنانچه در کتاب نصر بن
 مزاحم و کتاب لوط بن یحیی که هر دو از ثقات محدثین نزد علماء و سنت باشند در نقل قصه حرب جمل و
 صفین اشعار بسیار از اراجیز و غیره از شکر حق و جند باطل روایت کرده اند که در اینجا تصریح بوصایت
 و باشتنار و معروفیت آنجناب بقب و صی شده و ابن ابی الحدید معتزلی ذکر جمله ازان اشعار
 کرده و ما موضعش در ادبنا بایرادینما تم عبد الله بن ابی سفیان بن حرب بن عبد المطلب در
 مدیح امیر المومنین علیه السلام میراید و مناعلی ذاک صاحب خبیری و صاحب بدریوم سالت
 کتابه وصی النبی المصطفی و ابن عمر فن ذایدانه و من ذایقاربه ابو الهثم بن الیهان البدری
 رضی الله عنه میگوید ان الوصی امامنا و ولینا برج الحفاء و باحت الاسرار عمرو بن حارثه الانصاری
 در مدح محمد بن الحنفیه گوید سمی النبی و شبیل الوصی و رایت لونها العندم یکتن از قبیل ازو گوید
 هذا علی و هو الوصی اخاه یوم النجوة النبی جوانی از نواصب بنی ضبه در شکر عایشه گوید
 نحن بنی ضبه اعداء علی ذاک الذی یعرف قدما بالوصی سعید بن القیس الهمدانی
 از شکر آنجناب گوید قل للوصی قبلت فخطانها فادع بها یفکیکها هداها زیا و بن لبید
 الانصاری از اصحاب آنجناب گوید انا اناس لا نبالی من عطب و لا نبالی فی الوصی من غصب
 حجر بن عدی الکندی رضی الله عنه گوید یاربنا سلم لنا علیا و احفظه دبی و احفظ البیت
 فیه فقد کان ولیا ثم اردتناه بعده و صیا و خیمه بن ثابت ذوالشہدین رضی الله عنه گوید
 یا وصی النبی قد اجلت الحرب الاعادی و سادت الاطغان هم خیمه رضی الله عنه در روز جمل
 اغایش خلی عن علی و عیبه عما لیس فیکانت والده وصی رسول الله من دون اهله
 وانت علی ما کان من ذاک شاهد عبد الله بن بدیل بن الوراق گوید یا قوم للخطه العظمی التي
 حدثت حرب الوصی و ما للحرب من اس عمر و بن ایحود و زکرا بن الزبیر و مدح جناب محبتی علیه السلام
 لست کابن الزبیر یحلب فی القول و طاطاعنا فسل مرید و ابی الله ان یقوم عما قام
 به ابن الوصی و ابن الخبیب زهر بن قیس الجعفی گوید اضربکم حتی تقروا علی خیر قریش کلها
 بعد النبی من زانه الله و سماه الوصی ان الولی حافظ ظهر الولی هم زهر بن قیس گوید
 فصلی الاله علی احمد رسول الملیک تمام النعم رسول الملیک و من بعده خلیفتنا
 القائم المدعم علیا عنیت وصی النبی مجالد عنه غزاة الامم اشعث بن قیس گوید

شبهه

اتانا الرسول رسول الامام فسر بمقدمه المسلمونا رسول الوصی وصی النبی له السبق
 والفضل فی المؤمنینا و هم اشعث بن قیس گوید اتانا الرسول رسول الوصی علی المهدی
 من هاشم و ذیر النبی و ذی صهره و خیر البریه و العالم و نصر بن مزاحم در کتاب صفین این
 اشعار را نسبت بعلی علیه السلام کرده و فرموده یا عجب القدرایت منکرا کذب علی الله بشیب
 الشعر ما کان یرضی احمد لو اخبر ان یرضی و اوصیه و الا بتر! شان الرسول و اللعین
 الاخر را الی اخر الاشعار و زهر بن عبد الله الجلی گوید وصی رسول الله من دون اهله و فاد
 الحامی به یضرب المثل و نعمان بن العجلان الانصاری گوید کیف التفرق و الوصی امامنا
 لا کیف الا حیره و تخاذلا و ذروا معویه الغوی و تابعوا دین الوصی لتجدوه اجلا
 عبد الرحمن بن ذویب الاسلمی گوید یقودهم الوصی الیک حتی یردک عن ضلال و ادتیاب
 مغیره بن حرث بن عبد المطلب فرماید فیکم وصی رسول الله فائدکم و صهره و کتاب الله قد
 نشر! عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهم گوید وصی رسول الله من دون اهله
 و فادسه ان قیل هل من مناذل انما لاین اشعار که کثیری از قائلین آنها از صحابه اند که قول
 هر یک در نظار اهل سنت حجت است هر منصف با دینتی قطع میکند که در اثر ان امیر المومنین علیه السلام بصفیت
 و صایت معروف نام بوده شنیدی آن مخدول بنی ضبه میگوید ما بنی ضبه دشمنان علی هستیم انکه از قدیم
 معروف بقب و صی شده و اینقدر که از اخبار و اشعار مسلمة بعد انو شتم کفایت مطلب و می
 اثبات اینکه آنجناب سید اوصیاء بوده یعنی بعد از اثبات وصایت ظاهر است چه معلوم است که هر
 وصی از نورایت نبی خود اقباس انوار و از روحانیت موسی استمداد فیض میکند و البته هر چه فیض
 اشرف باشد مستفیض اشرف است و هر چه تبوع اعظم باشد تابع اعظم است و چون بضرورة البرهان
 ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل آنهاست لهذا وصی او که بقدم ولایت مشایعت او میکند
 اشرف اوصیاء خواهد بود و هم باید بدانی که وصی کاهی با واسطه است و کاهی با واسطه اگر وصی را بلا واسطه
 اعتبار بکنیم یعنی قصد کنیم از وصی کسیکه او حامل سرار ولایت نبی و مبلغ احکام شریعت است و ست که سایر
 باید از او خد کنند چنانچه ظاهر اضاف عدم واسطه است باینکه خطه جناب امیر المومنین علیه السلام
 خاتم الاوصیاء خواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از طرق و خاصه این لقب برای آنجناب ثابت است
 و اگر وصی را اعم از با واسطه و بی واسطه اعتبار کنیم خاتم اوصیاء حضرت حجت عجل الله فرجه خواهد
 ولی استعمال اول شایع تر است و باینجاست که جابر در ذکر باقر علیه السلام می گفت حدثنی وصی

الاوصیاء و بعد از خط استمال نامی هم آنجناب سید الوصیین است که آنها نیکه اوصیاء متاخر
پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند باید از او اخذ کنند و و دایع نبوت و دایع ولایت بتوسط ذات مقدس او
بایشان رسیده و بوراثة از مقام محمود او بدرجه ریاست کلیه بر ماسوی آمد رسیده اند اینست که
در بعض زیارات خطاب یا وصی امیر المومنین هم شده باجمله اخبار بسیاری از طرق عامه روایت شده
که لقب مبارک سید الوصیین و خیر الوصیین از برای امیر المومنین ثابت شده از آنجمله در کتاب یقین بهفت حدیث
یا فتم که در آنها آنجناب را خیر الوصیین خوانده اند و پنج حدیث دیدیم که سید الوصیین است و اخبار دیگر
در تضاعیف کتب و مطاوی مولفات اینضایفه بسیار است که ذکر آنها موجب خروج از وضع
اختصار است و محض تین این حدیث از کتاب مودة القربی تصنیف میر سید علی بهمانی که او را جامع
النسب ثلثه میخوانند نوشته میشود ابن عباس قال دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم فقال لی ابشر ان الله تعالی ایدنی بسید الاولین و الاخرین و الوصیین علی
فجعلله کفوا بنی فان اردت ان تنفع به فاتبع ابن عباس میگوید رسول خدای مرا خواند و فرمود
بشارت میدهم ترا که خدایتعالی تأیید کرده مرا بسید اولین و آخرین و وصیین علی را کفود خیر من
قرار داد اگر میخواهی که از برکات او بهره مند شوی باید از متابعتی دست برداری پروردگار را
بحق این وجودهایون قسمت میدهم که مرا توفیق متابعت او بدو و برکات او در دنیا و آخرت
منتفع گردانند **تذنیس** بدانکه عفا ی اهل سنت کلامی سخت عام فریب تر ویر کرده اند و بنا
بر آن گذاشته اند که وصایت و ولایت علی علیه السلام در همان مرحله باطن بوده و ریاست ظاهری
از آن او نبوده چه مقام او بلند تر بوده از تقدیمی امور مردم و باین تقریب باطل که از شبهات شیاطین
اصلاح خلافت خلفای محمدی که در اندیشه شیخ علاء الدوله سمنانی نقل کرده که گفته است ولایت علم
باطن است و وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن ظاهر و وصایت حفظ سلسله باطن خلافت
حفظ سلسله ظاهر و علی بعد از بنی ولی و وارث و امام و وصی بود و اما خلیفه نبود و بعد از عثمان خلیفه
هم شد تمام شد کلام او بحق باید هر عاقل خردمند شکستی کند و از استیلائی سلطان خلافت و فرو
رفتن پنجه شیطان در این مردم بحیرت بماند که کسی را که علم باطن ظاهر داشت و حافظ سلسله
باطن بود در خانه بنشانند و جمالی چند که از علم شریعت و طریقت بیخبر بودند و ظواهر الفاظ قرآن را
نمیدانستند بر ریاست کلیه و خلافت الکیه بر کارند بجان آمد ریاست ظاهر که حکومت بر اموال
و نفوس و اعراض کلیه خلق باشد و جمیع احکام و مبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه و فرق

تفاوت از احتیاجات بشر و اهل طریقت بود است بی علم چگونه صورت می بندد و بی احاطه بر اشیاء جمع است بچه وجه
میسر میشود ذلك هو الضلال المبین و اینکه گفته اند ریاست ظاهری مناسب مقام او نبوده
حیله ایست شیطانی چه ریاست ظاهری مقصود انبیائست ولی چون هدایت کلیه خلق و نشر احکام
و اجراء حدود و اغاثه ملهوف و اعانت مظلوم و اقتصاص از ظالم و حفظ طبقات خلق و توسعه
ارزاق فقر آء و اخذ اخماس و زکوات و باجمله اقامه نظام معاش بنی آدم که موجب صلاح معاد و کلیه
اهل عالم است بی ریاست ظاهری چنانچه باید البته صورت نبندد لکن خداوند این ریاست را
هم مخصوص با ولیاء و انبیاء قرار داده که اگر نباشد همین مفسد که از اول دنیا تا بحال شنیده و دیده
خواهد واقع شد و همین تدر اهل انصاف از کفایت است **السلام علیک یا بنی فاطمة**
الزهراء سیدة العالمین حج سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء سیده زنان عالمیان
نش زهرا بنا بر مذہب بصرین باید مجرور شود باضافه فاطمه چه اسم و لقب هر دو مفردند و مختار این است که
همین است و تحقیق اینست که لقب مطلقا جایز است هم اتباع شود و هم قطع چنانچه فراء روایت کرده
که از عرب شنیده هندی عینان و قیس قفه و فضا گفته اند عبدالله بن قیس الرقیات بنون قیس
و نجم الاثمه رضی الله عنه این را اختیار کرده و مادر منطومه من و وجهه بالفیه هم سلوک این مسلک
گردیم بنا برین در عبارت زیارت اگر جرثا بت نباشد هر سه وجه جائز است و ثواب آن در اخبار
آل محمد علیم سلام بسیار است و هم آنچه و این عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسه است
اول فاطمه است و در اخبار کثیره که در علل و معانی الاخبار و عیون و امالی و غیر آنها در علت این
تسمیه از ائمه اطهار روایت شده با سائید مختلفه و الفاظ متفاوته بعضی لانها فطمت هی شیعتھا
من النار و در بعضی لان الله فطم من اجبها من النار و در بعضی اندر ای شیئی فطمت
قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر و در بعضی انی فطمتک بالعالم و فطمتک
عن الطم و در بعضی سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و در
مناسبت مذکور است و چنانچه این اخبار در علل مذکور است و اول در عیون و ثانی در معانی و ثالث در اخبار
از امالی مذکورند و در کتب اهل سنت این روایت موجود است قریب بعبارات مذکوره به طریق درو
العقبی محب الدین طبری نقل کرده و در مودة القربی و نیایع نیز روایت نموده و در سیر کتب ایشان
تیر مسطور و در مقام استقصای این اخبار نیستیم و در ظاهر این اخبار اشکالست که علماء متعرض شده اند
و مجمل او اینست که لفظ فاطمه اسم فاعل است و معنی فطام از شیر بازداشتن مولود است و مقتضای

اخبار است که آن حضرت مفضو نام داشته باشد فاطمه و این سوال چند جواب داده اند یکی آنکه فاطمه اسم
 فاعل یعنی مفعول باشد مثل ما و افق و عیثه راضیه و این بجایت بعید است چه در امثله مذکوره
 هم محمول بر مجاز در اسناد است چنانچه علماء بیان متعرض شده اند و غالباً اینگونه احتمالات از قشرین
 سخات که از نیل لباب لطایف عوینت و درک صفوة بدایع کلام محروم اند صادر میشود و دیگر اینکه فطم
 هم لازم باشد و هم متعدی و این احتمال را فاضل محدث مجلسی قدس سره با احتمال اول ذکر فرموده
 و این احتمال از عبارت قاموس استظهار کرده که گفته افطمه السخله حان ان تظم فاذا فطمت ففی
 فاطمه و مفضو و فطیم انتهى و دلالت این عبارت بر استعمال بوجه لزوم منیع است بلکه ظاهر او بر فرض
 صحت نقل شایع احتمال اول است که از قبیل سرکام و مکان عام باشد که بی نظران از اهل نحو و ادب
 فاعل یعنی مفعول دانسته اند و بر مشرب تحقیق هر یک باعتباری بر معنی خود یا قیاساً سرکام معنی
 او اینست که سر می است که ازین تعداد کمان و باید داشت گویا خودش کاتم خود است و همچنین است سخله که بزرگ
 شود چون الوقت خودش هم در معرض دوری از مادرش است گویا خود را از شیر باز میدارد و بهین لحظه
 او را فاطمه میگویند و بعد این احتمال افیثکه احدی از لغوین چندانکه فخص کردیم تصحیح یا اشاره به احتمال
 بوجه لزوم نکرده اند و طریقه قاموس بر اینست که در این موارد لازم متعد یا متعدی و لازم بگوید و هم در
 اخبار بر خلاف این احتمال و احتمال سابق تخصیص و تصحیح شده چنانچه در علل الشرائع از عجب است
 محض روایت میکند که ابوالحسن بن گفت و ظاهر اینست که حضرت سید الساجدین باشد چرا فاطمه را
 فاطمه نام کردند گفت تا فرق باشند بین او و بین اسماء فرموده فاطمه هم از اسماء است و لکن وجه اسم او اینست که
 خدایتعالی عالم بکائنات بود و میدانست که چون پیغمبر از قبائل عرب زن میکرد و آنرا طمع در وراثت
 خلافت میکنند چون فاطمه متولد شد خدایش فاطمه نام کرد و خلافت را در اولاد او قرار داد و دیگران را
 مقطوع داشت و ازینجهت او را فاطمه نام کردند لا تقاطعت طعمهم و معنی فطمت قطعت انجیث شریف
 مصرح است باینکه فاطمه اسم فاعل متعدی است و اگر چه در وجه مخالفت است ولیکن جمع بین اینها جایز است
 که هم منع خود از طمست کرد و هم منع شیعه و ذریه از ناز و هم منع ارباب طمع از وراثت خلافت کرده و لیکن
 اگر حمل بر معنی لازم شود یا بمعنی اسم مفعول باشد باید اینچنین طرح شود قلبی عبارت این حدیث
 چنانکه شنیدی مثل بر سوال و جواب است که مجیب ابوالحسن است و بیان این وجه تسمیه از دوست
 و مورخ معاصر در کتاب تاریخ التواریخ سوال و جواب را هر دو نسبت بعبد الله محض داده و نظم حدیث
 شایع بر بعد و است چه اولاد در جواب اشتباه کرده بود و چنان گذاشت که قبل از فاطمه علیها

این اسم بوده و امام علیه السلام فرموده فاطمه هم از اسماء است آنکه در مقام بیان علت این تسمیه بر آمده
 و نسخ علل و نسخ بجا هم چنانست که ما نقل کردیم ولی در نسخ نامخ التواریخ بجای قال قلت نوشته است
 افیثکه غلط نسخ و قلت مدبر موجب اشتباه شده باشد و اینگونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی باین جلالت
 و عظم نفع سهل است شکر الله سعه و احسن سقیه و رعیه و جبر سوما آنکه چون خدایتعالی بپرکت این وجود
 مبارک شیعیان را از عذاب جنم باز داشت و آنحضرت سبب این نعمت شد علمند از قبیل نسبت
 فضل با سباب است که او را فاطمه خوانند و مؤید این معنی است حدیث مذکور که فطمت بی من تولد
 که تصریح به سببیت خود کرده و در خطاب بجناب احدیت بلکه ظاهراً است در وجه تسمیه چه قبل از و گفته بکنی
 فاطمه چنانچه مثال مانوس با استفاده معانی از الفاظ در میاید و تصدیق میکند اسم را زهر است
 و در عمل و وجهت در این اسم روایت کرده بود و از حضرت صادق کی روایت جابر و خلاصه او
 چنانست که خدای او را از نور عظمت خود آفرید و آسمانها و زمین بنور او درخشان گرفت و چشم ملائکه خیره
 شد و سجده نمودند و دیگری روایت ابان بن تغلب که روزی سه بار برای امیر المومنین میفرستادند
 صبح نور سپید داشت و وقت زوال نور زرد و وقت غروب نور سرخ و در هر سه وقت این انوار بر در
 و دیوار حرات اهل مدینه میتابید و مشکفتی میکردند و بحضرت رسول میشانفتند و از علت او سوال میکردند
 و آن حضرت ایشان را دلالت بخانه فاطمه میکرد و ایشان چون می آمدند او را در محراب عبادت ایستاده
 می یافتند و نور چهره مبارک او را میدیدند و باز نمکشتند و این نور در رخساره فاطمه بود تا حسین
 متولد شد و با و منتقل شد و بعد از او در وجه طاهره ائمه هدی منتقل و متقلب است این مضمون
 حدیثی است که در علل روایت کرده است و قریب باین است روایتی که در بجا از مناقب کرده که
 ابو هاشم عسکری میگوید از صاحب عسکر پرسیدم فاطمه را چرا زهر گفتند فرمود از آن جهت که رویش
 در اول صبح برای امیر المومنین علیه السلام چون آفتاب میدرخشد و هنگام زوال چون ماه رخشان و هنگام
 غروب چون کوكب در می و این عبارت در مناقب بعد از عبارت غیبین که در وجه تسمیه بتول گفته نقل
 کرده و بر مورخ معاصره مشتبّه شده لفظ ابو هاشم را که راوی است اسقاط کرده این حدیث را
 بلا واسطه از غیبین روایت کرده و گفته عبید هر وی در غیبین حکایت میکند که از صاحب عسکر سوال کردم
 و این اشتباه بجهات متعدده در غایت غایت است که اهل صنعت آگاهند و حاجت به بیان نیست
 اسم سوس سیده نساء العالمین است و در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت این لقب شریف
 برای آن کرم ثابت و وارد شده بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و کثیری از علماء سنت مثل

این اسم در حدیث آمده است
 و در نسخ علل و نسخ بجا هم چنانست که ما نقل کردیم ولی در نسخ نامخ التواریخ بجای قال قلت نوشته است
 افیثکه غلط نسخ و قلت مدبر موجب اشتباه شده باشد و اینگونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی باین جلالت
 و عظم نفع سهل است شکر الله سعه و احسن سقیه و رعیه و جبر سوما آنکه چون خدایتعالی بپرکت این وجود
 مبارک شیعیان را از عذاب جنم باز داشت و آنحضرت سبب این نعمت شد علمند از قبیل نسبت
 فضل با سباب است که او را فاطمه خوانند و مؤید این معنی است حدیث مذکور که فطمت بی من تولد
 که تصریح به سببیت خود کرده و در خطاب بجناب احدیت بلکه ظاهراً است در وجه تسمیه چه قبل از و گفته بکنی
 فاطمه چنانچه مثال مانوس با استفاده معانی از الفاظ در میاید و تصدیق میکند اسم را زهر است
 و در عمل و وجهت در این اسم روایت کرده بود و از حضرت صادق کی روایت جابر و خلاصه او
 چنانست که خدای او را از نور عظمت خود آفرید و آسمانها و زمین بنور او درخشان گرفت و چشم ملائکه خیره
 شد و سجده نمودند و دیگری روایت ابان بن تغلب که روزی سه بار برای امیر المومنین میفرستادند
 صبح نور سپید داشت و وقت زوال نور زرد و وقت غروب نور سرخ و در هر سه وقت این انوار بر در
 و دیوار حرات اهل مدینه میتابید و مشکفتی میکردند و بحضرت رسول میشانفتند و از علت او سوال میکردند
 و آن حضرت ایشان را دلالت بخانه فاطمه میکرد و ایشان چون می آمدند او را در محراب عبادت ایستاده
 می یافتند و نور چهره مبارک او را میدیدند و باز نمکشتند و این نور در رخساره فاطمه بود تا حسین
 متولد شد و با و منتقل شد و بعد از او در وجه طاهره ائمه هدی منتقل و متقلب است این مضمون
 حدیثی است که در علل روایت کرده است و قریب باین است روایتی که در بجا از مناقب کرده که
 ابو هاشم عسکری میگوید از صاحب عسکر پرسیدم فاطمه را چرا زهر گفتند فرمود از آن جهت که رویش
 در اول صبح برای امیر المومنین علیه السلام چون آفتاب میدرخشد و هنگام زوال چون ماه رخشان و هنگام
 غروب چون کوكب در می و این عبارت در مناقب بعد از عبارت غیبین که در وجه تسمیه بتول گفته نقل
 کرده و بر مورخ معاصره مشتبّه شده لفظ ابو هاشم را که راوی است اسقاط کرده این حدیث را
 بلا واسطه از غیبین روایت کرده و گفته عبید هر وی در غیبین حکایت میکند که از صاحب عسکر سوال کردم
 و این اشتباه بجهات متعدده در غایت غایت است که اهل صنعت آگاهند و حاجت به بیان نیست
 اسم سوس سیده نساء العالمین است و در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت این لقب شریف
 برای آن کرم ثابت و وارد شده بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و کثیری از علماء سنت مثل

و پسری چون مجتبی علیه السلام و حسین سید الشهداء علیه السلام بودند و بالقطع و الیقین فاطمه زهرا
 بود و رسول خدا از مریم و صد چون مریم چنانچه اگر بفضل او نگاه کنی و بدانی که پیغمبر همیشه او را میبوسید
 و میبوسید و هر سفر که میرفت آخر کسی که با او عهدی داشت او بود و هر شب تارومی او را میبوسید و میخواست
 و از برای او بر میخواست و او را بالامی دست خود میبوسید تا اینکه عاتشه مکر را اعتراض کرد که چرا چنین
 میکنی و میفرمود بوی بهشت را از او میبوسم و مکر میفرمود فاطمه پاره تن من است و فاطمه جان
 من است و فاطمه دل من است و غیر این از فضایل که سالها بنیامت نخواهد رسید البتة یقین خواهی داشت که فاطمه
 از پیشتر خلق خدا حتی انبیا و مرسلین افضل بوده چه پیغمبر افضل از همه است حکم بعضی دکل متجسس است بدست
 من امر من حلیله من و دلیل من سن ظلمها و اذاها السلام عليك يا ثار الله
 قابن ثاره حج سلام بر تو ای کسیکه خدای خود خواهی تو میکنی و سپر کسیکه خدای خود خواهی او
 میکند شش بدانکه ثار در لغت عرب در اصل چنانچه از اساس و صحاح و مختار الصحاح و
 الفاظ کتابیه و غیر آنهاستفاد میشود معنی کین است و کین خواهی و بهمین ملاحظه معنی خون و خودخواهی
 استعمال شده و در قاموس تفسیر با معنی کرده ولی اصح آنست که ماذکر کردیم در وجه استعمال چه در اینجا و نه
 امور بر قاموس اعتمادی نیست و بر صورت استعمال معنی دم و طلب دم مسلم است و معنی ثانی معنی مصیبت
 و میگویند ثارت جمعی و ثارت فلان باجمعی یعنی خود خواهی کردم قریب خود را یا بواسطه او چنانچه در اساس
 البلاغه و غیر او مذکور است پس مطالب ثار است و قتل شور و مشوره و همچنین مطلوب که قاتل باشد
 شور است در عبارت ثانی که ثارت فلان باجمعی باشد و گاهی ثار را معنی طالب ثار میگویند و این
 در نهایت محمول بر آن کرده که مضاف حذف شده باشد و اعراب او بمضاف الیه منتقل باشد
 و در مثل یا ثارات الحسین بنا برین وجه تقدیر یا اهل ثارات الحسین است یعنی ای اهل طلب خون
 حسین و گاهی ثار را معنی قاتل می آورند و در نهایت این معنی را برین وجه تاویل کرده که معنی موضع ثار است
 یا بحذف مضاف یا مجاز بعلاقه ملائمت و حلول علمه در مثال مذکور مراد ندای قیامت است
 که بجهت تفضیع و تفریع نذایشوند تا از دوستان جدا شوند و حالشان معلوم شود و ز محشری ایست
 آورده که آنجا که معنی طالب است از قبیل استعمال مصدر است و اسم فاعل مثل عدل و در ثانی از قبیل
 استعمال مصدر است و اسم مفعول مثل صید و در ثالثا ثارات الحسین ثار معنی نفس رحل و دم است
 و ندای آنها بایجت است که گویا میگویند ای خونهای حسین حاضر شوید که اکنون وقت طلب کردن
 شماست و اینکلام از صدر تا ساق در غایت متانت و نهایت قوت است و حاجت

بکلفات ابن اثیر ندارد و احتمالی دیگر در ثار معنی طالب داده که مخفف ثار باشد مثل شاک که مخفف
 شاکب و بنا بر این بهره مخدوفست و الف فاعل باقی پس واجبست که بصورت الف تلفظ کند
 بخلاف وجه سابقه که چون کلمه هموز است اصل در او بهره است و الف بجهت تخفیف است
 اگر چه غالب استعمال این کلمه با الف است و ازینجهت در کتب مرار هم بصورت الف لینه ضبط
 شده و اشکالی ندارد و این احتمال اگر چه بعد است لیکن اولی تر از احتمال ابن اثیر است چون
 اینفست در ادانتی بدانکه در این کلمه چند وجه محتمل است اول آنچه از کلام فاضل متبحر محدث مجلسی
 در مرار بکار میتوان استفاده کرد که ثار معنی مصدری باشد و لفظ اهل مخدوف و مقدر شود و اضافه
 ثار به بعد اضافه مصدر بفاعل باشد یعنی ای اهل طلب کردن خدا خون ترا و این خلاف ظاهر است
 و تقدیر خلاف اصل ثانی آنچه شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مجمع البحرین احتمال داده که تصحیف
 ثار باشد و در بکار هم مذکور است و تقریبی برای این وجه بهیچ وجه نکرده اند و میشود اضافه ثار به بعد تقدیر کلام باشد
 یعنی در راه خدا و برای خدا و خواهی کرد و این بملاحظه اصحاب و اولاد آن جنابست یا بملاحظه خونهای
 ناحق که در دولت معویه و یزید ریخته شد و بهمین تقدیر و این ثار به توجیه میشود و اعتبارات دیگر هم در ضا
 متشبی است که بسیار است و این وجه لفظا و معنای واضح دارد و اما لفظا الترام تصحیف با توافق
 نسخ صحیح غریب است با اینکه حاجتی باین اعتبار نیست چه دانستی که ابن اثیر و ز محشری هر دو مطلق اند
 بر صحت استعمال ثار معنی ثار و در کلام ز محشری دو وجه بود و گویا این دو محدث علیهم عبارت اساس
 و نهایت را ندیده باشند و اگر نه بسی متبعدمی آید که تفرع تصحیف شوند و اما محسب معنی که ظاهر است
 که این لقب باین اعتبار نیست خصوصاً در بعضی زیارات قرائن برخلاف این معنی یافت میشود
 مثل اینکه لفظ فی السموات و الارض بعد از وتر مقرر است که ظاهر یا جائز رجوع او به دو است
 که باین احتمال مناسب نیست و وجه دیگری مشکلات العلوم فاضل محقق نزاعی مذکور است که محصلی چنین
 معنی ندارد اگر چه وجه دلالت را چنانچه باید بیان نکرده و ما بجهت اختصار از ذکر و انتقاد او
 صرف نظر میکنیم ثالث اینکه ثار معنی دم باشد و کلام بتنی بر تنزیل و تقدیر شود یعنی اگر
 خدا خون داشت تو بودی از قبیل عین الله و جنب الله و یاد الله و این وجه را در جائی یاد دارم
 که دیده باشم ولی بعد است چه ثار معنی مطلق دم نیست بلکه آن خون ریخته شده قابل اقتصاص است
 چنانچه بر متبع مستاثس هوید است مرابع اینکه ثار معنی شور باشد چنانچه در کلام ز محشری بودی
 نه آن مشور که قاتل است بلکه آن مشور که قاتل است چنانچه ثارت جمعی میگویند و حاصل معنی آن مشور

ای کسی که خداوند خواهد تو است و مؤید این معنی است عبارت زیارت منقول در کامل الزیاده از یونس
بن ظبیان از صادق آل محمد علیه السلام که فرموده السلام علیک یا قاتل الدنیا یعنی قاتل خداوند خواهد
اوست و فی الجمله بعد این احتمال است و کلمات لغوی تصریح با معنی در بارشده اگر چه قیاس لغوی مانع نیست
و اشباه و نظایر او موجود و افزاست خامس اینکه بمعنی همان دم مطلوب باشد و اضافه باندک بکبت
آنهاست که مخصوص بمطالعه او و دل حقیقی اوست و این را به معنای است و اضافه بنابرین معنی لام است بر وجه
معارف و عبادت که بهیچس را متعوض این چه ندیم با کمال استقامت و انطباق بر قواعد و مناسبت
سلیمه و الاثر الموقوت شرح و ای کشته که خون کسانش ریخته شده نش و تر عطف است
بر آنکه منادای مضاف منصوب است و به تبعیت منصوب است و در اصل یعنی طاق
و طاق کردن است و بمعنی ذل که کینه و خون باشد آمده و بمعنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم
آمده و در صحاح میگوید که لغت اهل عالمه اینست که و تر بمعنی فرد و کسور است و بمعنی ذل لفتح و لغت جاز
بعکس است و لغت تیم در هر دو کسر است و در مصباح اذ از هر دو عکس کلام صحیح را در لغت جاز
و عالمه نقل کرده و اصل در همه معانی مذکوره همان و تر بمعنی فرد است چه هر جفت که طاق شود البته
ناقص شود و همچنین اگر کسی از کسی کشته شود طاق شود و جنایت راجع بنقص است و ذل که کین
و خون باشد راجع بقتل اقرباء است و از عبارات اساس استفاده این را جامع میتوان کرد
و موقوف بمعنی طاق شده و فرد شده آمده و بمعنی کسی که کسی از او کشته شده هم استعمال شده فی الصحاح
الموتور الذی قتل له قاتل قلم یدرک بدیهه و ازین باب استعمال است که میگویند فلان طلاب او تار
و تر است و ازین قبیل است حدیث بکم یدرک الله ذرته کل مومن و در مجمع البحرین تصحیف شده
که در ذیل شرح این عبارت مفصلاً انشاء الله خواهیم شرح و او در لفظ زیارت سه احتمال ممکن است
یکی اینکه و تر بمعنی یگانه و فرد باشد و موقوف هم از آن معنی باشد و تاکید سابقین شود مثل حجر مجرور و برود
و بار و یوم ایوم موت مات و لیل الیل و شعر شاعر و امثال آنها و این معنی را اگر چه در بکار و کلام
العلوم ذکر کرده اند و در نظر این بنده بسی از صواب و در است چه بهیچ مناسبت با کلام سابقین ندارد
و در زیارات مسأله را لیهامهم و از او است السلام علیک یا و تر اند و توجیه مفرد بکالات متمیز از نوع
بشر در عصر خود با اضافه به الله بسیار ناظر است اگر چه در بکار است و بیکر آنکه و تر بمعنی فرد باشد و موقوف
آنکه کسی از او کشته یعنی ای یگانه که اقرباء تو کشته شده اند و این معنی در دو کتاب سابقین مذکور است و از
معنی اول اقرب ولی فقره زیارت مذکور منافق اوست و فی نفسه بیرون غایتی نیست سقمه آنچه

این بنده را بنظر آمده که و تر بمعنی همان خون ریخته باشد یعنی ای قاتل که اقرباء و اصحاب ترا کشتند چنانچه ترجمه را بنویس
این کردیم و اضافه این به الله بسیار مناسب است چه او کشته راه خداست چنانچه قاتل الله کفندش فایده
استطرادیت در مجمع البحرین در ماده ثار میگوید که فی الحدیث اذا خرج القاتل یطلب بدما الحنین
و یقول یحیی اهل الدمر طلاب الثرة و مثله حدیث و صف الاثم بکم یدرک الله ذرته
کل مومن و در هیچ یک از کتب لغت ثره بنا بر مثله منقول نیست و هیچ قیاسی مقتضی تبدیل ثار به ذرته نخواهد
و خود این محدث متوجه در ماده و تر حدیث ثانی را ذکر کرده این تصحیف بسیار غریبی است و ضرر او در لغت بیشتر از جای دیگر است
لغت موضوع برای احتیاج و مرجع جمیع و اکثر اهل علم متنبه باینکه تصحیفات نشده بنای احکام و علوم زیاد
بر این کلمات میکند از دو گاه میشود خطای بای بزرگ و درین و دنیا بر او مرتب شود و کمتر کتابی تاکنون
دیدم که بقدر قاموس از کتب اهل سنت و مجمع البحرین از کتب شیعه غلط و اشتباهات و تصحیفات داشته باشد
خصوصاً قاموس که کتابها در عربی نوشته شده و همین یک فقره بس که گمان استیغای لغت کرده و
تاج العروس بیت هزار لغت ذکر کرده که در او نیست و مع ذلک فقی الزوایا خیابا و کثر ماده از صحاح
دیدم میشود که زیاد و فایده از قاموس نداشته باشد با جمله محض تذکره مایکی دو از تصحیفات قاموس مجمع
برای نمونه و نشانه در اینجا می نویسم تا ادب اهل کمال هم بهره داشته باشند در قاموس در ماده خور میگوید
الخورد واد و راه بر جیل و اصل این عبارت تشکیک خور بر وزن غور موضعی است در ارض نجد از دیار
بنی کلاب حمید بن ثور الملالی او را در شعر خود ذکر کرده آنجا که گفته سقی السروة المحلال ما بین ذابن
الی الخورد و سقی البقول المذید و فاضل متجدد بحدیث سید علیخان ره در طراز او ذی نقل کرده که او گفته
خور واد و زابن جیل و صاحب قاموس لفظ و زابن را واد بر کرده و جیل را جیل را میان متولد شده که خور وادی باشد
عقب بر جیل و عجب اینکه هیچ تصور نکرده که بر جیل یعنی چه و اسم چه چیز است حیوانی است یا جمادی است
یا ملک است و احوال خوب فرموده سید که این تصحیف زن بچه مرده را بخنده می آورد و از مصیبت غافل میکند
و بیکر در ماده قوقس گفته که قاقیس بن صعصعه بن ابی الحریف محدثیست و این تصحیف شیعه کم از تصحیف سابقین
یست چه عبارت منقول از ذهبی در مشبهه الانساب چنین است که در حریف ذکر کرده اولاً عبد الله بن ربیع السدوسی
تا بمی بکنی ابی الحریف یفتح الحاء المهملة ضبطه له و لابی و خالفه بن الحار و دفا عجماً و بجمعه و فاقایینی در جاء خلافت
که بجمعه است یا مهمله و در زاده و فاق است که معنی است که زامی باشد از آن پس گفته قیس بن صعصعه بن ابی الحریف
و این فاضل مدققت قیق نظر کرده و فامی از کلمه و فاقا را و فاء خوانده و قاف و الف بقیه را که قاف باشد حیران مانده
که چکند بسر قیس بیچاره گذاشته و او را بخلعت شریف قاقیسی مخلف ساخته و ازین قبیل تحریفات و تصحیفات

در کتاب قاموس بش از حد احصا و احاطه است و در مجمع در ماده خف بجاء محله و نون فرموده اولاد الاحاف
هم الاخوة من ام واحد و اباء متعلده و جميع علماء لغت این لفظ را در ماده خف بجاء و بیا ثلثه
تخانیه که آخر حروف است ضبط کرده اند و گفته اند اگر اولاد از یک پدر و چند مادر باشد ابناء علات هستند
و اگر از یک مادر و چند پدر باشد ابناء اخفاء و اگر از یک پدر و یک مادر باشد ابناء علات هستند
برون حول اختلاف رنگ و چشم است که یکی سیاه و دیگری کبود باشد و ازین باب است که صنعتی در بدیع
که الترام با عجم کلمه باشد و ابدال دیگری خفاء نام دارد مثل این عبارت حریری در مقاصد مرغیه الکرام
ثبت الله جیش سعود یزین واللهم غفر الله عن حسن حودك یثین و هم در مجمع است در کتاب قاف
باب ما اوله النون فی الخبر عن الخفاء فی الاضاحی قال ابن الاعرابی الخوف ان یدهب البصر
والعين مفتوحة و ترکیب سخن در لغت عرب وارد نیست بلکه اجتماع جیم و قاف از علامت تعریب است
چنانکه جلال سیوطی در مظهر اللغه و شهاب خفاجی صاحب ریحانه در شفاء العلیل تفسیر کرده اند مثل جوق
و مخفیین این لفظ سخن و خفاء بباء موحده و خاء معجمه است چنانچه صریح اساس و بنایه و تاج المصا در
بیهقی و صحاح و مختار الصحاح و قاموس است و مطابق نسخ معتده از سامی میدانی و فقه اللغة ثعلبی
و غیر اینهاست و این دو تصحیف اگر چه بغایت تصحیف قاموس نیستند ولی مفسده آنها کمتر نیست متبع
مثال این باب درین کتاب بسیار می آید و از غریب آنچه در مجمع وارد شده عبارتست که در ذکر زیر
آورده که خلط و مزج کرده بین احوال زبر بن العوام و زبر بن عبد المطلب و ازین اجتماع معجون غریبی پیدا
شده چنانچه صاحب کشف الظنون در لفظ تفسیر الطوسی خلط بین ترجمه شیخ طوسی و شیخ طبری نموده
و مرکبی غریب اختراع کرده و صدیق خنایان بهیولی معاصر در ابجد العلوم در احوال نجم الائمة خلط بین احوال
او و حالات سید رضی کرده و ترکیبی عجیب کرده و شرح این اشتباهات خارج از وظیفه این مختصر بود
مناسبت این موضع است و همین قدر که متعرض شدیم بر عایت آن استدلال و ابتهاج نیست که در اذهان
متوقده و طباع رقیقه بسطادات لطیفه ادبیه و افتانات غریبه علیه دست میابد
السلام عليك وعلى ارواح التي جلت بفنائك و اناخت برحلتك
سلام بر تو باد و بر آن روانهائی که در آستان تو جا گرفتند و در ساحت قرب تو فرود آمدند
ارواح جمع روح است و اصل روح چنانچه از ابو عبیده نقل شده معنی طیب و طهارت است و نخبه
روح انسان را روح گفته اند و ملائکه مطهرین را ارواح نامند و جبرئیل را روح القدس خوانند و ملائکه عظم را
که در کریمه یوم یقوم الروح مذکور شد روح گویند و عیسی را روح الله لقب دهند و نسبت ملائکه و جن را روحانی

بضم گویند و همچنین هر ذی روحی را روحانی گویند و روح بفتح را با ان معنی مشارکت است چه میگویند مکان و نون
یعنی طیب و زیاده نون نسبت بر خلاف قیاس از تغییرات نسبت است مثل ربی و دهری و ربانی و روح
بفتح راء و ریح معنی باد و ماخوذ از اوست لهذا جمع او بر اوج است چه معنی او با طیب و خوشی مناسبت دارد
چنانچه روح معنی نسیم است و ریح و ریح بفتح که معنی خمر است نیز ازین معنی ماخوذ است و ریحان معنی
گل هم از وجه تعلقات همین معنی است و روح آدمی را که روح گفته اند بملاحظه طهارت و طیبی است که
در بدو تکوین و اصل خلقت دارد قبل از تلوث بعلا این جسمانیت و تدنس بلوازم هیولانیت و باجمله استعمال
روح در انسان بوجهی چند میشود و ظاهر امر او از و در بنی نفس ناطقه انسانیت است که جوهریست لطیف ملکوتی
که بعد از فانی بدن باقی است و از امر خدا تعالی است و در تجرد و مادیت و خلافت و شارح مقاصد
قول بتجرد نسبت بمحققین اهل اسلام و فاضل مقداد نسبت بمحققین مستکین داده اند و از علماء امامیه طایفه
بزرگ مثل صحابی مشکم عظیم الشان فیع المیزان ثقة مسلم هشام بن حکم رضی الله عنه چنانچه شیخ مفید از و
حکایت کرده و خود شیخ مفید و عامه نوخت از مستکین امامیه و استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی و فاضل
محقق کمال الدین بن شیم رحمه الله در شرح صد کلمه صریحا اگر چه جماعتی نسبت خلاف با و داده اند و ظاهرا
ناشی از غفلت باشد و شیخ بهائی و سید الحکماء و المجتهدین میر داماد و فقیه حکیم محدث متوجه قبح کاشانه
و تمیز عارف محقق محدث اوقاضی سعید قمی و فاضل محقق زراقی اول و فرزند محقق علامه او زراقی ثانی و
سید اجل اعظم رئیس الفرقة فی عصر الحاج سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی و مرئی مشایخ عصره حجه الطائفه
رئیس الفرقة زعمیم الشیعه شیخ الدینا استاد العالم شیخ المرقضی چنانچه در الفحل محقق ماکه ترجمان صادق و لسان
ناطق اوست از او حکایت کرده و هم خود آن علامه متبحر ارتضا و اختیار فرموده قدس الله امرارهم غیر
ایشان از اعظم فقها و جمهور حکمای تشیعین امامیه مثل صدر المتالیین و محقق لایهی و محقق مقدس و روح
نوری و حکیم فقیه فاضل نوزی رحمهم الله و جز ایشان از اساطین اهل دیانت و صیانت قائل بتجرد او هستند
و ظواهر آیاتی چند و اخباری بسیار موافق اوست و برای این عقیده بر او اقامه کرده اند و طایفه دیگر که اکثر
مستکین شیعه و محدثین باشند از علما ترجیح جانب مادیت داده اند این طایفه نیز ظواهری از اخبار
و آیات متمسک دارند و ادله چند عقلیه دلیل کرده اند و علماء مجلسی و رساء عالم اظهار تردید کرده و فرموده
فما یحکم به بعضهم من تکفیر القائل بالتجرد افراط و تحکم کیف و قد قال به جماعه من علماء الامم
و مخا دیر هم انتهای باجمله مسئله نظری و بغایت مشکل است اگر چه بحمد الله حل عقل این اشکال بر طریق
نظر و استدلال برای این بی بضاعت ممکن است ولی خواص در تحقیق این نوع مباحث اتولا محل اهتمام

نیست و ثانیاً خارج از قانون این شرح است و گاه روح را بمعنی جسم باروح استعمال میکنند بعلاقه حال و محل یا ملاست چنانچه عرب فعلاً میگویند شال روح یا میگویند جرح روح و در عراق و حجاز این استعمال متعارفست و خود شنیده ام و نظیر او در فارسی در لسان عموم مردم متعارفست که میگویند جانم را پوشید یا جانم زخم شده و این علقه ایست فصیح و منزل بر این است عبارت دعای ندبه و عرجت بروحه الی السماء چه ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد است چنانچه در جای خودش مقرر شده و روح را اطلاق دیگری است در لسان اخبار و عرف و آقا و اصطلاح اطباء که حاجت به بیان آنها نیست و حلول و محل فرود آمدن چنانچه در شی الارب و تاج المصطفی قنای بکسر فاء بر وزن کساء کشادگی است در اطراف خانه از پیرون که مردم و شران در آنجا می افتند و نازل میشوند و آنرا که از باب افعال از جوف و اویت فرود خواهند آمدن شراست رحل جای بودن آدمی و رخت و اسباب همراهی دست و در این فقره چند وجه محتمل است یکی آنکه مراد این ارواح خصوص ارواح ملائکه و انبیاء و اولیائی باشد که در واقعه طف حاضر بودند چه از بعض اخبار مستفاد میشود که در یوم عاشورا ارواح ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و شهداء و صدیقین همه حاضر بودند و این جان فشانی و سر باز را مشاهده کنند و شکفتی کنند و در یوم مشهود شاهد این مقام محمود باشند و این معنی بسیار بعید است چه ظاهر رجوع این سلام باصحاب است که مقتول شدند بلکه این زیارت مطلقاً اختصاص بقتل دارد و لهذا احدی احتمال نداده که علی بن الحسین را در این زیارت امام رابع علیه السلام باشد و عبارت زیارت اربعین جابر بن عبد الله رضی الله عنه که در خطاب اصحاب گفته السلام علی الارواح المینحه بقبر ابعید الله قرینه مدعی است و ظاهر لفظ حلول و آنرا که نوع استقرار و اقامتی است که مناسب حال حضور انبیاء و اولیاء که مخصوص بهمان زمان شهادت بوده نیست و او وضع از او عبارت زیارت عاشورا نیست که در اقبال سید اجل طاب ضریحه از کتاب مختصر منتخب حکایت شده السلام علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک و آنرا که بساحت و جاهدیت فی الله معک و شربت نفسها ابتغاء مرضات الله فیک علامه و در بعضی صل حضور انبیاء و غیرهم بطریق صحیح یا معتد ثابت نشده پس جزم به تنزیل این عبارت بر او و جوی ندارد و چنانچه از بعضی شنیده شده وجه دیگر آنکه مراد عموم ارواح مکره و نفوس مقدره باشد که در صقع وجود و دلوئی حسینی واقعند و بر حسب حقیقت الصلای بی تکلیف بی قیاس با آن کوهر پاک و عنصر تابناک دانسته و دارند و بنا بر این رحل و قمار از او معنی لای و اقیست نه رحل و فای جسمانی ظاهری این وجه از جهت ارساق

صحیح و استقامت

بعد و از جهت اقربست و بر صورت خلاف ظاهر و بغایت بعید است و جد سقوی آنکه مراد اصحاب باوفای آنجا باشد چه از اقربا و خویشاوندان و چه از دوران ظاهری که بقرب معنوی از بسیاری از خویشان پیش افتادند و این وجه بحسب نظر قاصد معین است ولی نسبت حلول و آنرا که بنا بر اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید یکی آنکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه ظاهره باشد چنانچه اشاره شد که روح باین معنی استعمال میشود و چون اصحاب آنجا بآلته حیوة جاویدانی دارند که متدرستین و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند و خدا تعالی میفرماید و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون لهذا اطلاق روح دارد این اجسام مکره باقی نماند و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که المینحه بقبر ابعید الله گفته است و بنا بر این مراد از رحل و فای همان قبر و جایز است که شیخ معین رضی الله عنه در ارشاد میفرماید که ما شک نداریم که اصحاب آنجا زحائر بیرون نیستند اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس علیه السلام اگر چه دور است ولی داخل در فای و رحل سید الشهداست و تواند بود که همان حلول جسمانی در ایام حیوة باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و بساحت او بار انداختند و این معنی با ظاهر رحل و فای آنب و اقربست و عبارت زیارت اقبال شاهد این احتمال میشود چه ظاهر عطف جهاد و شهادت تا خروج از حلول و آنرا که است و بیکرانگی باعتبار همان نفس ارواح مقدسه باشد اگر چه وصف بحلول و آنرا که بنا بر این خالی از بعدی نیست چنانچه در بعضی طوری در حالات جسم دارند و چند بحسب وضع لغت اختصاص معلوم نیست سحرانکر مراد از فای و رحل حقیقه قدس و محل قرب و محل ملکوت که بزم این آنجا است باشد چه البتة بلا شک اصحاب در درجه آنجا و نزدیک مقام حضرت و در حوالی حواشی منزل آن امام عظیم مقام جای دارند چنانچه از اخبار رسکا شریعه میشود که فرموده شیعنا معنا و فی درجتنا فی الجنة و بنا بر این ارواح همان نفس ارواح است یا اعتبار مصاحبت ابدان مثالیه و اجساد برزخیه و میشود مراد از فای مقام نفس و درجه روحانی کمالی حضرت سید باشد که بحسب قرب بجناب احدیت و جلالت در حضرت ربوبیت دارد چه لا بد این اصحاب بمرتبه آن امام بزرگوار و بقوت جذبه هدایت آن فی باقتدار نزدیک بآن نزدیکند چنانچه فرموده اصحاب بهر و با وفات از این اصحاب ندیده ام و چنین است که فرموده چه این طایفه چنان متابعت پیشوای خود کردند که چشم عقل خیره شد و کوشش هیچ شنونده نشنیده و نخواهد شنید لمؤلف فی وابی هم من نفوس ذکیر غدت فی سبیل الله منتهكات تنبیس عدد قتلائی که بلا که در رکاب سعادت نصیب سید شهداء علیه السلام شهادت یافتند محل خلاف عظیم است و معروف و مشهور بین مورخین که شیخ

در کتاب ارشاد و این اثر در کمال و دیار بکری در خمیس و قرمانی در حصار الدول و غیره و ظاهر محلی از بلاد ری و وادی
 و دایمی و طبری سایرین از همه صناعت بر او اعتماد کردند آنکه هفتاد و دو نفر بودند و سی و دو نفر
 سواره و چهل نفر پیاده در عقد الفرید عسارتی از زحر بن قیس جعفی لغه اند نقل میکند که دلالت دارد بر آنکه
 هفتاد و هفت نفر بوده اند و در حیره ایوان و تارخ خمیس همان عبارت را بشمر نسبت داده و ارشاد فصول الممه
 نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند قال و رد علینا الحسین فی ثمانیه عشر من اهل بیت
 و ستین من شیعتہ و این مطابق آنکه در بکار از محمد بن ابیطالب نقل کرده که عدد سربا هفتاد و هشت بود
 و از عبارت کشتی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد و دو بود و آنکه بدل اموال و اعطای امان در حق ایشان
 شد و قبول نکردند و جبال حدید و حدود سیوف و رماح را بخر و صدر و رحمت سید الشهدا بقی نمودند
 و البته چند نفر صبیان هم بودند و این خبر بار وایت هفتاد و هشت اقرب است و در مطالب السؤل و فصول الممه
 هشتاد و دو نفر گفته اند و در مروج الذهب و شرح ابوالعباس شریعی بر مقامات حریری هشتاد و هفت نفر
 ذکر شده این جوی در رساله رد علی المصوب العین و بسط او و شیخ محمد صبان در تذکره و اسعاف صد و چهل
 و پنج نفر اختیار کرده اند چهل و پنج سوار و صد پیاده و این عدد را سید در موهف نسبت بحضرت باقر علیه السلام
 داده و هم در تذکره انخواص گفته که قومی گفته اند که هفتاد و صد پیاده بودند و در کتاب اقبال یحیی
 از پدر ابن طاووس رضی الله عنه بنده حسن زیارتی از اجداد مقدسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتل ایشان
 غالباً و اشارت بعضی وقایع بعضی از ایشان را و است و اما از جهت ترک بان زیارت کریم و عموم نفع عین آن
 زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل میکنم السلام عليك يا اول قبيل من نسل خير سليل
 من سلالة ابراهيم الخليل صلى الله عليك وعلى آبيك اذ قال فيك قتل الله قوما
 قتلوك يا بني ما اجزاهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمه الرسول على الدنيا بعدك
 العفا كما في بك بين يديه ما يلا والله كافر بن قائل انا على بن الحسين بن علي بن
 وبكت الله اولي بالنبوي اطعنكم بالوفج حتى ينشني اخبركم بالسيف احمي عن آبي
 ضرب غلامها شيعي عري و الله لا تجزكم فينا ابن الدعي حتى قضيت محبتك و لقيت
 ربك اشهد انك ابي يا لله و رسول و انت ابن رسول و حجته و دينه و ابن حجته و
 آمينه حكاه الله على قاتلك مرتين منقذ بن النعمان العبدي لغه الله و اخراه
 و من شركه في قتلك و كان عليك ظهيرا اصلاهم الله جهنم و ساء نصيرا و جعلنا
 من ملاقيك و مرافقيك و مرافقي جدك و آبيك و عمك و اخيك و امك لظالم

در کتاب ارشاد و این اثر در کمال و دیار بکری در خمیس و قرمانی در حصار الدول و غیره و ظاهر محلی از بلاد ری و وادی
 و دایمی و طبری سایرین از همه صناعت بر او اعتماد کردند آنکه هفتاد و دو نفر بودند و سی و دو نفر
 سواره و چهل نفر پیاده در عقد الفرید عسارتی از زحر بن قیس جعفی لغه اند نقل میکند که دلالت دارد بر آنکه
 هفتاد و هفت نفر بوده اند و در حیره ایوان و تارخ خمیس همان عبارت را بشمر نسبت داده و ارشاد فصول الممه
 نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند قال و رد علینا الحسین فی ثمانیه عشر من اهل بیت
 و ستین من شیعتہ و این مطابق آنکه در بکار از محمد بن ابیطالب نقل کرده که عدد سربا هفتاد و هشت بود
 و از عبارت کشتی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد و دو بود و آنکه بدل اموال و اعطای امان در حق ایشان
 شد و قبول نکردند و جبال حدید و حدود سیوف و رماح را بخر و صدر و رحمت سید الشهدا بقی نمودند
 و البته چند نفر صبیان هم بودند و این خبر بار وایت هفتاد و هشت اقرب است و در مطالب السؤل و فصول الممه
 هشتاد و دو نفر گفته اند و در مروج الذهب و شرح ابوالعباس شریعی بر مقامات حریری هشتاد و هفت نفر
 ذکر شده این جوی در رساله رد علی المصوب العین و بسط او و شیخ محمد صبان در تذکره و اسعاف صد و چهل
 و پنج نفر اختیار کرده اند چهل و پنج سوار و صد پیاده و این عدد را سید در موهف نسبت بحضرت باقر علیه السلام
 داده و هم در تذکره انخواص گفته که قومی گفته اند که هفتاد و صد پیاده بودند و در کتاب اقبال یحیی
 از پدر ابن طاووس رضی الله عنه بنده حسن زیارتی از اجداد مقدسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتل ایشان
 غالباً و اشارت بعضی وقایع بعضی از ایشان را و است و اما از جهت ترک بان زیارت کریم و عموم نفع عین آن
 زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل میکنم السلام عليك يا اول قبيل من نسل خير سليل
 من سلالة ابراهيم الخليل صلى الله عليك وعلى آبيك اذ قال فيك قتل الله قوما
 قتلوك يا بني ما اجزاهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمه الرسول على الدنيا بعدك
 العفا كما في بك بين يديه ما يلا والله كافر بن قائل انا على بن الحسين بن علي بن
 وبكت الله اولي بالنبوي اطعنكم بالوفج حتى ينشني اخبركم بالسيف احمي عن آبي
 ضرب غلامها شيعي عري و الله لا تجزكم فينا ابن الدعي حتى قضيت محبتك و لقيت
 ربك اشهد انك ابي يا لله و رسول و انت ابن رسول و حجته و دينه و ابن حجته و
 آمينه حكاه الله على قاتلك مرتين منقذ بن النعمان العبدي لغه الله و اخراه
 و من شركه في قتلك و كان عليك ظهيرا اصلاهم الله جهنم و ساء نصيرا و جعلنا
 من ملاقيك و مرافقيك و مرافقي جدك و آبيك و عمك و اخيك و امك لظالم

وَابْرَأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَاتِلِكَ وَاسْتَلَّ اللَّهُ مَرَاتِفَتِكَ فِي دَارِ الْخُلُودِ وَابْرَأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ
 أَقْدَامَاتِ إِلَى الْخُلُودِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّغِيلِ الرَّحِيمِ الْمَرْمِيِّ الصَّبِيحِ الْمَشْجُودِ مَا الْمَصْعَدِ دُمُهُ فِي السَّمَاءِ
 الْمَذْبُوحِ بِاللَّسَمِ فِي حُجْرَاتِهِ لَعَنَ اللَّهُ زَاوِيَهُ حَرَمَهُ بَنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ
 السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَبْلَى الْبَلَاءِ وَالْمُنَادِي بِالْإِلَهِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَا
 الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمَدْبِرًا لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِي بَنَ ثُبَيْتٍ الْخَضَرِيِّ السَّلَامُ عَلَى أَبِي
 الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَأْسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ الْأَخَذُ لَعْنَهُ مِنْ أَمْسِهِ
 الْقَادِي لَهُ الْوَأْفِي السَّائِي إِلَيْهِ بِمَاءِهِ الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ يَزِيدُ بْنُ الرَّفَادِ
 الْحَبِيبِي وَحَكِيمُ بْنُ الطَّغِيلِ الطَّائِي السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ
 مُحْتَسِبًا وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا الْمُسْتَسْلِمَ لِلْقِتَالِ الْمُسْتَقْدِمَ لِلنِّزَالِ الْمَكْتُورِ
 بِالرَّجَالِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِي بَنَ ثُبَيْتٍ الْخَضَرِيِّ السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 سَيِّدِي بَنَ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ لَعَنَ اللَّهُ زَاوِيَهُ بِاللَّسَمِ خَوْلِي بَنَ الزُّبَيْرِ الْأَصْبَحِي الْأَيَّادِي
 وَالْأَبَانِي الدَّارِي السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَبِيلِ الْأَيَّادِي الدَّارِي لَعَنَ اللَّهُ
 وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ
 السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الْحَسَنِ الرَّزْكَانِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِاللَّسَمِ الْوَدِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدُ
 بَنَ عَقَبَةَ الْقَتَوِي السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّزْكَانِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَزَاوِيَهُ
 حَرَمَهُ بَنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْفَا سِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَضْرُوبِ عَلَى
 هَامَتِهِ الْمَسَاوِي لَامَتُهُ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّ فُجْلًا عَلَيْهِ عَمَّةٌ كَالصَّقَرِ وَهُوَ يَخْصُ
 بِرَحْلَتِهِ التَّرَابَ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصَمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَكُ جَدُّكَ
 وَأَبُوكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَتَعَالَى اللَّهُ عَلَى عَمَلِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ وَأَنْ يُجِيبُكَ وَأَنْتَ
 قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ هَذَا وَاللَّهُ يَوْمُ كَرِّ وَارٍ وَقُلْ نَاصِرُهُ جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ
 يَوْمَ جَمْعِكُمْ وَتَوَاتَى تَبَوُّكُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بَرَعُوقُ بْنُ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ
 وَأَصْلَاهُ بِحَيْمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَدَا أَبَا الْهَيْمَاءِ السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ
 الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ حَلِيفِ الْأَيَّامِ وَمُنَادِي الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ السَّائِي
 لِلشَّائِي وَالْقُرَّانِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ النَّبَهَانِي السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ

بِقَبْلِ
 الْقَبْلَةِ
 بوجهك فان
 هناك حومة الشهداء
 عليه السلام واولم باش
 الى علي بن الحسين
 وقل السلام لاهل
 الزمان وقل لاهل
 حضرت امام حسين
 جانجيد و شيرى انما
 اطهر من شايع است
 في زمانه و
 سلام تا ابد
 سترام

در کتاب ارشاد و این اثر در کمال و دیار بکری در خمیس و قرمانی در حصار الدول و غیره و ظاهر محلی از بلاد ری و وادی
 و دایمی و طبری سایرین از همه صناعت بر او اعتماد کردند آنکه هفتاد و دو نفر بودند و سی و دو نفر
 سواره و چهل نفر پیاده در عقد الفرید عسارتی از زحر بن قیس جعفی لغه اند نقل میکند که دلالت دارد بر آنکه
 هفتاد و هفت نفر بوده اند و در حیره ایوان و تارخ خمیس همان عبارت را بشمر نسبت داده و ارشاد فصول الممه
 نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند قال و رد علینا الحسین فی ثمانیه عشر من اهل بیت
 و ستین من شیعتہ و این مطابق آنکه در بکار از محمد بن ابیطالب نقل کرده که عدد سربا هفتاد و هشت بود
 و از عبارت کشتی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد و دو بود و آنکه بدل اموال و اعطای امان در حق ایشان
 شد و قبول نکردند و جبال حدید و حدود سیوف و رماح را بخر و صدر و رحمت سید الشهدا بقی نمودند
 و البته چند نفر صبیان هم بودند و این خبر بار وایت هفتاد و هشت اقرب است و در مطالب السؤل و فصول الممه
 هشتاد و دو نفر گفته اند و در مروج الذهب و شرح ابوالعباس شریعی بر مقامات حریری هشتاد و هفت نفر
 ذکر شده این جوی در رساله رد علی المصوب العین و بسط او و شیخ محمد صبان در تذکره و اسعاف صد و چهل
 و پنج نفر اختیار کرده اند چهل و پنج سوار و صد پیاده و این عدد را سید در موهف نسبت بحضرت باقر علیه السلام
 داده و هم در تذکره انخواص گفته که قومی گفته اند که هفتاد و صد پیاده بودند و در کتاب اقبال یحیی
 از پدر ابن طاووس رضی الله عنه بنده حسن زیارتی از اجداد مقدسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتل ایشان
 غالباً و اشارت بعضی وقایع بعضی از ایشان را و است و اما از جهت ترک بان زیارت کریم و عموم نفع عین آن
 زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل میکنم السلام عليك يا اول قبيل من نسل خير سليل
 من سلالة ابراهيم الخليل صلى الله عليك وعلى آبيك اذ قال فيك قتل الله قوما
 قتلوك يا بني ما اجزاهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمه الرسول على الدنيا بعدك
 العفا كما في بك بين يديه ما يلا والله كافر بن قائل انا على بن الحسين بن علي بن
 وبكت الله اولي بالنبوي اطعنكم بالوفج حتى ينشني اخبركم بالسيف احمي عن آبي
 ضرب غلامها شيعي عري و الله لا تجزكم فينا ابن الدعي حتى قضيت محبتك و لقيت
 ربك اشهد انك ابي يا لله و رسول و انت ابن رسول و حجته و دينه و ابن حجته و
 آمينه حكاه الله على قاتلك مرتين منقذ بن النعمان العبدي لغه الله و اخراه
 و من شركه في قتلك و كان عليك ظهيرا اصلاهم الله جهنم و ساء نصيرا و جعلنا
 من ملاقيك و مرافقيك و مرافقي جدك و آبيك و عمك و اخيك و امك لظالم

السلام على عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدر الادرجي السلام على عثمان بن أبي سلة
 الحمداني السلام على عاصم بن أبي سبيبة الشامي السلام على سؤدب مولى الشار
 السلام على شبيب بن الحارث بن سبيع السلام على مالك بن عبد الله بن سبيع
 السلام على الحارث بن النضر بن أبي حنيفة النخعي الحمداني السلام على المرتب
 معه عمرو بن عبد الله الجندعي السلام عليكم يا خير انصار السلام عليكم بما
 صبرتم فنعمة عني الدار بؤاكم الله ميثاقا لا يرا شهد لقد كشف الله لكم الغطاء
 ومهد لكم الوطاة واجزل لكم العطاء وكنتم عن الحق غير بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن
 لكم خلطاء في دار البقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته واین زیارت مؤید روایت
 ابن طلحه واین صباغ است چه مجموع اسماء مذکوره در او هشتم و دواسم است ازان جمله هفده نفر از طالبین
 هستند و این روایت شهر است چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هفده نفر از اولاد فاطمه
 کشته شدند و این جدر به در عقد بواسطه روح از رحمت قیس جعفی لعنه الله در مجلس یزید نقل کرده و هم این
 جدر به بواسطه ابوالحسن عیسی از حسن بصری نقل کرده که قلاسی اولاد ابوطالب شانزده نفر بودند
 و مؤید اینست شعر سراقه باطلی که میگوید عین یکی بعبره یحویل و اند جان ندبت ال رسول
 تسعة منهم لصلب علي قد اصابوا وسبعة لعقيل و در کار از مناقب قدیه از سلمان الطرف
 همین خبر را نقل کرده و فرموده و بطریق دیگر روایت شده که حسن هفده نفر گفته و در روایت عیون
 و امالی از ریان بن شبيب که خال معتصم خلیفه عباسی بوده از حضرت رضام پیچده نفر مذکور است
 و سبط ابن جوزی میگوید حاصل روایات و اقوال آنستکه نوزده نفر کشته شده و خبری از محمد بن
 الحنفیه مطابق دعوی خود نقل کرده و ابن ابی اسحید در ذیل کلام جاحظ در مفاخره بنی هاشم
 بکثرت قتل میگوید جاحظ تجاهل و تعصب کرده که از قلاسی که بلا چشم پوشیده و آنها بیست نفر
 بزرگوار بودند کشته شدند از یک خانه واده در یک ساعت و این واقعه ایست که در دنیا واقع
 نشد نه در عرب و نه در عجم و از ابوالفرج در مقاتل الطالبین نقل شده که قدر مسلم بیست و دو نفر
 شهید شدند و از ابن شهر آشوب محمد بن ابریطالب و صاحب مناقب نقل شده که اکثر اقوال بیست
 و هشت نفر است و در مصباح شیخ طوسی خبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سی نفر از آل
 رسول کشته شدند و اکثر این کلمات را نقد که حجت یا مظنون الاعتبار است میتوان جمع کرد چه در بعضی اولاد
 فاطمه مذکور است و ظاهر اینستکه مراد فاطمه بنت اسد باشد تا مساوی طالبی شود و در بعضی آل رسول

و این عام است از اولاد ابوطالب چه اولاد ابولهب هم داخل میشود چه در بعض اخبار است که اولاد
 او هم بودند و زیارت ناحیه صریح در انحصار نیست ولی در اینجا آنچه بنظر این بنده اقوی است روایت
 عیون و امالیست چه سند او صحیح و مقدر است و مطابق اقوال زحر و شمر است بر وایت ارشاد
 و حیوة الحیوان و فصول المهمه و تاریخ خمیس که در آن رزمگاه حاضر بودند و موافق اینست روایتی
 که سید در آخر کتاب مکتوف از سید الساجدین علیه السلام آورده که فرموده من پدر و برادر و هفده نفر
 از اهل بیت خودم را صریح و مقبول دیدم که برخاک افتاده بودند و روایتیکه در بکار از دلائل الایمانه از
 سعید بن مسیب نقل کرده که چون خبر قتل حسین و سجده تن از اهل بیت او بعد از مدتی عمر رسید بجانب شام
 رفت و از یزید مواخذه کرد و یزید کاغذ پدر را و باو نشان داد و راضی و ساکت شد به تفصیلیکه موقع
 ذکر او نیست و روایت محمد بن حنیفه را میشود باین ارجاع کرد چه او گفته است نوزده نفر جوان کشته
 شد که همه از بطن فاطمه بیرون آمدند و این عنوان شامل خود سید الشهدا هست و لفظ شاب که در خبر است
 البته تغلیب است چه یقینا بعضی از آنها صبی و ضعیف بودند و میشود آنها که هفده تن گفتند عبد الله رضیع را در
 شمار نیاورده باشند پس راجع باین قول میشود و شعر سراقه باطلی را میتوان گفت در کلمه ثانی هم تسعة باشد
 چنانچه در اول و این تصحیف قریب الوقوع است از اینجا که بعضی کتب مقاتل جدید التصنیف هر دو را
 سبعة نوشته است و این موافق نسخ متعدده معتده درست نیست و اشتباه سبعة به تسعة و سبعة بنسبتین
 بسیار است از اینجا سیوطی را دیدم که در ادب الحاضر و در السجابه مکررا تقیید میکند لفظ را و میگوید سبعین
 بالسين قبل الباء و این بابت علی الظاهر تصحیف خسته و تعین یوآ بعد وفات النبی که مطابق سیم جاد می باشد
 میشود و موافق روایت مفید و ابوجعفر طبری و ابن طاووس و علاء و شهید و کفعمی در وفات حضرت فاطمه
 علیها سلام الله بنحیته و سبعین یوآ که روایت معروفه است و تفصیل مکرر بقیام دیگری است و الله
 اعلم بالصواب **عليكم مني جميعا سلاما لا يبدأ ما بقيت وبقي الليل**
والله تارج بر شما باد از قبل من سلام و رحمت خدای عز اسمه همیشه و مستمادام که من زنده باشم و شب
و روز پائیده نشی جمیع منصوبت بحالیت و موکد عموم مستفاد از ضمیر جمیع است و در حال موکد تقیید
 مضمون جمله لازم نیست بلکه متمشی میشود و ازین قبیل است **لا من من في الارض كلهم جميعا وهو**
الذي خلق لكم ما في الارض جميعا و تصحیح بنو کدیت جمیع کرده در صحاح و اینکه نصب بحال است
 در کشف و تفسیر قاضی و غیر آنها و در تصریح اینکه حال موکد در این مثال تاکید عموم مستفاد از قضیه
 میکند از تنهات ابن هشام شمرده اند ظاهر اینستکه ما خود از ابو دهمنی اقامه در مکان باشد و بمعنی دهر

و دائم و قدیم همه از پنجه استعمال میشود و در این مقام بمعنی دائمست که همیشه باشد و این دوام که در این عبارت
 مأخوذ شده ظاهر حقیقی اعتبار شده باشد بدلیل و بقای الیل و النهار چه او کما به از تابید است چنانچه
 در اشباه و نظایر او ازین الفاظ مقصود است و نصب ابد البظرفیت است و در ما بقیت زمانه
 مصدر ریاست یعنی مدت بقائی و بقاء الیل و النهار و این کلمه جایز است که برای تابید سلام باشد
 و قید بقید شود چنانچه تابید است و شریطای متعارف در قصاید ازین قبیل است و این معنی اقرب
 و انساب است و تواند که برای تابید معنی مستفاد از علیکم منی یعنی ابداء و ارسال باشد یعنی همیشه
 از جانب من سلام خدای بر شما باد و این معنی بر این وجه میشود که حال من چنین است که در تسلیم بر شما
 استمرار و دوام دارد و بر وجهیکه اگر همیشه باشم مسلم هستم و این سلام اجمالی و اتمی نازل منزله سلام
 مستقر فیصلی است عفا و شرفا و اعتبارا و این معنی بعد است چنانچه ظاهر و هویدا است و در لفظ منی سلام الله
 دو احتمال است یکی اینکه آدمی خود را بر بسیل تزیین و ادعای حامل سلام خدای کند و سلام خدا بر او برساند باین اعتبار
 که گویا سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای میرساند چنانچه درین شعر معروف کیش
 بهائی در ویبا چه بعضی رسائل انشا کرده تصریح با پنجه شده سلام من الرحمن نحو جنتا بکرم
 فان سلامی لا یلیق ببا بکرم و این شعر اگر چه رکیک است لکن تشبها و معنی او بود و وجه دیگر
 آنکه چون سلام الله علیک دعاست سلام فرستادن خدا و چون سبب این رحمت و تسلیم توجه
 دعا کننده است لهذا در حقیقت این سلام مبتدی از داعی میشود و باین وجه جایز است که بگوید
 متنی و در سلام دو احتمال است یکی اینکه مثل صلوة مراد از او رحمت باشد چه سلام نجات است و
 نجات خدا و اکرام و اعظام از جانب او و ایصال بدرجه قرب و نزول امطار رحمت بر اراضی
 ارواح و اشباح است و دیگر اینکه سلام بمعنی تسلیم باشد باین معنی که خدای او را از جمیع نقایص و
 عیوب متصوره سالم بدارد و از فقد کالات مترقبه محفوظ کند و معارج رسیعه برساند و در حدی
 از کمال که افزونتر از او نیست صیانت و وقایت فرماید و چون چنین شد البته حرم امن و وسیله
 محکم خواهد شد و باین سبب ربطی تام و مناسبتی ثابت حاصل میشود بین مسلم و مسلم علیه که موجب
 رجای شفاعت و امید وصول ثوابات عظیمه خواهد شد و در باب جواز سلام بر غیر نبی و اشخاص ایشان
 بسلام بکشی است که اولیتر آنکه در شرح کلمه صلی الله علیه و آله که در زیارت مذکور است تقریر شود
 تلبیس این عبارت شریفه از صنایع بدیع مشتمل بر صنعت التفات است که عبارت از انتقال
 از اسلوب خطابی بغیابی یا از یکی از اند و تبکیم یا عکس باشد و این انتقال را در امتراز خاطر مستمع و نشاط

و توقد ذهن حسن تصدی استماع و خلی تام و تاثیر غریب است و در نظم و نثر فارسی و عربی کثیر الورد است
 و در قرآن کریم ازین نمط بسیار است چنانچه در جائیت هو الذی ارسل الریاح فتبثیر
 سبحاناً فسقناه الی بلد مئیت و هم در قرآن است حتی اذا کنتم فی الفلاب و حزن
 بهم بریح طیبه و در شعر جبر است منی کان الخیام بدی طلوح سقیت الغیش
 ایها الخیام و شمس الشمس و درش راست زکلت او یکی خط خطه رازیر حکم آرد الا ای ملک
 خواجه قوت و فعل و قدر و ادبی و چند شعری دیگر درین قصیده است که مشتمل بر همین صنعت است
 و احتمال عبارت شریفه بر این صنعت حاجت به بیان ندارد و چه ذکر اصحاب در او بر بسیل غیاب بود
 و بعد از او منتقل شده از غیاب بخطاب و مورد سلام کرد و چه بعد از ذکر اصحاب توجه بایشان بیشتر
 میشود تا اینکه آنها را در ذهن حاضر ساخته مورد خطاب مینماید چنانچه در ایک بعد قریب باین وجه
 مذکور است فایده اشاره کردیم که در این عبارت تابید است و الفاظی چند در السنه فضی و عبارت
 عرب عبارتند اول است که در مقام تابید ایراد مینمایند ما معدودی از آنها که مستعجب و فصیح و دایه
 و قریب با فنام است در اینجا ذکر میکنیم لا افعل ذلک ابد اما اختلف لعصران تب
 ما کرا لجدیدان ج ما اختلف الملوان و ما اصطب الفرقان ه ما تعاقب
 العصران والفتیان و ما لاح النیران و ما حنت الیب ج ما اوردق
 العود ط ما دعا الله داعی ما عن السماء نجم یا ما طلع فجر یب ما بل
 بحر صوفی ج ما هفت حمامه ید ما لاح غارض ید ما ذر شادق یو ما ناح
 قمری یز ما ان ای کان فی الفرات قطره ج حتی یح الضب فی اثر الابل
 الصادده یط ما اختلف الددة والجرحه ک ما اختلف الاجدان کا ما غرد
 الحمام کب ولا افعله اخری اللیلی کج حتی ید الضب کد ما اطت الابل
 که ما خوی اللیل والنهار کو ما حد اللیل والنهار کز ابد الابد کح ابد الابد
 کط ابد الابد ل سنن المحسل اینجمله سی کلمه اند که این بنده از کتاب منیر اللغة جلال سیوطی و
 کتاب الفاظ کتابیه عبد الرحمن بن عیسی الهذلی انتخاب کرده ام و در کلمات ارباب فصاحت و
 بلاغت یافته ام و الفاظ دیگر است که جامع شرایط مذکوره نیست اگر استقصا بخواهند
 باین دو کتاب و اصلاح المنطق ابن سکیت و تهذیب الاصلاح خطیب تبریزی رجوع نمایند
 یا ابا عبد الله لقد عظمت لوزیه وجلت المصیبه بک علینا و علی جمیع

اختلاف
 ان الله تسفل
 والوجه قتل
 سنه
 ظه

ای حق
 یسقط من
 المحسل و
 الضم و
 یسقط

سنه اند
 مندر خط

اهل الاسلام ج یعنی ای ابو عبد الله هر آینه تحقیق که بزرگ شد سوکاری تو عظیم شد مصیبت
 بواسطه تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام نش جلال و عظمت موافق آنچه از کثیری از کتب لغت و غیر آنها استفاده
 میشود مقرر افتد و هر دو معنی بزرگند ولی آنچه بحسب استعمال بدست آمده آنستکه عظمت در مقابل صغر
 استعمال میشود جلالت مقابل دقت چنانچه میگویند ماله دق ولا جل فلا دقیقه ولا جلیله
 و انیتة فنا دق و لا اجلنی و علمای میگویند نظر دقیق و نظر جلیل اگر چه کثیری اشتباه کرده نظر
 جلی میگویند و قیومی در مصباح میگوید الدقیق خلاف الجلیل اگر چه جای دیگر غلیظ را ضد دقیق
 گرفته و این میزان نظر درست نیاید چه لازم آید آنستکه غلیظ و جلیل یک معنی باشند چنانچه ظاهر فارسی
 در دیوان الادب همین است چه عظم را بضمیحت تفسیر کرده و ضخامت را بغلظت تفسیر کرده اند
 و رفع این اشکال چنانستکه بنای علمای لغت بر تحقیق و تجدید معانی حقیقیه نیست چه غالباً این مطلب از
 یک استعمال بدست نمی آید و گاه میشود که اگر آدمی خود اصل معنی را بداند عبارتی که وافی با او باشد ندارد
 که در مقام افهام تعبیر با و کند لهذا لغویین بواسطه معانی یا معانی قریبه از مقصود که در حوالی مراد باشد
 افهام و تفاوت سلیق در عبارت و نظم تعبیر میکنند آنستکه گاه میشود که اختلاف فاحش بین دو لغوی در معنی
 لفظ واحد حاصل میشود با اینکه محقق بصیر میداند که خلائی نیست بلکه هر یک لازمی را ادا کرده اند
 که ملزوم مشترکست و حاق معنی اوست و غالباً او باینکه نسابه لغت و فقیه لسان عرب و وجه تعلیقات
 بر محمت و تتبع تحصیل کرده بیان نمایند و اگر کسی بطریقه آنها مانوس و خود در لسان عرب و وجه تعلیقات
 و انتقالات عرب در معانی متبع باشد و بنظر علمی تحقیقی نظر قشری حنفی عقلی تا مل نماید میتواند خود در
 کثیری از موارد غیر منصوصه استفاده و وجه لطیفه و اسرار بدیهه نماید و باین بیان که ما در اینجا گردیم
 فتح باب عظیمی در فهم لغات میشود و اختلافات کثیره بین کلمات لغویین که در فهم کتاب و سنت از
 برای فقهاء مرجع هستند رفع خواهد شد بان یک متفطن باشد و غنیمت شمار مصیبت اسم
 فاعل از اصایه است و در اصل معنی رسیدن است لکن غالب شده بر مصیبت استعمال در یک معنی بکسی رسد
 بروحی که اگر موصوفی نداشته باشد متبادر از وای معنی است بخلاف صورت بودن موصوف مثل افکار
 مصیبه و سهام مصیبه و توهم اشتراک بین این دو معنی غلط است و ذیل رزیه همزه است و
 بجهت تخفیف همزه قلب میاید و مثل خطیه و خطیه و او هم معنی مصیبت است و مناسب آنست که بگوید
 دو فقره از اخبار و آثار عظم مصیبت انجانب در اسلام نبوسیم اگر چه متامل بصیر شایدهی بر این دعوی نخواهد
 چه از اول دنیا تا کنون بعد از مراجع بتواریخ و سیر واقعه باین بزرگی ندیدیم که امتی پیغمبر زاده خودشانرا

باصحاب و اهل بیت میروند بکشد و رحل و متاع او را غارت کنند و خیم او را بسوزانند و سر او و اصحاب
 و اولاد او را با عیال و اطفال شهر بشهر کوی بکوی ببرند و یکسره پشت پای بملت و دینی که انظار انداخته
 با و میکنند بزنند و سلطنت و قوت ایشان با ستاد و همان دین باشد ندین دیگر و ملت دیگر
 و مطابق و مصدق این معنی است روایت امالی از صادق آل محمد که امام حسین ۴ روزی
 بر امام حسن ۳ وار شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست فرمود ای ابا عبد الله چه ترا بگریه
 در آورده گفت گریه من بجهت آن بلا میست که بر تو می آید امام حسن گفت آنچه با من میکنند سمیت
 که بمن میدهند و لکن روزی چون روز تو نیست سی هزار نفر بسوی تو آید همه مدعی آن باشند
 که از امت جدا تویند و متحمل دین اسلامند و اجتماع بر قتل و تخنن خون و انتهاک حرمت و سبی
 النساء و ذراری و غارت مال و متاع تو میکنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرو می آید
 و آسمان خون میبارد و هر چیز بر تو میگریزد حتی و جوش دریا با آنها و ما هم با و در دریا و ما سه خبر
 غیر ازین در اینجا نقل میکنیم اینج اجل اقدم او ثقی ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی رضی الله عنه
 و ارضاء در کامل الزیاده سند بصادق آل محمد میرساند که فرمود چون حسین کشته شد اهل شام شدند
 که منادی ندا کرد الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروزه بلا نازل شد بر این امت و ازین
 پس فرجی نخواهند دید تا قائم شمس قیام کند و سینههای شما را شهادت دهد و دشمنان شما را بکشد و بواسطه
 خون ریخته شما خونها بریزد و اهل بیت ما ازین نذایق در آمدند و گفتند ناچار واقعه باید دست داده
 باشد که ما ندانیم بعد از چندی خبر شهادت حسین علیه السلام رسید چون حساب کردند آن نذایق همان
 بشی بود که حسین کشته شده بود و روزی در علل الشرایع از عبد الله بن الفضل روایت کرده
 که بصادق آل محمد گفتیم یا بن رسول الله چگونه روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و بکا شد و
 روز وفات رسول خدای و فاطمه و امیر المؤمنین و حسن علیه السلام باین مرتبه نشد فرمود بمانا روز
 کشتن حسین مصیبت او اعظم از سایر ایام است و جهت این آنستکه اصحاب کسا که اكرم خلق بودند
 پنج تن بودند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت سلی مردم بعلی و فاطمه و حسین بودند چون فاطمه علیها السلام رفت
 با میر المؤمنین و حسین ۳ و چون امیر المؤمنین رفت بحسین ۲ و چون حسن رفت بحسین ۱ و چون حسین ۱
 رفت یکتن از اصحاب کسا مانند که تعزیه و تسلی خلق با و باشد و رفتن او چون رفتن جمیع آنهاست
 چنانچه بقایش چون بقای جمیع بود پس ازین جهت روز قتل حسین اعظم ایام شد از جهت مصیبت راوی
 میگوید گفتیم یا بن رسول الله چرا در علی بن حسین غاوسلوه خلق بنود چنانچه در آباء کرام او بود فرمود بلی

علی بن الحسین سید عابدان و امام زمان حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود و لکن او ملاقات رسول ص کرده و تلقی سماعی که علی و حسین را بود برای او بنمود و علمش بپراشت بود و امیر المؤمنین و فاطمه و حسین را مردم بار رسول خدا در احوال متوالیه دیده بودند و بهر یک نظر میکردند متذکر حال او بار رسول و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند چون همه رفتند خلق فاقد مشاهده آنجا عشتی که اگر م خلق بودند بر خدا بیعتی و در هیچ یک فقه همه نبود مگر در فقه حسین چه آخر همه رفت چنانچه روز قتل او اعظم ایام شد بحسب تقصیبت در انجیدیت مبارک چند جا تصریح کرده باینکه مصیبت سید الشهداء اعظم مصائب است بر مسلمین و مؤید مضمون انجیدیت است کلامی که از عالمه غیر محله عقیده رسالت و روضه ثنی عصمت حضرت زینب ارواحنا لثراب اقدامها الفداء در ارشاد شیخ مفید رضی الله عنه و جزا و منقول است که در شب عاشورا سید الشهداء عرض کرد و انکلا لیت الموت اعد منی الحیوة الیوم ماتت اخی فاطمة و اخی علی و اخی الحسن باخلفه الماضی و شمال الباقی ج در خصال از عمر بن بشر نقل میکند که بابو اخی گفت یعنی صادق آل محمد علیه السلام چه این از کنای آنجا است چه وقت مردم دلیل شدند فرمود آنروز که حسین کشته شد و ادعاء شد زیاد و کشته شد حجر بن عدی و شرح واقعه ادعای زیاد انشاء الله در حال عبید الله بن زیاد لغنه الله خواهد نمود و از بنقله اخبار که دلالت بر عظم انصیبت در اسلام داشته باشد بسیار و بشمار است و مقتضای اختصار استقصای آنها نیست و جللت و عظمت مضیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات ج و بزرگ و عظیم شد بزرگی تو در آسمانها بر تمامت اهل آسمانها ش در اخبار و آثار فرقه طایفه امامیه و اهل سنت و جماعت چندان از طور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این خطب جلیل و رز و عظیم واقع شده که از حد احصاء و اندازه استقصاء بیرون است و ما در شرح این فقره چیزی چند که دلالت کند بر عظم مصیبت آنجناب در آسمان و بر ملائکه در دو فصل مینویسیم و پاره دیگر ازین اخبار انشاء الله در فقره دیگر که تعلق بجموع مصیبت این مظلوم دارد مرقوم میداریم بار عایت شرط اختصار فصل در ذکر آثار و بکاء ملائکه عموما و جبرئیل خصوصا و شاید در ضمن بعضی ذکر از تغییرات کلیه نباشد و در اینجا بعد دوی مینویسیم و تفصیل در بکار و مدینه المعاجز سید محمد ش جلیل بارع سید پاشم بجا نیست ادر کامل الزیارة از ابان بن تغلب رضی الله عنه نقل میکند که گفته صادق آل محمد علیه السلام فرمود دهانا چهار هزار ملک فرود آمدند و میخواستند در رکاب حسین که را زار کنند اذن بایشان داده شد باز گشتند با آسمان

تا اذن بگیرند و همسوط کردند در حالتیکه حسین کشته شده بود از این روی ایشان نزد قبر او هستند پریشان حال و اشفته مو و گرد آلود و در کامل الزیارة چهارده حدیث دیگر با ساند متفاوت و عبارت متخالفه متقاربه در این معنی روایت کرده و البته ملاحظه آنها موجب حکم بتواتر این مضمون خواهد شد و همه آن اخبار در بکار مذکور است ب در بکار از محاسن بقی روایت فرموده از حضرت صادق صلی الله علیه و آله که خدای تعالی موکل فرموده بحسین هفتاد هزار ملک که صلوات میفرستند بر او هر روز اشفته و غبار آلوده از وقتیکه کشته شد تا هر وقت که خدای خواهد ج در کامل الزیارة حدیث مفصلی است که مشتمل است بر اینکه ملائکه مطیف بجایز حسین شب و روز گریه میکنند و ستوری ندارند جز وقت زوال و وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که زیارت قبر حسین می آیند گفتگو میکنند و از اخبار آسمان پرسش مینمایند ذیل حدیث انشاء الله در فقره دیگر مذکور میشود و این محصل بعضی بود که نقل بمعنی شده ترجمه تمام آن هم در کامل الزیارة است که صفوان جمال گفت بحضرت صادق عرض کردم در راه مدینه در حالیکه ما غمنا که بودیم چرا محزون و غمنا و شکسته خاطر می فرمود اگر بشنوی آنچه من شنوم هر آینه باز میداشت ترا ازین سوال گفتم چه میشنوی فرمود و ابتهال ملائکه را بسوی خدا بر فلقه امیر المؤمنین و قد حسین و فوج جن و بکاء ملائکه را که حول او هستند و شدت جزع او شان را دیگر که مستند و مستقیم یا شرابی یا خوابی میشود و هم در کامل الزیارة سند با سخی بن عمار میرساند که میگوید بحضرت صادق ع گفتم در شب عرفه در حایر بودم و نماز میکردم در آنجا قریب به پنجاه هزار مرد و پارهایی جمیل و روحهای طیب دیدم تا صبح تاوت میکردند چون فجر طالع شد سجود کردم آنگاه سر از سجده برداشتم و کسی ندیدم فرمود پنجاه هزار ملک در حال قتل حسین بر او مرموز کردند و عروج نمودند خدایشان جی فرستاد که بر سپر حبیب من مرموز کردید و حالتیکه مقبول میشد و نصرت نکردید بان همسوط کنید بر زمین و استغث و اغیر نزد قبر او باشید تا قیام کند قائم ق در عیون و امامیست از حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شیب که چهار هزار ملائکه بزی نصرت حسین بر زمین فرود آمدند و او را کشته یافتند از این روی ایشان اشفته و گرد آلود نزد قبر او هستند تا قائم قیام کند و از انصار او باشند ق در کامل الزیارة از سلمان نقل شده که باقی نماز در آسمان ملک که نازل نشود بر رسول خدا و تغزیه نمیداد و در فرزندش حسین و خبرند و او را ثواب خدای و حمل نمکند تربت او را بسوی او ج هم کامل از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که اول ملک که بحضرت رسالت آمد و خبر قتل حسین آورد جبرئیل روح الامین بود که با بالهای کشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و از تربت او حمل کرده بود که رانجه مشک داشت و در کامل بسند دیگر این روایت را نقل کرده فصل در آثار و انقباضات

که در فلک و فلکیات در آن مصیبت عظمی و خطب فاج روی داد و ذکر معدودی از اخبار امامیه ضاعفت
 اقتداها و نصیر من لدنه انصارها و درین باب اورتفسیر جلیل شیخ اجل اوثق قدم قدوه لطائفه علی بن ابی طالب
 عنه و ارضاه در ذیل این آیه مبارکه که **لَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ مِنْ قَبْلُ مِثْلًا** از جابر روایت مینماید که باقر علوم بسین
 فرمود یکی بن زکریا بمنامی نداشت پیش از خود و حسین بن علی بمنامی نداشت پیش از خود و کریمت بآن
 برایشان چهل صباح و همچنین آفتاب برایشان کریمت و کریمه آفتاب آن بود که طلوع و غروب بحالت
 سرخی داشت و گفته شده که بجای آسمان بجای اهل اوست که ملائکه باشند و اینجمله از کلام خود علی باید باشد
 و اشاره بضعف او کرده تعبیر بلفظ قیل و البته ضعیف است چه دلیل بر این تاویل نیست بلکه اخبار صریح
 در معنی حقیقی است چنانچه در تضاعیف این شرح معلوم خواهد شد و در کامل الزیارة روایت میکند
 که امیر المؤمنین علی علیه السلام در رجه کوفه این آیه مبارک تلاوت میفرمود **فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ**
وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ناکاه حسین در می از درهای مسجد درآمد فرمود اما ان هذنا سیقتل
 و یکی علیه السماء و الارض **ج** در امالی و عدل است که میثم تمار بجمله فرمود که ای جبله بدانکه حسین
 بن علی سید شهیدان است و صاحب او را بر سایر شهیدان درجه ایست یا جمله انگاه که نظر کنی بآفتاب
 که سرخ باشد چون خون تازه بدانکه سیدالشهدا مقتول شده جبهه گفت روزانه از حجره بیرون آدم
 آفتاب را دیدم بر دیوارها چون چادرهای معصوم صبح زدم و گریه کردم و گفتم سوگند با خدای که سیدما
 حسین بن علی کشته شدی در امالی عیون ازریان بن شیب نقل کرده است که حضرت رضا فرموده که سیدما
 هفت کانه و زمینها بر حسین بگریستند و در کامل الزیارة مندا از مردی از اهل بیت المقدس نقل کرده
 که بعد از قتل حسین دیوارها سرخ شدند خون بسته و سه روز باران خون تازه آمد و شیخ اجل عظم
 اوثق عبد الله بن جعفر الحمیری در قرب الاسناد از حنان روایت کرده که صادق آل محمد فرمود
 زوروا الحسین ولا تحفوه فانه سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة و شبیهی بن زکریا
 و برایشان گریه کرد و آسمان و زمین در کامل الزیارة از علی بن مسهر القرشی حدیث کرده که جده من
 حسین را دریافت کرده و قتیله کشته شد و گفته یک سال و نه ماه بزیستیم و آسمان مانند خون بسته بود
 و آفتاب چون خون می نمود و **ج** هم در کامل الزیارة است که داود بن فرقد از صادق آل محمد علیه السلام
 حدیث میکند که فرمود سرخ شد آسمان بر قتل حسین یکسال و فرمود کریمت آسمان و زمین بر حسین بن علی
 یکسال و بر یکی بن زکریا و گریه او سرخی اوست و در کامل سند محمد بن مسلم میرزا عمن حدیثه قال لما
 قتل الحسین امطر السماء ترابا احمری هم در کامل الزیارة سند سید الساجدین میرزا محمد

آسمان کریمت از آن وقت که آفریده شد مگر بر یکی بن زکریا و حسین بن علی کفتم گریه او چسبیت فرمود که
 جامه را مقابل او نگاه میداشتند مانند اثر براغیت از خون بر جامه پدیدار میشد و ازین قبیل اخبار
 زیاد است پاره از نیمقوله در ذکر عموم مصیبت مذکور میشود و در نیقام و این مختصر مقتضی تفصیل
 و احاطه به جمیع آنها نیست و همین قدر که در نیقام مذکور شد کفایت است **فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً**
اسْتَسَتْ سَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْبَيْتِ ج پس خدای دور کند
 از رحمت خود جماعتی را که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت نمودند سق فاء برای تفریع است
 و حقیقت تفریع افاده مدخلیت علم سابق است در لاحق و در نیقام چون عظم مصیبت را متذکر شده
 موجب تیغ نفس و ثوران عداوت کشته در صد لعن اعدا بر آمده پس بزرگی رزیت و جلالت خطب
 و خلی درین لعن است حقیقت معنی است که چون چنین است که خدای لعن کند اینکروه را و فای تفریع عکس
 فای تعلیل است مثل اضربه فقد قام و این بنظر ظاهری خویش و بتدقیق ادبی و تاویل اصولی هر دو
 یکند و حقیقت هر دو افاده علیت است غایه الامور در یکجا سابق علت لاحق است و در دیگر جای عکس است
 لعن چنانچه از اساس و بنایه و دیوان الادب غیر آنها استفاده میشود یعنی طرد و تبعید است و لعنت از
 خدای طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است و در خلق چنانچه در بنایه است یعنی دعا و سب است
 و این بنده را عقیده چنانست که از قبیل جزا خیر باشد و اینکلام اجمالی از او در لفظ سلام گذشت و نظیر آن
 در لفظ صلوات خواهد آمد بمنه و وجوده آیه بمعنی گروه و جماعت است و گاه بمعنی یک نفر استعمال شود چنانچه
 در حدیث معروف یکشتر قس آیه واحدة وارد شده و مراد قس بن ساعده الایامی است که بفصاحت
 شده آفاقت و مثل افصح من قس اشاره بحال و است و او قبل از بیعت خبر داده نبوت پیغمبر و اقامت ائمه
 اثنا عشر و اشعار او در کتب مسطور است و معاصر مورخ را در تفسیر این کلمه خطائی واضح دست داده که حدیث را
 تنزیل بر حضرت ابوطالب کرده و قس را بی مساعده عرف و لغت کنایه از انجذاب گرفته و همچنین در گریه
 ان ابواهم کان امة قاتل الله گفته اند و بعضی علما را در این تاویل دیگر است و آن چنین است که پیغمبر
 حکم ریاست و احاطت بتمام مملکت است و انما بمنزله اجزاء او و پند پس هر چیزی که باو شان سداورسد
 و بزرگی ایشان بزرگی اوست و همچنین حکم آن نوع از یکسانی که بین کل و جزا است مجموع امت را از کلمات
 بنی نصیبی است از اینجا است که امت مروجه خیر الامم شدند و این بیانیست که در کلیه رؤسا هر چند ریاست
 ظاهریه باشد بامتبار عر فی متمشی خواهد بود چه هر رئیس بخاط مطاعیت جته احاطه و تسلطی بر رؤسین دارد
 که بآن اعتبار آنها را جزء خود فرض میکند و این جزئیست تقدیریه منافی بساطت نیست و لازمه احاطت است

و از این روی کار آنها را بخود نسبت میدهند و یا آنها را با خود فرض میکنند و میگویند ما چنین کردیم و ما چنین گفتیم
 تا کسی چنانچه در تاج المصداور و منتهی الارب و مصباح است بنیاد نهادن است و اساس بنیاد است
 و نسبت تا کسی با اساس یعنی بر تخرید است مثل اسری بعد از لیلای پس یعنی مطلق جعل است و اساس
 بسان شورخوین مفعول است و در امثال این عبارت اشکال است که جعل و تخرید مفعول عبارت از چیزیست که
 فاعل با و برسد و بر او واقع شود پس جو مفعول قبل از فعل لازمست تا بتواند محمل آن اثر شود و در جائیکه ذات
 شیئی بنفس فعل فاعل حادث شود در اینجا میشود و در مفعول به عبارت دیگر و چنانچه عبد القاهر صاحب کشف
 و اتباع او در مثل خلق الله السموات والارض در خاطر دارم که این اشکال را ایراد کرده اند و در جواب
 قلم شده اند که اینگونه منصوبات مفعول مطلق اند و دلیل نیست بر اینکه مفعول مطلق مصدر باشد چه مفعول
 مطلق است که فعل فاعل باشد و اثر او چه حقیقه مفعول و آنچه از فاعل حاصل شده است و در مثل ضربت یا
 مفعول حقیقی ضربت و زید بن فعل الضرب است لهذا او را مفعول به گفته اند و باید فاعل که لفظ مفعول
 باید باشد در این عبارت ثانیه مصدر آن فعل است که ضرب باشد غایه الامر اینست که در اغلب مواضع اثر از مقوله
 معانی و احداث است و گاه از مقوله ذوات چنانچه در خلق و جعل و ایجاد و اشیاء است چنانچه حفظ
 شیرازی میگوید گفتیم این جام پورین بتو کی داد حکیم گفت آن روز که این کعبه میامیزد که نفس کعبه را
 کار امت بار کرده چه فیض جاعل و اثر فاعل ذات کعبه است نه وصف او و این اشکال در عین نظر
 اشکال است که در آلتی وارد شده در محل وجود بر اشیاء که با قاعده فرعیت که اثبات معنی برای شیئی فرع
 ثبوت مثبت است ثنائی وارد ازین جهت بعضی انکار قاعده فرعیت کردند و با ضرورت عقول مخالفت
 نمودند و طایفه چون محقق دوانی و اصحاب و تخصیص قاعده فرعیت بغیر وجود دادند و محققین مثل شیخ رئیس
 ابو علی و استاد البشر و اجماع قدس سره و جز ایشان گفته اند که وجود ثبوت شیئی نیست بلکه ثبوت شیئی است
 پس در حقیقت حمل وجود و تخصیص است نه تخصیص و این حق تحقیق است و در موضع خود ما مفصلا تقریر کرده ایم
 و همچنین است در این مسئله که اینجا فعل شیئی نیست بلکه فعل الیائی است فرق نیست مابین فعلت
 الضرب و جعلت الاساس ای خلقه و فعلته و او جده و این سخن اگر چه بر ظاهرین از کجایه و ولی نظر ان
 سخت مشکل آید ولی اهل تحقیق بعد از تامل چندان بعید ندارند چنانچه زنجشیری که استاد فن بلاغت
 و مؤسس فقه معانی الفاظ است بدین قلم شده و اشاره کرده است ولی جواب این اشکال بر
 وجه تحقیق عینیت و مناسب مذاق حکمت است که در جمیع این موارد این الفاظ مفعول به باشد با التزام
 بهین تقریر که در فرق کردیم چه بهر ایهیت را با قطع نظر از وجود توان اعتبار کرد و با بنیاد حلقه لوازمی دارد

که آنها را

که آنها را لوازم ماهیت گویند و در این اعتبار خود اجزائی دارد که متالف و متمم از آنها است و باین لحاظ
 تقریر ما هوی حاصل میشود چنانچه مثلث مثلا ماهیتی دارد که متالف از سطح و خط است که دو ضلع و یکوتر باشد
 و بعد ازین ملاحظه وجود عارض او میشود و این عارض در عقل مسلم است خواه قائل با صالت ماهیت باشد
 و خواه قائل با صالت وجود و چه فرق بین این دو مذهب بحسب اعتباریت و اصلیت در خارج و نشاء ترتب
 آثار است نه در لحاظ عقلی و اعتبار ذهنی و هر کور در اذهان عرفیه و ملحوظ در اوضاع لغویه اینست و این
 ملاحظه احراز موضوع در استصحاب حیوة و وجود میکنند چنانچه در فن اصول فقه تقریر داشته ایم بلکه بالاترین
 میتوان گفت که او هم عوام و اذهان عرف منطبق بر مذهب جعل انصافست با کمال با بنیاد حلقه گفتیم در مثل خلق
 و جعل و او جد و اشیاء اینها ماهیت مفعول میگیرند و وجود را اثر چنانچه در قضیه زید موجود و زید معدوم همین ملاحظه
 در عقل میشود و الا یا اجتماع نقیضین خواهد شد و جعل ذاتی غیر مفید چه اگر زید را معدوم اعتبار کنند و نیست و اگر موجود
 ملاحظه شود نمانست و جواب اینست که صرف المهریه موضوع است که از هر دو طرف در حد ذات غایبست و منتقش
 بر دو نقش و یکتبی بر دو لکس میشود و تحقیق این مطالب را با بعون الله تعالی در محال خود از اصول و حکمت
 آلتی کرده ایم و این مقام مقتضی بیش ازین بسط نیست و صلاح صفدی در شرح لامیه العجم در تفسیر این بیت که
 والد هر یکس امالی ابطالی چند ملفف کرده و در حل شبهه مذکوره که با هیچ یک از اصول و قواعد علمیه راست
 نیاید و اگر طول سخن موجب طلال بنود تعرض خصوص کلمات او میگردیم و مخالفت آنها را با قواعد کلامیه و اصول
 عینیت بیان مینمودیم و امثال او معذورند و در جعل تحقیق این مطالب فان لكل صناعة اهلا ولكل كسبه
 فخلاد خلق الله للحرب رجالا و رجالا لقصعة و ثوبیل و ظلم در اصل لغت چنانچه در دیوان الادب
 و صحاح و مصباح و قاموس و منتهی الاربست معنی وضع چیزی در غیر موضع خودش است و در بنایه گفته
 اصل او عدول از طریقت و وجه اول اقوی است بجهت تطابق جماعتی و مساعدت قرائنی و گاه شود که معنی
 نقص آید چون و لم یظلم منه شیئا و گاه معنی منع آید چنانچه ما ظلمك ان تفعل ای ما منعك
 و ازین معنی مأخوذ است ظلمت چه او سد بصر و منع با صره از ابصار و رؤیت میکند جوهر معنی عدول از
 طریق آید و معنی تعدی نیز هست و اصل اولست چنانچه بزرگان فن تصریح کرده اند اهل البیت منصوب
 با اختصاص است اگر چه بعد از ضمیر خطاب واقع شده چنانچه در باب الله نرجوا الفضل قلم شده و این
 ترکیب در ادعیه و زیارات مأثوره از اهل بیت مکرر است و حکم نخایه بشد و ذکر بحسب قیاس است مستخرج
 و اگر بحسب استعمال است یا در دو منبع و ما در محل خودش اثبات حجت الفاظ آمده بر قوانین مشترکه علمیه و حکما
 بقول شیعه که قائل بعصمتند نداشته باشند که در ایم بروحی که سبقت گرفته کسی با بعونه تعالی و مراد بیت

بیت رسالت و نبوت است که بجهت معرفت شده چنانچه در آیه تبتیر است و فی الجمله بعد از این اشاره خواهیم کرد
بمنه وجوده و درین عبارت چند فقره است که در ضمن چند مسئله اشاره اجمالیه بآنها میشود **مسئله** مراد
از ان امت که تاسیس اساس ظلم کردند یا عموم آنها هستند که در روز وفات پیغمبر هنوز جسد مبارک را حمل نکردند
و غسل نداده بطلب ریاست باطل و حطام نازل و بقیقه بنی ساعده گذاشته مخالفت باصوص مسنوعه و آیات
مشهوره و مبالغات غیر معدوده حضرت رسالت کرده ملک خلافت را از خانواده وحی و تنزیل بیرون برد
و دست بدست باین تیم و مدعی و امیه و سایرین کردند و جمیع مفسد که در دنیا واقع شده حتی کفر کفار
مستند بآنهاست چه اگر حق را نمکین میکردند و باطنش میسازند و خود تصرف می نمودند اعلاء کلمه حق و املاء لاه
مطلق میشد و عدل روی زمین را فرو میگرفت و شوکت اسلام قاهر کفر میشد و الله هدی نشرا حکام و اقامه
نظام میفرمودند و این ظلم و فتنی که روی زمین را گرفته و دول باطله که مستولی شده اند بنود و انقدر خونها
باطل که در حر و بیخته شد و معاصی عظیمه که گفتنی و نوشتنی نیست و واقع شد و میشود نمیشد چنانچه شیخ
کشی رحمه الله از او و بن النعمان روایت فرموده که کیت بن زید الاسدی بر حضرت صادق وارد شد
و در اثناء مجلس عرض کرد یا سیدی سوال میکنم از تو مسئله و آن حضرت تکیه داده بود بر خواست و مستوی است
و سواره را در سینه مبارک بست که تکیه کا خود نماید آنگاه فرمود پرسش کن عرض کرد سوال میکنم ترا از حال
و مر و فرمود ای کیت بن زید ریخته نشد در اسلام اندازد یک محرم از خون نه کسب شدالی از غیر حلال نه نکاح
شد فرجی از حرام مگر اینکه در کردن آن و است تار و زیکه قیام کند قائم ما و طایفه بنی هاشم امر میکنم کبار و منان
خود ما را بسبب آن و و بر ائت از آن و بلکه در بعض اخبار وارد شده که گناه اولین و آخرین در کردن سامری
این امت است که عجل را دعوی ریاست تلقین کرد و بعد از رفتن موسی مردم را از بهرون منصرف کرده
قال البی علی انت مئی منزله همرون من موسی استنا و افعال آخرین با و ظاهر است اما پیشینان
استناد افعالشان بآنها همان فطاست که خیرات سابقین مستند بوجود محمد و آل محمد است چه هر کس صفتی
کالی یا بدنا قصصین در آن وصف از مرتبه نفس و درجه حقیقت و بهره یابد و قسمت بر ندخواه سابق و خواه
لاحق و بیان نمیشد شایسته این موضع نیست و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد چه او مشر
فتنه و مؤسس این بدعت بوده و اول کسی بود که بیعت کرد و در سقیفه و از ریخته علماء عامه گفته اند اجماع
منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان و بر عموم مسلمین واجب شد متابعت او و این سخن را برای تصحیح اطلاع
گفته اند چه مسلم و متفق علیه نزد خود ایشان است و در صحاح ایشان وارد شده که امیر المؤمنین و بنی هاشم
و جماعتی از خواص صحابه مثل زبیر و عمار و سلمان و حذیفه و ابوذر و جریان و ادم حیوة فاطمه علیها السلام

بیعت کردند

بیعت نکردند و با وجود تکلف آنها اجماع منعقد شد بر بیعت همان یک نفر و از بیعت بر اینان واجب بود بیعت
و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگر چه علی و حسین و فاطمه در خانه
بودند چنانچه ابن عبد ربّه در عقد و صاحب روض المناظر تصریح کرده اند و مسعودی در مروج الذهب در
ذکر فتنه عبد الله بن زبیر روایت کرده و همچنین از تاریخ و اقدی و طبری و ابن حراجه و صاحب کتاب
انفاس الساجد نقل شده و قاضی القضاة در معنی در عبارت منقوله در شافی گفته این تهدید بیعت
مصلحت جایز است لغو باسد من انخری و اخذ لان در کدام مذہب رواست که سوختن خانه پیغمبر و دختر
پیغمبر و داماد پیغمبر و سر زندان پیغمبر و اقربای پیغمبر و خواص پیغمبر جایز باشد برای رعایت بیعت یک نفر را
جاهل با چون خودی مخالفت آیات کتاب و نصوص متعدد و از خود پیغمبر ما سمعنا بهذا فی بائنا
الاولین بخلاف ان هکذا الاختلاق **مسئله** جواز لعن بر اجماعت را که ظلم حق آل محمد
کردند و تاسیس این اساس و تمسک این قیاس از آیات قرآن بصمیمه اخبار صحاح اهل سنت استفاده میشود
و آنها که تکلف کردند مخالفت حکم قرآن درین مطلب نمودند و ما در این جای یک دلیل اکتفا میکنیم چه عمومیت
لعن بر ظالمین و کافرین در قرآن بسیار است و اثبات این هر سه عنوان از برای انطایفه سهل است بلکه
مراجع در اخبار و آثار قاطع بظلم و اقراء آنهاست باینکه آنها از دین برگشتند و آخرت پشت پای کردند
و شرح آن دلیل است که خدای تعالی در کتاب کریم میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة واعد لهم عذابا مهینا در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود فاطمه
بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی و در صحیح مسلم روایت کرده یک طریق که رسول خدای فرمود در باره
این فتنی بضعة منی یرببنی ما اذا بها و یؤذینی ما اذاها و در صحیح ترمذی حدیث کرده که نبی فرمود
انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما اذاها و یبغضنی ما انبغضها و در نسخة یضینی انما فاطمة
مضمون این اخبار که ازین سه صحیح که حال تالیف از صحاح سته حاضر بود بلا واسطه استخراج کردم است که فاطمه
پاره تن من است غضب او غضب من است و اذیت او اذیت من است و تعب او تعب من است و بخوری او بخوری
من هم در صحیح بخاری در باب غزوه خیبر است که عایشه میگوید فاطمه و دختر پیغمبر کس فرستاد بوی ابو بکر
که طلب میراث رسول کند از آنچه از فی مدینه و فدک و بقیه خمس خیر داشت ابو بکر گفت رسول خدا فرمود
لا نورث ما ترکناه صدقة انما یا کل ال محمد فی هذا المال سو کند یا خدای تعزیر نمیدهم
چیزی از صدقه رسول را از حالیکه در عهد رسول داشت و عمل میکنم در او و بعجل رسول خدای پس ابو بکر
ابو بکر از اینکه برگرداند بفاطمه چیزی از آنها را پس غضبناک شد فاطمه بر ابو بکر در انکار و ترک کرد و او را با

سخن گفت تا وفات کرد و شش ماه بعد از رسول زیت و چون وفات کرد و شهرش شب او را دفن کرد
و ابو بکر را بجزایه خبر داد و خود نماز گذاشت بر او و علی تا فاطمه زنده بودی آبروی در مردم داشت
چون فاطمه درگذشت در نظر مردم مسکرا آمد و بی اعتبار شد از انبوی خواستار مصاحبت و
سباحت ابو بکر شد و او کسی نبود که در جیوة فاطمه بیعت کند و ذیل حدیث اگر چه نافع بحال شیعیان
ولی ربطی بمطلوب ما ندارد و شکر خدا را که ازین اخبار صحیح معلوم شد که ابو بکر فاطمه را بغضب آورد
و اذیت کرد و اذیت و غضب فاطمه اذیت و غضب رسول خداست هم ایله الله علیه قدس سره از حدیث
بن جنبل روایت کرده و ابن روزبهان تقریر نموده که پیغمبر فرمود من اذی علیاً فقد اذی انبیا
الناس من اذی علیاً بعث یوم القبر یهوداً و نصراً و انبیا چون اینقدر را با مضمون آیه
ضمیمه کنی قیاسی بر نصرت کیست میشود که ابو بکر اذیت علی فاطمه کرد و هر که اذیت رسول کرده نتیجتاً
نیز که ابو بکر اذیت رسول کرده پس نتیجتاً قیاس بر اصرای قیاس یکبر کنیم و گوئیم ابو بکر اذیت رسول کرده و هر که اذیت
رسول کند خدای او را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب عین برای او اعداد کرده دیگر تصریح
نتیجه نمیکند تو خود تامل ما تا نتیجتاً قیاس چه خواهد شد و احدی از اهل سنت در هیچ یک از مقدمات
این دو قیاس نتواند مناقشه کرد مگر آنکه از قرآن یا صحیح بخاری که اصح کتب است بعد از قرآن پیش ایشان
دست بردارند و چشم پوشند و احمد بن علی و ضوح الحجة و از همین جا حال سایرین که مساعدت با او
کردند معلوم میشود چه شریک در اذیت علی و فاطمه علیهما السلام اند و معاوند بکجه مباشر
ظلم در کثیری از وقایع چنانچه خود آن مظلوم را بجا در کلمات خود تظلم اظهار و تامل از انجاعت کرده
و در کتب معتبره اهل سنت موجود است چنانچه عزالدين ابو حامد عبد الحمید بن ابی اسحاق المدائنی
در شرح نهج البلاغه مکرماً از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری نقل کرده و در وصف
او گفته عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدثون و روائعه مصنفاته و هم شیخ جلیل کبیر
و وزیر خطیر بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی قدس سره در کشف الغم فی معرفة بر مصنف
از ان کتاب که در ربیع الآخر سیصد و سی و دو بروی قرئت روایت فرموده و این بر دو خط معروف
مسجد را با کلامیکه در جواب زنان انصار فرموده که در احتجاج و بکار و ناسخ التواریخ و جز اینها مذکورند
از ان کتاب ایراد کرده اند و آن کلمات سرایا اظهار تادی و روحانی و تصدق نفسانیت از ان
جمله میفرماید بشما قد صلت لهم انفسهم ان یخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون
و همین کلمه در اثبات مدعی کافست و اگر نخواهی تفصیل این مقال را یکی از کتب مشارالیه را که در ضمن خطبه

یا ترجمه اوست ملاحظه کن که از تامل او تصدیق و جدائی خواهی کرد و حدیث مقطوع الصد و منقول در کتب
امامیه مستفیضاً بل متواتراً که صادق آل محمد فرمود لما مات رسول الله ارتد الناس الا ثلثة
و فی رواية الا اربعة سلمان و ابوذر و المقداد و حذیفه و اما عمار فانه حاض حیة
موت عاد و بعد از ملاحظه این اخبار نیکو لغت میشود چگونه ارکان عموم الصحابه کلمه عدول متزلزل شد و بنیان
این اصل مهمه خراب و منهدم گشت مناسبت در ان مقام اخباری چند از خصوص کتاب بخاری و ارتداد
صحابه و فتن ایشان و بدع مستحذ که رسول در زمان حیوة اخبار کرده ایراد نمایم بر وجه اختصار محض تسجیل
صواب و تحقیق ثواب و ما آن اخبار را با الفاظ ایراد میسکنیم و ترجمه نمی پردازیم آردی البخاری پیچ
باب الحوض عن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله قال انما فرطكم على الحوض ليرفعن رجال
منكم فليخجلن و بی فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدري ما احدثوا بعدك
عن حذیفه مثله ج عن انس عن النبي ليردن علی ناس من اصحابی حتی اذا عرفتهم اختلجوا
و بی فاقول اصحابی فیقول لا تدري ما احدثوا بعدك و ابو حازم عن سهل بن سعد
قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انی فرطکم علی الحوض من مر علی شرب و من شرب
لم یطأ ابداً لیردن علی اقوام اعرفهم و يعرفون فی ثوبی و یخجل بلی و یبئهم قال ابو حازم فمعنی
النعمان بن ابی عیاش فقال هکذا سمعت من سهل فقلت نعم فقال اشهد علی ابی سعید
الخدري لسمعت و هو یذکر فیها فاقول انهم متی فیقال انک لا تدري ما احدثوا بعدك
سحقاً سحقاً لمن غیر بعدی و قال ابن عباس سحقاً بعداً یقال سحقاً سحقاً و اسحقه
ابعد هج عن ابی هریره انه کان یحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لیردن
علی یوم القبر رهط من اصحابی یخجلون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک
لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری و عن ابن المسیب انه
کان یحدث عن اصحاب النبي ان النبي قال یردن علی الحوض رجال من اصحابی یخجلون عن
فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا علی ادبارهم
القهقری و قال شعيب عن الزهري کان ابو هريره یحدث عن النبي یخجلون و قال عقيل
یخجلون و عن ابی هريره عن النبي مثله ج ابی هريره عن النبي قال بئنا انا قائم فاذا
زمره حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بلخی و یبئهم فقال هلم فقلت این قال الی النار و الله
من بلخی و یبئهم فقال هلم فقلت این قال الی النار و الله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا

بعدك على ادبارهم القهقري فلا اراه يخلص منهم الا مثل حمل النعم طعن ابن ابي مليكة
عن اسماء بنت عمار قالت قال النبي ﷺ اني على الحوض حتى انظر من يرد علي منكم وسبحون
ناس من دوني فاقول يا رب مني ومن امتي فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك والله
ما هو حوا برجعون على اعقابهم فكان ابن ابي مليكة يقول اللهم انا نعوذ بك ان نرجع على
اعقابنا او نفتن عن ديننا وروي في كتاب الفتن عن ابن ابي مليكة عن اسماء عن النبي
قال انا على حوضي انظر من يرد علي فبوخا ناس من دوني فاقول امي فيقول لا تدري
مشوا على القهقري قال ابن ابي مليكة اللهم انا نعوذ بك ان نرجع على اعقابنا
او نفتن قلت يمكن التعدد في الاستماع من اسماء ويجوز ان تكون اسماء غيرة بنت ابي بكر
والظاهر الوحدة لكن لفظا الثاني اوضح واصحح عن ابي حازم مثل ما مروي
باب الحوض يا عن عبد الله قال قال النبي ﷺ انكم سترون بعدي اثره وامورا تنكرون فيها
قالوا فما تأمرنا يا رسول الله قال اعدوا اليهم حقهم واسئل الله حقه قلت فبها اخبار
باستشار اعداء الله بغى اهل البيت كما يوضحه كون الخطاب لابن عباس وفي ذيله
امر بالثقة ولزوم الصبر كما فيها قبله عن عبد الله بن زيد اصبر واحق تلقوني على
الحوض سبب عن سامة بن زيد قال اشرف النبي ﷺ على اطعم من اطام المدينة فقال هل ترون
ما اري قالوا لا قال فاني لاري الفتن تقع خلال بيوتكم كوقع القطر تخرج عن ابن المسيب عن
ابي هريرة ستكون فتن القاعد فيها خير من القاييم والقايم فيها خير من الماشي والماشي
فيها خير من الساعي من تشرف لها لتشرف من وجد فيها ملجاء او معاذا فليعدن
يد ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة مثله واخبار دكر در صحيح مسلم وترمذي وسائر كتب صحيح
واصح را اينها دیده ام و همین قدر برای منصف باو ايت كافيت و از مجموع اين چهارده حديث
که در صحيح بخاري است معلوم میشود که رسول خداي خبر از ارتداد جماعتي از صحابه داده و فرموده فتنه اي
چند حادث میشود که نشسته در آنجا بهتر از ايستاده است و فرموده فتنه در خانه اي مدينه چون دانه اي باران
واقع خواهد شد و فرمود باي بيت که بعد از من حقوق شمارا خواهند بر و شما صبر کنید و تحمل فرمائيد و ديگر
منصفی احتمال میدهد که اشاره بغير از غصب خلافت و ظلم فاطمه عليها السلام باشد و فتنه عام و بلایي
شامل جزاين و نتایج اين کی در اسلام حادث شد و شيعة که گمن میکنند بر مرتدين و کفار و ظالمين گمن میکنند
و الا اخبار اصحابه و خواص ایشان مثل سلمان ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار و ابوالمیثم بن الیثم بن العز

الحن و حجر بن عدی و عدی بن حاتم سلام الله عليهم احب خلقه نزد شيعة بعد از ائمه صلوات الله عليهم و
در سر و علانية تعظيم و تكريم آنها را واجب ميشمارند و البته اگر کسی العياذ بالله سب عموم صحابه کند کافر
خواند و بترى از و واجب دانند على هذا نسبت سب صحابه مطلقا بشيعة دادن از مکايده است
بسخافك هذا بهشتان عظيم بل چون حال صحابه مختلف است چنانچه شنيدى و از آيات متکاثره
که مشتمل بر حال منافقين است نیز معلوم میشود چه بالضرورة بمرتبه بنى صلى الله عليه وآله منافقين نمردند پس بعد از
وفات پيغمبر حال مردم تشابه بود و تيزى نداشتند بر از خوب و منافق از مؤمن و ثابت از
مرتد معلوم نشد اري رسول صلى الله عليه وآله بنفس نفيس ميزان صحيح و قسطاسي مستقيم از برای اينکار
نقيس فرمود چه متواتر از طرق فریقين منقول است که فرمود انى تارك فيكم الثقلين ما ان
تسكتهم بهما لن تضلوا و در جای ديگر فرمود مثل اهل بيتي كسيفه فوح من ركبها نجي و من تخلف
عنهما غرق و در جای ديگر فرمود الحق مع علي و علي مع الحق رواه ابن مردويه الحافظ كما في غير واحد
و در جای ديگر فرمود اللهم ادر الحق معه حشما دار رواه الترمذي في صحيحه و بعد فرمود وان سلك
الناس كلهم واديا و سلك على واديا فاسلك واديا سلكه علي و دخل الناس
طرا باعمار ان عليا لا يزال على هدى يا عمار ان طاعة علي من طاعة علي و طاعة علي من طاعة الله
رواه العلامة من طرق الجهمود و علمای ایشان مثل ابن ابى الحديد و ابن حجر و غير ایشان بصحت اينجا يث
اعتراف کردند پس ميزان مالک و ناجى و فاروق حق و باطل على و اولاد او باشند هر کس از صحابه يا ایشان
بهر اى کرد و متابعت و رزید او ناجى است و هر که مخالفت کرد باک و نصيب حزب مالک خواهد بود
و قد اجاد القائل راز بکشت اى على مرتضى + اى پس از سوء القضاء حسن القضاء چون تو باي ان
دينه علم را + آفتابى از شعاع حلم را + باز باش اى باب رحمت تا ابد + بارگاه ماله کفو احد +
تو ترا زوى احد خو بوده + بل زبانه هر ترا زو بوده و في ذللا قول في مرشحة طنانة نيرة و ذبة علوة
هو شانهين لميزان الرشاد بل هو الميزان في يوم المعاد + و على عرفانه تجزى العباد
بل هو الاخذ من هذا الذاك + هو يدعوا كلهم بالغين و در اینجا لطيفه ايست منقول در
رجال شيخ مقدم معظم ابو العباس نجاشي رضى الله عنه که حکايت فرموده از عبد الرحمن بن النجاشي
که فرموده در مجلس ابان بن تغلب رضى الله عنه بوديم که جوانى آمد و باوى گفت اى ابو سعيد خبر ده مرا که چند نفر
از اصحاب بنى باعلى بودند ابان فرمود که يا تو سني ابي فضل على يا تابعان او بشناسى يعنى اگر به بنى اصحاب
بشتر متابعت او کردند يقين کنى بکمال است در او گفت اري چنين است ابان فرمود و الله ما شاعنيتم

فصل صحابه را که با اتباع ایشان علی را فقط هر که با علی بود فضیلت داشت نه دیگران فقال ابوالبلاذعض بنظر
 امه دجل من الشيعة في اقصي الارض وادناها يموت ابا ن لا يدخل مصليته عليه قال فقال ابا
 لبلا ابا البلاذرى من الشيعة الشيعة الذين اختلف الناس عن رسول الله اخذوا بقول علي
 واذا اختلف الناس عن علي عليه السلام اخذوا بقول جعفر بن محمد عليه السلام بانه يرضع كل بيت من بيتي
 واجمال او انتم شيعة يحيى اصحابه را سب نکنند و آنان که شیعیان لعن ایشان را جایز دانند از صحابه نیستند چه
 صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد و با ایمان زودنیارفته باشد و اطلاق اصحاب بر غیر ایشان بعد از
 حالت سابقه است و مجاز و لهذا اخبار فضایل صحابه بهر را صدق میگویم و میگوئیم اینجا عت از عنوان صحابه
 بیروند و شاهد این کلام نص حضرت خیر الانام است باینکه قاتلین عمار از صحابه من نیستند و شک نیست که
 معاویه و عمر بن العاص و عبید الله بن عمر و جماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند لازم اینکلام آنست که
 معاویه و اضراب و اتراب اصحاب باشند و اما حدیث مشار الیه آنست که ابو عمر و احمد بن عبد رب الماک
 الاندلسی در کتاب عقد سند بام سلمه رضی الله عنهما میرساند که پیغمبر عمار فرمود یا بن سمیه لا تقتلک
 اصحابی ولكن تقتلک الفئة الباغية و اینست فقه و استنباط از مواهب الهیه است در حق
 این بنده که در کتابی ندیده ام و از کسی نشنیده ام و الله المتوفی باینکه دخول در اینگونه مطالب و طیفه
 کتب کلامیه است و در این شرح مختصر پیش ازین بسط سزاوار نیست و جملة از کلمات ایشان درین باب
 در تضامیف فصول آتیه مذکور میشود و بحمد الله بکلام در عدول اصحاب و جور ایشان بخواه
 رسالت مذکور شد مسئلتی اشکالی نیست در اینکه لعن اعداء خدا موجب از دیاد عذاب نیست
 و سید محدث جزایری در بعضی تالیفات اشکالی در این باب نقل کرده و چند جواب داده و ترجمه کلام او
 چنین است در اینجا اعتراض قوی است و حاصل او اینکه لعن فعل لاعن است فعل کسی چگونه موجب عقاب
 دیگری شود چه منافی قواعد عدل است و تقریر جواب از چند وجه است یکی اینکه خدای تعالی
 چون تقریر احکام کرده عذابی معترض کرد و در مقابل فعل و ترک دیگری بازاء لعن لاعنین و هر دورا
 بملکفین شتواند پس هر که اجترأ بران فعل کرد خود را عرضه دو عقاب کرده و ظلمی نیست دوم اینکه
 این عقاب از قبیل اقتصاص حق است چه اعداء ایشان چون منع از مراتب ایشان کردند و ایشان
 از خوف پنهان شدند جل فاش شد و احتیاج بازراق معنویه و حیسه پس ایشان از هر لایعنی حتی غضب
 کردند و عذاب بازاء اوست سیم اینکه هر محب ایشان چون بشنود آنچه اعداء ایشان کردند متالم
 شود و دوش بخنده آید از آن و آن عذاب در مقابل این تاثر و الم است این است مجاز و محذوف

سید و اینکال و جواب بغایت غریب است و نمیدانم چگونه اعتراض را قوی شمرده چنان معنی شایسته
 تعرض عمل نیست و اهل نظر نباید اینگونه حرفهای واهی را متعرض شوند و جواب هند که اینک بر طریقه
 اصحاب حدیث که سید مذکور از ایشان است قوی داشته باشد چه ایشان را عادت بر تعاطی مشکلات
 و حل معضلات نیست و اگر نه جنابش اشاره باین سخن کرده بود ابد انمی نوشتم و حاصل سخن این بنده
 آنکه آنچه منافی عدل است آنست که عقاب کار کسی را جع بدگیری شود چنانچه در قرآن مجید است
 ولا تزدوا ذرة و ذرة اخرى ولی اگر کسی در ماده مستحق برای لعن و عقاب دعا کند و از خدا بخواهد
 که عذاب او زیاد شود و خدای بجهت استحقاق ان مدعو علیه عذاب او را زیاد کند عین عدل و
 رعایت حال مظلومین است و از اینجا معلوم میشود که جوابهای مذکور هیچک ربطی بطلال ندارد و
 اول که عین اشکال اصل بر او متوجه است چنانچه متالم بصیر میداند و اصل این اشکال در خبر معروف
 ان المیت لیعذب ببكاء الحی علیه وارد است و سید اجل مرتضی سلام الله علیه در تاویل خبر
 سیم از مجلس بیت و سیم از امالی خود مشروحاً متعرض شده هر که خواهد از اهل فضل با بخار رجوع فرماید
 مسئلتی مراد از اهل بیت کاهی خصوص آل عباس است چنانچه در آیه تطهیر موافق نقل فریقین چنین
 و ظاهراً عبارت شیخ اجل این اسلام قدس الله نفسه الزکیه در مجمع البیان آنست که بنای شیعه کلیه برین
 مذمت است در گریه تطهیر و کاهی خصوص ائمه اثنی عشر است چنانچه در اخبار متسک و وجوب
 متابعت است چه متسک متابعت بقول غیر معصوم جایز نیست مطلقاً و معصومی غیر ازین چهارده نفر بالجماع
 نیست و کاهی مطلق قرابت رسول است و همگی هم علیهم الصلوة چنانچه در اخبار مودت فی الجملة
 و اعانت و تعظیم و تکریم وارد شده و در فقره زیارت هر سه معنی جایز است و اولی اول و ثانیست
 و خطاب اگر چه بسید الشهداء علیه السلام است ولی منافاتی با این ندارد و در خطاب بصیغه جمع چه
 متعارفت در خطاب بشخصی که از قبیل ایت که سایرین از انجماعت را استحضار کنند در ذمه و در
 مخاطبه تشریک نمایند گاه برای تشریف و گاه بغرض دیگر و ازینجهت در زیارت جامعه باینکه مخاطب
 واقعی یک نفر است چنانچه فقره یا ولی الله شاهد است بهمه ائمه علیهم السلام خطاب کرده و
 امام مخاطب را با او ضمیه ساخته بجهت اعلان بشارت فضل و جلالت قدر او السلام علیکم یا
 اهل بیت النبوة میگوید و لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و از التکم
 عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها رجوع و خدای لعنت کن و گریه و پیرا که دفع کرد
 شمار از مقام خودتان و دور نمود شمار از مراتب ریاستی که خدای شما را در آنها مرتب نموده است

دفع و در کردن و راندنست چنانچه در منتهی الارب کوی مقام در اصل مکان قیام است و توسع در مجلس
 و مکان و آنچه در مجلس واقع شود یا حاجت بقیام داشته باشد یا مکان و منزلت مغنویه استعمال شود
 چنانچه مطرزی در حاشیه مقامات گفته الا انهم استعوا فیها واستعملوها استعمال المکان
 و المجلس قال خبر مقاما واحسن ندیا الی ان قیل لما یقام به من خطبة او ما اشبهها
 مقامه کما یقال له مجلس و قریب منه ما فی الاساس و سید شارح صحیفه تصریح به تعمیم نکر کرده
 اگر چه از غایت ظهور حاجت باستشهاد ندارد و از آن دور کردن است چنانچه بهیچ تصریح کرده رتب
 استادن است و ثبات چنانچه در تاج المصا و منتهی الارب رتب رتوب ایستاد و ثابت شد و ازین معنی
 ما خوف است ترتیب یعنی بجای ایستاده کردن و مرتبه اسم مکان ازین است و راجع بهین است معنی
 ترتیب که تعریف شده بوضع الشی فی مرتبه و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام الی همان نکرنت
 از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه نه حقیقت امارت و واقع خلافست چه او قابل نصب نیست
 و هزار مرتبه بالاتر از آن است که دست مخالفین بدان او برسد چه او منصبیت الی کمالی است نفسا
 و درجه ایست و بهی و اینکه بعضی منتخبین اسلام گفته اند ولایت زوج ائمه بوده و غصبین باطل
 او را تزویج کرده و ناصبین از اولاد ولایت بغیه بوده اند و اخبار عدم طیب ولایت ناصبین را
 بر این تسریل نموده و زوج بر حق ولایت ائمه علیهم السلام بودند که خدای تعالی و آسمان
 تزویج کرده بود ولایت را برای ایشان این سخن بسی یاوه و ناپسندیده است و مانند بکلمات
 مبرسمین و اصحاب سود است و اولیتر آنکه او را ندیان القلم نام دهیم و پیش ازین تعرض او و اشاره بفساد
 بیچ وجه لایق شان علما و شایسته درجه اهل فضل نیست چنانچه حکما گفته اند از سخن پرور کن همچون صدق هر
 گوش را و فضل کوهر ساز یا قوت زمر و پوش را و در جواب هر سوالی حاجت گفتار نیست چشم بنیا
 عذر میخواند لب خاموش را و از اشعار که حضرت رضا علیه السلام در محضر مامون انشا فرمود و نسبت بعض
 فغان آل عبدالمطلب داده چنانچه در عیون است این دو بیت است و اذا ابلیت بجاهل متکلف
 مجد المحال من الامور صوابا اولیته منی السکوت و دعما کان السکوت عن الجواب
 جوابا باجمه این فقره زیارت مساوق فقره دعای صحیفه است که امام سجاد علیه السلام اشاره بعید اضی
 و جمعه و صلوة عیدین و خطبه میناید و عرض میکند اللهم ان هذا المقام خلفائك واصفيا لك
 و مواضع امثالك فی الدجة الرفیعة التي خصصتهم بها قد بتروها و این بتر از و از آن
 و دفع همه ناشی از افعال صدر سالف و قرن اول است که عدول صحابه باشند و عدالتشان با ظلم اهل بیت

وایضا فاطمة و احراق خانه او و مخالفت علی علیه السلام و بغض حسین منافات نداشت چنانچه شمر از او
 شنیدی و شاید در شرح فقرات آیه نیز اشارتی بجمله از آنها شود بلکه منافی با تعسیر کلیه فروع و اصول
 احکام و بهم اساس شریعت مقدسه علی الصانع بها الف سلام نیست چنانچه از تامل اخبار ماثوثة در
 مطاوی کتب معتده و اصول صحیح ایشان متبیین میشود سید محقق ثقه امین شارح صحیفه مقدسه از جمع بین
 الصحیحین و مسند ابی الدرداء در حدیث اول از اخبار بخاری نقل کرده قالت ام الدرداء دخل
 علی ابوالدرداء وهو مغضب فقلت ما اغضبك فقال والله ما اعرف من امر
 محمد شیئا الا انهم يصلون جميعا و در حدیث اول از صحیح بخاری مسند انس بن مالک آورده عن
 الزهري قال دخلت علی انس بن مالک بد مشق وهو یبکی فقلت ما يبکک فقال لا
 اعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلوة وهذه الصلوة قد ضیعت و در طریق و بکراست
 که گفته ما اعرف شیئا مما کان علی عهد رسول الله قیل فالصلوة قال ایس صنعتم ما صنعتم
 فیها چه این شهادت صحیح است از ابوالدرداء و انس بن مالک که از اکابر صحابه اند نزد اهل سنت و تغییر کلیه
 احکام شرع شریف و تبدیل عامه شرع در جنیف حتی صلوة که اطر و اجابات و اعرف فی الفیض است و اینجمله
 بر دست صحابه و تعیین جاری شده که در حق ایشان وایت کرده اند خیر القرون و قریب ثلث القرن الذی یلیه
 اگر حال قرن اول قرن ثانی که خیر القرون است چنین شد کیف بقرون لاحقه و اعصار تابعه که هر روز حالشان بدیل
 و امرشان تنزل است باعتراف خودشان و مقتضای همان حدیث سابق الذکر مصراع خذ حلة البلوی
 و دع تفصیلا و لعن الله المسهلین کم بالتکلیف موقت لکم ج و خدای لعنت کند
 که و پیرا که تهیه اسباب و تمهید امور قائلین شمار کردند تا بدان میسر از پیکار شامند شش تمهید خود
 از عمار و معنی بساط و فراش یا از مهد معنی کمواره و این هر دو راجع باصل واحدند و در اساس البلاغة
 تنصیص نموده که تمهید معنی توطئة و تسهیل امر و اصلاح که مراد در امثال این مواقع است و تمهید عذر که معنی
 ببط و تهیه تسهول است از معانی مجازی است و باید از بالتمکین برای سبب است علی الظاهر تمکین معنی اقدار
 و تمکین ساختن است و ظاهر اینست که اشتقاق مکان ازین باشد بحسب لفظ و بحسب معنی ظاهر اشتقاق از
 کون است قتال معنی کشتار کردن و پیکار نمودن است باجمه مقصود از تمهیدین شال کسانی که از اول امر تسهیل
 و توطئة امر و تهیه اسباب ظلم کردند است چه اگر ایشان این طریق را مسلک نمیداشتند البته ایان راه باین
 ظلم نمی یافتند و این اصح و جوده است در فقره معروفه المقتول فی یوم الجمعة و الاثنین چه سقیفه در
 دو شبانه بود و قد اجاد الشاعر المعلق الحاج هاشم الکعبی حیث قال تالله ما سیف شمس

نال منك ولا يداسنان وان جل الذي تركوا لولا الاولي اغضبوا رب علي
وابو نص الولاء حتى المرضى غصبوا اصحاب النفر الماضي بما ابتدعوا وما المسبب لولم
ينج السبب ولا تزال خيول الحقد كاهنه حتى اذا ابصر وها فرصة وثبوا فادرك الكل
ما قد كان يطلبه والقصد يدرك لما يمكن الطلب كفت بها امك الزهراء قد ضربوا هي
التي اختلنا محورهاها سلبوا وان نار وغي صاليت جرتها كانت لها كف ذال البغي تخطب
وليكن يومك من يبيك يوم غدا بالصنوق وادبنت المصطفى ضربوا والله ما كره بل لولا
التقيفد والاحياء تعلم لولا النار ما الخطب ودر اخبار كثيره لعن قاتلن مقتاين سيد الشهداء
در فقرات بعد اشاره بهاره از آنها شود ودر اخبار يك حديث ينوسم ناداي حتى اين موضع شود ويكره
از نيقولا خبر عالي نمائد در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام است كه چون كريمه واذ اخذنا ميثاقكم
لا تفكون دماكم نازل شد در باره يهود يعني آناكه نفق عهد خدای و كذيب انبا و قتل اوليا كردند
رسول خدای فرمود خبرند هم شمارا بشباه ايشان از يهود اين امت گفتند چرا اي رسول خدای فرمود
قومي از امت من باشند كه انحال ملت من كنند ميكشند افضل ذريت و اطائب قرايت مرا و بتديل
شرعت و سنت من مينانند و فرزند من حسن و حسين را شهيد ميكند چنانچه اسلاف يهود ذكر يا
ويكي را كشتند همان همان خدای ايشان را لعنت فرمايد چنانكه آناكه لعنت كرد و مومي انجيزد بر
بقاياي نسل ايشان پس از روز قيامت هایت كنده هایت شده را از اولاد حسين
مظلوم كه مسوز اند ايشان را بشماري دوستانش روانه جهنم ميكند همانا خدای لعنت كند كشتگان
حسين و دوستان ايشان و ياران ايشان را و آناكه از لعن ايشان بي نصيب ملزمه سكوت و رزند
همانا خدای صلوات فرستد بر كيه كندگان بر حسين از روي رحمت و شفقت و صلوات فرستد
بر آناكه لعنت كنند بر دشمنان اهل بيت و بر آنايكه پر شده اند از غيظ و حسد اهل بيت بان
در ساكه رضا و بندگان بقتل حسين شركا قتل اويند بان در ساكه قتل او و اعوان و اشياع ايشان
و مقتديان بايان بريند از دين خدای همانا كه خدای هر آينه مي فرمايد ملكه مقربين را كه اشكها
كه در مصيبت قتل حسين ازويد با فرور چرخه اند كرفته بجزانان بهشت رسانند تا آب حيات را با او
آميخته دارند و كوارائي خوشبوي اناب هزار چندان شود همانا كه آهنگار ديد هاي آناكه فرحت شادمان
كردند و در قتل حسين بخت بد يافتني ميكند و با جهم و صديد و عساق و غسيلن جهنم برمي آميزند تا حرارت
و عذاب بلك او هزار چندان شود و موجب شدت عذاب عدا آله محمد عليهم السلام گردد اللهم اجر

دومعا في مضاب الحسين ووفقنا للعن قتلته من الاولين والآخرين اللهم الغنم
لعنا وبيلا وعدتهم عذابا اليما لا تعذب به احدا من خلقك وصل على محمد واله
الطاهرين من اليوم الى يوم الدين بويئت الى الله واليكز منهم ومن اتبايعهم
واشياعهم واوليائهم رج براري ميچويم بسوي خدا و بسوي شما از ايشان و پديد وان همراهان
و دوستان ايشان شش بوز از باب سمع يعني يزار شد و بري يعني يزارى كردن است و اين معني ماخوذ از كتب
لغت فارسيه از قبيل لغتي الارب و تاج المصاير و ترجمه قزويني بر قاسموس است و در كتب عربيه حقيقت
معني برائت را بيان كرده اند و بر من مرضد اي تنقي و عوفي و بر من دينه اي سقط عنه طلبه هر دو خود
از اين معني است و در تفسير مجمع البيان و مفاتيح الغيب ابن الخطيب رازي برائت را تفسير باقطع عصمت
نموده اند و اين تفسير لازم است و بعضي معتبين بعلوم برائت را با قطع تفسير كرده اند و بعد از فحص كامل
و چي براي اين تفسير نظر نيايد و تعدي باني بني بر اشرا ب معني توجه و العطف غيبت است چون متبر
از كسي كه تقرب بديكري كند البته در حال ادبار از او اقبال بآن ديكري كه بطلب قربت و رعايت
محبت او يزارى كرده دارد و لابد همچنين مصحح و تحول الي در ان غلظت ضمير در منهم راجع بجمع طوائف كرهه
و مراد از آن عناوين اشخاصي هستند كه مدخليت نام در ان امر داشته اند كه آن افعال بخوي از استناد
با ايشان داشته تا عنوان اتباع و اشياع خارج از او باشد و عنوان مستقل ديكري شود متبع و معاونه
از بي كسي راه رفت و متبع بر وزن فرس يعني تابع است بر مفرد و جمع اطلاق ميشود مثل آناكه لكه تبعاع
و جمع او اتباع است و متابعت اگر چه بحسب وضع اصلي مخصوص مبشى ظاهريست ولي از بابت توسع در
پروى معنوي استعمال ميشود و در امثال اين سخني است بر مذاق ارباب معرفت كه اين مقام مقتضى
شرح آن نيست شيعه عبارت از انصار و اتباع است چنانچه در مصباح وغيره تصريح كرده و اشعاع
او از مشايعت است كه معني متابعت و نصرت باشد و او ماخوذ از تشيع و مشايعت معني همراه
كسي رفتن بجهت تعظيم او است چنانچه در مشايعت و تشيع اموات استعمال ميشود و حقيقت هر دو ماخوذ
از شيعه است معني ظهور چه مشيع و مشايع هر دو امر ضيف و ميت را مثلا ظاهر كند و نام او را شايع
و شرف او را معلوم دارند با جمله جمع شيعه شيعه است جمع اشياع و فيروز آبادي در قاموس اشتباهي
سخت ظاهر كرده كه كان نموده اشياع و شيع هر دو جمع شيعه اند چه قياس عربيت اقتضا ميكند كه فعله بر
افعال جمع شود و تصريح كرده با نچه ما كذايم في يومى در مصباح الميزولى ماخوذ از ولى است و معني حقيقي او
نزديك شدن است و در قرابت نسبي و قرب روحاني كه محبت باشد و قرب احاطي كه رياست باشد

هم استعمال میشود و بدانکه چنانچه حفظ صحت مریض بدو جز است یکی تنقیه که دفع اخلاط فاسده باشد و یکی تقویت که حفظ بنیه و بقاء مزاج که صورت خامه حاصل از تفاعل کیفیات اربعه متداعیه بانفکاک و انفصال است منوط و مشروط باوست و چنانچه تحصیل کمال انسانی و ترقی نفسانی بسلوک اخلاقی بدو جزء است یکی دفع رذائل از قبیل حسد و لوم و قساوت و حب جاه و دیگری کسب فضایل از جنس عفو و سماح و رقت قلب و اعراض از خلق همچنین ایمان که مصحح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از کمال است مرکب است از دو جزء یکی برائت از اعداء خدا و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیای خدا و این معنی علاوه بر نصوص متواتره از کتاب و سنت فی الجمله و در خصوص جماعتی معین از طریق اهل بیت عصمت و طهارت ارواحنا لم یهداء مشهود و همه قلوب صافیه و نفوس زاکیه است که هیچ خردمند هوشیاری توهم نکند که دوستی کسی با دوستی دشمنانش جمع تواند شد چنانچه شاعری در حکمت شعریه گفته تحت عدوی ثور تزعج اتنی صد یق ان الرای عنک لعازب و از برای تأمل ارباب بصیرت همین آیت مبارکه کافیست که حق سبحانه و تعالی میفرماید لا تجد قومًا یؤمنون بالله و الیوم الآخر یؤادون من حاد الله و دسوله ولو كانوا اباؤهم و ابناؤهم و اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الا یمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوانه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون حاصل ترجمه او چنانست که خواهی یافت گروهی که ایمان بخدای آورند و دوستی با آنان کنند که دشمنی گردانند با خدای و رسویش اگر چه پدران ایشان باشند یا پسران و برادران و عشیره ایشان باشند آن گروه نوشته خدای در قلوب شان ایمان را و تائید کرده ایشان را بروحی از خود داخل میکند ایشان را در بهشت و از زیر آسمانها با جاریست و خالدند در آنها خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی هستند از خدا آنها را حسد ایند در ستاکه حزب خدای رستگار اند و در این آیه مبارکه وجوهی از تاکید در منع از مواده و دوستی اعدای خدای شده است و در حدیث منقول در عیون که بطرق متعدد نقل شده حضرت رضا صلی الله علیه و آله برای مامون نوشته که از محض ایمان برائت از اعداء خدا و منکرین ولایت است بشریکه شاید اشاره بعضی از او در مقام دیگر شود یا ابا عبد الله الخی سلم لمن سالک و حرب لمن حاد بک و الی یوم القيمة حج ای ابو عبد الله در ستاکه من مسالمت میکنم با هر که با شما مسالمت کرد و پیکار دارم و جنگجویم با هر که با شما جنگجویی و پیکار کرد تا روز قیامت شمس سلم یعنی مسالمت و سازگاری و صلح آمده چه او یعنی مسلم و سازگار آمده چنانچه در قاموس و غیر اوست و ظاهر عدم اشتراک است بلکه از

باب استعمال مصدر راست بمعنی اسم فاعل که یا محمول بر مبالغه است یا بتقدیر و چنانچه او با تصریح کرده اند و این معنی اگر چه قیاسی نباشد بلکه موقوف است بر مناسبت مقامات خاصه که ادیب بهما رست می فهمد چنانچه امدی در موازنه بین ابی تمام و بحریری میگوید اگر چه استشهادهای مسئله که میکند خالی از مناقشه نیست ولی میزان در این موضع محقق است و همچنین است سخن در لفظ حرب و اظهر در نظر این بنده اینست که مراد از اینها همان معنی مصدری باشد و از جهت اظهار کمال مطاوعت و توغل در بندگی و متابعت باید بگوئیم ما در ین مقام بحمدی رسیده ایم که حقیقت سازش شده ایم با ساز کاران شما و مصداق واقعی جنگ و پیکار شده ایم با محاربین شما یوم بحسب اصل لغت یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب او چنانچه مشهور لغوین است و مطابق با اصطلاح حکامی فرس و علمای کثرت و حساب یا از اول طلوع فجر است تا غروب چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه تصریح با و کرده و ظاهر اینست که تفسیر ثانی تحدید یوم شرعی نه تعیین معنی لغوی و این بضاعت در مظهر میزان الفلک تلویحی با این معنی کرده میگوید و الیوم من طلوع جرم الشمس و الی غروبها بزعم الفرس و کذا فی النجوم و الحساب و ذلک فی السنة و التکالیف یؤخذ من طلوع فجر صادق و الی ذهاب حمرة المشارق و تفصیل این جمله که غایت بخار و از جهت است کما هو الحق المعروف من مذهب الامامیه یا غروب قرص چنانچه مذهب اهل سنت است و شریفه از علمای شیعه نظر بخار که محمولند بر ترقیه یا اخبار قول سابق مفسر و حاکم بر آنهاست مائل یا قلیل باو شدند بیرون و طیفه این شرح است و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه تصریح با و کرده و از سیبویه نص با و حکایت شده و استشهادهای بنده میگویند انا الیوم افعال کن و وقت حاضر را اراده میکنند و ازین قبیل است تلك ايام الهرج چنانکه بعضی شرح قاموس گفته اند و اکثر لغوین و ادیبین با این معنی تخصیص نموده اند و استعمال او در لفظ یوم القیمه اظہار اینست که بنی بر همین معنی باشد نه بلا حظه طلوع و غروب که وقوف بر ظواهر عبارات مذکوره اخذ آنهاست و در حقیقت یوم اگر چه ممکن است که بگوئیم که حقیقت یوم مدت ظهور شمس است در نصف مرئی فلک و اخذ طلوع و غروب بجهت اشاره بحال افراد معهوده از اوست و بنا بر این یوم در یوم القیمه از مصداق معنی اول است و الله اعلم بالصواب قیامت علی الظاهر صد قیام است میگویند قیامًا و قیامه چنانچه بعضی از مجتهدین لغوین نقل کرده اند اگر چه در کثیری از کتب مذکور نیست و اطلاق یوم القیمه بنا برین بر یوم حشر یا بجهت اینست که کاذب مطابق بجهت عرض ابرار مضاجع خود بر میخیزند یا بلا حظه قیام عموم خلق است در محضر عدل خداوندی جلّت عظمته کافی قوله عن من قاتل یوم یقوم الناس لرب العالمین و بعضی احتمال داده اند که معرب

قیما باشد که در سریانیه یعنی روز حشر است و این بغایت بعید است واضح اولست و ظاهر اینست که بر غایت همین
 معنی روز جمعه را یوم القیمة گویند لقیام المخطیب فیه بالخطبة اولقیام الناس فیه کافّة بالصاوة
 اولقیام امرالدین فیه اولدن کاره بام یوم القیمة واللّه اعلم فائلا در اخبار کثیره از طریقین وارد
 شده که حضرت رسالت بفاطمه و امیرالمومنین فرمود حارب حربی و سلمت سلمی و هم باهل عبا
 فرمود سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم یا قریب باین لفظ چنانچه ترمذی در جامع خود سند بزرگ
 بن ارقم میرساند ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام
 اناس سلم لمن سالتم و حرب لمن حاربتم و این حدیث بر اصول و قواعد خود اهل سنت ثابت میشود
 کفر معاویه و اصحاب جمل و اصحاب واقعه که بلا جمیعاً چه محارب پیغمبر بالاتفاق و بنصوص کتاب سنت
 کافراست و اگر محارب اینجا عت محارب رسول باشد البته کافر خواهد بود و لعن الله ال ذی ارجع
 و لعنت کناد خدای آل زیاد را نش تواند بود که او برای عطف باشد و اینجا عطف بر لعنهای
 سابق باشد و بر این وجه جمله متضمنه اظهار برائت و استسلام و متابعت معترض بین عاظم معطوفست
 و نکته اقام آنها است که چون زایر در ضمن لعن اعدائش که اعمال شنیعه و آثار فظیحه آن جمع پریشان روزگار
 شد و جدا من و شوق ساکن بهیچان آمده بی اختیار اظهار تبری و بیزاری از ایشان تا بعان ایشان کرده
 آنگاه از غایت محبت و فرط ارادت مخلصانه بحضرت امام مظلوم خطاب کرده و کمال مسالمت
 و همراهی خود را با صفای باطن و خلوص نیت عرضه داشت حضور مقدس نیاید و ازین کلام
 که استطراد ادبین آمد باز عدول کرد بحدیث اول که لعن اعداء بوده و جمع نمود و اینجا ظالمین را که با لبها
 یا تسبیب در این خطب فادح و رزء جلیل دخیل و معاویتی داشتند یک یک مفصلاً عطف بر آنها میکند
 تا شفا صد و رذباب غیظ فی الجملة ازین شرح و تفصیل بشود و تواند بود که او برای استیناف باشد
 و به وجه نکته ذکر تفصیلی همان است که اشاره شد و معنی آل انشاء الله بعد ازین مذکور خواهد شد
 و زیاد مذکور لعن همان زیاد پدر عبید الله است که معروف بزید ابن ابیه و زیاد بن امیه و زیاد بن عبید
 و زیاد بن سمیه است و بعد از استحقاق معاویه مشهور بزید ابن ابی سفیان شد و عبید و سمیه هر دو از موالی
 کسری بوده اند و آنها را کسری به ابو انجیر بن عمر و کند می که از ملوک مین بوده عطا کرد و ابو بکر بن درید در
 مقصوده معروفه اشاره کرده و میگوید و خامرت نفس ابی الخیر جوی حتی جواه الختف فمین
 قدحوی و شرح حال او در شروح دریدیه و غیر آنها مذکور است و در شرح دریدیه است که او بجانب کسری
 آمد و استظهار و استنصار از او کرد و کسری مدی باو داد و جماعتی از سواران عجم را بملازمت او امر کرد

و او آمد تا بجایگاه رسید عجم چون شست بلا و عجم را دیدند از غنیمت موافقت بازگشتند و سبی باو دادند چون
 او مرخص شد از او اذن مراجعت گرفتند و نوشته بکسری خواستند ابو انجیر برای ایشان نوشت و بازگشتند و خود
 بجانب طایف شد و در اینجا حارث بن کله طیب عرب سکنی داشت و بر علاج کرد و سمیه بجارش بن کله و
 و این موافق نقل ابن عبیدیه و ابن خلکان است و ابن اثیر در کامل و ابن خلدون در عبرت میگویند سمیه کنیز دهقانی بود
 از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج بجارش بن کله بخشید و طریق اول اتقن است و این حاصل اینکه
 سمیه نزد حارث بماند و مانع را برادر او نفی کرد آنگاه ابو بکر که صحابی معروفست بر فراش او آورد باز حارث
 او را نفی کرد و از خود اقرار بولادت او نکرد و سمیه را تزویج کرده با عبید مذکور بالاتفاق و این سه تن با شبل بن
 سمیه که هم از اولاد سمیه بودند انانند که شهادت بر نامی مغیره بن شعبه علیه اللعنة دادند نزد عمرو زیاد با شاره عمر
 بن الخطاب کرد و عمر مغیره را خد بلکه بر شهود اقامه حد کرد و این حد از اعظم مطاعن اوست بشرحیکه در کتب کلامیه مطبوعه
 است و در عقد الفریه میگوید که زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهائی نصب میکردند که معروف
 شوند و جوانان زنا کار بطلب آنها بر آیند و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اگر اه و الزام بر آنها میکردند
 تا حطام فانی و عرض زایل حیوة و سیار نائل شوند چنانچه خدای تعالی اشاره میفرماید در کتاب مجید و لا تکرهوا
 فتنائکم علی البغاء ان اردن تحصنوا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا و من یکوهن یرید ان یجلبه
 فان الله من بعد کراهین غفور رحیم یزید فی الاسلحه و در مروج الذهب است که این سمیه از ذوات
 الاعلام بود و ضربه بجارش بن کله میداد و در طایف در محله که موسوم بجارة البغایا بود منزل داشت یک روز
 ابو سفیان بجانب ابو مریم سلولی که خماری بود شتافت و مست شد و از او زانیه خواست ابو مریم گفت
 سمیه کسی نیست ابو سفیان گفت بیار اگر چند زیر بغلهای منتن و از او پستان بلند و ازین کلمه معلوم میشود
 که قبل از او دیده بود او را و بعد از منراغ گفت پرسیدم چگونه بود جواب داد اگر استرخای منتن نکبت
 نداشت عیبی نبود و سمیه زیاد را در سال اول هجرت بر فراش عبید زیاد و او معروف بزید ابن عبید
 و ابن امیه و ابن ابیه و ابن سمیه و چون اندکی رشد کرد کتاب ابو موسی اشعری شد و عمر او را بکاری امر
 کرد و نیکو مقام بان عمل نمود یک روز در مسجد پیاده و خطبه او را کرد که بغایت معجب بود عمرو عاص
 گفت که این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود ابو سفیان گفت سوگند با خدای من میشناسم که او را
 در رحم مادرش گذاشت باوی گفتند که بود گفت من این بود تا امیرالمومنین علیه السلام بجای رفت نشست
 و زیاد بجهت اینکه ظاهر کاری تا شایسته نگردیده بود و بکفایت و فطانت ممتاز بود از قبل آن حضرت
 حکمران حدود فارس شد و معاویه هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست و زیاد بعد از نوشتن موی

با و خطبه کرد و گفت اتعجب من ابن اكله الا كباد وراس النفاق يخونني بقصده اياي
 و در آن خطبه ثنای پلنگ بر امیر المومنین علیه السلام کرد و آنجناب نشوری بوی کرد و از فریب معویه او را بیم داد
 و او ثابت قدم ماند تا خلافت آنجناب منقضی شد آنگاه معویه شبکه ابلیسی بکشد و خوابت فطریه
 و دناست موله کرد و معاونت مغیره بن شعبه که راس نفاق و معدن نصب بود زیاد را فریفت و او را او
 کرد و برادر خود قرار داد و زیاد و حب و نیا و میل جاه و اقرار بجزا را و کی کرد و اخوت معویه و بنوت ابوسفیان را
 بخود پسندید و ابوبکره برادر مداری و قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند چه زنای سمیه را ثابت کرد و نسبت
 او را نیز مقصود ساخت و چون رای هر دو طرف مستقر شد جویریة خواهر خود را معاویه فرستاد و نزد
 زیاد و معوی خود را نمود و گفت تو برادر منی چپ نکه ابو مریم خبر داد مرا آنگاه در مسجد محضری کردند و معویه
 بر فراز منبر نشست و زیاد در ایستاده فرو تر نشاند آنگاه ابو مریم سلولی که او را بخاری بود در طائف
 و آخر از اصحاب معویه شد برخواست و اداء شهادت کرد و گفت کوهی میباشم که ابوسفیان در طائف
 نزد آمد و من بخاری بودم در جاهلیت و گفت زاینه برای من بیار نزدیک او آدم و کفتم زاینه جز سمیه جاریه
 حارث بن کلهه نیافتم گفت بیار او را با قدرت و بد بوی که دارد و زیاد و گفت آرام باش ابو مریم که ترا
 بشهادت خواستند نه برای شتم ابو مریم گفت اگر از من عفو میکردند و این شهادت نمی طلبیدند نیکوتر
 بود برای من ولی من شهادت ندادم جز با نچه معاینه کردم و سوگند با خدای دیدم که ابوسفیان سستین
 پیراهن سمیه را گرفت و در را بست و من بخیرانه نشسته بودم هنوز کلمی نگزیده بودم که بیرون آمد و پیشانی
 خود را مسح میکرد و گفتم بان ای ابوسفیان چگونه بود گفت مثل او ندیدم اگر استر خای پستان و کند و بان نشست
 و بروایت کامل گفت فخر جنت من عنده و ان اسکیتها لتقطران منیا و اگر فضائح اعدای اهل بیت نبود
 نقل این فقره نمیکردم ولی چون چنین است ترجمه هم میکنم ابو مریم گفت سمیه مادر زیاد از پیش ابوسفیان
 بیرون آمد و از اطراف فرج او منی متقاطر بود و گویا مستبنی در حق او گفته است اقم المسالح حول
 شفر سمیه ان المني بحلقتيها خضر و خلاصه سخن اینست که معاویه زیاد را باین شهادت برادر خود خوا
 و یوس بن عبید برخواست و گفت ای معویه رسول خدای حکم کرد و گفت الولد للفراش وللعاهر
 الحجر تو حکم کردی که منم زنده از کار است و برای فراش سنگ است از روی مخالفت کتاب و انصاف
 از سنت رسول بشهادت ابو مریم بر زنای ابوسفیان و بحق این عاریست که هیچ آب شسته نمیشود طعنی
 است که در هیچ کتابی جوابی ندارد و فضل بن روزهان در رد بنج حتی اولاد باب مطاعن معویه تفرم
 جواب میشود چون سخن اینجا میرسد تفرم میشود که معویه خلیفه بحق نبوده و توجیه افعال او لازم نیست

و این قصه در جمیع کتب معتبره منسبت مذکور است و هیچ کس انکار نکرده و اهل آن عصر در اشعار خود از دور
 و نزدیک مطاعن عظیم در اشعار خود بر معاویه و زیاد توجیه کردند از آنجمله عبد الرحمن بن الحکم برادر مروان
 سیکوید الا ابلغ معوی بن حرب مغفلة عن الرجل اليماني اتغضبان يقال ابوك
 عوف و ترضی ان يقال ابوك ذاني فاشهد ان رحلك من زیاد كرحم الغيل من
 ولد الا تان و اشهد انها حلت زيادا و صخر من سمية غير ان و خالد بخاری گوید
 ان زيادا ونا فعوا با و بكرة عندی من اعجب العجب ان رجلا لثلة خلقوا من رحم انثى
 و كلهم كلاب ذاقوشی فیما يقول و ذاء مولی و هذا ابن عمه عربی و عثمان بن مفرغ جد
 سید حمیری در حجاج عباد بن زیاد معروف است و ابن زیاد گفته از هیچ چیز انقدر متالم نشدم که یزید بن مفرغ
 گفته فکر فنی ذاك ان فكرت معتبر هل نلت مكسرة الا بتامير عاشت سمية ما
 عاشت و ما علمت ان ابنها من قریش فی الجاهلیة و زیاد را چند سپردند که از آنجمله عباد است
 و ریش او بغایت بلند بود و در بچاویزید بن مفرغ گوید الا لیت اللها كانت حشيشا
 فتعلقها خيول المسلمين و از آنجمله عبید الله است لغنه الله تعالی و در سجاء این همد و گوید
 عباد ما للوم عنك محول و لا لك من قریش و لا اب و قل لعبيد الله مالك والد
 بحق و لا يدري امرؤ كيف تنسب و اشعار یزید در نیاس بسیار است و در مطاوی کتاب و تواریخ مذکورند
 و ابن زیاد و کسبکه شیعیان امیر المومنین را در بصره و کوفه گرفت و بکشت و دست و پا برید و کور کرد و میل در چشمش کشید
 چه خود ساقا به قمار و شیعیان بود و معارف ایشانرا خوب می شناخت و اول کس است بقتل صبر در اسلام قرار کرد و عبد الرحمن
 بن حسان بجهت امیر المومنین علیه السلام بروایت ابن خلدون و ابن اثیر زنده دفن کرد و اول کس است که ولایت عراقین کرد
 و اول کس است که سب امیر المومنین و عرافین تشبیه و ترویج کرد و بعضی آن کرده اند که ابن عمارت نهج که فرمود سید عظیم علیکم السلام
 البلعوم من دحق البطن یا کل ما یجد و ما لا یجد فاقطوه و لن تقتلوه الا و انه سیمل
 بسببی و البرائة عنی اشاره باوست و اخرا اشاره بمعویه است و میگویند دهه و محالان عرب چهار
 نفر بودند زیاد و مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص و جنا نچه صلاح صفدی در شرح لامیه العجم
 این شعر را نسبت بعضی در تعداد اسماء ایشان میدهند من العرب العرباء قلد عدا ربع دهه
 فما یؤتی لهم بشبیه معویه عمن غاص مغیره زیاد هو المعروف بابیه و علیم الله
 و این هر چهار حرافره و ولد الزنا بودند و متفق الکلمه در عداوت امیر المومنین علیه السلام و بدع و فتن زیا
 در اسلام پیش از آنستکه بتوان حصر و احصا کرد ابن ابی الحدید میگوید زیاد خواست بر اهل کوفه

و الیقات فقد
 ضاقت بمانای
 الیسان و هو
 اثبت علی نه
 الروایة و قیل انه
 یزید بن المفرغ
 فصیح ما ذکرناه
 من الجاهلیة

عرض کند بر ائمه از علی علیه السلام و لعن او را العیاذ بالله و بگشاید هر که قبول نکند و خانه او را خراب کند
خداوند او را در بهانه روز بمبلی بطاعون کرد و بعد از سه روز بدار البوار رفت و این واقعه در ایام معویه
بود و مؤید نقل ابن ابی اسحق است خبر مروی در امالی ابن ابی اسحق معتبر
از کثیر بن الصلت که زیاده بن سمیه مردم را فراهم آورد تا ایشان را بر ائمه از امیر المومنین علیه السلام
عرضه بدارد و مردم را از این کار گریز عظیم عارض و مراد نجات خواب در بود و واقعه کسی را دیدم
که مابین زمین و آسمان آمد و گدازه بود و بوی گفتم تو کیستی گفت من نفست از ذوالرقبه ام که فرستاده
شده ام بسوی صاحب قصر یعنی زیاد بن ابیه پس از خواب بیدار شدم ناگاه دیدم یک تن از غلامان
زیاد از قصر بر آمد و گفت اینک امیر از شما مشغول است و فریاد از اندرون قصر بلند شد و من در
این واقعه این شعر سرودم ماکان منتهیاعما اراد بناه حتی تناوله النقاد ذوالرقبه
فا سقط الشق منه ضریه ثبت کما تناول ظلم صاحب الرقبه و ظاهر اینست که شطراول
از بیت ثانی اشاره بجان طاعون است و مولا صاحب حیدر امیر المومنین علیه السلام است و تنبیه ابن ابی اسحق
او را سداغالبه به تبعیت ابن ابی اسحق و ابوعبیده و ابوموسی یا در از صحابه شمرده با اینکه او به صحبت پیغمبر و ائمه بوده
کرده چه ده سال بوده در وقت وفاته و در که نبوده و بدین نیامده و اگر باشد همان قدر است که پیغمبر
دیده باشد و تعریف صحابی بنا بر قول مشهور اهل سنت که مختار حاجی و عضدی و تقی زانی و ابن ابی اسحق
در جمع الجوامع و جلال محلی و شرح و بنانی در حاشیه و غیر ایشان است بر او صادق است با اعتقاد
آنها و اکثر چنانچه در کتب مذکوره است بر عدالت صحابه اند مطلقا بلا تخص و لبسته باید زیاد عادل باشد
اگر چه سب امیر المومنین کند و خیار مسلمین و صحابه را بی سببی بگشاید و بخاری روایت کرده من اذا
لی و لیا فقد اذنته بالحرب حالیا یا بایه قتل و سب را اذیت نشمارند یا امیر المومنین و
اولاد او و کبار صحابه از شیعیان او را اولیای خدا ندانند و سایر صحابه که از آنجناب منحرف بودند
ولی بشمارند چه باین روایت در کتب اصول و کلام استدلال بر حرمت سب صحابه میکنند علاوه
بر همه ایمان در حال ملاقات شرط صدق صحابی است زیاد را مومن میدانند در نه ساکنی و در اثبات
سبق اسلام امیر المومنین بر ابوبکر میکوبند اسلام صبی مقبول نیست و اسلام علی وقتی مقبول است
که بالغ باشد و بلوغ او بعد از اسلام ابوبکر است پس ابوبکر سابق است در اسلام نفوذ با بعد من الضلال
و اخذ لان فاعل در لعن آل زیاد البته زیاد داخل است و این یا از باب تنقیح مناط است که لعن
آل زیاد از جهت انتساب بزیاد و رضای بافعال او و عبید الله است پس زیاد با اولاد و خل لعن است

و یا از جهت دعوی شمول لفظ آل است چنانچه بعضی علما ادعا کردند و ما نشاء الله در شرح صلوات بر آل
محمد صلی الله علیه و آله اشاره بانیمقام خواهم کرد و الله الموفق و اولاد زیاد و چنانچه ابن قتیبه در معارف
میکوید عبد الرحمن مغیره و محمد و ابوسفیان عجبید الله و عبد الله که مادرین دو مر جانه بود و سلم عثمان
و عباد و ربیع و ابوعبیده دیزید و عبیده ام معویه و عمرو غصن و عبیده و ابان جعفر و سعید و ابوسلم و احمده
بیت و یک پسر و دختر بودند لعنهم الله جميعا و آل مروان ج و آل مروان از اشهر مروان بن الحکم
بن ابی العاص بن امیه و ابن مروان معروف بن الطریق است و لقب بوزغ و مشهور بخبط باطل و او از اشد
ناس است در عداوت خدا و رسول و آل رسول خصوصا امیر المومنین علیه السلام که از زمان عثمان
تا آخر ایام حیات خود دشمنواره در اخفای مناقب افرای مشالب برای آنجناب کوشش داشت و پدر
او حکم عم عثمان بن عفانست و او دشمن پیغمبر بود که مجاهر به عداوت و تصریح بشتان بسوختن میگرد
و او طرد رسول الله است بالاتفاق با جماعتی از اهل بیتش و در سب طرد او وجه مختلفه ایراد کرده اند و شمر
است که او در کوچه در قفای پیغمبر راه میرفت و حرکتهای ناشایسته میکرد و حرکات آنجناب را از دور
استدراجی میبست و از اینسوی با آنسوی متماثل میشد پیغمبر او را بید و فرمود فکلنک فلتکن انجین
بمان و او از اثر نفرین آنجناب مبتلی برض اختلاج شد و تا زنده بود که فرار ایندرد بود و از پیروی پیغمبر
او را طرد کرد و بطناف فرستاد بروایت معروف مورخین و در اصل ابوسعید عصفری که این
بنده بگم الله از نفس آن اصل اخذ کردم از حماد بن عیسی العیسی از بلال بن محبی از حذیفه ابن الیمان
روایت میکند که پیغمبر فرمود اذا را ایت معویه بن ابی سفیان علی المنبر فاضربوه بالسيف و اذا
را ایت المحکم بن ابی العاص فاقتلوه و لو تحت استار الکعبه قال و نفاه رسول الله
الی الدهلک ارض من ارض الحبشه قال فلما ولی ابوبکر کلوه فیه قال فابی ان یاذن
له الحدیث و مروان بروایتی در طائف متولد شد و قولی بولادت او در که است و بعقیده بعضی
او با حکم بود و طفل بود که نفی شد و ظاهر بعض روایات لعن او اینست که در مدینه متولد شده باشد چنانچه
خواهم اشاره کرد و الله و مادر حکم زرقاء دختر مویب است و چنانچه ابن ابی اسحق در کامل التاریخ آورده
از روایات الاعلام بوده و مشهور بزرگواری و در تعزیر مروان و آل مروان در اخبار و اشعار و کلمات مردم
این نسبت وارد است از آنجمله سید در کتاب مهور در واقعه طلب بیعت از حضرت سید الشهداء
در مدینه در اول خلافت یزید نقل میکند که مروان لیدر اشاره بقتل آنجناب کرده بود و آن حضرت
در خطاب او فرمود و یلی علیک یا بن الذرقاء انت قام بضر بنی عنقی و در کافی در ذیل حدیثیک

حسین علیه السلام در حق مروان فرمود ویلی علی بن الزرقاء و باغی الاوم و در بکار از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل میکند که مروان سب امیر المؤمنین را کرد و خبر کجین رسید آنجناب در غضب شد گفت یا بن الزرقاء ایمن اکلته القمل انت الواقع فی علی و ابو مخنف در حدیث اخذ بیعت نقل کرده که سید الشهدا فرمود یا بن الزرقاء انت تقتلنی کن بت یا بن اللخناء و ازین فقرات معلوم میشود که مادر حکم کلمات دیگر هم از قبیل و باغت اویم و اکل قمل و لخناء بودن که معنی کنیز بدوی بی لطافت باشد داشت و احتمال دارد بعضی صفات راجع به مروان باشد که ظاهر عطف در روایت فرات بن ابراهیم است و نجابت مروان باین سبب بیشتر میشود و بعضی توهم کرده اند که زرقاء وصف است و اسم شخص معینی نیست و این غلط است چه مطلع بر سیر و تواریخ شکی درین مسئله ندارد و عدم تعرض مجلسی طالب ضریحی در بیانات بکار شرح لفظ زرقاء شاید طرفی نمیشود اگر موجب توجه اشکالی که اخلاقی باین امر مهم باشد بر مؤلف نشود باجمعه مروان با پدرش در طائف بمناذات پیغمبر از دنیا برفت عثمان بملا حظ قرابت و امور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت او کرد قبول نشد چون کار با عمر شد هم شفاعت کرد قبول نشد چون خود بر مسند حکمرانی مستقر شد حکم مروان را با کسان ایشان بدین در کرد و مخالفت صریح با امر رسول خدا ای نمود این از اعظم مطاعن او شد بر صحابه و مسلمین دیدار حکم مروان کران آمد و بتلافی رد حکم امر با خراج ابوذر کرد و صد هزار درهم از فی مسلمین بوی عطا کرد و خمس افریقیه را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود و همه مسلمین در او شریک بودند با اعتقاد خودشان در یک مجلس مروان داد و فد کر اتبول وی کرد و خراج بازار مدینه را که رسول خدا صدقه مسلمین کرده بود و بر وایت ابن قتیبه در معارف بکارش بن حکم داد و هم مروان را بوزارت و کتابت سر خود اختیار کرد و او در ایام خلافت عثمان اهل بیت عظیمه و فتنه موحشه و بدع غریبه بر طبق الهواء باطله خود پیدا آورد و آخر الامر سبب قتل او شد بعقیده اهل سنت که نوشتن کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را که بخاتم عثمان بود بدست غلام خاص و بر مرکب مخصوص او سوار بود با اسم عبداللہ بن ابی سرح و الی مصر بروان نسبت دهند و گویند عثمان بری بود از این امر باطل چنانچه در محل خودش مسطور است و مروان در جنگ جبل همراه عایشه بود و در آن جنگ طلحه را تیری زد که جان داد و بعد از فتح اسیر شد و حسین علیه السلام را شفع کرد و امیر المؤمنین علیه السلام او را رها کرد و عرض کردند بیعت بکرا از او فرمود مگر بیعت نکرد و با من بعد از قتل عثمان مرا حاجت بیعت او نیست انها کفو یهودیه لو با یعنی بکفه غدر بسته اما ان له امره کالعقۃ الکلب انفع و هو ابوالاکبش الادبعه و ستلقى الامه منه و من ولده یوما احمر فرمود همانا دست او دست یهود است چه یهود بغدر معروفند اگر بدست بیعت کند بسته خود غدر کند و مروان را امارتی است محقر و بقدر چنانچه

السنه
الاسباب و منه
سبب ای ذکر
سبب فاسق و
کل ذکر بجهت
منه و امجد

سکی بینی خود را بلیسد و امت را از او و اولاد او روزی سخت شدید خواهد دست داد و از آن پس ملعون بود شد و در شخه و بغضاء امیر المؤمنین علیه السلام بکم خبث مولد و سوء عقیدت جد و جهد نمود و بعد از وفات امیر المؤمنین علیه السلام و مرتبه حکومت مدینه یافت و بروایتی که جسمی از مورخین اختیار کردند عبد الرحمن بن الحکم در ولایت او بر مدینه این شعر بگفت فوالله ما ادری وائی لسانل حلیله مضروب القفا کیف یصنع : کما الله قوما امروا خیط باطل : علی الناس یعط ما یشاء و یمنع و برخی گفته اند که این شعر را در خلافت او گفته و مروان را از ان روی خیط باطل لقب داد که بلند بود و مضطرب القافه و خیط باطل بکسب لغت کنایه از بهاء بثوث و شمس است و از لعاب شمس که شعاع مدد و دو خط شعاعی باشد و از تار عنکبوت که او را مخاط الشیطان نیز میگویند و هر وقت که در جای امارت می یافت در تشیع سب امیر المؤمنین علیه السلام بجد و مصر بود چنانچه ابن اثیر میگوید که در هر جمعه بر منبر رسول بالا میرفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب امیر المؤمنین علیه السلام میکرد و بعد از هلاک یزید در شام خلیفتی یافت و نه ماه حکمرانی کرد و در سنه پنجاه و شش هجری ملحق با سلاف اجلاف خود و اخبار در لعن او از طریق اهل حق و اهل سنت بسیار است ما دوسه حدیث از طریق اهل سنت از کتب معتده ایشان بکبت تمام حجت ایراد میکنم این اثر در اسد الغاب و ابن ابی شحید از استیعاب بن عبد البر در ذیل این شعر که عبد الرحمن بن حسان کن ثابت در پیچ مروان گفت و اشاره بچگون و ارتعاش حکم کرد ان اللعین ابابک فادم عظامه ان ترم تر من مصلی الجحونا : یمشی خبیص البطن من عمل التقی و یظل من عمل الخبیث بطینا : روایت کرده اند که عایشه مروان گفت شهادت میدهم که رسول خدای لعن کرد پدرت را در حالیکه تو در صلب او بودی و در تاریخ الخلفای سیوطی از بخاری و نسائی و ابن ابی حاتم در تفسیرش و در تفسیر فخر رازی این حدیث نقل شده و بعد از و هست که عایشه گفته و انت بعض من لعنه الله و تقریب او اینست که مروان جزء حکم بود در حال لعن پس ملعون خواهد بود و از در المنثور سیوطی نقل شده که عبید بن حمید و نسائی و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه با شهادت بصحت از محمد بن زیاد نقل کرده اند که عایشه گفته رسول الله لعن ابامروان و مروان فی صلبه فرموان فضض من لعنه الله و ابن اثیر در نهایت میگوید و منه حدیث عایشه لمروان ان النبی لعن ابابک و انت فضض من لعنه الله ای قطعه و طائفه منها و رواه بعضهم فظافه بظائین من الفظیظ ماء الکروش و انکره الخطابی و قال الزحشری اقتطظت الکروش اعتصرت ما نھا کانه عصاده من اللعنه او فعاله من الفظیظ ماء الفحل ای نطفه

الشیخان فقد جاز القنطرة از بنی امیه و کمال استدلال بر عدالت مروان کرده بر وایت بخاری باینکه بنی امیه
 با و نماز میکردند و عاده نمیکردند یا لعجب بشیر می گنجار سیده که گمان میکنند چنین با مروان نماز میکردند و عاده نمیکردند
 و از بنی امیه عدالت میخواهند گفتند و این استدلال بر طریقه خودشان هم و ایت چه عدالت در امام جماعت
 مذ هب اهل سنت شریعت بلکه شرح عقاید نسفیه نظیر همین کار را است هر کفته کفته دلیل بر بدعتی نکرده اند و بنی امیه
 با ظهور جور و انتشار فجور از ایشان از بنی امیه معلوم میشود که این طایفه که از اهل بیت اعراض کردند چه گونه مردم
 متمسک شدند و از که اخذ احکام کردند و حال صحاح ایشان هم معلوم شد که رجال آنها مثل مروان و عبد
 الملک و غیره بنی شعبه و معویه و عمرو بن عاص و از اب ایشان که همه حرامزاده و همه بشهادت رسول خدا
 کافر و منافق و ملعون بودند چه میزان همه این امور علی علیه السلام است و از متواترات است که پیغمبر
 فرمود یا علی لا یبغضک الا منافق ولا یحبک الا مؤمن و عده انبشکه ضعف دین و فساد
 بنامی ایشان را بتوسیق خدا تعالی از کتب خود ایشان ثابت میکنیم و معنی و آن چند ناله المنصور
 واضح و مبین و معلوم و مبهرن میشود و الحمد لله علی وضوح الحجة فایده که مروان بن الحنفیه شمول لعن
 ایند عااست و اولاد او نیز داخند و وجه اولاد او چهار نفرند عبد الملک که با او کنی بود و خلیفگی
 روی زمین یافت و عبد العزیز که والی مصر شد و محمد که ولایت جزیره یافت و بشیر که حکمران عراقین بود
 و اکبش اربعه در کلام علی علیه السلام را بن ابی الحدید اشاره باینها کرده و گفته و انزل الله انتم که اشاره
 با اولاد عبد الملک باشد که همه خلیفه شدند و روزگار است در عهد ایشان سیاه و حالشان تیره
 شد که ولید و سلیمان و یزید و هشام باشند و اتفاق نیفتاد که چهار برادر جز ایشان خلافت کرده
 باشند و سایر خلفای بنی مروان چه آنکه در مشرق خلافت کردند که اولشان عبد الملک و آخرشان
 مروان حمار باشد و چه آنکه در اندلس و ناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبد الرحمن بن
 بن هشام بن عبد الملک است و آخرشان هشام بن محمد ملقب بمعتمد باشد و داخل در عنوان آل
 مروان هستند و ظاهر حال همه رضای با فعال اسلاف خودشان و دعوی استحقاق خلافت بوده و
 همین قدر در استحقاق لعن و وجوب تبری کفایت است **وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاتِلِي آلِ**
حَجٍّ و لعنت کند خدای بنی امیه را یکسر متش قاطبه حال است چنانچه در جمیع کتب مذکور است و معنی او
 جمیع است و اسم است چنانچه در صحاح آورده و از عبارت اساس معلوم میشود که مجاز است و امیه
 بنا بر مشهور پس عبد شمس بن عبد مناف است بنی امیه و فرقه اندکی اعیاص که ابو العاص و عاص ابو العیص
 و عیص و اولاد ایشان باشند و دیگری عنابس که اولاد حوب بن امیه باشند چه اسم عربی عنابه بود

و اخبار در لعن بنی امیه و ذم ایشان از طریق فریقین بیش از حد احصاست و تعداد آنها خارج از طور این
 مختصر است و ما خبری چند از کتب اهل سنت ایراد میکنیم که انصار و اشباع ایشانند و ایشانرا خلفا
 رسول و امزای مؤمنین و ائمه ائمت و اولی الامر و واجب الاطاعه میدانند تا انمام حجت و قطع عذر
 بر ایشان شود و از باب تین و تبرک خبری چند از طریق اهل بیت علیهم السلام نیز درج میکنیم تا باینکه
 صدور و انبساط قلوب باشد و اولیتر آنکه اولایاتی چند از قرآن مجید که تصریح بعن و ذم ایشان
 در آنها شده ایراد نمائیم آنکه بزرگ اخبار و یقین برداریم از جمله این ایت مبارکست **وَمَا جَعَلْنَا**
الرُّسُلَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَ بَشَرٍ لِّئَلَّا يَقُولُوا لَوْلَا آيَاتُنَا فِي الْقُرْآنِ وَخُذْنَاهُمْ قُلُوبًا
بَنَدٌ لَهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا خلاصه معنی چنانست که ما قرار ندادیم خوابی که تو دیدی مگر امتحان مردم
 و همچنین شجره ملعونه در قرآن را و میسرسانیم با ایشان را و زیاد میکنند ایشانرا یعنی فایده نمی بخشد برای
 ایشان مگر طغیان بزرگ فخر راری و تفسیر کبیر میگوید سعید بن المسیب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در خواب دید که بنی امیه بر قبر او جست و خیز میکنند چنانچه بوزینه جست و خیز میکنند پس مخزون کرد او را
 این کار و قسم در آن تفسیر است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته شجره ملعونه در قرآن مراد با بنی امیه اند
 حکم بن ابی العاص و اولاد ایشان و کلام او در قصه این رؤیا و اتمام عسر و الرام طریقی که بعد از آنی و فضل
 ائمه اطهار را یاد کردیم در احوال مروان گذشت و نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت
 کرده که شجره ملعونه بنی امیه اند و بیضاوی میگوید که قوی چنین است که رسول ص قومی از بنی امیه را دید
 که بر قبر او بالا میروند و جست و خیز میکنند چنانکه بوزینه فرمود این خطا ایشان است در دنیا که
 بجای ای سلام ظاهری بایشان داده میشود گنایه از آنکه در آخرت نصیبی ندارند و قریب باینکه کشف است
 بآنست بر روایت و در جکار از عمده ابن بطریق از تفسیر ثعلبی بدو طریق این حدیث را روایت کرده و
 ابن ابی الحدید از امامی ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی مبسوط که عمر از کعب پرسید از خواب
 شما آمده که خلیفگی از آن کیست گفت بعد از پیغمبر و نفر از اصحابش بدشمنان او رسد که با ایشان جنگ
 کرد و ایشان را و جنگ کردند عمر گفت انا لله وانا الیه راجعون و روی باین عباس آورد
 و گفت شنیدم از رسول خدای شبیه اینکلام شنیدم که میگفت لیصعدن بنو امیه علی
 منبری و لقد رایتهم فی مناجی بنون علیه نوا القردة و فهم انزل و ما جعلنا
 الا یة و در منشور یک معتمد بالله عجا نوشت و امر کرد که در بلاد بخوانند که ما انشاء الله در ذیل احوال بنی امیه
 او را بعینه می نویسیم میگوید آنگاه خدای سر آن در شان ایشان فرستاد و فرمود و الشجرة الملعونة

فی القرآن ولا خلاف بین حدیثه تعالی بر پدید بنی امیه یعنی احدی خلاف نموده که مراد بنی امیه
 و در رساله مفاد بنی هاشم و بنی امیه که تصنیف جاحظ است مذکور است که بنی هاشم را عقیده
 آنست که شجره ملعونه بنی امیه هستند و بنی هاشم قاطبه تا حدیث صحیح نداشته باشند چنین گمان
 نکنند و هم در آن رساله است ولی مخروج است بکلام ابن ابی الحدید و خصوص این فقره اظهر
 آنست که کلام جاحظ باشد و اگر هم نباشد کلام ابن ابی الحدید است که میگوید جمیع مفسرین چنین
 گفته اند و در نیاب اخبار کثیره روایت کرده اند و مثالی بنی امیه قدرت بر انکار اندازید
 و از اینجا معلوم میشود که مثل بعضی که این روایت را تعبیر بقیل میکند از غایت تعصب است
 و بی روشن است که شجره ملعونه را تاویل بر قوم کردن از انحراف و بی امانی است در اخبار اهل بیت
 علیهم السلام این تفسیر قطعی الصدوق است چه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر مجمع البیان و دیگران
 از تفسیر عیاشی بطریق متعده و الفاظ متعارفه روایت شده و در بعضی آنها الحاق تیم و عدی شده و چنانچه
 در تفسیر صفائی مذکور است و از محاسن این تفسیر و بدایع این تأویل جمله فلان بنی امیه الا طغیاناً کبیراً است
 چه محتمل است بر این اسم باشد و حمل طغیان بر او بهمان لغت است و بدعوی اینکه او چند ان طغی است که کوئی
 از افراد حقیقت طغیان شده و ذکر خصوص او بجهت انکار عظیم و کینه بزرگ و اوامیه بایله است که در وقت
 طغیان او سرزد و از جمله آیاتی که مآول بنی امیه شده است این است مبارکه است الذین بدلوا
 نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسْكُنُونَ الْقَرَارِ جَانِحَةً
 ابن بطریق رضی الله عنه در بکار نقل میکند که او از تفسیر ثعلبی روایت کرده میگوید که عمر بن الخطاب گفت
 ها الا فخران من قریش بنوا المغیره و بنوا امیه اما بنی المغیره کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر
 و اما بنوا امیه مهلت داده شدند تا روزی و از تفسیر عیاشی این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده
 ولی بدون تقسیم مذکور و هر دو آیه را در مقدم صحیفه کامله تفصیل مذکور روایت میکند و مراد بنی امیه
 در این آیه امام علیه السلام است چه جمیع ماسوی اندیرکات و جود ایشان خلق شده پس بخری
 بر کس رسید و هر انتفاعی از هر چه باید بواسطه علی و اولادش علیم السلام است و نعمت حقیقیه ایشان
 که بنی امیه کفران کردند و تبذیل نعمت خدای نمودند و قوم خود را در دار البوار و بس قرار جایی
 دادند و موافق آنست اخباریکه از صادقین علیه السلام در تفسیر کریمه ثم لتسئلن يومئذ
 عن النعم عن صفائی روایت کرده عن عیاشی عن الصادق علیه السلام انه سئل ابو جعفر
 عن هذه الاية فقال له ما النعم عندك يا نعم قال القوت من الطعام والماء والنبات

فقال لئن اوقفك الله يوم القيمة بين يديه حتى يسئلك عن كل اكلة اكلتها او شربة شربتها
 ليطولن و قوفك بين يديه قال فما النعم جعلت فدال قال نحن اهل البيت النعم الذي انعم الله
 بنا على العباد و بنا ايتلفوا بعد ان كانوا مختلفين و بنا الف الله بين قلوبهم و جعلهم اخوانا
 بعد ان كانوا اعداء و بنا هديهم الله الاسلام و هو النعمة التي لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعم
 الذي انعم به عليهم و هو النبي و عمرته و في رواية انه قال له بلغني انك تفسر النعم في هذه الاية
 بالطعام الطيب و الماء البارد في اليوم الصايف قال نعم قال لودعاك دجل و طعمك طعاما
 طيبا و سقائك ماء باردا ثم امنن عليك به الى ما كنت تدنس به قال الى البخل قال افبتخل الله
 تعالى فما هو قال جئنا اهل البيت و في العيون عن الرضا قال في الدنيا نعيم حقيقي فقال له
 بعض الفقهاء من حضره فيقول الله تعالى ثم لتسئلن يومئذ عن النعم اما هذا النعم
 في الدنيا هو الماء البارد فقال له الرضا و علاصوته كن افسرتموه انتم و جعلتموه على ضرب
 فقالت طائفة هو الماء البارد و قال غيرهم هو الطعام الطيب و قال اخرون هو طيب النوم
 و لقد حدثني ابي عن ابيه ابي عبد الله ان اقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله عز وجل
 و لتسئلن يومئذ عن النعم فغضب و قال ان الله عز وجل لا يسئل عباده عما يفضل عليهم
 به و لا بمن بدل لك عليهم و الامتثان بالانعام مستقيم من المخلوقين فكيف يضاف الى الخلق
 عز وجل ما لا يرضى المخلوقون و لكن النعم جئنا اهل البيت و موالنا يسئل الله عنه بعد
 التوحيد و النبوة لان العبد اذا و في بذلك اراه الى نعيم الجنة الذي لا يزول و في الكافي
 عن الصادق في هذه الاية قال ان الله عز وجل اعز و اكرم ان يطعمكم طعاما فسوكم و فليست
 عنه و لكن يسئلكم عما انعم عليكم محمد و آل محمد و في رواية عن الباقر ع انما يسئلكم عما انتم عليه
 من الحق و في المحاسن عن الصادق قال ثلثة لا يحاسب العبد المؤمن عليهم طعام يا كلة
 و ثوب يلبسه و زوجة صالحه تعاونه و محسن بها فرجه و في رواية قال ان الله اكرم من ان
 يسئل مؤمنان اكله و شربه بالجملة و انما يتكدر ذم بنی امیه و ارو شده سوره مبارکه انما انزلنا بهت
 چه مراد از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود و از بركات ليله عتد و محروم بودند و خبر اخروی
 یکشب فترت از خبر و بنوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر
 و ابن اثیر در اسد الغابه از حضرت امام حسن علیه السلام نقل میکنند که رسول خدای و خواست بنی امیه را
 که پای بر منبرش میگذارند و میگوید روایتی آمده که فرمودید چیست و خبر میکنند بر منبرش چون بوزیران

دشاق شد بر آنجناب اینکار پس خدا تعالی این ایت فرستاد انا انزلناه تافى الف شهر یعنی ملک
 بنی امیه قاسم که راوی حدیث است میگوید حساب کردیم دیدیم ملک بنی امیه هزار ماه است انکار از
 میگوید قاضی طعن در این وجه زده چه ایام بنی امیه ایام مذمومه بودند و فضیلتی از برای شب قدر
 در ترجیح بر ایام بنی امیه نیست و خود جواب میدهد از قاضی که چون ایام بنی امیه سعادت دنیوی
 داشتند از انبوی عظیم بودند و شب قدر در سعادت دینی بیش از آنست که این هزار ماه در
 سعادت دنیوی و همین حدیث باختلاف سیری در صحیح ترمذی مذکور است در باب تفسیر قرآن
 و سعودی حمد الله و روح الذمب که مقبول علمای عامیه و اهل جلیل و رکن وثیق ایشان است میگوید
 جسیع ملک بنی امیه تابعیت ابو العباس سفاح هزار ماه کامل بودند نه ناصح چنان ایشان نو سال
 و یازده ماه و سیزده روز ملک داشتند آنگاه میگوید مردم خلاف کردند در تواریخ ایام ایشان
 و تقوید و اعتماد بر آنست که ما ذکر میکنیم و او صحیح است نزد اهل بحث و معنیان تاریخ این جهان معوی بیست سال
 یزید سه سال و هشت ماه چهارده روز و معاویه بن یزید یک ماه و یازده روز مروان هشت ماه و پنج روز
 عبد الملک بن مروان بیست و یک سال و یک ماه و بیست روز و ولید بن عبد الملک نه سال و هشت ماه
 و دو روز سیمان بن عبد الملک دو سال و شش ماه و یازده روز عمر بن عبد العزیز بن مروان دو سال
 و پنج ماه و پنج روز یزید بن عبد الملک چهار سال و سیزده روز هشام بن عبد الملک نوزده سال و نه ماه
 و نه روز ولید بن یزید بن عبد الملک یک سال و سه ماه و یزید بن الولید دو ماه و ده روز میگوید اسقاط
 کردیم ایام ابراهیم بن الولید بن عبد الملک را چنانکه ابراهیم بن المهدی را اسقاط کردیم از خلفای
 بنی عباس و مروان بن محمد بن مروان بن سیمال و دو ماه و ده روز تابعیت سفاح واقع شد و آنچه
 نو سال و یازده ماه و سیزده روز میشود اضافه میشود باینست هشت ماهی که مروان در آنست
 باین عباس معقوله میگردانند که پس ملک ایشان نو و یک سال و نه ماه و سیزده روز میشود نقص
 میکنیم از او ایام خلافت امام حسن علیه السلام که چنانچه و ده روز باشد هم نقیصه میکنیم از او ایام عبد
 بن الزبیر لعنه الله را و قتیقه شده شد و او هفت سال و ده ماه و سه روز بود پس باقی بعد از که
 این دو فقره هشتاد و سه سال و چهار ماه است که هزار ماه تمام میشود آنگاه میفرماید و قومی گفته اند
 که تاویل قول خدا ای عز وجل لیل القدر خبر من الف شهر آنست که ما گفتیم تمام شد کلام سعودی و در باب
 اهل بیت عصمت این معنی منکر را ورود و متکثر الوجود است و در کافی و در تفسیر علی بن ابراهیم رضی
 عنها منقولست که مراد از الف شهر ایام ملک بنی امیه است که در آنها لیل است در نیت ظاهر آنست که

ایام
 بنی امیه
 ماه ریاست دولت
 و کاهن و ارجح است
 میخوانند و کاهن
 بخلاف منکر و
 مروان چهار
 خلع کرد
 نه ماه

مراد آن باشد که ثواب لیل القدر به بنی امیه و اتباع ایشان داده میشود چه کثیری از اخبار فضل لیل القدر
 در ایام ایشان وارد شده و درین اخبار ایام عثمان از ملک بنی امیه محسوب نشده اگر چه در
 عموم اخبار شجره ملعونه داخل و آیات و اخبار دیگر او را شامل است و آیات دیگر در مذمت بنی امیه
 در قرآن مجید نازل شده ولی چون من بنده غالباً درین کتاب مبارک دوستدارم از اموریکه
 محل اتفاق مسلمین است نقل کنم چنان زیارت شریفه مشتمل بر باب عقاید شیعه از اصول
 توفی و فضول تبری است و البته نشر اخبار مخالفین در این باب الزام ادخل و در قلوب واقع است
 بهینست در گفتار مردم با ضیق مجال و قلت سباب و کثرت مشاغل نظریه و نقد دشواغل فکریه اکنون
 یکی دو حدیث علاوه بر آنچه تفاسیر آیات نقل شد از کتب ایشان بر آورده میکارم و مثالب شهد
 المحب بنقصها و النقص ما شهدت به الاحباب آدرجوه النحویان و جز آن از مستدرک
 حاکم نقل شده که میگوید عن مسلم الربیع عن العلا عن ابیه عن ابی هریره قال قال النبی ص دایت
 فی منامی کان بنی الحکم بن ابی العاص بنزول علی منبری کما یزوال القردة فنادای النبی ص
 مستجماً ضاحکاً حتی مات یعنی ابو هریره گفت پیغمبر فرمود در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی العاص همچو
 بر منبر من چنانچه بوزینه میجد پس دیده نشستم پیغمبر در جمعی که بخند و تاوقات کرد آنگاه حاکم میگوید که صحیح الاستیاضه
 بر شرط مسلم و دانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیه بودند که شیخ ایشان ثالث بود و در نسبت خواب پیغمبر
 متعده باشد یا الحاق خصوص بنی مروان از تحریف رواه باشد در زمان معویه بجهت اخراج آل حرب
 ولن یصلح العطار ما افسد الدهر ب ایه الله العلامة اجزل الله تشریفیه و اکرامه رنج
 الحی از صاحب کتاب الهامیه که از علای اهل سنت است روایت میکند که از ابن سعید نقل کرده لکل
 شئی افه و افه هذا الدین بنوا امیه هر چیز را آفتی است و آفت این دین بنی امیه است صحیح در صحیح
 مسلم روایت میکند پیغمبر فرمود هلاک امتی علی ید هذا الحی و این خبر را بعد از ذکر خبری نقل میکند
 که متضمن ذکر بنی امیه است و نقل او مسترینه میشود بر اراده بنی امیه از هذا الحی و علما چنین فهمیده اند
 از نینجت ابن بطریق عمیه الرجه او را از اخبار مذمت بنی امیه شمرده چنانچه در بکار از او حکایت کرده
 و خبر بخاری مؤید و معین این معنی است که ابن حجر در رساله تطهیر اللسان میگوید بسند حسن روایت شده
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود شر قبایل العرب بنو امیه و بنو حنیفه و ثقیف هم این مجردان
 رساله آورده که در حدیث صحیح است که حاکم گفته بشرط شیخین است کان ابغض الاحیاء و الناس
 الی رسول الله صلعم بنو امیه و بخاری در صحیح خود عنوان میکند باب قول النبی ص هلاک

امتی علی یدی اعینده سفهاء حدثنا موسی بن اسمعیل حدثنا عمر بن محیی بن سعید بن عمرو بن سعید
قال اخبرني جدي قال كنت جالسا مع ابي هريرة في مسجد النبي بالمدينة ومعاشر وان قال
ابو هريرة سمعت الصادق المصدوق يقول هلك امتي علی یدی غلة من قریش فقال مروان
لغنه الله عليهم غلة فقال ابو هريرة لو شئت ان اقول بني فلان وبني فلان لفعلت فكننت
اخرج مع جدي الى بني مروان حين ملكوا بالشام فاذا راهم غلمانا احدا قال لنا عسى هو لانا ان
يكونوا منهم قلنا انت اعلم خلاصة انك ابو هريرة كفته از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرموده است که است بر دست
جوانانی است از قریش مروان گفت لعنت باد بر انجوانان ابو هريرة گفت اگر خواهم بگویم بنی فلان و بنی فلانند
میگویم کنایه از اینکه بنی عرب و بنی مروانند عمر و بنی محیی که راوی حدیث است میگوید با جدم که سعید بن عمرو
باشد بجانب بنی مروان در شام میرفتم چون آنان را جوان نورس میدیدم میگفت شاید اینها از ایشان
باشند میگفتم تو دانایتری و از اینجا معلوم میشود که ابو هريرة روایت کرده است که است بر دست بنی مروان
که شعبه از بنی امیه هستند و از عنوانیکه باب الامر بحسم یا و کرده معلوم میشود که پیغمبر این طایفه را سفهاء خوانده
و چنین است چه دین بدینا فروختند و پیروی معارف و طاعت کردند مثل ولید فاسق که چنانچه در تاریخ خمیس
میکرو زنجانه درآمد و دید دخترش را با دایه اش نشسته بر زانوی وی نشست و از آن بکارت وی کرد
دایه او گفت دین مچوس را پیشه کردی این شعر را بخواند من را قبل الناس مات هما و فاذا بالذلة الجحش
و ابن ابی اسحق در طی اخبر رجحای عرب نقل میکند که یکروز سلیمان بن یزید بن عبد الملک که برادر ولید
باشد در مجلسی گفت خدای لعنت کند بر ادرم ولید را که همانا فاجر بود و مرا تکلیف بفاخته کرد یعنی اراده
لواط بوی کرد کسی از خوشیشان وی با وی گفت ساکت باش بخدای سوگند که اگر او قصد کرده باشد
همانا کرده است و اجمال این خبر را جلال سیوطی در تاریخ خود ذکر کرده و در غالب کتب اهل
سنت مذکور است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت و ولید برخاست و شراب خورد و جاریه
هم مست بود با وی در آویخت و ویرا بسپوخت و قسم یاد کرد که با مردم نماز نکند جز او پس لباس
خود را بوی پوشانید و آن جاریه را مست با آرایش جنابت و منی مسجد فرستاد با مردم نماز گذاشت
و هم در تاریخ خمیس و جزاوست که غنیمت سفح کرد و اراده کرد بر بام کعبه تخرج کوس عقار و نیل لذت
بوس و کنار کند و در اکثر کتب مذکور است از آنجمله ادب الدین و الدینا که از مؤلفات ماوردی است
بلکه از متواترات است که یک روز بقرآن تعال کرد این آیه آمد و استفتحا و خاب کل جبار عنید
قرآن را بر هم گذاشت و چندان کتاب را بر آتش زد که پاره پاره شد و این شعر بخواند تهددنی بجبار عنید

فما انا ذاك جبار عنید : اذا ما جئت ربك يوم حشر : فقل يا رب من قني الوليد :
حیوة انجوان و جزاوست که در باغ خود مصنعی یعنی حوضی ساخته بود پر از شراب و هر وقت راغب شوات
میشد خود را در آن حوض می افکند و چندان مجزود که نقص از اطراف آن حوض ظاهر میشد و ابن ابی حنبله
او را در دیوان الصبا به در شمار خلفائی یاد میکند که در عشق خلیع العذار و کسسته مزار بودند و او را انطاکی
در ترمین الاسواق ذکر میکند که ولید عاشق نصرانیه شد و مراسله با وی کرد و معشوقه با نمودن و یکیش
عقلش از سرش برود تا یک روز عید لباس مبدل پوشید و با صاحب باغیکه دختران نصرانی تیره
و تفرج در آن میرفتند قرار داد که در آن باغ برود چون فلان باغ شد معشوقه روی با او آب کرد و گفت
این کیست تو آب گفت مصیبت زده است از در رحم با وی مزاج بسیاری کرد تا اندکی بنظر آرام شد
انگاه با معشوقه گفتد شناسی این کیست گفت نه گفتند این خلیفه است از این روی تن در داد و زن ولید
شد و این شعر را ولید در حق او میسر اید اضحی فوادك یا ولید عمید : صبا قدیمیا للحسان
صیودا : من جت و اضحی العوارض طفلة : برزت لنا نحو الكنيسة عیدا : ما زلت ارقها
بعینی و امق : حتی بصرت بها تقبل عودا : عود الصليب فویح نفسي من رای : منكم
صلیبا مثله معبودا : فسئلت رجبی ان اکون مكانه : و اکون فی لهبا لجم و قودا :
اجاب الله مسئلته و هم در حق این نصرانیه میگویند بعد از اینکه سرش فاش و امرش مشهور شد الا
جدا سعدی و ان قیل انی : کلفت بنصرانیة تشرب الخمر : یهون علينا ان نطل نهارنا
الی اللیل لا اولی ذلی و لا عسرا : و سعودی ره در مروج الذهب روایت میکند که یک وقت
ابن عایشه معنی نزد ولید آمد و این بیت تغنی کرد اتی رایت صبیحة النحر : حوران عن عیة الصبر
مثل الکواکب فی مطالعنا : عند العشاء اطفن بالبدن : و خرجت ابی الاجر محسبا
فرجعت موفورا من الوزر و لید گفت احسنت و الله و او را بحق عبد الشمس سوگند داد تا اعاده کند
اجابت کرد بارش سوگند بحق امیه دادا عادت کرد سپچین این شجره ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد و او را
نمود و ابن عایشه اجابت کرد آن بخودش رسید و گفت بجان من که باز بخوان باز خواند حالت طرب در
وی اثر کرد و در روی ابن عایشه بفتاد و یکایک اعضای او را بوسه زد و گرفت تا بمذاکیر او رسید و خشمش
که او را بوسه داد ابن عایشه را نهی خود را فراموش آورد و او را استور کرد و ولید گفت والله دست بر نیدم
تا بوسه پس حشفه او را بوسید آنگاه مستانه فریاد زد و اطر باه و اطر باه و لباس خود را یکسره از بر
بگرفت و بر ابن عایشه بیفتاد و خود عریان و مجرد با ایستاد تا لباس جدید برای او آوردند و امر کرد که هزار دینار

ز سرخ برای این عایشه بیاورند و استری منر ما ذواتا آورند و این عایشه را سوار کرد و گفت باید
 با استر بر بساط من مشی کنی که آتشی پانیده در جگر من نسوزد و خنک آنگاه مسعودی میگوید این عایشه این شعر را
 بریزید پدر و لیسید هم بخواند و بر لب آورده و گویند او ملحد شد در طرب خود و کفر گفت و بسا فی گفت ما را با این
 چهارم شراب در ده و ولید این طرب را بارش از پدر برده تمام شد کلام او هم در مروج الذهب و کامل مبردا
 ولید سوء عقیدت خود را افشا کرده این شعر بخواند قلعب بالخلافة هاشمی و بلا و حی اناه ولا کنا
 فقل لله بمنعنی طعامی و اقل لله بمنعنی شرابی وانا استغفر الله من حکایت شعره
 و کنا بکفره و ولید این کفر مخصوص را از یزید روایت میکند و وی از ابوسفیان چنانچه انشاء الله من بعد
 اشاره بکلمات ایشان خواهد شد و از صفات معروفه و آنست که کثیرهای پدرش که منکوحه او بودند و اولاد
 از او آورده بودند و طی کرده و معروف بوده در زمان خلفای لاحق و در السنه مورخین اهل سنت
 بولید فاسق و ولید زندیق و در تاریخ ائمه است که معانی جبریری کتابی در سخافت و فجور و الحاد
 و زندقه و لید تصنیف کرده و در تاریخ خمیس از ذهبی روایت کرده که رسوخدای فرمود لیکنون فی هذه
 الامه رجل یقال له الولید هو اشد هذه الامه من فرعون لقومه امر عجیب و خطب قطع
 اینست که ولید با اینهمه شقاوت و شر و زندقه و فجور را امام مقرر الطاعه و خلیفه رسول و امیر المومنین میگویند
 بلکه از قاضی عیاض نقل شده که او یکی از خلفای اثنی عشر است که در حدیث متواتر نقل متفق علیه
 بنی السخا صه و العاصه منصوصند و در تاریخ ائمه از ابن حجر عسقلانی معروف بشیخ الاسلام شارح صحیح
 بخاری و صاحب صابه و غیره نقل کرده که تفسیر قاضی عیاض احسن وجه و ارجح اقوال است یا العجیب بگونه
 میگوید که انسان را ضعیف شود که اینگونه مردم را امام شمارد و طاعت کند و معرفت از او واجب بداند
 اینها اثر خذلان و بی توفیق است و الا قابل تجویز اینگونه امور نمیکند و بعون الله حسن مشیت در ذیل
 ذکر یزید شطری صاحب از تمة این باب بیان میکند و عین عبارت قاضی عیاض و پاره مطالب
 دیگر مذکور خواهیم داشت و ما در این مقام اگر چه تطویل کلام کردیم ولی از غرض اصلی خارج نشدیم
 که شرح مثالب و نشر معایب بنی امیه باشد چه سایر اینطایفه هم از این قبیل و ساکین سبیل نبوده
 و کفر و زندقه و الحاد و فسق و فجور و جور و طغیان توارث از ابوسفیان و حکم در ایشان از پدر به پسر
 منتقل میشد و اگر کسی توارث و سیر رجوع کند شکی در اینها نمیکند خصوصاً توارث اهل سنت و جماعت که
 شبهه تعصب در آنها نمیرود و و مما امن در صد و اخفای عیوب خلفای خود میشد ولی باز بتأیید
 الهی و امداد سماوی جا بجا و کتاب بکتاب حق بر زبان ایشان جاری میشود و اعتراف بفضایل

انما بدی و رذائل دشمنان خدا میکنند چنانچه علماء شیعه عموماً و فضل بنید هم اند خصوصاً در استقصا
 اینکلمات خط موافق و سعی مشکور دارند و این بنده با عدم فرصت و قلت بضاعت گاه گاه بر سبیل
 استطراف و استطراد برخی از آنها را درین مختصر تضمین میکنم و کوشش زد سامعین ینایم و از محاسن کتب
 و بدایع رسائل مشغور است که معضد عباسی فرما ذاد بنویسند در سنه و هیئت و هشاد و چهارم جری
 و بر سنابر بخوانند و منع کرد و سقایا از ترجمه بر معاویه که مرسوم بود چنانچه از تاریخ محمد بن جریر الطبری
 در شرح پنج حدیدی مذکور است و آن مشغور مشتمل است بر طایفه از اخبار و آثار و مساموی بنی امیه
 عموماً و خصوصاً و اکثر اخبار مذکوره را حاوی است و سایر بدع و فتن ایشان را بخواشاره و اجمال
 متضمن است و چون قول خلیفه از خلفای سنیانست البته اطاعت او واجب است که در اینجا تحریض
 و تحرییس بر لعن بنی امیه و برائت از معاویه و اضراب او کرده است و چون عبارت آن مشغور غایت
 فصاحت و اتقان و غایت است اولیتر آنکه ما عین آنرا درین مختصر نقل کنیم و ترجمه آن نیز و ازین جهت
 مطالب او در مواضع متعدده این کتاب مذکور شده و خواهد شد انشاء الله و از برای علماء و اهل
 فضل مطالعه او مایه مسرت و ابتهاج خواهد شد و فیه بعد الحمد و الصلوة اما بعد فقد انتهی
 الی امیر المومنین ما علیه جماعه العامة من شبهة قد دخلتم فی ادیانهم و فساد قد لحقهم فی
 معتقد هم و عصبیه قد غلبت علیهم اهلهم و نطق بها السنه هم علی غیر معرفه و لا دویه
 قد قلد و افینها قاده الضلالة بلا بدینه و لا بصیره و خالفوا السنن المتبعة الی الالهواء المتبدعة
 قال الله تعالی و من اظلم من اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین
 خروجاً عن الجماعة و مسارعة الی الفتنه و ایتاد الفرقه و تشتیبا للکلمه و اظها و الموالاة من قطع
 عنه الموالاة و تبر منه العصمة و اخرجه من الملة و اوجب علیه اللعنة و تعظیماً لمن صغر الله حقه
 و اوهن امره و اضعف دکنه من بنی امیه الشجرة الملعونة و مخالفة لمن استنقذهم الله به
 من الهلکة و اسبغ علیهم به النعمة من هل البرکة و الرحمة و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم فاعظم امیر المومنین ما انتهی علیه من ذلك و رای ترک انکاره حرجا علیه فی الدین و
 فساد المن قلد الله امره من المسلمین و اهمل الی ما اوجبه الله علیه من تقویم المخالفین و تبصیر
 المجاهلین و اقامه الحجج علی الشاکین و بسط الید علی المعاندين و امیر المومنین مجرب که معاشر
 المسلمین ان الله جل شاناه لما ابقت محله بدینه و امره ان یصدق بامر به با هیل و عشره
 فداهم الی دبه و اندرهم و بشرهم و نصح لهم و ارشد هم فکان من استجاب له و صدق قوله و تبع

امره نفري من بني ابيه من بين مؤمن بما اتى به من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعز اذا
 واشفاقا عليه قومهم مجاهد بصيرته وكافهم مجاهد بنصريته وحبته يدفعون من نابذهم
 من طائفة وعائده ويتوثقون له من كائنه وغاضده ويبايعون له من سمح له بنصريته ويتجسسون
 اخبارا وعدائهم ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له برأي العين حتى بلغ المدى وهاتان
 وقت الاهتداء فداوا في دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة
 واحسن هدى ورغبة فجعلهم الله اهل بيت الرحمة واهل البيت الذين اذهب عنهم
 الرجس وطهرهم تطهيرا معدن الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافة اوجب الله لهم الفضيلة
 والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن غائده وكذبه وحاربه من عشيرة العد والكثير والسواد
 الاعظم يتلقونه بالضرر والتشريب ويقصدونه بالاذى والتخويف ويثابذونه بالعداوة وينصبون
 له المحاربة ويصدون عن قصده وينالون بالتعديب من اتبعه وكان اشدهم في ذلك
 عداوة واعظمهم له مخالفة اولهم في كل حرب ومناصبه ورأسهم في كل اجلاب وفتنه لا يرفع على
 الاسلام راية الا كان صاحبها قائدا لها ورئيسها اباسفيان بن حرب صاحب الحد والمجد
 وغيرهما واشياؤه من بني امية الملعونين في كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله
 في مواطن عدة لسابق علم الله فيهم وما ضي حكمه في امرهم وكفرهم ونفاقهم فلم يزل لعنه الله
 يجارب مجاهد ويدافع مكائلا ويحلب مثابذ احق قهره السيف وعلا امر الله وهم كادوا
 فتعوز بالاسلام غير منطوع عليه واسر الكفر غير متلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه
 بحاله وحالهم ثم انزل الله تعالى كما باينا انزل على رسوله يد كرميه شانهم وهو قوله تعالى
 والشجرة الملعونة في القران ولا خلافت بين احد من انه تبارك وتعالى اراد بها بني امية
 ومما ورد من ذلك في السنة ورواة ثقات الامة قول رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد راها مقبلا
 على حمار ومعوية يقوده ويزيد بسوقه لعن الله الراكب والقائد والسائق ومنه ما روي
 الرواة عنه من قوله يوم يبعث عثمان تلقوها بابني عبد شمس تلقف الكرة فوالله ما من
 جنه ولا نار وهذا كفر صراح بالحقة الملعنة من الله كما لحقت الذين كفروا من بني اسرائيل
 على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ومنه ما يروى من قوله
 على ثنية احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائدهم بنا ربنا محمدا وقتلنا اصحابه
 ومنها الكلمة التي قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود ولقد اصبغ ملكا بن

عظيمنا فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة ومنه قول يوم الفتح وقد راى بالالا
 على ظهر الكعبة يؤذن ويقول اشهد ان محمدا رسول الله لقد سعد الله عبته بن ربيعة اذ لم
 يشهد هذا المشهد ومنها الرواية التي راها رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجها قالوا فما راى بعدها
 ضاحكا راى نفرا من بني امية ينزولون على منبره نزول القردة ومنها اطلاد رسول الله صلى الله عليه وسلم الحكم
 بن ابي العاص لمحركاته اياه في مشيئة والحقة الله بدعوة رسول الله افته باقية حين التفت اليه
 فراه يتخلج بحكيمه فقال كن كما انت فبقى على ذلك سائر عمره هذا الى ما كان من مروان ابنه
 في افتتاحه اول فتنة كانت في الاسلام واحتقابه كل دم حرام سفك فيها او اريق بعدها
 ومنها ما انزل الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم ليلة القدر خير من الف شهر قالوا ملك بني امية ومنها
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا معوية ليكتب بين يديه فلما فاع بامره واحتل بطعامه فقال لا اشبع
 بطنه فبقي لا يشبع ويقول والله لا اترك الطعام شبعاء ولكن اعياء ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه واله قال يطلع من هذا الفج رجل من امتي يجسر على غير ملتي فطلع معاوية ومنها ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا رايت معاوية على منبري فاقتلوه ومنها الحديث المشهور المرفوع
 انه قال ان معوية في ثابوت من نار في اسفل درك من جهنم ينادي يا حنان يا منان
 فيقال له الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين ومنها انراة بالحاربة لافضل
 المسلمين في الاسلام مكانا واقد مهم اليه سبقا واحسنهم فيه اثر اذ ذكرا على بن ابي طالب
 يثاذه حقه بيا طله ويجاهد انصاره بضلاله واعوانه ويجاول ما لم يزل هو وابوه يجاول
 من طفاء نور الله وجود دينه ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون ويسهوى
 اهل الجهالة وبهوه لاهل الغباوة بمكره وبغية الذين قد مر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر عنهما
 فقال لعمار بن ابي اسحق تلك الفتنة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار موثرا
 للعاجلة كافرا بالاجلة خادجا من ربيعة الاسلام مستحلا للدم المحرام حتى سفك في فتنته
 وعلى سبيل غوايته وضلالته ما لا يحصى عدة من اخبار المسلمين الذين ابين عن دين الله
 والناصرين لحقه مجاهد في عداوة الله مجتهدا في ان يعصى الله فلا يطاع وبطل احكامه
 فلا تقام ويخالف دينه فلا يدان وان تعلوا كلمة الضلال وترفع دعوة الباطل وكلمة
 بني العلي ودينه المنصور وحكمة النافذ وامره الغالب وكيد من غاداه وحاده المغتو
 الداحض حتى احقت اوزار تلك الحروب وما اتبعها وتطوق تلك الدماء وما سفك بعدها

وسن سبغ الفساد التي عليه اثمها واثر من عمل بها وانا احل الحرام لمن ارتكبها ومنع الحقوق اهلها
وغرته الامال واستدرجه الامثال وكانت اوجبا لله عليه به اللعنة قتله من قتل صبرا من
خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحق الخزازي وحجر بن عدي الكندي
فبين قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة ثم ادعاه زياد بن سمية اخا
ونسبه اياه الى ابيه والله تعالى يقول ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله ورسول الله يقول
ملعون من ادعى الى غير ابيه او انتمى الى غير مواليه وقال الولد للفراش وللعاهر الحجر فخالف
حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر فاحل بهذه الدعوة
من محاد الله ورسوله في ام حبيبه ام المؤمنين وفي غيرها من النساء من شعور وجوه وقد
حرمها الله واثبت بها من قرين قد ابعدها الله طالم يدخل الدين خلل مثله ولم ينل الاسم
بتدليل بشبهه ومن ذلك ما يثاره بخلافه الله على عباده ابنه يزيد المسكر الخبيث صاحب الديكة
والفهود والقرعة واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبة
وهو يفسد سفهه ويطمع على رهقه وخبثه ويعان سكراته وفعلاته وفجوره وكفره فلما تمكن قائله
فيما تمكن منه طلب بشارات المشركين وطوائفهم عند المسلمين فوقع باهل المدينة في فجرة
الحرة الواقعة التي لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفى عند نفسه غليله وظن انه
قد انتقم من ولياء الله وبلغ الشار لا عدا الله فقال مجاهرا بكفره ومظهر الشكره ليت
اشياخي بيد ربه واء جزع الخزيج من وقع الاسل قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه
ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده ثم اغلظ ما انتهك واعظم
ما اختره سفكه دم الحسين بن علي مع موقعه من رسول الله ومكانه ومنزلته من الدين
والفضل والشهادة له ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجترأ على الله وكفر ابدنه
وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لمحرمته كما بما يقتل منه ومن اهل بيته قوما
من كفره بتوك والد يله ولا يخاف من الله نعمة ولا يراقب منه سطوة فتر الله عنهم واخبث
اصله وفرعه وسلبه ما تحت يده واعلله من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله معصيته
هذا الى ما كان من بني مروان من بتدليل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله
بنيهم دولا وهدم بيت الله واستحلال حرامه ونصبهم الجانيق عليه ودمهم بالنيران اياه
لا يالون له احراقا واخرابا ولما حرم الله منه واستباحته وانها كاولن لجا ايه قتلا وتشكيلا

ولن منه الله به اخافه وتسريرا حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب استحقوا من الله الانتقام
وملاؤ الارض بالجور والعدوان وعموا بلاد الله بالظلم والافتساد وحلت عليهم السخطة وزلت
بهم من الله السطوة اتاح الله لهم من عمرة نبيه واهل وراثته ومن استخلصه منهم بخلافه مثل
ما اتاح من اسلافهم المؤمنين واثباتهم المجاهدين لآوائهم الكافرين فسفك الله به دما ثمهم
مرتدين كما سفك باوائهم دما باوائهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين
ايها الناس اتقوا الله ليطيعوا وحكم ليفعل قال سبحانه وتعالى ان الله تعالى عن الكافرين
واعذتهم سعييرا وقال اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فالعنوا ايها الناس من لعن الله ورسوله
وقادحوا من لا تالون القرية من الله الا بمفارقة الله العن ابا سفيان بن حرب بن امية بن زيد بن
معوية ومروان بن الحكم وولد لولد الله العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعداء الدين ومجاهد
الرسول ومعطلي الاحكام ومبدلي الكتاب ومنتهكي الاحكام اللهم اتا بئر اليك من موالاة
اعدائك ومن الاغراض لاهل معصيتك كما قلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد
الله ورسوله ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتاملوا سبل الضلالة تعرفوا سبلها فقفوا
عند ما وقفكم الله عليه وانفذوا كما امركم الله به وامير المؤمنين يستعصم بالله لكم وبسبله
توفيقكم وبرغب اليه في هذا يتكم والله حسبه وعليه توكله ولا قوة الا بالله العلي العظيم
واكرش ابنين برساوي بني امية ميخا ابي مطلع بشوي نظركن برساو مفاخره بني هاشم وبني امية كدر شرح مذكور ايضا
فوائد من ازخود شارح نقل شده چه جا خط با اينكه از اعداء امير المؤمنين است ورساله در اثبات امامت
مروان بن نوخته واسم او را كتاب امامت امير المؤمنين معوية كذا شته در رساله مفاخره شطري مضع و
فصل مشع از خبث اعراف وسوء اخلاق وروايت حسب وروايت نسب اين شجرة ملعونه وطايفه ميشويه ياد
كرده است والله دداني القسم المغربي ده حيث قال ثم امتظاهها عبد شمس فاغتدت ههرا وبذل
رسمها لخصار وتنقلت في عصبة اموية ليسوا با طهار ولا ابرار ما بين ما فون الى مترندين
ومداهن ومضعف وجمار قال ابن ابي الحديد فاما قوله في بني امية ما بين المافون فماخوذ
من قول عبد الملك وقد ذكر الخلفاء فقال اني والله لست بالخليفة المستضعف ولا بالخليفة
المداهن ولا بالخليفة المافون عني المستضعف عثمان وبالمداهن معاوية وبالمافون يزيد فخر
هذا الشاعرين اشين وهما الزنديق وهو الوليد والجماد وهو مروان بن محمد قنبيس وجماد
از كامل بياي كه از مصنفات عماد الدين حسن بن علي الطبري است كه معاصر حق وسماء البشر قدس سرهما ياد

و برای بهاء الدین محمد چینی در عصر بزرگوار نوشته چنانچه از ریاض العلماء فاضل متبع میرزا عبدالمعروف
به افندی تلمیذ علامه مجلسی قدس استفاذه میشود نقل شده که گفته امیه غلام رومی بوده عبد شمس را و چون
زیرک و کس ویدیقتی کرد و پسر خود قرار و مشهور شد بامیه بن عبد شمس چنانچه میگفتند زید بن محمد قبل از
نزول آیه و مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ و ازین روی روایت شده از صادقین علیهم السلام
یعنی اهل البیت در تفسیر آیه غَلَبَتِ الرُّومُ که ایشان بنی امیه اند و ازینجا ظاهر میشود نسب معانی عثمان
و کفایت میکند ایشان را در عدم استحقاق خلافت چه رسوخدای فرمود الامامة من قبلش و هم در
بحار الزام النواصب حکایت میکند که امیه از صلب عبد شمس نبوده بلکه از رومیان بوده و عبد شمس
اوراستمخاق کرد و منسوب بوی شده بنوامیه تا ما از صمیم قریش نیستند بلکه محلی باشند و مصدق
این خبر کلام امیر المومنین علیه السلام است که فرمود بنی امیه لصاقد و صحیح النسب تا عبد مناف نیستند و
معویه ممکن از انکار نشد و محقق محدث کاشانی قدس الله سره النورانی از صاحب کتاب استغاثه
فی برع النشانه که علی الحقیق چنانچه محقق تحریر شیخ اسد الله ششتری نقل تلمیذ متبع او شیخ عبد الباقی کاظمی در حاشیه
نقد الرجال متعرض شده و مستند از اشاره شیخ یوسف بحرانی شده از مصنفات علی بن احمد کوفی صاحب
کتاب انبیا و کتاب اوصیاء است و این کتاب در رجال نجاشی مذکور است با اسم کتاب برع محدثه و شهادت
میدهد بر این روایت او بلا واسطه از جعفر بن محمد بن مالک الکوفی و با وجود این محقق تبریز مذکور در صفاتی و تحفه
بیت مجلسی در مقدمه بحار الانوار نسبت باین شیم داده اند و هذرا غریب جدا آنها مع سخته باعها و کثرة
اطلاعهما و باجمعه در کتاب مذکور است که روایت شده از علماء اهل بیت در اسرارشان و علومشان
که بعد از ایشان رسیده اینکه قومی منسوب بقریش میشوند و از ایشان نیستند و حقیقت نسب این از خبر است
که میداند او را جز معدن نبوت و ورثه علم رسالت و این مثل بنی امیه است که گفتند ایشان از قریش نیستند
و اصل ایشان از روم بوده و در ایشان است تاویل این آیت غَلَبَتِ الرُّومُ معنی او چنانست که غلبه کرد
بر ملک و زود که غلبه کند بر ایشان بنی عباس و این تاویل چنانکه در صفاتی است مناسب قرائت غلبت
بصیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده و در بحار از کثر الفوائد علامه که اچلی بدو طریق یکی از این عقده
و دیگر از محمد بن العباس الهاشمی صاحب تفسیر معروف قریب باین معنی را روایت کرده است و میتوان
اشاره باین ضعف نسب بنی امیه باشد اشعاریکه ابو عطاء سندی که از مشاهیر شعرای مخضرین و متینان
در هجای بنی امیه گفته است که ذکر آنها فی نفسه مرغوب است اگر چه اشاره باینجست ضعف نباشد بلکه دده
و علی الله بهر فلقدا جاد ما شاء اننا لخیر الملیة هاشم و بنوامیه اذ ذل الاشرار و بنوامیه

عده هم من خروج و لها شرم فی المجد عود نضار اما الدعاء الی الجنان فها شرم و بنوامیه
من دعاء الناد و بها شرم زکات البلاد و اعشیت و بنوامیه کالسراب الخار فایک طایفه انبی امیه
اگر چه در غربت یافتند و خود را خلیفه ملقب کردند ولی اعتدای ایشان نیست و در شمار نمی آیند چنانچه ایام ایشان مضطرب
بوده غالباً و ملکیتی فقط نداشتند و تمام اندلس بلادی چند پیش نیست ازین روی نظر ایشان نشده و ملک ایشان
از ایام خلافت بنی امیه محسوب نشده چنانچه ایام خلافت عبد الملک را که در روزگار عبد الله بن الزبیر بود
محسوب شده چه خلافت او مخصوص باردن که دمشق و حوالی او باشد و در سپهرین معویه در زمان خلافت ظاهر
حضرت امام حسن باینکه حکمران مصر و شام بود خلیفه بشمار رفت پس قات ملک و ضیق ممکن موجب عدم
اعتداد و قلت اعتناء است نه اختصاص بمشرق و مغرب چنانچه در بحار است که وجه عدم التفات ایشان
اینست که نظر بمشرق است چه محل اعتنا است و این وجه اگر ممکن لا رجاء بوجه اول باشد صحیح است و الا ضعیف
و موهون است بقضیه ظاهر عبارت زیارت با قطع نظر از آنکه و تعمیم بلفظ قاطبه که موجب ابا
سیاق کلام است از تخصیص کشف میکند از اینکه بنی امیه یکسر ضعیف و مستوجب لعنت چه ظاهر اینکه
مسئله در عنوان حکم اخذ و صفی نکرد که عام معنون و منوع او بشود اینست که در افراد عام چیزی که قابل معارضه باشد
نیست پس اگر شک کنیم در بعضی از ادبی امیه که ایا ایشان بعقیده حق و فطرت سلیمه در گذشتند یا نه بکلم
این عموم مذکور میگویم فاسد العقیده بودند چون بود بقضای این نص و مؤمن مستوجب لعن نیست
پس او مؤمن نیست و این چنانست که اگر مولائی بگوید همسایگان مرا اگر امکن باینکه از حال او معلوم است
که دشمنان ویران باید اگر امکن کرد عبارت مذکوره کاشف است از اینکه هیچیک از همسایگان او دشمنش نیستند
و این مطلب را ما در اصول تحقیق مستوفی کرده ایم و والد محقق ماقدر سر در کتاب مطارج الانظار شرحی
وافی و تحقیقی کافی در این باب دارد و باجمعه در عبارت مذکوره استکالیست که مقتضای او اینست که هیچیک از بنی
امیه مؤمن نباشند با وجود اینکه جماعتی از قدامت و متاخرین ایشان ولایت اهل بیت داشتند مثل خالد بن
سعید بن العاص و ابو العاص بن زبیر که از آنند که از بیعت ابی بکر تخلف کردند و با امیر المومنین ثابت قدم
بماندند چنانکه از کتب عامه و خاصه معلوم میشود و اموی ایپوردی شاعر شیخ خرقه سر از علماء شیعه
در المل شمرده و همچنین متبع معلوم میشود که جماعتی از رجال و نشاء منسوب باین قبیل از اخبار بودند
مثل امامه دختر ابو العاص که بعد از حضرت فاطمه علیها السلام بصییت آن حضرت در جباله کنج امیر علیه السلام
آمد و مثل محمد بن ابی حذیفه که مادر او دختر ابی سفیان بود و او خود خواص اولیای امیر المومنین و در محبت ابی
رکن کشید و سالها در زندان محبیه خال بود و با وفات نکرد و جواب ازین اشکال بچند وجه میتوان گفت یکی

اینکه ظاهر از این کلمه موجودین در حال خطاب است و علاوه بر اینکه اضافه بحسب وضع اولی حقیقت در عهد است
و محمود موجودین است و این وجه ضعیف است چه اگر مراد موجودین حال صدور برای وی غیر امام است
که زمان حضرت صادق علیه السلام باشد لازم آید خروج متقدمین بنی امیه و ایشان اکثر بنی امیه اند
و قطع داریم بدخول یزید و معاویه و زیاد و اضراب ایشان در عموم این عبارت و اگر مراد جمیع از زمان باشد
که صدور از هر امامی با نام دیگر ملحوظ شود اشکال در اختیار از زمان سابقه باقی است و وجه دیگر اینکه قلمبر می نویسم
که بنی امیه بحسب فطرت اصلیه اغوجاجی دارند که اگر با استقامت فعلیه هم مجتمع شود عاقبت کار خفته
امر انحرافی از ایشان ظاهر میشود که باز تداد از دنیا بیرون میروند و بر فرض قطع با استقامت سابقه امر
باقی حال او در وقت رحلت جز با استصحاب صورت نه بند و دلیل مذکور که متکفل توجیه نزل است اما
کاشفه از استصحاب و استغراق افراد ایشانست بکلمه ثابت پس حکم میکنیم بجز لعن و تبری از ایشان ولیکن
باید دانست که مراد از بنی امیه حکم بعضی لغت رجال مشوبین از جانب ابناء بنی امیه است پس ذکر امامه که در
و ذکر محمد بن ابی حذیفه که از جانب مادر انساب دارد و اضراب ایشان وجهی ندارد بلکه ابوالعاص را از
بنی امیه شمردن را بی ندارد اگر چه خبر ضعیفی در نیاب و در رساله مفاخره جاحظ هم چنین مذکور است
که بنی امیه در مذنب خبر شجره ملعونه متمسک بود و ابوالعاص در ایشان شد و این سخن در میزان تصحیح انساب
سجده نیست چه ابوالعاص سپهر بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد منافست و او عبشی است چنانکه
در اسد الغابه و غیره مذکور است و ذکر ابیوردی در شیعه هم وجهی ندارد اگر چه شیخ حرقتش سره در اصل
فرموده چه او بر این دعوی افتاد شاهی نموده و از اشعار او افتخار با هریت و تاسف بر فوت مملکت و
ایام ایشان ظاهر میشود و این معنی البته منافی تشیع بلکه مقتضای فطرت خبیثه امویت است و ازین
قبیل اشتباهاست از شیخ حریر شده چنانچه ابوالفرج اصبهانی که مروافیت هم از علمای امامیه شمرده چه
بالاتفاق امامی بنوده بلکه از علماء زیدیه است و اشتباه او از لفظ شیعه مذکور در کلام بعضی شده و فریت
او غالباً با امامیت منافات دارد چنانکه از استقصای تتبع در اغانی ظاهر است و هرگز امامی متدین
راضی نمیشود بعبد الله بن جعفر ذی الجناحین که در عصر خود تالی حسین و ثالث قرین بود نسبت اجتماع
غنا بدید این که حضرت زینب سلام الله علیها که عقیده خد رسالت و محبوبه است و روضه
ثدی زهد و عصمت و لویه و ربیعه حجر علم و حکمت بنویس است حلیله او بود و در خانه او مایه داشت و چنین
از قبیل ترینات و خرعبلات در کتاب اغانی بسیار است و نسبت نزد سید الشهداء علیه السلام در
سفر کربلا در روز عاشورا با معروف و کتاب مقاتل الطالبین او مشهور است و اینقدر تعرض حال او

الکرچه

اگر چه بر سبیل استطراد آمد ولی اگر تامل کنی از اجزاء مراد بود باجماع این شعر از اموی در مقام که دلالت
بر اختلاف عقیده دارد و بنویسم ملکی اقالیم البیلا فاد غبت و لنا دغبة و در هبة عطاؤها
فلما انتهت ایامنا علقنا بنا و شدائد ایام قلیل و خاؤها و کان الینانی السرد
ابتسامها و فصار علینا بالهجوم بکاؤها و صرنا نلا فی الثائبات باوجه رفاق
الحواشی کاد یقطر ماؤها و اذا ما همینا ان ینوح بنا جنت و علینا اللیالی لم بدعنا
حیاؤها و درین بیت که میگوید و صرنا نلا فی بخاطر امیر شمس الشعراء و خاتم الادباء شاعر ماهر و ادیب
معاصر سید حیدر علی رحمه الله که میگوید و چه خوب میگوید من این تجل اوجه امویه و سکیت
بلذات الفجر حیاؤها و از نواضیکه شیب خوار افتخار میکند این ابیات است که در تجدیات است و
قال لصحی سراً ذرات فرسی من الذی تعدی مهره جنبا و فقال اعلمهم بی ان الله
من کان یجهد اخلاف العلی حلیا و ما مات حتی اقر الناس قاطبة بعزه و هو اعلا خند
نسباً و کفایت نموده او را که افتخار به انساب بنی امیه میکند بلکه کان کرده که ایشان اعلا ی متبائل
خندند و نسب با اینکه شنیدی که جمعی منکر قریشیت ایشان هستند و نسب با سفیان حال عامه دارد
معلوم خواهد شد زنی خجالت و فضیحت از زنی که با یوسفیان میرسد و منتی با میه میشود و لوقیل للکلب
امثاله و عوی الکلب من لؤم هذا النسب و در جای دیگر از تجدیات است و وانی وان کان
الهوی یستفرنی و لذو مرة قطاعة للقرائن و اروم العلی و السیف یخضبه دم و
بابیض بئال و اسمر مارن و ان خاشن تنی الثائبات تشبثت و باروع عبیل الساعدین
مخاشن و اذا سمنه خسفا تلطی جناحه و اجلین عن قرن الدمشاهن و لن سلبتني
نخوة امویة و خطوب اغانیها فلست لحاض و قاتله الله ما اشعره و در جای دیگر از تجدیات
خارج از ادب صباوت شده تخمیس در نزل میکند و میگوید و بنی حثیم الله الله فی دحی و فطالبه الله
الذی قوله الفعل و مرد علی جرد باید تمدها و الی الشرف الضخم الخلائف و الترسل
دمر اموی لیس بنکسر فرده و ما بعده الا الفرار و القتل و الهیک فی عثمان للناس
عبرة و فلا ترخصوه طله انه یغلو و لولا الهوی صارت الیکم کیدبة و یغفل من نجد
بها الحزن و السهل و از تامل این اشعار جای تامل در عدم استقامت او نمیند و از همه صریحتر این
مقطوعه اخیر بود که تذکره عثمان و افتخار بحروب و صفین بود بلکه اشعار بواقعه طف داشت چنانچه
خواهی دانست که بنی امیه بعشیران مطالبه خون عثمان این فتنه را انگیختند و بتلافی او سپار کار را کردند

و عجب آنست که مقطوعه اولی که ذکر کردیم در وفیات مذکور است و شیخ حرره در حالات او از کتاب
 مذکور نقل میکند و از مضمون این شعر غفلت کرده با جمله تقریب و جملاتی این بود که شنیدی
 و انصاف اینست که التزام باین وجه بر وجهیکه فعلا امور قطعیه کنیم بر فرض تحقق با حکیم این دلیل است
 سلامت عقیده کاری بس شکل است خاصه اینکه عومات دیگر از فضایل مؤمنین در دست است
 که التزام بتخصیص آنها صعب متعصب است و خالی از تأیید نیست روایت حیو بن کثیر که سابقا گذشت
 که پیغمبر فرمود مؤمنین ایشان کنند چه اینچه بلاحظه اشتغال بر ذم بنی مروان مطنون الصدق است و کان نام
 کسی در حق خالد بن سعید با آنکه اظهار اخلاص و ایستادگی و حسن بیان در مسجد و معارضه با ابوبکر و
 امتناع از بیعت که در جمیع کتب مسطور است متمسک با نچیدیت شده العیاذ بالله شددی کند چه صحابه
 مؤمن مطیع اهل بیت بود و البته عومات فضل صحابه و ادایح مهاجرین در کتاب و سنت شامل است
 و دلیل بر احسراج با خصوص نیست علاوه بر اینکه وجه سوم موجب ظهور و بین و ضعف این وجه میشود
 وجه سیم اینکه مراد از بنی امیه خصوص انجاعت از ایشانند که در غضب خلافت و اطفاء نور خدا
 و جحد کلمه ولایت عهد است همان شان شد به تیغ و سنان و نوشته و زبان در بغض اهل بیت همراهی
 نمودند و مؤید این وجه آنست که قبا در زبان در خصوص این قضیه با ملاحظه اشکال مذکور همین معنی است
 و با ملاحظه اینکه عنوان بنی امیه مصداق واقعی کم دارد چه اولاد حقیقی میسر کم بودند اما حکم اولاد
 او که همه حرامزاده بودند و اما اولاد ابوسفیان هم متمسک بجهت مولد بودند بلکه محققا حرامزاده بودند چنانچه
 من بنده انشاء الله در محل خود خواهم ذکر کرد و اما اولاد ابی معیط که اولاد ذکوان پدر ابومعیط باشند
 هم لصیقتند چه ذکوان بعقیده جماعتی غلام امیه بوده و ویرا بخود ملحق ساخت و بتی گرد چنانچه در اسناد
 اشاره کرده پس ناچار باید طایفه مراد باشند که خلفاء و امراء ایشان شامل شود و بنا بر این لفظ جمعی
 عنوان نیست عرفی بجهت اشاره بان جماعت مخصوص حقیقت بودن اضافه در عهد شاه صدق این
 دعوی است و فی الجمله مؤید بلکه مصداق این معنی است خبریکه در خصال در باب سبعة مذکور است که جمعا
 هفت در سنت و یک در بنی امیه است خاصه کسی فرا حسم ایشان نیست که او باب لطفی و باب سقر
 و باب با ویه است و در آخر حدیث محمد بن فضل رزی که راوی است خدمت صادق آل محمد علیه السلام
 عرض میکند ایند ریکه از پدرت روایت کردی از آن بنی امیه است مخصوص مشرکین ایشان را
 یا آنکه اسلام آوردند هم داخل میشوند فرمود لا اقولک مکر نشیندی که میکویید که از آن مشرکین
 و این در یک بنی امیه از داخل میشوند همانا خاصه ابوسفیان و آل مروان است بدخلون فیها

النار حطالا لسمع لم فیها و اعدیه و لا یحون فیها و لا یهونون چه در ایستادگی بنی امیه را تفسیر با جماعت مخصوصه
 کردند که تقصیر سر بال خلافت و تثبوت با ذیل خلافت نمودند و این توجیه در نظر این بنده اقرب تحقیق است
 و این تخصیص نیست تا بگوئی سیاق این عام بجهت تأکید ابی از تخصیص است بلکه تخصیص است و مؤید تأکید آنست که ایستادگی
 کلامی است که شایسته بلکه لازم تعرض اوست و اجمال او اینست که از پاره اخبار و آثار فی الجمله مدعی از عمر بن
 عبد العزیز ظاهر میشود مثل اینکه بعد از قیام بامر خلافت سب امیر المؤمنین که در ایام خلافت بنی امیه
 رایج بود ترک کرد و کثیره ذی را با یکنار ستود و این شعر در حق او میگوید ولایت فله لستم علیا و الخلف
 بریاء و لم تنبع مقالة مجرمه تکلمت بالحق المبین و انما بتین آیات الهدی بالتکلم
 و صدقت معروف الذی قلت بالذی فعلت فاضحی و اضیا کل مسلم الا انما
 یکنی الفتی بعد ذنبه من الا و الدی ثقیاف المقوم و فک رار در ذوال آل مروان بعد از آنکه
 عثمان یول مروان کرده بود باز گرفت و احسان با اهل بیت میکرد و متعرض ظلم ایشان نمیشد و از فاطمه دختر
 سید الشهداء نقل شده که اگر عمر عبد العزیز زنده بود ما محتاج نمیشدیم و در کتب عامه از باقر علوم البیین
 علیه و علیهم السلام نقل شده که هر قومی را نجیبی است و عمر عبد العزیز نجیب بنی امیه است و از مشهور است
 که الناقص و الا شیخ اعد لانی حرون و ناقص یزید بن الولید بود که عطایای پدر خود را کم کرد و اشی
 عمر است بجهت شیم و شکافی که در سر او بود و در کتاب قرب الاسناد سند بصا و آل محمد علیه السلام میرساند
 که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که چون عمر عبد العزیز ولایت یافت عطایای عظیم با عطا کرد
 پس برادر وی بروی درآمد و گفت همانا بنی امیه رضاندند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی عمر
 گفت تفضیل میدهم چه من چندان شنیده ام که مبالغات ندارم که من بعد نشوم اینکه رسول خدای فرمود
 فاطمه قطعه از من است مسرور میکند مرا آنچه او را مسرور کرد و بد حال میکند مرا آنچه او را بد حال کرد و
 من متابعت حسرت رسول خدای میکنم و مسائت او را برمی اندازم و از اینگونه اخبار قطع میاید و ازین
 جهت است که بعضی اکابر که فاضل متحریر امیر عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء در کتاب مذکور
 تعیین کرده و کلام ویرا حکایت میکند و این بنده خواستم در این کتاب اسم شریف او را در ایستادگی
 دعوی باطل بر من در لغن خصوص او توقف کرده و این وجهی ندارد بلکه لعن او از اوضح و اضحیات و اوجب
 واجبات است چه معصیتی بالاتر از غضب خلافت و ادعای امامت که او کرد و در حال زندگی و مردی
 تحمل این وزر عظیم را نمود نیست و ضرری بر امت بیش از منع الله حق از امر و نبی نیست و اگر احسانی کرد
 بجهت مصانعه و ملک داری بود و الحق اهل سنت مدح خوبی از او کردند که میکویند عمر ثانی بود و ما هم همین نحو را

وصف میکنیم و همین اعتقاد را در حق او داریم و او عدل تقدیر را از عمر بارش برده بود چه مادر او و خضر عاصم بن عمر
 الخطاب بوده بی سیره ظاهریه او از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت و کلام حضرت باقره اگر نسبت
 صحیح باشد محمول بر این معنی است چه فرمود عمر بن خطاب بنی امیه است یعنی با اضافه باین طایفه نجابتی دارد اگر
 فی نفسه ناخجسته ترین خلق خداست و همین است قضیه معروفه اعدا بنی مروان یعنی این نفر نسبت بسایر بنی امیه
 عادل بودند اگر چه خود نسبت بعد ول اهل حق ظالم بشند و چگونه میشود که عمر بن عبد العزیز رضای حضرت
 فاطمه را طالب باشد و حق خلافت را تفویض بحضرت باقر که امام واجب الطاعه بود و معجزات کرامات
 و علوم وی روی زمین را فرا گرفته بود و چشم و گوش و دهان و دست و شمن را معلوم میداشت و معاصری
 بود نماید ذلک هو الخسران المبین و در اصل عاصم بن حمید حطاط که نسخ او بجنایت حق جل فرمود این
 فاصم موجود است روایت کرده از عبد الله بن عطاء که گفت دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته بودم در حالتیکه
 عمر بن عبد العزیز و جابه مصری در بر داشت پس حضرت باقر فرمود وایان زود که او ولایت یابد آنجا میرود
 و اهل زمین بروی بگریند و اهل آسمان او را لعنت نمایند و این روایت غایت اعتماد است بلکه بنا بر اصل
 که مادر خضر واحد اصل کردیم دارای مرتضی صاب حجت و صحت است چه عاصم بن حمید ثقة جلیل الشان در اصل خود ازاد
 روایت کرده و نصر بن الصباح که کشی و عیاشی جا بجا با قایل و استناد میکند ویرا از نجباء اصحاب صادق
 علیه السلام شمرده و دلالت او بر جلالت ظاهراست شیهه ثانی قدس الله سره النورانی در درایه عیون ترا
 در وصف او بدون نسبت بنصر بن صباح ایراد فرموده و این اماره اعتماد و علامت اعتقاد است و نفیست
 این خبر باعمومات لعن غاصبین و مخرفین از اهل بیت و اعدای ایشانی و عموم مذکور و زیادت
 چنانچه بیان کردیم خود معقبات حصین و کینست شوق از برای حال شک بی انصاف این است که عمر بن عبد
 العزیز کارهای خوبی مثل ترک سب و روفندگ کرد و ما شکر این کارها را از او میکنیم چنانچه سید اجل اعظم
 رحمه الله عنه که خود از اکابر فقها و زهاد اهل بیت محسوب است در دیوان شریف خود و خطاب بعمر بن
 عبد العزیز میفرماید یا بن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیه لبکتک غیر انی اقول انک قد طبست
 وان لم یطب ولم یزک بلیتک انت تهتتا عن السب والقذف و لو امکان الجناح یجربک
 و لو انی دایت قبرک لاستحیت من ان اری و ما حیدتک و قلیل ان لو بدلت دماء البیت
 ضوا علی الذری و سقتک دیوسممان لا اغربک غاد خبر میت من آل مروان میتک
 انت بالذکر بین قلبی و عینی ان تذا بیت منک او قد نایتک و اذا حرك الحشا
 خاطر منک توهمت انی قد دایتک و عجیب انی قلیت منی مروان طرا و انی ما قلیتک

قرب العدل منک لما نای الجور بهم فاجتبتک و اجبتک فلوانی ملکک دفعا لما نابک من طارد
 الودی لعدیتک اذ شاد اخبار و لعن عموم بنی امیه از طریق ائمت زیادت و مستحب است بعد از هر نماز
 بنی امیه را لعن کنند چنانچه شیخ طایفه در تهذیب روایت کرده بسند خود از ابو جعفر محمد بن عیسی بن علی بن سلام که
 بکار جعفری فرمود اذ انحرقت عن صلوة مکتوبة فلا تحرف الا بانصراف لعن بنی امیه یعنی چون از نماز قضیه
 باز گردی باز گرد که لعن بنی امیه اللهم العن بنی امیه قاطبة و لعن الله ابن مر جانة ج و لعنت کند
 خدای پسر مر جانه را مثل مراد از ابن مر جانه ابن زیاد است و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه که شامل
 او است تحقیق سابق بجه خصوصیت او در قتل سید الشهداء است و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجهت جث
 مولد او باشد پس عنوان آل زیاد و بنی امیه محیط بر او خواهد شد و ما گفته که بنی امیه این دو شعبه همه حرام زاده
 بوده اند و اگر و جراین بود باید ذکر احادیثشان شود و اضافه او بر جانه بجهت مزید انقاص و تعبیر و نیت
 اوست تا علاوه بر حال پدر حال مادر او هم معلوم شود و مر جانه از ذواتی معروفه بوده و در اشعار اشاره
 باین شده چنانچه درین شعر سراقه بای میگوید و خوب میگوید لعن الله حیث حل نزاداً و ابند و الحو
 ذات البعول جماعتی گفته اند مراد از عجوز ذات البعول مر جانه است و ظاهر عبارت مرویه در حال شیخ
 کشی در ترجمه نیم تار رضی الله عنه یقتله العتل الزنیم ابن الامة الفاجرة نیز امنیت اگر چه متواتر شده
 بنسبه باشد بلکه از جتی نظر است و در خطبه عاشورامرویه در احتجاج است الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکننا
 بین اثنتین الخ و این عبارت صحیح است که ابن زیاد هم خود ولد الزناست و هم پدرش خواهی شنید که علماء اهل
 سنت گفته اند ولد الزنا بنحیر است و این کجاست بعد از آنی از هیچکس بعد از عبد الله بن زیاد نمودار نشد و بی علی طایفه
 در سال بیت و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصتم که سی و دو ساله بود ولایت عراقین یافت او
 اول کس بود که حکومت خراسان آذربایجان بحرین عمان هند و غالب ممالک ایران ضمیمه ولایت او شد
 و بقولی زیاد پدرش اول کس بود که چنین شد و در سال شصت و یکم هجری قتل سید الشهداء او و احنا له الفدا
 پرداخت در کتاب عقد الفرید است که در زمان یاد مقالمه یعنی جنگیان لشکر کوفه شصت هزار تن بودند و از اینجا
 میتوان دانست که آنچه در اخبار معتبره وارد شده که عدد جنود مخفی الفین در کربلا سی هزار بود و غیب نیست شصت
 هزار مرد جنگی را که لشکر حاضر کربا باشند و در مدت قلیله میتوان سی هزار نفر از ایشان تقسیم و تهیه کرد
 علاوه بر اینکه از مراجعه بتواریخ معلوم میشود که این زیاد همیای حسرت یلم بود که واقعه کربلا در پیش آمد
 و او را مقدم داشت و بنا بر این هیچ استبعادی نیست کثرت جنود و تابع جوش او فلعنه الله علیه
 و علی جنوده و در سنه شصت و هفتم هجری که سی و نه ساله بود دست واسطه رحمت الهی و نعمت تنایهی

ابراهم بن الاثر رضی الله عنهما ره سیر در کات جیم شد و در قتل منسوب بانی مخفیست قتل او واقعه عجیب نوشته که چون مستبعد بودند بنو شیم با اینکه غرضی در ذکر این تفصیل نیست چه تاریخ ظلم و عدوان کیفیت بلاکش در کتب تاریخ و سیر مسطور است از عجایب اینست که روز قتل او روز عاشورا بود و سر او را و قتیکه بخندست حضرت امام سجاد سلام الله علیه بردند آنحضرت مشغول بنهار شکستن بود چنانچه حال آن مخدول بود با سر مبارک امام مظلوم علیه و علی حده و ابیه و امه و ابنا نه افضل الصلوة و التحیه و السلام ما هدر حجام و همیر کام و لعن الله عمر بن سعد ح و خدای لعنت عمر سپهر سعد را ش عمر سپهر سعد بن ابی وقاص است که از صحابه و اصحاب ثوری و متخلفین از امیر المومنین و کبار رجال عصر خود بود و در نسب و کلامی است مشهور که علماء نسب تعرض شده اند در این مقام کلامی در مروج الذهب را که ما استطرافنا سطر اول نقل و میگویم و او چنین است که روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که چون معاویه حج کرد و طواف نمود سعد با وی در حال طواف بود چون فراغت یافت سر عابجا بنی دارالندوه شافت و سعد را با خویشین بر سر ریخود بنشاند و العیاذ بالله بسبب امیر المومنین و انتقام از نجاب مشغول شد سعد خود را دور کرد و گفت مرا بر سر ریخود نشاندی نگاه شروع کردی در سب علی علیه السلام سوگند خدای که اگر در من یک خصلت از خصال علی علیه السلام بود و ستر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده و آینه بر آینه و اما دی پیغمبر و دشمن فرزندان من چون فرزندان علی است نزد من از آنچه آفتاب تابیده و آینه بر آینه اگر من چنین بودم که پیغمبر در روز خیر و رحمت میفرمود لا عظیم الرأیه غذا دجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کواد غیر فراریغ الله علی بدیه محبوب تر بود نزد من از آنچه هر بر او تابیده و آینه بر آینه اگر چنین بود که رسول خدای در غامی توک در حق من میفرمود الا ترضی ان تكون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی احب است نزد یک من از هر چه شمس بر او طلوع کرده و سوگند با خدای که دیگر در خانه تو داخل نشوم تا زنده ام آنگاه سعودی رحمه الله میگوید و یافته ام در وجه دیگری از روایات و او در کتاب علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در اخبار است از ابن عباس و غیره که سعد چون این سخن بگفت خواست که بپاشد معاویه بادی از خود را بر او کرد برای او و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی تا کنون نزد من لیم تر از امر و زنبودی پس چرا یاریش نکردی از بیعت و تقاعد و زیدی چه من اگر می شنیدم از پیغمبر آنچه را تو شنیدی هر آینه خادم علی بودم تا زنده میبودم پس سعد گفت و الله من حقم بوضع تو یعنی خلافت معاویه گفت ابا میکنند بر تو بنوعی و سعد چنانچه میگوید فرزند مردی از بنی عذره بود قال المسعودی قال النوفلی و فی ذلك يقول اسمعيل بن السید محمد الجعفی سایل فرشتا بها ان کنت ذاعجه

من کان اثبتها فی الدین و تادیه من کان اقدمها سلبا و اکثرها علیها و اطهرها هلاک و لا بد من وحدا الله اذا كانت ممکنه تدعو مع الله او ثانا و انذارا من کان یقدم فی الهیجاء ان نکلوها عنها و ان یخلوا فی عرفة جاداء من کان اعدلها حکما و اقسطها حلیما و اصدقها عدل و ایغاداء ان یصدق قول فلم یعد و اباحسن ان انت لم تعلق للابرار حسدا ان انت لم تعلق من بتم اخا صلف و من عدی لحق الله حجاداء و من بنی غامرا و من بنی اسیدا و رهط العبد ذوی جهل و اوغاداء و رهط سعد و سعد کان قد علموا عن مستقیم صراط الله صلا قوم تداعوا زینما ثم سادهم لولا خول بنی زهرا ساداء و ازینجا صحت نسب و پاک فطرت عمر بن علیها اللغه معلوم میشود که حرامزادگی را از والد منافق خود میراث جبارت کرده بود از تقریب بن حجر حکایت شده که کان کرده اند که او از صحابه است و این غلط است چه یحیی بن معین جز با اخبار کرده که ولادت او در روز سوت عمر بن الخطاب بوده و منافق نیست این جنس را آنچه در کمال است که بعد از قتل عثمان منیخ است کای خلافت برای پدر میماند چنانچه پیش از آن توان دانست که آنوقت طفل نبوده و هم در کمال از بن سیرین آورده که علی علیه السلام روزی ابن سعد گفت چگونه باشی و زنی که میخیزد بنی بهشت و دوزخ پیشش را اختیار کنی و روایتیکه در امالی شیخ صدوق است که از والد بزرگوار خود از کندی از ابن عیسی از ابن ابی سحران از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نهاته روایت میکند که امیر المومنین علیه السلام خطبه میکرد و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا که در سروریش من چند موسیست فرمود بان سوگند بخدای مسله پرسیدی که خلیل من رسول خدای مرا خبر داد بود که تو از من میپرسی نیست سروریش تو موسی مگر اینکه در بن و شیطانی نشسته و در خانه تو سخته یعنی بزرگ است که من زنده من حسین را میکشد و عمر بن سعد در آن روز کار طفلی بود که تازه براه افتاده بود و این خبر فایده ضعیف است بجهت ضعف کندی و جعفر بن محمد الکوفی و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی چه اگر چه عاقل طبعه مناسب تعیین احمد بن محمد بن عیسی است که واسطه بین کندی و ابن ابی سحران اوست لی فی الجملة خلاف محمود است تعبیر از او ابن عیسی باجمه سند مقدوح است و قراین بر خلافتش یکی دو فقره گذشت و اوضح از همه اینکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و در کوفه نیامد و در زیر منبر نشست علاوه بر اینکه چون بعد از قدام مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تر دید خلافت شد محترم بود و زمان امیر المومنین باجمه اختلال امور و عدم انتظام مقتضی این نوع تشدد در جواب و نبوده بلکه او خود از اطراف تقیه و لطف قلوب میشد علاوه بر اینکه جهالت صوری خود او مانع از این جهالت این سؤال جا بلانده بوده و مؤید این تشکیک

همین روایت در احتجاج با اختلاف سیر می گوید که راست در آنجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده و تصحیح بصواب
و صفرا آن بخند کرده که تازه بدست و پاره سیرفت می توان مراد از او نیز پدر خوی یا الش پسران باشد
چه ذی بچون پسر اسلام نیاورد و شمر خود در زمان امیر المومنین از ابطال رجال بشمار میرفت چنانچه
عنقریب نیکو میشود با بچه ابن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود و در سنه شصت و شش هجری بدست
کیسان ابو عمره بام مختار کشته شد و سر او را در مجلس آوردند نزد پسرش حفص که اشهد مختار پسرید شایستگی
آری نزد کافی پس از او کواریست مختار بفرمود تا سر از وی برشند و گفت عمر بجای حسین و حفص بجای علی بن ابی طالب
نکته که سه ربع قریش را بکشم بجای یک نموده از انا مل حسین علیه السلام حساب نشود و نفرین سید الشهداء که
فرمود سلط الله عليك من يذبحك في فراشك سحاب شد چه ویران خانه خود با کمال امن بنایت
مذلت روانه در کات حجیم کردند فادق در تقریب ابن حجر است چنانچه حکایت کرده اند که عمر بن سعد
ابی وقاص المدنی نزیل الکوفه صدوق لکن مقتله الناس لکونه امیرا علی الجیش الذین
قتلوا الحسین من الثانية قتله المختار سنة خمس و ستين و بعد ها و هم من ذکره فی الصحاح
فقد جزم ابن معین بانه ولد يوم مات عمر بن الخطاب انتهى از اینجا باید تعجب کرد که ابن سعد را
از طبقه تابعین احسان بشمار و معتدل میکند و بجهت نسبت قتل بجانده رسوخدار از او میجواید سلب کند که میگوید
کان امیرا و میگوید قتل حسین اتحق مقتضای آن دینی که نیز در خلیفه واجب الاطاعه بدانند آنست که ابن
سعد را عادل صادق الله بشمارند و از او اخذ احکام کنند و بعد ازین انشاء الله اشاره خواهیم کرد که قواعد
دین اهل سنت موجب آنست که این اعمال باید خروج از دین نشود و نهی شریعت طاعت نهی طریقت و کیش
و لعن الله شمر اراج و خدای لعنت کنایه شمر اش شمر هوا بن ذی الجوشن و قیل اسم او سقیل
اسم شرجیل بن الاعور الضبابی ابن الاثیر در اسد الغابہ و باب آل آورده که ویران و بچون گفتند چه بدی
نمود و برآمدگی دشت میگوید بر رسول ص وارد شدیم بعد از غزوه بدر و کرده اسبی که نام آن اسب قرع بود
بخدمت گذرانیدم فرمود مرا حاجتی نیست اگر بخوابی با دوع غنایم بد تعویض کنیم فقم معاوضه میکنم فرمود پس
من حاجتمند او نیستم سپس فرماد که مسلمان میشوی تا از اوائل این امت بشمار آئی فقم نه فرمود چرا فقم
قوم تو در پی هلاک تواند فرمود نشنیدی که چندین تن بجاک در افتادند فقم خبر شدیم فرمود چه وقت هدایت
میشوی فقم از روز که بر کعبه غالب شوی و منزل کنی فرمود تواند بود که اگر بیائی به بیانی آنروز را آنگاه بلال افروزد
که حقیقه مرا بگوید که غرامی غالی است با من داشته دارد و چون باز گشتم فرمود او از بهترین شجاعان بنی عامر است
سو کند با خدای که در بازگشت نزد اهلیم بودم که سواری از آنکه آمد و گفت محمد بروی غلبه کرد و جایگاه خود کرد

ویرا با خود فقم ما درم بعزایم نشیناد اگر از روز اسلام آورده بودم و حکومت حیره را میخواستیم او را قطع
میگردانید خلاصه کلام منقول در اسد الغابہ است آنگاه ابن اثیر گوید و کشف شده که ابواسحق اسبی که راوی
حدیث است از ذوالجوشن شنیده بلکه این حدیث از شمر لعنه الله کرده و ما در شمر چنانچه از خطاب حضرت
سید الشهداء علیه السلام با وی یا ابن راعیه المعزی معلوم میشود بدانت فطرت و خبیثت ذات معروف
بوده چه اینکله چه حقیقت باشد چه مجاز طالت بر مقصود دارد و شبهه در خباثت مولد و سوء نسبت حرام دارد
شمر هیچ چه نیست شمر لعنه الله خود از شجاعان امار کوفه بود و نخست در لشکر امیر المومنین علیه السلام بود
و در کتاب نصر بن مزاحم است چنانچه غیر واحدی از مورخین عامه و خاصه از وی روایت کرده اند که
یکروز در مصاف درآمد و اهلیم بن حجر از اصحاب معاویه با وی مبارزت کرد و اهلیم ضربتی بر وی زد که جمبه
آن مخدول فرو آمد و باستخوان رسید و فردت شمر هم ضربتی بر او کار کرد نیفا و پس باز لشکرگاه خود گشت
و نیزه بدست گرفت و این کرت این شعر بخواند انی زعیم لاخی با هله بطعنه ان لم تکن عاجله
و ضربته تحت الوغی فاصله + شبهه بالقتل او قاتله پس جمله بر اهلیم آورد و بطعنه از اسب زد و بچند
و در بعضی کتب یاد دارم که دیده ام با خوارج ملحق شد و این بود تا در روز عاشورا که دایچه کرد و شمر را
مهر و ص بوده و در کتب عامه و خاصه مثل حیره الحیوان بکار و غیره از صادق آل محمد روایت شده
که کسی عرض کرد تا چه وقت تعبیر روایات اخیر میشود فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که سکی القبع
یعنی سیاه و سفید در خون او و لوغ کرده و او تعبیر شد بشمر و همچنین از سید الشهداء علیه السلام در بکار روایت
کرده که با شمر فرمود که در خواب دیدم سکانی چند بر من حمله آوردند و از آن میانه سکی القبع پیش از همه بر من
و راست و آن توئی فلحنه الله علیه لعنا علیا اقطار السموات و افاق الارض ضبین و قد
ا طرف الحسین بن الحجاج البغدادی فی قوله و لعنه الله یجوبه ابن سکره الناصبی خذله الله
و ابرص من بنی الزوای طمع ابلق البلیدن قلت لقد لحن فی اذاه و زاد ما یبینه و یبلی
یا معشر الشیعة الحقونی قد ظفر الشمر بالحسین با بچه مختار بن ابی عبید در سنه شصت و ششم
هجری ویرا گرفت و بیکو بکشت چنانچه در کامل است یا بدست ابو عمره در قریه نزدیک کوفه کشته شد
چنانچه در رساله شیخ اجل ابن ناسقی المدقبره است و از ابوالحسن علی بن سیف مدائنی مورخ معروف
روایت شده و در امالی ابن الشیخ رضی الله عنهما نیز موجود است که شمر بن ذی الجوشن را کیسان ابو عمره در بادیه
اسیر کرده و بخدمت مختار کسل داشت و وی بفرمود تا اگر دشترا بزدند و دیکی ملوان و عن غلبان آوردند
و ویرا در او بفرستند و یکی از موالی آل حارثه بن مضرب سرور وی ویرا لکد کوب کرد ولی در نفع الطیب لطف

غیر ذلک من المواضع و احوال عدم وضع مؤید قول نافی تقد است مستان بوجه لغات عرب اختلاف الیه
 ایشان در زیاده و نقص و تغییر و تبدل جازم یا مطمئن بصحت این دعوی است و با کجی تئو یعنی گرفتن
 امری ساخته شدن و آمده کشتن برای آن کار است تنیه اعطای طبیعت و اعدا و عدت و عدت امری
 و الله العالم یا ای انت و امی ج پر و مادرم من دای تو باد نشی اینجا در اصل وضع شده برک
 دعاء تقدیه و معنی آن چنانست که اگر بانی یا امی بر تو وارد شود و خدای جان پر و مادرم مرادیه و وقایه تو کند
 و روح آن و وفرا مانج تیره آن بلا شود و اینکلام دلالت دارد بر اینکه آن مغدی در نظر قائل اعزاز والدین
 هست و صحت او متوقفست بر حیوة مخاطب حیوة والدین چه مرده نه مغدی میشود نه مغدی و این
 برابر باب بوش روشن است و از منی است که کیت بن یزید اسدی رضی الله عنه در یکی از بیامیات سبع
 در ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید انقلنا الله سلونا من شفا النادر به نعمة من المنعام
 لو فدی الحی میتا قلت نفسی و نبی الفدا لتلك العظام و فيه نقد بعرفه من ذاق طعم
 الادب و نسل الیه و لوم من حذب بالجملة اینکه نقل شده بعلیه استعمال یا از شدت بسیر حد ظهور
 رسیده در مطلق تعظیم و تجلیل کسی و اول لازم معنی اول است و قالبا استعمال میشود و مقصود جز جلال بزرگ
 مخاطب نیست که بعبارت واضحه تعارف نیست مثل الفاظیک در صد و یک کاتب مبادی مراسلات میان زمان مرسوم
 می نویسند از قبیل فداک عداک روحی فداک غیر اینها که مقصود کتابها از آنها فدا ای واقعی نیست بلکه مراد
 رعایت عظمت و ملاحظه تد رکتوب آیت و ازین قبیل است عبارت زیارت اگر چه مخاطب امام است
 با اعتقاد حاجی است و بیع و بیع و بیع برای انجمنی ندارد چه صحت اینکلام مبنی بر حیوة صوری و دنیوی است علاوه بر آنکه
 فدا در بسیاری از اوقات مرده است کسی ادا احتمال تفصیل در صحت این خطاب نموده و این اشکال اگر چه
 تنزیل و فرض رفع میشود که مراد چنان باشد که تو چنانی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو میکردم ولی در مثل
 مذکوره مطرو نیست و در کثیری از مواضع استعمال این عبارت جایز نیست چنانچه در خطاب اصحاب سید الشهدا
 در روایت منقول از حضرت باقر ع با بی انتم و امی وارد شده و اگر احتمال بدهند که آن در مقام تعلیم بوده
 و لازم نیست خود آنجا فرموده باشد بلکه بعید است میتوان دفع این اشکال کرد و اینکه ائمه بعد یقینا
 در عموم این حکم داخلند پس برای ایشان مستحب است که این زیارت را بخوانند و با صاحب بگویند یا ای انتم و امی
 و پدران امام امام است البته نمیشود فدای هیچیک از صحابه شود با ضروره و ازین قبیل است کلمات
 عقیده رسالت سلام الله علیها یا ای المأمور حتی مضی تا آخر آنچه در نیاچه بر امام مظلوم علیه السلام
 فرموده چه البسته امیر المؤمنین شرف از سید الشهدا است و ذکر پیغمبر و فاطمه و خدیجه در نیاچه از جهت آنست که

یا فدا سید الشهدا را فقد آنها دانسته چنانچه در شب عاشورا گفت الیوم مات جدی رسول الله پس
 نیاچه بر همه فرموده یا از جنت است که در مقام نیاچه متعارفست که صاحب غرامت ذکر اشرف کذ شکان خود میشود
 و بر هر یک هر یک مستقلا نوحه گری و سوگاری میکند چنانچه اکنون مرسوم همین است و بهر حال چاره او اشکال
 در بانی خدیجه الکبری مثلا جز همان وجه که اشاره کردیم نیست و منصف قطع متامل از رشقت این تحقیق غافل
 نخواهد بود یا ابا عبد الله لقد عظم مصابی بل ج ای ابو عبد الله همانا بزرگ شد مصیبت
 من بواسطه تو شش لام جواب قسم مقدم است و کید بقیم و قد که حرف تحقیق است از جهت اشارت بزرگ
 مصیبت است و در لفظ مصاب و احتمال جاریست یکی اینکه اسم مفعول باشد و صلده او که لفظ به است حذف شده
 باشد یا بمعنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را بضمیر مجرور دادند و این نوع از تعبیر را علمای بیان
 حذف و اتصال مینامند مثل لفظ مشکوک مولود که بمعنی مشکوک فیه و مولود فیه است و بنا بر این مصاب
 و مصیبت یک معنی میشوند چه میگویند اصیب زید برض مثلا و زید مصابست و مرض مصاب یا است که بخت
 دیگر نفس مرض را فاعل ملاحظه میکنند و زید را مفعول پس مرض مسمی بمصیبت میشود و ثابت بتا و بی است و بی
 بین مصاب و زید بکذا و اصحاب زید که در لب معنی و روح مطلوب نیست و اختلاف بوجه اعتبار است بنا بر این
 در یک برای سببیت است که او را متا و بین از او با این لفظ نامیده اند و قد با بی استعانت میکنند و چون
 این باء بر افعال خدای سبحانه هم داخل میشود مثل خلق بکذا و انشأ بکذا مستلزم بود نسبت استعانت بکذا
 داده شود و این از شریعت آداب قانون تقبیر و ن بود با کجمله احتمال دیگر آنست که مصاب مصدر می باشد از اصوات
 باشد چه قیاس عربیت اینکه از افعال مزید مطلقا مصدر می باشد اسم مکان اسم زمان بصیغه اسم مفعول باشد
 و این نیست این باب مشترک برای چهار معنی است این اگر چه از توضیحاتی است که حاجت توضیح ندارد ولی
 از این ابی السجد خطی غیب سر زده که از باب استظراف و استطراد اشاره با و میشود در شرح اینکه که فرمود
 الان اذ وجع الحی الی اهل و نقل الی منقله میگوید در این عبارت حذف مضانی شده و تقدیر چنانست که
 الی موضع منقله و منقل مصدر است بمعنی انتقال مثل اینکه ما معتقد که معنی ما اعتقاد که در اینکلام غرضی
 سخت عجیب کرده چه منقل خود اسم مکان است و حاجت تقدیر مضاف ندارد بلکه اگر لفظ موضع مذکور
 بود در غایت سقوط و نهایت رکاکت میشد بخلاف موضع انتقال و همچنین اگر منقل را با انتقال تعبیر میکرد
 عبارت منقل از رتبه فصاحت و نازل از درجه متعارف بود و این جمله را شاید برای تنبیه گفتند و گرنه مدعی مثل سفیده
 صبح و شعاع مد روشن است و استشهدا و یک کرده با اینکه حاجت استشهاد نبوده غلط است چه معتقد بمعنی ظاهر
 خود که اسم مفعول باشد مراد است یقال اعتقده و اعتقده و در هر صورت سؤال از متعلق اعتقاد است از

متبیل عدل و توحید و شیخ و جزاینها از نفس اعتقاد که از مقوله کیفیات حاصله در نفس است و اینکه بگویند
ما اعتقاد در او مجاز است و مراد ما معتقد است بعکس آنچه او تخیل کرده و این اشتباه از مثل او که عمری را
در تحصیل قواعد لغت و نحو صرف کرده و همه جازا و دعای غایة القصای و اب اندکی سرود و بنیاید غیب است
والله اعلم بالصواب باجمله لفظ مصاب باخصر در کلام نصیحا یعنی اصحابه وارواست چنانچه در این بیت : اظلم ان
مصنابکم دجالا اهدی السلاسل بحیه ظلم بنصب رجل آمده که نیند مغنیه در مجلس واثق باشد
خلیفه عباسی این بیت یعنی کرده و بنصب خواند او بای محضر اختلاف در رفع و نصب کرده و جاریه اصرار داشت
که از ابو عثمان مازنی ره بنصب شنیده و اثنی عشر ماند او را ویرا از بصره بسامره بیاورند و از غائب التفات
این بود که در همان ایام یک تن از اهل نه بجانبداری آمده بودند و استدعای تدریس کتاب سپویه کرده
بود و مازنی اقبال فرموده با اینکه صد شرفی ز سرخ تقدیم داشته بود و مبر و با وی گفت با کمال حاجت
و نهایت فاقه چرا قبول نکردی وی در جواب گفت این کتاب سیصد و چند آیه از کتاب خداوند
دارد و شایسته نمیدانم که کافرا را بر کتاب خدای مسلط نمایم خلاصه سخن اینکه مازنی بحضرت واثق شرفت
و از اعراب شعر مورد سوال شد تعیین نصب کرد کسی با وی مناقشه کرد و مازنی گفت این عبارت بمنزله است
بگوئی ضربت زید اظلم و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد و اثنی عشر امر کرد تا هشتاد و نینار ز سرخ بوی دادند و در پیوسته
گرامتی ظاهره برای مازنی است و بتامل و معلوم میشود که در از مننه سابقه تا چه پایه رعبت در علم و ادب
داشتند که بجهت تحقیق اعراب یک لفظ چه اندازه رنج و تعب میکشیدند و قیمت یک کلمه هزار و نینار زر
عیار بود ولی در این زمان چنانست که هزار مسئله معضله از علوم متفرقه را بسکند نیار منجزند و الله استعان لی
اهل عصر کان الله صوره من طینه الجهل فها ماء انکار فالمنسجیر هم از اجل حادثه
کالمستجیر من الرضاء بالنار و خفاجی کان کرده که طرف معارضه مازنی در مجلس واثق یعقوب البکیت
بوده این بغایت بعید است چه مازنی و ابن السکیت هر دو از ثقات عدل صحابا هستند و در آن زمان غلبه
تقیه و قله شیعه خلاف بین این دو عالم متدین و تصدیق یکدیگر در مجلس خلیفه راست نیاید و حریری در
حکایت این قصه چند اشتباه کرده یکی اینکه شعر اظلم روایت کرده و صحیح اینست که اظلم است چنانچه
ما روایت کردیم چه این از جمله غریبت که در تثنیه بطلیمه مکناه بام عمران زوجه عبد الله بن مطیع گفته
و نام او را ترخیم نموده و ثقات اهل عربیت موافق آنچه ما کفیم ایراد کرده اند و دیگر اینکه او را نسبت داده
بعربی که عبد الله بن عمرو اموی است و ابو الفرج که قدوه جمیع علمای این مسنون است بحارث بن خالد
مخزومی نسبت داده دیگر اینکه کان کرده طرف معارضه مازنی یزیدی بخوی بوده و یزیدی در زمان هرون

بوده و در سنده و شصت و دو وفات کرده و واثق در سنده و سیست و هفده انتقال کرده که اینک مراد
از یزیدی بعضی اولاد یزیدی معروف باشد که او را یزیدی میگویند و این خلاف ظاهر است حاصل مطلب
اگرچه از مقصود و در افتادیم اینست که مصاب در فقره زیارت اگر مصدر باشد باید مصدری ماخوذ از مبنی
المفعول فرض شود فیصله محصل المعنی لقد عظم مصنا بیتی بان و اظلم در باء بر این وجه است که صله فعل
باشد نه بای سببیت فاستسئل الله الذی اکرم مقامک و اگر مبنی باشد چه پسند
میکنم از خدا اینکه مقام ترا کریم کرد و مرا برکت تو کرامی داشت ش سوال در لغت عرب بر دو وجه تعال
میشود که متعدی بد و مفعول بنفس و گاه مفعول ثانی بکلمه مجاوزه متعدی میشود و در صورت اول معنی او طلب است
میگویند سئله الدهرم یعنی خواستم از او درهم را و بر فرض ثانی استعمال از حال یا مکان یا کیفیت چیزی
چنانچه که نیند سئله عن الدهرم یعنی جستجو کردم از حال درهم که کجاست یا چگونه است یا چه چیز است و اینکه
در قاموس و غیره است که سئله الشیء عن الشیء یعنی غلط است بظاهر چه بالضرورة ناظر در مجاری استعمال
عرب قاطع باختلاف این دو نوع از سوال است از اینجا است در سوره انفال که قرأت اهل البیت علیهم السلام
و جماعتی دیگر سئلوا عن الانفال است و قرأت دیگران سئلوا عن الانفال است ابن جنی رحمه
لغته قرأت معروفه راجع بآن قرأت است چه سوال ایشان از حال انفال بجهت آن بوده که متوضی آن
بودند و طالب حیا زت آن شده بودند و در تاج المصداق است که سوال مسئلت یعنی خواستن و پرسیدن
بی ممکن است که بگوئیم هر دو در جنس طلب شریکند فرقی که هست اینست که یکی طلبات شئی است و
دیگری طلب علم شئی و این توجیه در عبارت بعض لغویین اگر جاری باشد که تفسیر مطلق طلب کرده اند
در کلام فینس و زابادی متمشی نیست و در نیست که نشاء اشتباه او عبارت جوهری باشد که گفته
و سئله الشیء و سئله عن شئی و متعرض معنی نشده و او توهم کرده که هر دو یکند و این از عادات جوهرتیکه
غالباً در موارد واضحی گفتا بنفس نقل مورد استعمال میکند بی شبهه بر معنی و اکثر آنست که عین عبارت خال خود که
ابراهیم فارابی باشد در دیوان الادب ایراد مینماید و این دقیقه از فیروز آبادی فوت شده باین سبب
تخیل اتحاد معنی هر دو استعمال کرده با جمله وضوح اینست که معنی از کثرت تعرض او است اگر اگرامی
کردنست چه کجب واقع و چه کجب معامله و رفتار چنانچه تکریم بر دو اعتبار نیز استعمال میشود و معنی مقام
در فقرات سابقه مستوفی بیان شد و در شرح این فقره شریفه دو مطلب است مطلب اول
در اگرام سید الشهداء علیه السلام است که عبارت از الطاف الهیه است که در حق انجانبه و آن
بر سه قسم است جنسی و نوعی و شخصی قسم اول کرامات و مقاماتیکه برای انبیا و اولیا از قرب بدرگاه

احدیت و تصرف در هیولیات اشیاء بتعبیر صور و انشاء خلق آخر باذن خدا تعالی و کمالات نفسانیة لذلک
روحانیة مقرر است که آنجا برای ازان فضایل حظ اوفی و سهم او فراست و تعداد آنها اجمالاً در کتب مفصلة
علماء موجود است قسم ثانی خصایصیکه خدا تعالی ائمه اثنا عشر را علیهم السلام از ریاست کلیه بشر حکمرانی
عموم موجودات و امامت با سوسی اند برکت قرابت انتساب جسمانی و نفسانی و روحانی بحضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم عنایت فرموده و باین لحاظ خواص و شرافاتی برای ائمه با مقرر و ثابت است
که بآن جهت بر انبیا و اوصیاء سلف مقدم و مفضلند و فی الجمله ازان خواص با ندازه که در حیز تحریر بیاید علماء
امامیه رضوان الله علیهم بحد و جد کامل با قیاس از مشکوة ولایت اهل بیت و استمداد از علو هیئت آن
بزرگواران در سبط تحریر کشیده اند و در سطاوی کتب شریفه خود نفعا الله بعد ما سنجرج فرموده اند و
حضرت سید الشهداء علیه السلام بعد از حضرت امیر المؤمنین برادر بزرگوار خود علیهم السلام از جمله ائمه
علیهم السلام با جماع امامیه بلکه با جماع امت افضلست قسم ثالث جلالتی خاص و بزرگیهای مخصوص
که خاصه آنجناب در بین ائمه علیهم السلام با آنها ممتاز و مکرم است و اینجا مورثی که خدا تعالی در عوض قتل
آنجناب و بازاء سعادت شهادت بوی گرامت فرموده و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بعد از
تبع در اخبار ماثوره از معدن وحی و تنزیل تحصیل فرموده اند این نوع از خصایص چهار ام است اول
ابوت ائمه تعالی علیهم السلام است که خدای عزوجل آنجا بر این شرف برگزیده و باین فضیلت مخصوص فرمود
چنانچه در اخبار مشکوه اشارت باین شرف خاص و مزیت مخصوص شده شیخ اجل اقدم عروة الاسلام
رئیس المحدثین رضی الله عنه در کتاب مبارک تلیل الشرایع سند با مصادق علیه السلام میرساند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله هتیت تغزیت امیر ولادت و شهادت آنجا بر این امیر المؤمنین و او
علی علیه السلام تا سه مرتبه عرض کرد و چنین فرزند می حاجتند می ندارم آنگاه رسول فرمود که همانا در او
و در اولاد او خواهد بود امامت خلق و وراثت نبوت و خزانة وحی و علوم الهیه پس کس نزد
فاطمه فرستاد و پیام داد که خدای ترا بشارت میدهد بفرزند می که امت من پس از من و میرا بجشد
فاطمه عرض کرد و مرا بچنین فرزند می حاجت نیست تا سه بار این خطاب و جواب معاودت شد آنگاه
کس فرستاد که ناچار در وی خواهد بود امامت و وراثت و خزانة پس فاطمه راضی شد و حسین ع
بعد از ششماه متولد شد و هم در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم بن یحسین رضی الله عنهما
در تفسیر آیه کریمه وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِإِلَهِهِ إِحْسَانًا و آورده است که مراد از احسان رسول
خداست و از والدین حسین علیهما السلام است و حمله ائمه صفت حسین علیهم السلام است و این چنانکه

رسو کنایه خدا تعالی بشارت داد بچنین قبل از حمل می و باینکه امامت در اولاد اوست تا قیامت آنگاه
بقول می خبر داد و عرض داد از شهادت و امامت فرزندان او را و خبر داد بر جعت او و خبر طولانیست
محل حاجت همین قدر بود و ظاهر است که در عبارت کتاب تفسیر تحریفی شده باشد و بجای انسان
احسان باشد و قرأت اهل البیت علیهم السلام بجای والدین بدین باشد چه بجز این تاویل عبارت
تفسیر مستقیم نخواهد شد چنانچه علامه مجلسی قدس الله سره اشاره باین فرموده و در کافی نیز قریب باین
اخبار روایت شده چنانچه مستند بحضرت صادق علیه السلام میرساند که جبرئیل دوبار مبعوث گردید و هتیت
و تعزیت ولادت شهادت حسین علیه السلام را داد اگر در رسول خدای فرمود لا حاجة لی فی مولود
یولد من فاطمة تقتله اثمی من بعدی سوم بجزیریل فرود آمد و از جانب بالعزة المبالغ سلام نمود
و عرض کرد و خدایت بشارت میدهد باینکه در ذریت او امامت و ولایت و وصیت را قرار داده پس فرمود
راضی شدم آنگاه کس بغاطمه فرستاد و می تیر همان جواب داد تا بشارت ولایت و امامت و وصیت را
بوی دادند خوشنود شد و قبول فرمود و هم در کافی بطریق دیگر ذکر این بشارت منقول است در ذیل قضیه
فطرس و مخفی نماید که این اختصاص برای آنجناب نسبت بحضرت امام حسن است اگر چه این دو بزرگوار آنجناب
خلق و اثرش بشرند بحسب نسب چه بچس را از مخلوقات پدری بکثالت پدر و مادری بشفافیت مادر
و جدی بزرگوار می جد این هر دو امام نیست چنانچه این فقره بضرورت ثابت شده پس باینجا حظه میتوان
گفت که حضرت سید شهادت از حیثیت مجد که شرف کتب از غیر است شرفناز جمیع بر ایست چه اگر چند
از شرف طرف آباء شراکت با برادر بزرگوار خود دارد و السلاما خبر ما بظواهرها ولیکن از شرف
طرف ابناء از آنجناب امتیاز یافته پس بچس در این حیث من حیث المجموع انبار آن بزرگوار نیست
متره عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غرر منقسط و غیر اختصاص شفا به تربت
مقدسه آنجناب است و چه خوب میگوید یکی از شعرا می عصر و فقه الله بر جلای بصر از کل جواهر چه اثر
باید از خاک در دوست غبار می کشد ندانم الا سلام قدس الله سره بسند صحیح در کافی از ابو یحیی و
که نام وی سهل بن زیاد است و دختر زاده ثامن الطاق و از جمله مدوین است نقل کرده که او از مردی
روایت میکند که وی از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که فرمود همه کلمات حرامند مانند گوشت خوک
هر کس کل را بخورد من بروی نماز نمیکنم مگر کل قبر حسین نه در وی شفاست از هر دروی هر کس او را از
روی تشیی بخورد در وی شفا فی نیست و این قولیه در کامل الزیارة و صدوق در علل همین حدیث را
روایت فرموده اند و هم ثقة الاسلام قدس سره از سعد بن سعد روایت کرده که میگوید از ابو الحسن یعنی

موسی بن جعفر علی الطاهر سوال کردم از حال طین فرمود خوردن طین حرام است چنانچه میته و دم و لحم خنزیر مکر
 طین حایر حسینی که در او شفا می یابد و است و اما از هر نیم و شیخ در تندی بسیار این خبر را نقل فرموده و آن
 شیخ مفید ثانی در امالی و راوندی در خیرایج بسند خود از شیخ بطریق امالی که فی الجمله اختلافی با طریق
 کافی دارد روایت فرموده اند هم در کامل الزیارة از سماعة بن مهران روایت کرده که صادق آل محمد ص
 فرمود خوردن طین حرام است بر بنی آدم جز طین قبر حسین علیه السلام که هر کس بجهت بوی او را بخورد خدا
 شفا دهد و در عیون اخبار الرضا از سیب بن زهر حدیث فرموده که موسی بن جعفر علیه السلام بعد از آنکه
 مسوم شد فرمود از تربت من چیزی نگیرد برای تبرک چه بر بنی از حرام است مگر تربت جدم حسین بن
 علی علیهما السلام که خدای عزوجل او را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما و هم در کامل الزیارة
 مسند از احمد بن محمد بن محمد بن در اصطلاح محدثین در مقام تردید امام مروی عنده بن حضرت باقر و حضرت
 صادق علیهما السلام استعمال میشود روایت کرده که خدای تعالی آدم را از کل آفرید پس حرام خوردن
 کل را بر ذریه او گفتم چه میفرمائی در طین قبر حسین علیه السلام روایت شکر بر جوابیت که حاصل او استجو
 خوردن بخت یک نخود است و صریح اخبار مذکور اختصاص بخم است با نجاب چنانچه ظاهر فتاوی
 اقصا بر طین قبر آن حضرت است اگر چه در بعض اخبار تسریه بقبر بنی و سایر آنکه علیهم السلام استفاده
 میشود مثل خبریکه در کامل الزیارة مسند از ابو حمزة ثمالی رضی الله عنه روایت کرده که از حضرت صادق ع
 سوال کرد از طین حایر که آیا در شفا هست فرمود استشفای شود با و ما بین قبر تا سر چار میل و چنین است قبر
 جدم رسول خدا و چنین است قبر حسن و علی و محمد تا آخر حدیث و ظاهر آنست که قبر امیرالمومنین از روایت
 سقط شده باشد چه در بکار و وسایل هم بهین وجه از کامل الزیارة نقل کرده اند و مراد از علی امام بن علی
 و از محمد حضرت باقر علیه السلام و اینکه ذکر خود فرموده یا بجهت حیوة است یا ببلای حظه و دیگر پس ظاهر خبر عموم حکم است
 بسیار آنکه نیز چه اگر تسریه شود تا حضرت باقر علیه السلام بپوشان عوای قطع بعدم فرق کرد در شکل شیخ
 نظر اند و وجه مذکور است که این حدیث را جده و شیخ محمد جعفری از خط سید جلیل طاهر ذی المناقب و الفاخر
 سید رضی الدین علی بن طاووس قدس الله سره نقل فرموده که آن سید بزرگوار از جزو ثانی کتاب
 زیارات محمد بن احمد بن داود القمی رضی الله عنه این حدیث را از ابو حمزة نقل کرده و عبارت کسکول هم فرمود
 این عبارت است و هم در کامل الزیارة و رجال کشی است در ذیل حدیث مفصلی که صادق آل محمد علیهم السلام
 بجهت شفا می محمد بن مسلم شریقی بوی داد و فرمود در این تربت کل قبر بدان من بود و این دو خبر هر دو در غایت صحت
 سندند چه جمله از روایان مجهول اند یا مجروح و اگر نبوده و سندشان مکرر عبد الله اصم که نجاشی در حق او گفته

عبد الله بن عبد الرحمن الاصم المسمی بصری ضعیف غالی لیس بشی له کتاب لمزار سمعت من راه فقال هو
 تخلیط و علامه در حق وی فرموده ضعیف غالی لیس بشی له کتاب فی الزیارات يدل علی خبث عظیم
 و مذ هب متها فت و کان من کذابة اهل البصرة کفایت میگرد و هر دو روایت در این راوی مشترکند
 و از اینجا معلوم شد که این دو روایت قابل احتجاج نیست اگر چه ظاهر عبارت جواهر اینست که ذهن اینها را منحصراً
 در عدم عمل علماء دانسته باینکه امر بعکس است و مجلسی علیه الرحمة که حکم باعتبار سند این روایت کرده خالی
 از اشکالی نیست و اجماعات متواتره نقل شده بلکه اجماع محصل قائم است بر حرمت طین و اگر تواتر اخبار و قیام
 اجماع بر جواز استشفای بطین قبر سید الشهداء نبود البته بحکم عموماً است طین محکوم بجرمت بوده و ما بر سبیل
 منزل جواب این دو خبر را تقریر میکنیم و میگوئیم اما روایت محمد بن مسلم که دلالتی بر مدعی ندارد چه میشود مراد
 از قبر آباء قبر سید الشهداء علیه السلام باشد و مستان بجاری استغالات عیب مستوحش از این توجیه نیست
 یا آنکه صریح آن روایت مزج با است و مانعی در او نیست پس استشهد با و برای تعمیم مدعی واقعی ندارد اگر چه
 در وسائل و جواهر واقع است و اما روایت ابو حمزة ثمالی که تعرض خصوص اکل در و شسته و متضمن غیر از
 وجود شفا نیست مضایقه از آن نیست که حمل و استصحاب آنها موجب شفا و برکت باشد بلکه ریختن آنها
 در آب و آشامیدن بر وجهیکه صدق اکل طین نکند چه آثار واقعیه او بزوال صدق اسم عرفی زایل
 نخواهد شد و این محلی است بغایت قریب بسیار و جیه لهما محدث مجلسی محقق زرقی و جز ایشان
 او را اختیار فرموده اند و در جواهر فرموده میتوان این خبر را بنا بر جواز اکل تراب مطلقاً حمل کرد بر حکم اکل تراب قبور
 مقدسه ایشان بجهت استشفای طین آنها و اینکلام خالی از غلطی نیست چه اگر چند جواز اکل تراب بجهت اختصاص اوله
 از خصوص و معافا جماعات و ظواهر فتاوی بعنوان طین که عبارت است از کل که خاک با آب مخلوط باشد
 چه خشک و چه تر بدلیل صحت تعمیم و موافقت استعمال خالی از قوت نیست و از اینجا فتاوی خود شیخ اجل
 در جواهر موافقت محقق اردبیلی و فتاوی فاضل زرقی جواز اکل آنهاست هر چند تعدی از طین بر تراب بدعوای
 استکاد مناط بلکه عدم التفات بخصوصیت در استعمال قولیست و جیه ولی با فرض عدم تعدی اقصاء
 علی النصوص و عملاً بالاصول کما هو الاقوی بجای از برای حمل لفظ طین و خبر ابو حمزة بر تراب نیست یا اباء
 سابق او از این تاویل و الله اعلم و از خواص این تربت مقدسه که حکم متع در اخبار و فتاوی فقهاء استفاده
 شده چند امر است ۱ استحباب شکر مولود یعنی برداشتن کام او بر تربت است چنانچه شیخ در تہذیب
 از حسین بن ابی العلاء روایت فرموده که گفته شنیدم از حضرت صادق که میفرمود حنکوا اولادکم بتراب الحبر
 فانها امان ب استحباب حمل همراه داشتن و بجهت دفع خوف چنانچه شیخ در تہذیب این قولیه

در کامل الزبارة از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده اند که او از بعض اصحاب روایت کرده و در آنجا
 ابن اشیخ قدس سره با بطریق دیگر تعیین شده که عارث بن المغیره است و سند بجهت کمر و غیر او
 در غایت اعتبار است بلکه حکم بصحت بملاحظه احتمال اخذ از کتاب و توأثر او با وجود طرق صحیح دیگر خالی از
 قوت نیست بالجمله عارث میگوید که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من درد و بیماری بسیار دارم و در آن
 گذارم که مداوی باونکته فرمود چه اغافل از طین قبر حسین که در اوست شفای زکوره و امان از هر بیم پس بوی
 چون برداری اورا اللهم انی استسئلك بحق هذه الطینه و بحق الملك الذی اخذها و بحق النبی
 الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بدیته و اجعل فیها
 شفاء من کل ذاء و امانا من کل خوف انگاه فرمود امانت که گرفته اورا جبرئیل است که فرمود او را پیغمبر و
 گفت این تربت پرست میکشد امت تو او را بعد از تو پیغمبری که قبض کرده او را محمد است و وصی
 که در او جای گرفته حسن بن علی سید الشهداء است عارث میگوید عرض کردم دانستم که شفاء است از هر درد
 چگونه امان از هر خوف است فرمود هر گاه بیم کنی از سلطانی یا غیر او خارج مشو از خانه خود مگر اینکه با تو از
 طین قبر حسین باشد و بوی چون برداری اللهم هذه طین قبر الحسین و لیک و این ولیک اخذها
 حوزا لنا اخاف و لنا لا اخاف چه گاهی باشد که برسد بلای که بیم او داشتی عارث میگوید پس خدا تعالی
 بدغم را صحیح کرد و تربت برای من امانی از هر خوف بود و از آنچه ترسیدم و از آنچه ترسیدم چنانچه امام فرمود
 پس از آن هیچ گرویی ندیدم و ازین سنخ اخبار که دلالت داشته باشد بر اینکه تربت امان از خوف
 بسیار است ولی اکل در مقام خوف جایز نیست مگر آنکه خود خوف مرضی باشد حج استجاب گرفتن تسبیح از
 اوست چنانچه در اخبار بسیار وارد شده از آنجمله در مزار بکار از مزار کبیر نقل کرده که بسند خود از ابراهیم
 ثقفی نقل نموده که پدرش از حضرت صادق حدیث میکند که فاطمه بنت رسول الله سجد از زبان
 پیشین داشت که تا بیده بود و بر او گریه میفرمود که شماره عد و تکبیرات با و میکرد و چون حمزه میشد
 شهید شد از تربت او سجد گرفت مردم استعمال او کردند چون حسین مگشته شد امر راجع با و شد و مردم
 استعمال تربت او کردند بجهت فضلی که در او است در تهذیب سند بوسی بن جعفر علیهما السلام میرساند
 که فرمود شیعه مستغنی نیستند از چهار چیز سجاده که بر او نماز کنند و انکسری که بوی تخم نمایند
 و مسواکی که با و دندان خود را مسواک کنند و سبزه از قبر ابی عبد الله که در او سبی و نه دانه باشد
 که هر وقت او را حرکت دهند بزرگتر خدای بزدانه برای ایشان چهل حسنه بنویسند و اگر حرکت دهند یعنی بگردانند
 در حال سحر که بخوابند با او بازی کنند بنویسند برای ایشان بیست حسنه و هم در تهذیب است

سند که حمیری از فقیه که کنایه از امام زمان علیه السلام است بمکاتبه سوال کرده که آیا جایز است تسبیح
 بطین قبر سید الشهداء و آیا در او فضلی است پس نوشت بخط مبارک من خواندم و از روی او نقل
 کردم تسبیح کن با و که هیچ تسبیح افضل از او نیست از جمله فضل او اینست که تسبیح را فراموش نمیکند
 و سبزه را میگرداند و ثواب آن تسبیح برای او نوشته میشود استجاب ضعیف او بامیت و خلط او بخوفا
 چنانچه در ذیل همین خبر است که حمیری گفت نوشتم خدمت فقیه و سوال کردم از تربت که بامیت
 در قبر میکند آیا جایز است یا نه پس بخط خود تو قیوم فرمود یوضع فی القبر مع المیت و یخلط بمخوطه
 و از فقره سوال معلوم میشود تداول این عمل باین شیوه و اشعار او در آن عصر پس خود او دلیل دیگریست
 و همچنین مستجاب است نوشتن آیات و شهادت بتو حید بر کفن میت تربت سید الشهداء علیه السلام
 و در مدارک از ذکر بی نقل کرده که روایت شده که زنی را قبر چند بار بخود نمرت بیرون افکند چه زنا کار بود
 و اطفال خود را که بر نامتولد میشدند با تش میوزانید مادرش شکایت حال بحضرت صادق کرد و آنحضرت
 فرمود بهمانا این زن بسند کان خدا را بعد از این معذب میکرد ایند با او قدری از تربت حسین بگذارد چون
 چون چنین کردند قبر قبورش کرده استجاب سجد بر او است چنانچه مطابق نصوص است و موافق
 فتاوی بلکه شعار امامیه است در این اعصار بلکه از سابق بروجه سیره محققه کاشفه قطعیه ابن بابویه
 رضی الله عنه در فقیه بخوار سال اعتمادیکه کمتر از غالب مسانید است بحضرت صادق علیه السلام نسبت میدهد
 که فرمود سجد بر کل قبر حسین منور میکند تا زمینهای هفت گانه را و هر که با وی سجد از طین قبر حسین باشد
 در حساب تسبیح کننده نوشته شود اگر چه تسبیح با و نکند و شیخ ثقه ابن احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی قدس سره
 کتاب احتجاج که از مصنفات اوست علی تحقیق چنانچه این شد آشوب که از ملازمه اوست در معالم العلماء
 کتاب احتجاج را از شمار مصنفات او یاد میکند و این معنی اگر چه واضح است بر ملا محمد ابن سید ابابادی رحمه
 الطریق و در عهد و برق در آثار معرفت بحديث و احاطه بقانون متعلقه او مشتمل شده کتاب مذکور را
 باین الاسلام صاحب مجمع البیان رضی الله عنه در فوائد مدینه نسبت داده باجمعه در کتاب مذکور از حمیری
 نقل میکند که از امام عصر رو خاله عهد سوال کرده بود از سجد بر لوجی متخذ از خاک قبر سید الشهداء علیه السلام
 یعنی مهر سوم درین اعصار فاجاب علیه السلام یجوز ذلک و فیه الفضل و ظاهر تعریف فضل
 اینست که فضل منحصر در سجد بر تربت سید الشهداء است در جمله ما یصح السجود علیه و در تهذیب بسند صحیح از
 معویه بن عمار حدیث میکند که گفت صادق آل محمد علیه السلام را کبیه بود از و پای زرد که در او تربت
 ابعید الله علیه السلام بود چون وقت نماز در میر رسید آن تربت را بر سجاده خود میر گنجد سجده بکند

ثم قال ان السجود على تربة ابي عبد الله يخرج الحجب السبع وظاهر عبارات حديث اينست كه اين كلام از
 معوية بن عمار باشد ولي بعيد است هر چند اگر چنين هم باشد حجت است چه ظاهر اينست كه چنين محدث عظيم
 الشافعي تكلم باين كلام كه بنفسي شهادت بر صدور از امام است بدون هماغ و تلقى نخواهد كرد و در وسائل از ارشاد
 ديلمى نقل كرده كه كان الصادق عليه السلام لا يسجد الا على تربة الحسين و مراد از حجب سبع
 در حديث معوية بن عمار يا آسمانهاى هفت گانه است كه مراد صعود آن صلوات است بعلوم بالا و وصول بدرجه
 قرب حقيقي يا معاصى سبعة است كه مانع از قبول اعمال است و حجاب آنهاست آن هفت عصيتى است كه
 جماعتى كپره را منحصر در آنها دانسته اند چنانچه در كتب فقيهه مذکور است آشرك بقتل نفس
 حج قذف محصنه ذك اكل مال يتيم هـ زنا و فرار از زحف ذك حقوق والدين و معنى خرق
 اين حجب است كه اگر مقرون بتوبه صادق و غم ثابت شود بركت آن تربت مقدسه خداوند گناهان
 گذشته را عفو و محو مي فرمايد ان شاء الله و تواند بود كه مراد حجب سبعة براصطلاح اهل اخلاق باشد كه او را
 مقام نفس و جنود جلند بنا بر مشرب بعضى از اهل علم كه كليات رزائل را منحصر در هفت جنس دانسته اند
 و ساير ملكات رزيله را تشعب از آن هفت گرفته اند چه اصول ملكات عاقله چهارند كه عدالت و عفت
 و شجاعت و حكمت باشد و هريك را از اين چهار دو ضد باشد جز عدالت كه يك طرف دارد ضد عدالت
 شره است و خمو و ضد شجاعت جبن است و تهور و ضد حكمت بلاهت است و جبر و ضد عدالت
 ظلم است و اين هفت هفت گانه فى حقيقه طرق جبن اند بكن اين اهل علم گفته همه اخلاق نيكو در ميان است
 كه از افراط و تفريطش كراهت است ميان چون صراط مستقيم است زهر دو جانبش قهر جم است
 بباريكى و تيزى موسى و شمير و زوى كشتن و بودن براو و بر عدالت چون يكى دارد و زاضداد
 همين هفت اند اين اضداد از اعداد و بزرگتر عدد سترى هفت است از آن درهاى و وزخ نيز هفت است
 چنان كه ظلم و وزخ شد ميان بهشت آمد هميشه عدل را جا ظهور نيكوئى از اعتدالت عدالت
 جسم را اقصى الكمال است ولى تحقيق اينست كه براى عدالت هم دو ضد است يكى ظلم كه شيندى و ديگرى
 انظلام است كه تعبير از او بصيغ ميكند تا وسطيت محقق شود چه وسط بلا طرف محالست بالضرورة چنانچه
 در برهان وسط و طرف از بر اين ابطال تسلسل مقرر شده و تحقيق اين مسئله بوجه بسط خارج از وظيفه
 اين مقام است و اين بى بضاعت در بعض مسودات خود بشرح تمام تبين اين مسئله كرده است و بنا
 بر مشرب طايفه از حكماء اسلاميين كه در شمار ارباب معرفت مذكور ميشوند ميتوان گفت كه مراد از حجب سبعة
 حجب نورانيه باشد كه سماوى و مراتب و ولايت و منازل سفر باطنى اوليا است و آن هفت

مقام چنين است آ مقام نفس ب مقام قلب ج مقام عقل د مقام روح ه مقام سر
 و مقام خفى ز مقام اخفى و اين امور با عتبارات ملكه مقامند و باعتبار زوال و تجدد حال اندو شايد
 اشاره ب اين امور باشد فقره مناجات معروفه شعبان كه ابن طاووس رضى الله عنه از ابن خالويه روايت كرده
 و علامه مجلسى قدس سره شهادت با اعتبار سند او داده كه حضرت امير المؤمنين و ساير ائمه عليهم السلام
 مواظبت بر خواندن و داشتند و هي بذه و انوار بصاى قلوبنا بضياء نظرهما اليك حتى تخرق ابضا
 القلوب حجب لنور فوصل الى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك بنا
 برين مراد است كه هر كس از سر صدق و صفا از خود گذشته و از ماسوى رسته بتوجه تام و اقبال تمام بنماز آيد
 و متمسك بجل ولايت سيد الشهداء شده بر تربت مقدسه انجانب سجود آورد و كشف غطاء و رفع حجاب
 او شده انوار جمال محبوب حقيقى را بچشم بصيرت و حقيقت ايمان مشاهده نمايد بلكه هر كس ب اين مرتبه رسيد
 بركت او رسيد و از بگذر خاك سر كوى ثابود و هر نافه كه در دست نيم سحر افتاد اين تقرير اين احتمال بود بر اين طريقه
 اگر چه خود او فى نفسه محل اشكالاتى چندانست ولى ادائى حق علم مقتضى اينست كه بر طريقه بسان اهل اويان
 شود و از او كم و كاست نشود و انگاه اشكالات و وجوه نظر در او ذكر شود و مقام مقتضى بسط كلام در انست
 بلكه مراد شرح فضائل تربت مقدسه حسنيه است كه همسك آب سبيل و همسك بال جبريل و غيرت
 آب حيوان و نكبت باغ رضوان و كل و يده غلمان و غاليه طره حوران است لمؤلفه فيا لها تربة برقى
 بسجدها اقصى مغارج توحيد و عرفان و بضوع المسك من ذكرى نوافجها و لا تضوع من ذكر
 نعمان فن برصع بها الكليل سودده و بعله و صغت بيجان خاقان و لو تاملها خضر العقول
 راي و مرات اسكند و فى عين حيوان و كانهما مسحت يومنا بها فبدت و بهضاء لا معتكف
 ابن عمران و فن يثا هدى بها الاسرار كان على ملك الحقايق اعلى من سليمان و فادغب
 اليها و لا تطلب لها بدلا و فى سلسيل و لا فى روض رضوان و فذا لك ماء و كالا ليد
 و دانه مرغى لك نه لا مثل سعدان باجمله اشاره شده ب اين دو خاصه و در عاى شريف سوم شعبان كه در
 مصباح كبير و اقبال سيد و در بكار از آن نقل شده كه توقع و وقع از حضرت عسكرى عليه السلام بويكيل ناحيه
 مقدسه قاسم بن العلا صا در شد كه روز سوم شعبان مولد حسين عليه السلام است پس روزه بگير و اين
 دعا بخوان از انجمله است در وصف سيد الشهداء المعوض عن قتله ان الائمة من نسله و الشفا
 فى توبته الى اخلا الدعاء و ما اگر چه در ذكر احكام تربت خارج از طريقه اختصار شديم ولى اگر ملاحظه قر
 اين تربت مقدسه بكنى و شرف و در نزد خدا باني و ملتفت شوى كه چگونه او را عزيز و محترم داشت و مير

از اول ولادت تا بعد از وفات محتاج با و کرد ایند خواهی دانست که مختصر ازین شایستگی هیچ چه نداشت
 امر سوم اختصاص استجابت عاست بقبر مبارک و حوالی قبر مقدس آنجناب چنانچه در اخبار متواتره
 از عترت طاهره ماثور است مایکی و خبر در انبیا باید میسکنیم از آنجمله شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنه
 و ارضا در مزار خود سند بابو باشم جعفری میرساند که حضرت اوی کس بمن فرستاد و در بیماری خود
 و محمد بن حمزه و او سبقت گرفت بر من و خبر داد مرا که همواره میفرمود ابعثوا الی الحائز ابعثوا الی الحائز
 یعنی کس فرستید بجا که دعا برای من کند من کفتم محمد بن حمزه چرا گفتی من بجا میروم نگاه خود بخدمت رسیدم
 و عرض کردم قربانت شوم من بجا میروم فقال انظر وانی ذلک ظاهر انیشکه امر بحجاب و خدم باشد
 که اعداد عده سفر و تمهید ایه زحیل برای او کند آنکه فرمود محمد بن حمزه از اهل سر نیست از زید بن علی است
 گنایت آنکه از شیعیان نیست فرمود من کرا هست ارم که بشنود این را جعفری میگوید این حدیث با علی بن
 بلال میان آورد و می گفت آنجناب حایر چکار دارد با اینکه خود حایر است چون بر من رای بر کشتم و بخت
 رسیدم خواستم برخیزم فرمان جلوس داد چون اثر مرحمت دیدم سخن علی بن بلال را عرضه داشتم فرمود چرا
 نکفتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم طواف بیت یقیل حج میفرمود و حرمت نبی و مؤمن اعظم
 از حرمت خانه است و هم خدای امر فرمود بنی را که بعرفه و قوف فرماید همانا مواطنی هستند که خدای غفور
 دوستدار و در آن مواطن یاد شود و من دوست ارم که دعا شود برای من جایکه خدای دوستدار و که
 دعا شود در آنها و حایر از آن مواضع است همین خبر را بنیغیری سیر در متن سند باز نقل کرده و علماء متأخرین
 مثل مجلسی و شیخ حر عاملی و غیره از او روایت فرموده اند و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن محمد حلی
 رضی الله عنه در کتاب عدة الداعی روایت فرموده که حضرت صادق علیه سلام مریض شد و امر فرمود
 بکسان خود استیجار اجیری کند برای او که دعا کند برای آنجناب نزد قبر حسین علیه سلام پس کس را یافتند
 و با و گفتند گفت میروم ولی حسین علیه سلام امام مفترض الطاعة است او نیز امام مفترض الطاعة است
 پس بر گشتند بسوی صادق علیه السلام و خبر دادند آنجناب را بکلام او آنحضرت جواب فرمود امر چنانست که آن
 شخص گفته ولیکن ندانسته که خدا تعالی رابعه هائی چندانست که دعا در آنها مستجاب میشود و آن بقعه که قبر
 حسین علیه سلام باشد از آن بقعه ها است و در کمال الزیارة سند بشعب عرقوفی میرساند که از حضرت
 صادق علیه سلام پرسیدم که اجر و ثواب زیارت قبر حسین چیست قال یا شعب ما صلی احد عنده
 و دعا دعوة الا استجبت عاجلة و اجلة و هم در کمال الزیارة از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت
 صادق فرمود زیارت حسین علیه سلام سوال میکند از خدا تعالی نزد قبر او حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را که

اینکه خدای با و عطا میفرماید و از شیعه اخبار بسیار و حد احصار روایت شده بلکه اختصاص استجابت دعا و شفای
 تربت در مذهب امامیه ضاعف اندا قدر با و کثر اندا انصار با در غایت وضوح و کمال ظهور بر ضرورت اولیه رسیده
 بلکه کمتر از ظهور خاصه اولی که بودن ائمه از نسل او باشد نیست پس حاجت شناسها و با جبار و استمداد از کلمات
 علماء اخیر ندارد و قد اشترت الی هذه الخواص الثالث فی قصیده حسینه و مدحت الترتبه
 المباد که الزکیه بما له اعراف السبق الیه فلا باس بنقل ما يتعلق بذلک قطریا لدینا بآجر الکتاب
 و از خاد المجریل الاجر و الثواب وهو ومن عوض الله امر الوجود قبضا و بسطا الی راحت
 و من عوض الله عن قتله بان الائمة من عترته وان لیستجاب دعاء الصریح اذا ما دعا الله فی قبه
 وان جعل الله فضلا علیه شفاء البریه فی تربته فیا طیبها ترته انجلت نوافح للسک فی فحنه
 اری الخضر قدس منها ما استقاء فعمی ملته تری القدس منها النبل الفخار بر صع ناجا علی قمته
 و یغشها العرش شوقا یقاسی المنهم من صبوته لقد عفر البدر فیها الجبین وها اوال ترتبه جهته
 خاصه چنانچه اینک ایام زیارت آنجناب از اعمار زائرین حساب نمیشود چنانچه در الی ابن شیخ رضی الله عنه
 سند محمد بن مسلم رسانیده که از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده که فرمودند ان الله
 عوض الحسین من قتله ان جعل الامامة فی ذریته و الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء
 عند قبره و لا تعد ايام زایر عجا ئیا و ارجعا من عمره محصل اینکه عوض قتل این چهار خصلت با و
 داده شده که سه از آنها گذشت و چهارم آنستکه ایام زیارت در رفتن و بازگشتن از عمر زائر معدود نمیشود
 و این فنده در عدة الداعی میگوید و شیخ حر و سایل از و نقل کرده روی ان الله عوض الحسین
 من قتله اربع خصال جعل الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء تحت قبته و الائمة من ذریته
 و لا تعد ايام زایر من اعمارهم و در اخبار کثیره مرویه در کمال الزیارة و مصباح و تهذیب
 و بهار و سایل و غیره با و روده که ترک زیارت آن حضرت موجب قصور عمر است و زیارتش
 موجب امتداد اجل و طول عمر و چون اخبار این خاصه بحسب ظاهر اشکالی دارد چند وجه جواب از و بنظر
 رسیده یکی اینکه رزقی که در ان ایام با و رسیده از رزق مقدرا و حساب نشود و گناه او بقلم نیاید پس
 مجازا نفی عمریت از و شده بجهت نفی لوازم او و مؤید اوست اخبار عدم کتابت ذنوب زوار و دیگر یکی
 مراد این باشد که زیارت سبب طول عمر باشد مثل صلح رحم و صدقه پس گویا ان ایام از عمر محسوب نیست و مؤید این
 آنستکه در اخبار واروده که حضرت صادق مروی صاحب خود کرد و فرمود باکی نیست که عمر بعضی از شما
 سی سال کم شده باشد اگر در هر سالی زیارت حسین علیه سلام نکند و یا این محصل روایت است که در خاطر

وارم و اصل خبر در کتب مزار موجود است سوم اینکه لفظ اجال هم در خبر یعنی اجال موت باشد یعنی در ایام سفر
 نمیبرد و این توجیه مبتنی بر اینست که لفظ اجال باشد نه عمار و آنچه این بنده دیده همانست که نوشته ام چهارم اینکه
 در قیامت این ایام را در معرض حساب بر نمی آرند و این واقع با توجیه اول یکی است اولی توجیه ثانی است پنجم
 اگر چه بحسب ظاهر مشکل بنظر می آید چه لازم است که کسی لاقول در سفر زیارت نمیرود این خلاف محسوس و مشاهد است
 ولی جواب او آنست که این امور مستحبات و مکروهات که بعضی منافع و مضار دینیه برای آنها مقرر است
 جز مقتضی پیش نیستند و علیت نامه ندارند و از نیت الزام در مورد آنها نشده و عقل با اطلاع بر او ترخیص در ترک
 میکند چه مانع دارد که در بعض موارد با مانع مقرر نشود یا مقتضی خلاف که اسباب نقص عمر
 باشد مثل قطع رحم و ترک صدقه و ظلم با او جمع شده باشد و ثانی اینکه میتوان گفت که خواص و آثار مستحبات
 که متعذر میشوند همه در جمیع موارد و بنا باشد بلکه هر یک در محلی است مثلاً وسعت رزق یا ورع و خشوع قلب
 یکی طول عمر یکی رفع بلا بحسب تفاوت مصاح و اختلاف استعدادات همچنین در بعضی هر دو و در بعضی هم
 و بنا بر این اقتضاء در جمیع موارد هم یقین نیست احتمال وجود مقتضی عدم مصادقه مانع کفایت و باعث
 و تحریک فعل میکند و ثالثاً اینکه اینگونه سببیات بر فرض تسلیم مخصوصند با امور مقدره در لوح محو و اثبات
 نه در مقدرات حتمیه و از این قبیل است که صدقه و دعا را در کثیر از مقدرات تاثیر مشهود است مانعی
 نیست بلکه اولویت هست که زیارت سید الشهداء همان اثر داشته باشد و ما بحمد الله در موقع
 خود از علوم عقلیه حل عقده این اشکال بوجه احسن و نوع این کرده ایم و مقام مقتضی دخول در آن
 نیست تمام شد اما چون در اخبار تربت و اخبار دعا گاهیه ذکر جایز و گاهیه ذکر تضرع و گاهیه بالفاظ
 دیگر تعبیر شده و حدی معین معلوم نیست برای تربت و دعا و این معنی مایه حیرت جمعی از محققین شده
 از جهة اختلاف اخبار و نزاع علماء در تجدید حایر خصوصاً در مسئله تخیر بین قصر و اتمام در اماکن اربعه که از
 مقام مسایل فقیهیه است و از سبب اراکه و خواص مایه شایسته چنان دیدیم بقدر استعداد و حوصله این
 مختصر اشاره تحقیق انیم طلب شود بد آنکه حایر در لغت بمعنی زمین پست است که آب او می آید چنانچه
 ابن ادریس سرایر فرموده و اصل او شاید از جور بمعنی عمق و قعر باشد چه زمین پست لابد نسبت
 بارض مرتفعه عمیق واقع میشود و موضع قبر سید الشهداء علیه السلام چون در اصل استخفاضی دارد
 چنانچه از حال حالیه صحن مقدس معلوم میشود که از جانب باب بنییه و باب قبله چه در استخفاض
 مشهود است او را حایر خوانند و اینکه مشهور است آنکارا حایر گفتند بجهت آنکه منزل چون ام کرد
 بحوث قبر مقدس آب از آن موضع پیش رفت و از عبارت ذکر می بینیم میتوان استظهار این وجه کرد

و هیچ ندارد چه در اخبار کثیره صادره قبل از وجود متوکل لغت اطلاق لفظ حایر شده و این معنی نیز واضحست
 که آن احتمالات نمیتوان تبیین بر این واقع متاخره شود و هر وجه شبهه نیست که مراد از حایر موضع قبر سید الشهداء
 و اخبار در کتب و مختلف وارد شده از آنجمله در کامل الزیاره بدو سند از عبد الله بن سنان نقل کرده
 قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول قبر الحسين بن علي عشرين ذراعاً في عشرين ذراعاً
 مكسور وضة من دبابض الجنة و همین خبر را شیخ در تهذیب ذرات فرموده و در کافی و ثواب الاعمال
 و کامل الزیاره و مصباح متعجب جمیعاً از اسحق بن عمار روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که موضع
 قبر حسین بن علی را حرمی است معلوم که هر که بشناسد او را و متعجب باشد و شود پناهنش دهند گفتیم و صف کن
 برای من موضع او را فرماید ای تو کردم فرمود مساحت کن از موضع قبر او امر و بیست و پنج ذراع از جانب
 رجل و بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر و بیست و پنج ذراع از پیش رو و بیست و پنج ذراع از ناحیه سر مقدس
 و در کامل الزیاره و مصباح از حضرت صادق حدیث کرده و در حقه قبر الحسین فرسخ فی فرسخ من اربعة اجزاء
 القبر و هم در کامل و مصباح از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که حرم قبر الحسین خمس فراسخ
 من اربع جوانب القبر و صدوق رحمه الله همین روایت تعبیر کرده و فرموده حرم قبر الحسین خمسة فراسخ
 من اربع جوانبه و شیخ سند بصادق آل محمد علیهم السلام میرساند که التربة من قبر الحسين على عشرة
 اميال و در کامل الزیاره سند بهیر المؤمنین علیه السلام میرساند حرم قبر الحسین فرسخ فی فرسخ فی
 فرسخ فی فرسخ و در کامل سند بحضرت صادق میرساند قال لوان مريضاً من المؤمنين يعرف
 حق ابی عبد الله و حرمة و ولايته اخذ له من طينة على راس ميل كان له دواء و شفاء
 و در روایت دیگر که سابقاً اشاره با و شد فرموده يستشفى عما يبدنه و بين القبر على رأس اربعة اميال
 و در کافی و کامل الزیاره و مصباح متعجب و مصباح الزائر و بحار از جمیع کتب مذکور سند بصادق آل محمد علیهم السلام
 میرسد بخان طین قبر الحسین من عند القبر على سبعين ذراعاً و در کامل الزیاره همین خبر را بطریق دیگر
 روایت کرده با تعبیر سیر و علی سبعین باعاً فی سبعین باعاً و در بحار از مصباح الزائر نقل کرده که فرموده
 بعد از این حدیث و دوی فی حدیث آخر مقدار اربعة اميال و دوی فرسخ فی فرسخ و ظاهر خبر ابو
 عصفری منقول در اصل او در کافی و تهذیب نقل عنه در افتخار که بلا که الشفاء فی توبتی نیست که مطلق
 که بلا استشفاء بهتر است او میتوان کرد اگر چه خصوص این فقره در نسخه که از فضل اصل شریف نزد این بی
 بضاعت است موجود نیست و باید سقط باشد و توجیه این اختلاف اخبار بعد از اینکه غالب آنها معتد
 معتبرند یا بحجت کمر نهاد و باقی روایات یا کثرت جود در کتب معتد یا اشتمال کتب اربعه یا توافق بعضی

آنها یا مودی اخبار دیگر که پیش از پنج فرسخ از موضع قبر تربت محرم باشد و نجس و حرام و مودی کفر اگر خدای تعالی
برای توپین شود و هر چه نزدیکتر باشد افضل است تا برسد بجای که بیست ذراع در بیست ذراع شود بلکه بعضی
تراب افع بر نفس قبر شریف افضل از او خواهد بود ولی بجهت توسعه مقتدر افضل را تا آن حد قرار دادند
و بعد از او بیست پنج و بعد از او هفت و بعد از او هفت و باع و بعد از او میل و بعد از او فرسخ و بعد از او چهار
میل و بعد از او پنج طایفه قدس اندر کعبه در تهنیت مصباح اشاره باین وجه فرموده و لفظ حایره که در بعض اخبار وارد شده
می توان مراد از او را بگویم مطلقا است اگر چه کتب اصل همان موضع قبر مقدس باشد یا خصوص حرم اعم از آن
و قلکاه و مسجد چنانچه ظاهر عبارت سر است که مادر سور المشهد و المسجد علیه گفته است یا مطلق صحیح باشد
چنانچه جماعتی قائل شده اند یا خصوص انقدر که از جانب قبله و مین و بسیار است که سمت باب سد مستثنی شود
چنانچه در بحار از سید فاضل امیر شرف الدین علی مجاور نجف شرف که از مشایخ اوست نقل کرده و سید
مذکور از کبار شائین از اهل کربلا نقل کرده و شاید صدق دعوی ما استعمال عامه عبارت فدا که
حایر را یعنی کربلا استعمال میکنند و این اگر چه بجای باشد بعد از شیوع حمل بر او در مقام جمع اخبار ضرری ندارد
و در آنست قد ما و معاصرین آمده یا قریبی العصر بایشان کتب اخبار و سیر این استعمال بثبوت است
بلکه در اخبار ابلت علیهم السلام شاید بر این میتوان یافت باجماع اگر این تقریب تمام شود رفع اختلاف
اخبار بخیر هم میشود و در بعض اخبار و تعبیر محرم شده مثل صحیح علی بن مزین در بعض اخبار عند قبر حسین و در دیگری
حائرا حسین چه شبه نیست که مراد از حرم حسین خصوص آن بقعه مقدسه نیست چه حرم و دلیل جلالت صاحب
حرم است نمیشود که حرم سید شهید ابان سه دایره جلال باین ضیق باشد که عبارت از خصوص قبر
و مشهد شود و تجدید حرم تا پنج فرسخ شیندی تا یک فرسخ هم اوله او را دیدی تعبیر از که و مدینه چنانچه در صحیح
علی بن مزین است بحرم اند و حرم دسوله شده چنانچه از کوفه و کربلا بحرم امیر المؤمنین و حرم حسین
تعبیر کرده اند چه تعلیک بن این چهار حرم بار او نفس بدن از اولین مسجد و قبه از آخرین بغایت یک است
پس ظاهر این خبر شریف جواز اتمام است مطلقا و لفظ عند قبر حسین محل است صدق بر قلیل و کثیر
میکند و بحسب اختلاف عبارت مراد از او مختلف میشود مثلا اگر بگویند اقام عند قبر حسین لیل ممکن است
که مراد کربلا باشد بلکه ظاهر اخبار این باب نیست چنانچه بر اجماع کتب اخبار از جوامع سبع عظام و غیره معلوم
میشود و لفظ حایر را که دانستی در این عصر عرب یعنی کربلا استعمال میکنند و از عبارت سر ایریم استفاد میشود
چه گفته و المراد با حایر ما و او سور المشهد علیه و المسجد دون مادر سور البلد علیه لان ذلک
هو النجاء حقیقه چه تقیید بحقیقت مشربانست که استعمال بر غیر چه حقیقت میشود و از عبارت قاسوس گفته

الحایر موضع فیه قبل الحسین می توان است شام رایحه این طلب کرد و این خبر شریف که شیخ قدس سره حضرت
صادق نقل کرده من خرج مکه او ملایه او مسجد الکوفه و حایر الحسین قبل ان یلتظر الجمعه نادته
الملائکه این تذکره بکلام الله اشعاری باینده عوی دارد و چه خروج از نفس قبه یعنی ندارد بلکه باید مراد بده
مقدس باشد و باجماع این احتمال قوی دارد و بر فرض منع میگوئیم حکم دائر مدار عنوان حایر نیست بلکه ذکر حایر از قبل
عنوان خاص موافق است با عام اصلا تا فی ندارد و ظهور خبر علی بن مزین است اصالت عدم جواز اتمام
در سفر این عموم منقطع است پس اقتضای بر ترفیق و جی ندارد و اقوی جواز اتمام است بر جمع بلکه کربلا چنانچه
صریح ترقی ثانی و محلی این حمزه و محقق در کتاب سفرو کیمی بن سعید است در عبارت کمال الزیاده و منقول از سید
و اسکانی محتمل است که تعبیر میباشد که در آن تحقیق این مسئله بیرون حوصله این مقام است همین است در عنوان
استطرد مرقوم افتاد و تعیین مراتب احتیاطا تا برسد بیست ذراع حول قبر مقدس بعد از مراجعه آنچه که شد
محل حاجت نیست و الله العالم بحقایق احکامه مطلبی در اکرام است سید شهید و این هم بر سه
قسم است اول اکرام بنعم وجود است چه هر چه بهر که رسد از برکت آنجاست دوم اکرام با سلام و ایمان
و علم و ایقان است که هر چه دلی که از کمال حیاض و قلوب اهل یقین جاری است شمع از بحر فضل اوست
سوم خصوصیاتیکه از برای مومنین بآن جنابست مثل ثواب گریه و ثواب مرثیه و ثواب بکاء و ثواب زیارت
و استجابت حاجت و بودن شفاء و تربت مقدسه که بعضی آنها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص شعیان
میرسد و تفصیل این نعمتها در کتب مفصله بتفاریق مذکور است بعد از التفات باجماع آنچه ما ذکر کردیم حاجت
بتطویل پانیت آن یرزقنی طلب تارک مع اما یر منصور من اهل بیت محمد
ج اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در کتاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه
من رزق بفتح رای روزی و دانست رزق بکسر رانفس روزی است امام یعنی پیشواست و اصل شقاق
او از ام یعنی قصد است و جمیع تضاریف این ماده از قبیل ام و امت و امام بفتح و امم یعنی طریق مستقیم
و جراینها راجع باین معنی است یا بواسطه بلا واسطه و مراد از امام در اینجا است تمام اولیا و بقیه اوصیا و حفظ
دین خدا و خلف الله دی غوث ثمان و قطب ایزه زمین آسمان امام عصر عجل الله فرجه و تمام خصوص انجذاب
بلقب منصور از جهة التکمه ولایت تار و طلب خون سید الشهداء در عهد شیعیه عالمگیر حضرت اوست
چنانچه در اخبار کثیره اشاره باین معنی شده از آنجمله خبریست که در کمال الزیاده از حضرت صادق نقل کرده
که در تفسیر کریمه و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان
منصورا فرموده او قائم آل محمد است یعنی لی دم خارج میشود و میکشد بجهت رنجین خون حسین بن علی علیهما السلام

پس اگر بکشند جمیع اهل زمین را اسراف نخواهد بود و اینکه خدا تعالی فرموده فلا یسرف فی القتل نه بجهت اشتک
او کاری بکند که اسراف باشد آنگاه فرمود می کشد بخدا قسم اولاد قتل حسین را بجهت کار پدرهای ایشان و در
این خبر اشعار است باینکه منصور لقب خدائی آنجا است چه در قرآن استعمال شده و مراد آنجا است و از
طرائف اینکه از جمله القاب آنجا ناصر الدین است باین مناسبت در قصیده عرض کرده ام اعلا الله
فی خزائنه ۲ للنصر فهو المنصور والناصر ۳ یاخذ ثارا لا باء منه فلا ۴ موقوفه اعداء
له و اثر و از ملاحظه این دو بیت حل مشکلی عویص ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد بعد تجزیه کردند که مراد این باشد
که حامدیت و محمودیت هر دو مخصوص جناب حدیث است و علما اشکال کرده اند که جمع بین معنی معلوم و
مجهول در کلمه واحد ممکن نیست و جواب اینست که میگوئیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است بخدا تعالی
چه از خود او باشد تا حمد شود یا از غیر تا محمود شود چنانچه ما درین بیت اشاره کرده ایم و گفتیم حمد ایتعالی
او را اعدا کرده برای نصرت کردن چنانچه او را نصرت کرد منصور شود و چون او مظلوم که از نصرت کند
ناصر باشد بآنکه در اینجا است و الیته که در اخبار هم تعرض او شده و تقریر او چنانست که ما خودخواهی سید الشهدا را از
که می کشیم و کشتن ذریه قتل او چه وجه جاز است باینکه در نص صریح کتاب کریم است و لا ترد و از ذره و ذره
آخری و جواب اینست که بحکم عقل صریح و نقل صحیح رضای بکار جماعتی موجب شرکت دخول در آن جماعت است
و ذریه قتل چون اضی با فاعیل فبیحه آن طایفه بودند و افتخار و مباهات بان شایع مینمودند و میگویند ما کشیم
و پدران ما کشند چنانچه در شعر اسوی سابقا نظیر او را شنیدی مستحق قتل میشوند و اینجا خبر وارد شده است
چنانچه خبر مفصلی در این باب عین اخبار الرضا است در جلد ثامن بکار نیز آن خبر نقل شده هر که بخاهد بان تفصیل
رجوع کند ممکن است بلکه در بعض اخبار شاید دارد که در ظهور موفور السور و امام غائب پس اند بفرجه الرضا
اعاده و احیاء اموات قتل شود و قصاص خون بناحق کشگان بفرماید چنانچه بان دو نفر خواهد کرد و بنابر این
بسیار چه اشکالی باقی میماند چه بر وجه اول باز جای سوال از بقای ذریه است چه بجهت غلبه اعداء و ظاهر اینست
شده اند و بعض اخبار اخذ بنابر نصرت آنجا با امام مظلوم علیه السلام بپاره فواید دیگر که بی تعلل
بان فقره نیست انشاء الله در فقره آیه مشابهه باین فقره درج خواهد شد و الله الموفق صلی الله
علیه و آله حج صلوات فرستد خدای بر او و آل او پس چون در لفظ شریف صلوات انکاش
لطیف است که بر وجه اختصار تعرض آنها مناسبت متن مستقی قرار دادیم و آن مطالب را در ضمن
چند فایده ایراد مینمایم فائده اولی آنست که صلوات از خدای رحمت است و از ملائکه استغفار و از مردان
دعا و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده نیست چه اصل عدم اشتراکست باینکه در مثل ان الله ملکته

بصلوات علی النبی در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع میشوند و در ضیق خناق تاویل می افتد باینکه
رحم معدی است و صلی لازم و تفسیر متعدی لازم پسندیده نیست دعا اگر علی متعدی شود بمعنی نفرین است
و صلی با علی بمعنی ترحم است و اختلاف حکم مترادفین محالست از نیجه تحقیق گفته اند که معنی بعضی در بین دارند
که الفاظ باشد و این حقیقت است و در هر موقعی اثری دارد و در هر موطنی ظهوری عطف از خدا تعالی
بر وجهیست و از دیگران بوی تواند بود که علما اینکه از اهل تحقیق عبارت اولی تعبیر کرده اند همین قصد کرده
و مقصودشان ذکر مراد باشد نه مستعمل فی لفظ و بر بعضی از کم خبرتان شنبه شده توهم اشتراک کرده باشند
فائده اولی آنست که مشهور شهرت محقق است بلکه دعوی اجماع در معتبر و محکی منتی بر طبق او شده است که صلوات
وقت ذکر اسم مبارک یا شنیدن او واجب نیست شیخ صدوق و فاضل مقداد و محقق اردبیلی و صاحب مارا
و شیخ بهائی و اخوند ملا صالح و مازندرانی و محدث کاشانی و محدث مجلسی و شیخ محمدی فتوی و صاحب حدائق و شارح صحیفه
سجادیه سید علیخان و شیخ عبدالعزیز انانی قائل بوجوب شده اند چنانچه از بعضی حکایت شده و متسند بوجهی شده
که بسیج چه یا ولایت ندارد یا سند واضح اخبار باب صحیح زراعه است که در او امر بصلوات شده و فرموده اند
صلی علی النبی کلاما ذکر کرده اند که اگر و اگر چه فی نفسه ظاهر در وجوب است لیکن صاف در مصرف
میشود و سیاق خبر چون در تعداد است محمول بر استحباب است بلکه بعض اخبار که بانها استشهاد کرده اند
مثل البخیل کل البخیل من اذا ذکرک عنده لم یصل علی و مثل من ذکرک عنده فلم یصل
علی اخطا طریق الجنة شاید استحباب است بلکه مصرح بعدم وجوب خلوا دعویه ما ثوره و خطب مشهوره
انه بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است اگر چه رعایت احتیاط خصوصا در هر مجلس یک دفعه چنانچه
ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البته اولی و الیق است فائده اولی اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء
فریقین که آیا نفع صلوات راجع بصلی است یا مصلی علیه و هر قولیر اطائفه اختیار کرده اند و تحقیق قول
اخیر است چنانچه علامه مجلسی رحمه الله نیز در رساله عقاید ختم مبارک کرده و جزا و از فقها و حکما و محدثین گروهی قایل
شده اند چنانچه ادله عقلیه و نقلیه متطابق بر اینند عی هستند چه فقر و حاجت قوام ذات ممکن است غنی
و افاضه شان واجب تعالی شانه و هرگز ممکن نیست ممکن بی نیاز و مستغنی شود و الا انقلاب لازم آید
و ذوات ممکنه و میات جازیه هر چه تحصیل کامل و تکمیل ذات نمایند از دانه حاجت بیفیزی و باب پائین
نهند چنانچه عموم کریمه یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید مصدق
این معنی و شاید این دعوی است بلکه تحقیق اینست که وجود هر چه اقوی شود و اکل تعلل او بید و زیاده تر
و فقرش بجناب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلیق ذات و طلیت جبر است

همین است و عبارت دیگر اوضح هیولاء انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلای مراتب استعداد و قبول
 برای جمیع انواع فیوض و تمام انحاء خیرات است و غیر مستثنای القوه است مبدء فیاض جل جلاله هم
 غیر مستثنای القوه است نه در انحاء و نه در مراتب و نه از نیطر فتوری لازمه دعا است حاجت است
 و شریطه جز استعداد محل و لیاقت برای عانیست و او هم بالفرض حاصل است با تم مراتب پس البته این دعا
 مستجاب خواهد شد و در اخبار کثیره اشاره با معنی شده چنانچه در نهج البلاغه کرم وارد است اذ اکانت لك
 الى الله سبحانه حاجه فابدا بمسئله الصلوة على النبي فوالله لو اسئل حاجتك فان الله اكرم من ان
 يسئل حاجتين فمقتضى احدیها و منع الاخری و این عبارت شریف صریح است که صلوات و عانیست مستجاب
 و بعضی در ایتمقام تقریبی لطیف کرده اند که حاجت انسان خودش معیباست و حاجت صلوات صحیح و داعی این
 و در اضمیمه یکدیگر کرده در گاه احدیت میرسد باید هر دو را قبول کند یا هر دو را رد و ویم منع است پس
 معین میشود اول و تفکیک صحیح نیست چرا که این راجع به بعضی صفتهاست او شرفا صورت جواز ندارد و از جمله
 مؤیدات مطلوب تاکیدات زیاد است که در ادعیه شریفه در تشریف حضرت بنویه وارد شده مثل بیض وجه
 و اعطاء منزله و وسیله و رفع درجه و اعلاء کلمه و اظهار امر و امثال اینکه در فقرات ادعیه وارد شده و مثال
 اینکه جمیع آنها الفاظی است که مکلف است انسان بگوید و قصد معنی و نفع آنها را راجع بخود او باشد
 فقط بغایت بارداست بل یکا دقت من البرد و هیچ متاع مستقیم سلیقه راضی این محل و تصف نخوا
 شد مثلا چنانچه بخیر میکنی در مثل این عای شریف که علماء مجلس مقباس در تعقیبات عصر بنده میفرمایند
 سید روایت کرده اند که صا و فی آل محمد علیهم السلام بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و فی اللیل اذا
 یفتی و صل علی محمد و آل محمد و فی النهار اذا تجلی و صل علی محمد و آل محمد و فی الاخرة و الاولی
 و صل علی محمد و آل محمد و ما لاح الجحیدان و ما اطرد الخافقان و ما احدى الحادیان و ما
 عسعس لیل و ما ادهم ظلام و ما تنفس الصبح و ما اضاء فجر اللهم اجعل محمد خطیب فداک
 الیک و المکسو حلل الامان اذا وقف بهن یدیک و الناطق اذا خرس لا لسن بالثناء
 علیک اللهم اعل منزله و ارفع درجه و اظهر حجه و تقبل شفاعته و ابعثه المقام
 المحمود الذی وعدته و اغفر له ما احدث الحمد ثون من امته بعده اللهم بلغ روح محمد و
 آل محمد عنی التحیه و السلام و اردد علی منهم تحیه کثیره و سلاما یا ذا الجلال و الاکرام
 که صرف تکلم باشد و اینهم دعا مستجاب نبوده و امثال اینها بعض فقرات که انصافا آنجا بنها معلوم است
 مبعوث نیست چه هر کالی مراتبی دارد و طبیعت شرف فضل مقول به تشکیک است و هر چه تصور کنی مرتبه دیگر را

کمال است که فوق اوست و فوق کل ذی علم علیم فاعده است کلیه جاریه در شبهه و نظایر خود لم یفلس
 فالنور فی النزول و الصعود مشکک مختلفا لحدود پس میشود این سوال مرتبه عالیه این کمال را
 طلب کنند و اینکه بعضی توهم کرده اند آنرا شرف و فضل ممکن است بکنی برسد بجنب بنوی رسیده
 و از جهت صلوات را سودی باو نیست عبارت نیست نموده و عام فریب چه لبا یعنی یا راجع بانیت که آنجا برادر دیگر
 بخدای عزوجل حاجتی نیست از او مستغنی است و این معنی منافی با ضرورت عقول است چه اعلای مراتب آنجا ب
 عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است یا راجع بانیکه خدا تعالی العیاذ بالله دیگر نمیتوان
 افاضه فیضی باو کند و لباس جدیدی از کرامت پوشاند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
 بل در مقام کلام است که بعضی بر مشرب حکمت فلسفه تنقیح میکنند و خلاصه و آنکه مقام نبوت خاتمه مقام عقول است
 و در مرتبه عقل با بالقوه عین بالفعل است و کمال ترقی ندارد و عقل هر چه باید داشته باشد در ان مقام فقده و ترقی
 نیست جبره ان مکان ذاتی و قیام صدوری مبدء و باب وحدیت اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق
 نوری شادانند عوی است بل فریقه هست که عقل نزولی از اول و اجز کالات است و عقل صعودی چون در جمیع
 مراتب باید سیر کند و قطع و دوره هر دو قوس وجود را نماید بالاخره بان درجه میرسد و جواب این شبهه آنکه
 بر بان قائم شده بر امتناع الفکاک هیولی از صورت پس عقل صعودی بجهت هیولاء یعنی که دارد و آن غیر متناهی خواهد بود
 و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعر هم احوار بکشاید آن بر جلیل تا ابد بهوش ماند جبریل و کریم
 خلق الا انسان ضعیفا تواند بود که اشاره باین ضعف که عبارت از عدم تحقق بر مرتبه خاصه و استعداد قبول
 کالات غیر متناهی است باشد که ممر از کربان فوت در میاورد و با جمله بسط این جواب خارج از وظیفه این مختصر است
 و آنکه بصیرتی درین علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر و دیعه که آشته شده بر مشرب
 اینقوم راهی برای اشکال باقی نماند و پاره برخی از احادیث متمسک شده اند که انهم وجهی ندارد مثل فقره یا
 جامع و جعل صلواتنا علیک الخ و این استدلال بر طریقه ابو حنیفه که قایل بمفهوم لقب است مستقیم است
 و الا از مشهورات است که عوام هم میگویند اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند چاشمال صلوات بر این خواص آثار
 موجب عدم رجوع نفع او بدیگران نیست بل در مقام سخن دیگری هست که عارف محقق ملا عبد الرزاق کاشانی
 در تفسیر حقانین التاویل اشاره باو کرده و محصل او با تحریر آنکه حقیقت صلوات امداد و تائید و افاضه کالات
 پس مصلی حقیقه خند ایتعالی است گاه در مقام جمع و بلا واسطه و گاه در مقام تفصیل و مع الواسطه که فعل
 عباد است و حقیقت صلوات مؤمنین همین است چه او عبارت است از قبول هدایت انقاش لوح وجود نقیض
 محبت او و این نوعی است از امداد آنجا ب در غرض تکمیل و مقصد تعمیم فیض خدا چه اگر قبول ماده بنوی

اثر فاعلیت فاعل بطور رسیدی چنانچه گفته اند وجود من بواسطه ظهور تو از من - فلست تظهر لولا لی لو لاک
 و در حدیث قدسی است که اگر خلق بر اطاعت میگردند خلقی دیگر می آفریدم که معصیت کنند تا غفور
 فضل من معلوم شود و همچنین تسلیم مومنین فی انقیص تکمیل اوست باظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او
 در مقام هدایت باین جهت از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود چه نفع صلوات اول و بالذات و چه بصلی است
 و باعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحمیل مقصد هدایت بصلی علیه و موجب رفع درجه و علو
 شان بطوریکه اوست چنانچه فرموده فانی اباهی بکماله و لو بالسقط باجماله نظر این قاصر فعل مؤدی
 باوست اینست که از جانب طرفین تقریر کردم و بیش ازین تفصیل شایسته مقام نیست فائده که ضم آل رسول
 در صلوات موافق اخبار کثیره متواتره مرویه از طرق فریقین است از انجمله در اکثر اصول معتده اهل سنت
 نقل شده که از حضرت سالت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم و بگویند
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم و بآل علی محمد و علی آل محمد
 کما بادکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید و خصوص این صلوات در تشدد نماز بنابر یک
 قول شافعی واجبست بر قول دیگر اوست محاسب است چنانچه در تقریبی بی شجاع و شرح ابی قاسم و حاشی او
 مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالباً بر آن فتواست باضافه سیدنا در محمد و ابرهیم
 در مواضع اربعه و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است در این نشان مشهور
 میگوید یا ایل بدیت رسول الله جکم - فرض من الله فی القرآن انزلہ - یکفیکم من عظیم الفضل
 انکم - من لم یصل علیکم لا صلوة له - بناه و جوبست ولی حل بر نفی کمال کرده اند نه بر نفی حقیقت چنانچه
 نور الابصار شبلنجی معاصر است و در بیایع الموده از صواعق و جواهر العقیدین روایت کرده که پیغمبر فرمود
 لا تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا و ما الصلوة البتراء یا رسول الله قال تقولون اللهم صل
 علی محمد و تشکتون بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد باوجود این اهل سنت تفرم اند
 ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بنویسند و اسم مبارک آل را از صلوات حذف نمایند تا عباد
 فطری و انحراف جمعی را بنمایانند و اعراض از رکوب سفینه نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود معلوم
 کنند و همچنین در موارد ذکر اسمی اهل بیت طرزدند ترک ذکر صلوات سلام باینکه خدای آنها را در این
 شریک نبوت کرده و از طرق معتده آنها جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم میشود علاوه بر اینکه صریح آیه
 هو الذی یصلی علیکم و کریم فصل علیهم ان صلواتک سکن لهم و بشارت اولئک علیهم صلوات
 من ربهم و حمده و آلتند بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل

میفرستند در بیایع الموده از ابو نعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که سند مجاهد و ابی صالح رسانیده
 و این دو از ابن عباس روایت میکنند که آل یاسین در کرمیه سلام علی آل یسین آل محمد و یاسین
 اسمی از اسماء آن حضرت است با اینکه از گفتن سلام الله علیه یا صلی الله علیه مضایقه دارند و علت او را
 در کشف اشاره مینماید بعد از اینکه میگوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است بدلیل آیه زکوة و هو آل النبی
 و قول رسول خدای ص اللهم صل علی آل ابی اوفی تفصیل میدهد بین ذکر تبعی که جایز است و ذکر بالاستقلال
 که مکروه است بجهت اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام برافضی بودن است و پیغمبر فرموده من کان
 یؤمن بالله و الیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم و از ابن القیم در فتح الباری نقل شده که الخیار
 ان یصلی علی الانبیاء و الملائکة و ازواج النبی و اله و ذریته و اهل الطاعة علی سبیل
 الاجمال و بیکره فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحدیث بصیر شعار الا سیما اذا ترک فی حق مثله
 او افضل منه کما یفعله الرافضة الی آخر کلام عجمه است که در اصول صحیح اللهم صل علی آل
 ابی اوفی و اللهم صل علی آل سعد بن عباد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند و در فتح الباری
 که صلوات بر غیر انبیا بسیار بر مذمت جن بصری مجاهد و اسحق و ابو ثور و او و طبری جایز است و از منہاج
 السنه ابن نمیه نقل شده ابو حنیفه مذنبه انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر
 و عمر و عثمان و علی و هو اختیار اکثر اصحابه کالقاضی ابی بعلی و ابن عقیل و ابی محمد عبد القادر
 الجبلی پس با اتفاق این جماعت منع زمخشری و ابن قیم چه وجه دارد و حاصل سخن بی پرده و سر باز نیست که
 چون شیعه چنین میکنند با اینکه کتاب سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترک
 کرد اگر چنین است که التزام طایفه با حسن اهل بیت و تحمیل اینها موجب التزام ترک او شود پس
 خوب است جمیع فروع الض منن را بهین جبهه اجتناب نمایند و محمد مجبی شامی که از فضلاء این طایفه
 در تاریخ خلاصه الاثر تصریح باین عناد و تعصب کرده و پرده از روی کار برداشته در ذیل شعری
 که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل میکند و هو هذا ان الفتنی العالم مع علمه
 نراه محروما من العالم مثل الید الیمنی لفضل بها قد منعت من منیة الخاتم
 میگوید ختم میسار دور واقعه تحکیم حادث شد گاهی که عسرون عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را
 از علی خلع کردم چنانچه خاتم خود را از دست راستم خلع کردم و قرار خلافت را در معاویه وادم چنانچه
 گذاشتم خاتم را در دست چپ خود پس سنت عمر و در عموم مردم باقی ماند ولی پیغمبر و خلفای راشدین
 ختم نمین میکردند و فقهای ما از انجمله میر جندی در کتاب کشف گفته ختم میسار باید کرد و گفته شده که نمین

آن شعار روافض است و واجب است از آن احتراز کردن علماء حنفی در شرح تفسیر الاحکام لا شعور لنا
 بهذا الشعار فی هذه الامصار فتنع اثر المختار چه در حدیث آمده و اجعلها فی یمینک یعنی انگشت را
 در دست راست کن بعد ازین بایستاد شعری از ابو عامر جانی نقل میکند که گفته تختم فی الیسار فلیس
 یلقی طوازا لکم الا فی الیسار و ما نقصوا الیمین به و لکن لباس الزین اولی بالصغار
 لذلک تراه الا باهم غا طلات و هن علی الکف من الکبار و آنکه میگوید و قد عرفت الحدیث
 فکل هذا غفلة منه و در تفسیر کلامی طریف است که حق این مقام حکایت است میگوید ابو حفص فقیه
 از ابو احمد کاتب پرسید چرا خاتم را در یمین کردی ابو حاتم گفت در این چهار فایده است یکی اینکه سنت
 ما نوره از بنی صلی الله علیه و آله از طرق متعدد و دوجه مختلفه اینست که او تختم یمین میکرد و همچنین
 خلفاء راشدین بعد از او تا اینکه واقعه صفین حکمین پیش آمد و عمر و عاص خطبه کردند که الا الی خلعنا
 من علی کخلع خاتمنا من یمین و جعلتها فی معویة کما جعلت هذا فی الیسار فی فقیه
 سنته عمر و بنی العامة الی یومنا هذا فانما در کتاب خداست که میفرماید لا یکلف الله
 نفسا الا وسعها و معلوم است که یمین اقوی از یسار است و واجب است که کلفت حمل اشیا را در عمده اقوی
 قرار دهند نه اضعف سیوم اینکه از قیاس است چه نبی از استنجاء و یمین صحیح است و ادب و استنجاء
 یسار است و نقش خاتم از اسم خدا تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که ویرا نیز از جای پدید می آید
 چهارم اینکه خاتم زینت است اسم او بفارسی انگشت آرای است یمین اولی است بشریف از
 یسار تا اینجا بود و کلام ابو احمد در اسکاات ابو حفص فقیه که در تفسیر حکایت شده بود و راغب اصفهانی در کتاب
 محاضرات میگوید کان خاتمہ صلی الله علیه و سلم حلقة فضة و علیه فص عقیق و کان تختم به
 فی یمینہ و سببا تخاذله انه کتب الی ملک الروم فقیل انہ لا یقبل کما بال الا محتوما قال فاول
 من تختم فی الیسار معویہ و قیل شعرا لوان تختم فی الیمین و انما ما درست ذاک تشبها
 بالصادق و تقر بامتی لال محمد و بتباعا دانی لکل منافق و الماسحین فروجهم نحو الخاتم
 اسم النبی بهن و اسم الخالق و در کتاب مستطرف از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بدست راست انگشتی میکرد و از دنیا میرود و آن وقت در حالیکه خاتم در یمین او بود از تاریخ سلامی
 نقل میکند که رسول خدای و خلفای بدست راست تختم میکردند و معویہ او را به یسار نقل کرد و بنی امیه
 بسنت او عمل کردند و سفاح نقل کرد و یمین و تا ایام رشید باقی ماند آنکه او متابعت معویہ کرد و نقل
 بسیار نمود و مردم متابعت او کردند اکنون باینکه طریقه و یا نت را بین که بجهت عداوت

با الهیت عصمت و مخالفت با اتباع ایشان از اخبار صحیح خود دست بر میدارند و از متابعت خلفای خود چشم
 میپوشند و ترک سنت نبویه کرده پیروی سنت امویه میکنند و تصریح میکنند چون تختم یمین شعار روافض است
 ترک باید کرد و این شعار بدون بجهت است که روافض متابعت عمر و عاص نکردند و بر اتباع سنت
 پیغمبر باقی ماند فی الجب و الضیعة دین سید العرب قد قلت بها تختم بالیمین مثلا علی و لکن فی حد
 اصحاب الیمین و لا تجعله عرضة نیل سوء و فیه اسم الیمین و الایمن و لا تعدل بذاک
 الی شمال و فحقی سنته الرجس للعیین فایکذا اشتقاق الازوال است و جماعتی که ال کسی گویند
 بجهت اول ایشان است بکس و اول بر سه وجه است اول جبهانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است
 و اول روحانی که عبارت از تعلیم علوم و کسب فضایل و تخلق با خلق کسی باشد و اول نوزانی که عبارت
 از اتحاد نور و وحدت نسخ ذات باشد که اشرف انواع اول است و آل حقیقی پیغمبر انگشتند که متحقق بر
 قسم اول باشند و ما بعد از سیر و تقسیم نام و استقراء کامل کمال اینصفاست و تمامیت اینجا ترا جودانه
 اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدیم اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است اما جبهه ثانی که
 بحدیث انما مدینة العلی علی بابها اثبات و اما حیثیت ثانی از حدیث شریف کنت انا و علی
 نورا و کریم ذریعة بعضهما من بعض شهودا باب انصاف میشود و بعضی اهل سنت که مطلق قرابت
 یا عموم است را ال و انشداند از جاده انصاف بیرون رفته اند و لیس اول قار و دة کسرت فی الاسلام
 و در عیون اخبار الرضا بابی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس
 مامون ملعون با علماء عامه و دقسه قد بین آل و امت و ان باب بیت و سوم از ان کتاب است و بجهت
 طول او ما طالبان را محول بر اجماع همان کتاب مستطاب میکنیم ولی با همه عصیت عناد فخر رازی در تفسیر
 کبیر کلامی دارد که قریب بانصاف است میگوید آل محمد آنند که امرشان اعل با و میشود پس هر که اول امرش
 با و باشد اکل باشد آل او باشد و شک نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله
 علیهم اشد تعلقات بود و این مطلب معلوم است بنقل متواتر پس واجب شد که آنها آل باشند و این
 اختلاف کرده اند در معنی آل بعضی گفته اند اقارب و یند و قومی گفته اند امت و یند ما اگر بگوئیم قرابت
 او یند پس ایشانند آل و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند پس بر تفسیر
 ایشان آل هستند اما جز ایشان محل اختلاف است و معلوم نیست تمام شد کلام فخر رازی و ما یمین تقریر
 ایچکم را در تفسیر ائمه اثنا عشر علیهم السلام مطرد میکنیم فایکذا لفظ ایند عا که مشتمل است بر عطف
 بر ضمیر مجروری اعاده جارش و صحت ایند بسیار است چه در محل خود ثابت کرده ایم ادعیه و کلمات

صا و ره از انکه عليهم السلام خصوصاً در مقام دعا و خطبه و اشباه آن خصوصاً از صادقین عليهم السلام و آنکه قبل
از ایشان بقاعده عزیمت حجت است و در اثبات لغت کافی است چه رواه ما کثر از اصحابی ناصبی و ابو عبیده
خارجی که مرکب همه نوع قبايح ميشند و صادقین عليهم السلام در عین کثرت از جریر و اخطل و فزونی
نیتند خصوصاً در این زیارت شریفه که دانشی حدیث قدسی است و مثل قرآن و حدیث بنوی حجت است
و از اینجا معلوم میشود که مناقشه شیخ اجل ابوالفتح کراچی در جرایل در ادعیه صحیفه و الترام بنصب بعطف بر محل
چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقصای بر تقلید بعضی قسطنطنیه و صیغین علماء
عربیت است با اینکه قرائت حمزه در کرمه نشاء فلون به و الا در حاشیه دعوی است و تعلیظ صاحب
کشف غلط و بی منی است و تحقیق این باب مناسب این کتاب نیست **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي**
عِنْدَكَ وَجِيهاً بِالْحُسْبَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ رَجاً بَارِئاً
بمردان مراد خود و عزیز و محترم بواسطه حسین علیه السلام در دنیا و آخرت شش جعل بر دو قسم آ
یکی بسیط که بمعنی انشاء نفس ذاتی است و این جعل بر قانون عینیت حاجت بیک مفعول بیشترند
و دیگری جعل مرکب است که بمعنی ایجاد وصفی در امر ثانی است و او محتاج بدو مفعول است و این عبارت
شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است چنانچه واضح است و وجه ماخوذ از وجاست که بمعنی جاه است چنانچه
در عبارت بخاری که سابقاً ترجمه و تفسیر شده است و کان لعلی وجه حیوة فاطمة دنیا تانیث ادنی است
و معتبر بر موصوف محذوف است که نشاء یا دار باشد و همچنین است وجه تانیث آخرت و وجه
در تعبیر ازین نشاء بصیغه دنیا که افعول تفضیل است میشود مبالغه باشد در دنو و دانست او و افعول
تفضیل کای استعمال میشود در شدت انصاف بی شئی یا بمعنی که مجازاً اعتبار مفضل علیه در او میکنند
چنانچه خفاجی در شرح دره تصریح باین کرده و نقل از دیگران هم شده و استعمال و منبع هم شاهد است
و میتوان بود که ملاحظه معنی تفضیل هم شده باشد که نشاء بر رخ که عالم مثال و خیال مفضل و ملکوت
اسفل در اصطلاح حکمای شراف و عرفای ذوی الاذواق عبارت از اوست ملحوظ شده باشد و
چون باعتبار عالم آخرت و ثوی وارد متوسط اعتبار شده و این نشاء متأخر و با ملاحظه او را
دنیا گفتند چنانچه در فقه زیارت جامعه است و حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الا ولی
بنابر بعضی احتمالات که اولی اشاره بعالم اطلاق عالم ذر نباشد و حکما گفته اند که اشاره بتلیث
عوا لم شده در کرمه و لقد علمتم النشاة الاولى فلو لا ان کرون چه درین نشاء حسنی است تخنیتی
و تقوی و تذکر موجب است که بگوئیم در کلیه عالم و انسان کسیریم سه عالم است یکی عالم حس که نشاء

مادیات است و دیگری عالم تجلی که موطن صور مجروده از مواد کثیفه عنصریه است چه خلوص صورت از ماده مطلقه
خلاف برهان است عبارت طائفه که نفی ماده کرده و منزل بر تفسیر است که تقلید بغضیه کثیفه که دریم
تا موجب لوازم دنیا ویه نشود و حرکت و ترقی و انتفاع بدعا و خیرات و مشروبات و اعمال صالحات
اخلاف و اقربا و اصدقا و مؤمنین که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات بروائی صادقه و
امارات دیگر است صحیح باشد سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیا ویه و زحمات تعلقات
عنصریه است اگر چند خلوات ماده یکسره نباشد بلکه ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است
بحکم لازم هیولاء و صورت باوی باشد چنانچه سابقاً اشاره کردیم و این عالم آخرت است که عیش
پاینده و زندگانی جاویدان است و ان الدار الآخرة لاهی الحیوان هذا محصل ما قالوا و الهمزة
علیهم تلبیس در تفسیر مخبر رازی مذکور است که وجهی کسی است که معروف بخیر باشد و هر کس اگر چه بد
است نزد خدای ولیکن معرفت مجروده کافی در وجاست نیست چه اگر کسی دیگر را بخدمت یا اجرت شناسد
مینویسد وجهی است بلکه وجهی التمسکه خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و شناختن
در آید و قابلیت این مقام داشته باشد و محصل نظر فخر رازی بر اینست که وجاست را بمعرفیت تفسیر
کند و وجهی برای این تفسیر نیافتم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد و قواعد لغت هم
مقتضی این نیست اگر نه چنان بود نقض بخادم و اجیر که معروفند موقعی داشت با کلمه آنچه لازم است
که در این مقام دانسته شود آنکه وجاست نزد خدای در دنیا که حاصل شود بکرمه ان اگر مکرم
عند الله اتقی که کرامت وجاست نزد خدا تعالی منوط بتقوی است تقوی سه مرتبه دارد اول تقوی
در عقاید است که بمعنی استقامت این احکام ایمان است دیگر تقوی در اعمال است که عبارت از ورع انحراف
و تجنب از نام و ملازمت واجبات و موافقت طاعات باشد و اخیرتیه را بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد
و دیگر تقوی در اخلاق و ملکات است که آدمی مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت ذلیله بیند که بمنزله آیه
کریمه کند و فرغ کند و استعاده کند و او را از دل خود بیرون برد و اگر بخصلت حمیده عبور کند که بمنزله آیه
رحمت است شکر خدای کند و از خدا تعالی ثبات و دوام او را بخواند و امثال و اشباه او را بطلبند
تا بجا و نام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف
بر علم است چه تاذانی توانی و از اینجا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط بعلم است
چنانچه فرموده یزید الله الذین اوتوا العلم درجات و در جای دیگر هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و در جای دیگر امهل لتستوی الظلمات والنور بل علم بی عمل مقصود نیست کمر

در جائیکه علم و عمل یکی باشند چنانچه در مرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی و تحقق واقعی باذعان بصفات بوبیت انبیا و ائمه و کتب و ملائکه و حشر و نشر که مبدء و معاد عبارت از آنهاست حاصل سخن اینکه شخص را در این زیارت از خدا بطلب می کند که بواسطه اعتصام بعروة الوثقی محبت حسین و تسکین جبل متین بدراج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضی خدای عزوجل شود و در آخرت بمقام قرب درج او لیبره اللهم اجعلنی عندک وجهها بالحسین علیه السلام فی الدنیا والاخرة بنجاه محمد و عترته الطاهرة یا ابا عبد الله اخی اتقرب الی الله و الی رسولہ و الی امیر المؤمنین و الی الحسن و الی ابی طالب بمواالاتک و بالبرائة منکم قاتلک و نصب لک الحرب و بالبرائة منکم استنس اساس الظلم و الجور علیکم و ابوء الی الله و الی رسولہ من استنس اساس ذلک و بوجوب علیہ بدنیانه و جری فی ظلمه و جورم علیکم و علی اشیاء علمک حج ای ابو عبد الله هانا من تقرب میجویم بسوی خدا و بسوی پیغمبر و بسوی امیر المؤمنین و بسوی امام حسن بسوی توبه و سستی تو و بهیزاری از هر که با تو مشت تله کرد و جنگ را برای تو بر پا کرد و بهیزاری جستن از هر که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده و بسوی میجویم از هر که اساس ظلم را گذاشته و بنیان بنا کرده بر او و دست باز نمائیده و از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما شش تقرب تفعل از قربت صیغه تفعل در اینجا ب تواند بود که برای طلب باشد و شاید برای مبالغه باشد و اول اظهار است عبارت قاموس که گفته تقرب به الی الله تقربا و تقربا یعنی کمالی ای طلب القربة و الوسيلة به عنده شاید اوست که فی نفسه حجت نیست چه دعوی سماع از اوضاع درین موضع بنایت بعید است و استعمال بر هر دو وجه ممکن الاطلاق و ظاهر عبارت مذکوره اینکه باء بعد از تقرب باء سببیت باشد و در فقره زیارت بعید از محبت که باء ملاست باشد و مراد آن باشد که با ولایت و برائت طلب قربت میکنم یا نیک قریب در حضرت شما میوم و شک نیست در امثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی و حصول او ببلایزمت طاعات و مجانبت معاصی و تخلق با خلق الله است تا از صورت ایمان گذشته بحقیقت ایمان میگویند فان اکل حق حقیقه و علی کل صواب نوراء موالات یعنی محبت و ولایت است و وجه دلالت ولایت که در حقیقت معنی قرب است بهر دو سابقا مشروح شد و باب مفاعله در مقام مصوغ برای تعویث معنی مجرور است چه ظاهر اینست که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی نکته باشد اگر چند علماء غالبا با معنی در باب مفاعله تصریح کرده اند ولی کلمه قانون لغات و خصوصیات کلمات مبرهن و ساطین

مناعت در دست است و آنها مقوی انجیل و مقرب این احتمالند اینهمه بر فرض است که ولی در لغت بمعنی احب استعمال شده باشد ولی بعضی نفی کرده اند و بنا بر این استعمال موالات و تولی در محبت بملاحظه ملائکه تا که قریبی است که مدلول صیغه است بمحبت و علمند ولی تا خود از موالات است مثل بدیع از ابداع و اینکلام فی بکله جای منافسه و امل دارد اگر چه منبع در هر حال استعمال است و الله العالم نصب در اصل لغت بمعنی برپای داشتن چیزی است اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی نصب بمعنی غنای مخصوص و نصیب بمعنی سهم و نصاب بمعنی حد و نصب بمعنی معبود باطل راجع باین استعمال است و از وجه اوست اینکه میگوید نصب له العداوة یا نصب له الحرب یا ناصبه العداوة و از منبر و ع این استعمال اخیر است نصب بمعنی عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی صلی باشد چه معقول نیست که اضافه بضاف الیه جزئی حقیقی متاخر الوجود و بنین متطاو له از زمان وضع ملحوظ واضح باشد و لفظی برای او وضع کنند با اینکه نصب بمعنی عداوت بهیچ وجه نیست بلکه استعمالیست بکذا متعلق که عداوت باشد و کثرت استعمال ظهوری یافته و مراد بعض لغویین که گفته اند مجاز است اینست که بتحقیق کردیم و از اینجا معلوم میشود که آنچه صاحب حدائق تخیل کرده که نصب لغت حقیقت در بدین بغض امیر المؤمنین است با استناد بظاهر عبارت قاموس که گفته النواصب الناصبه و اهل النصب المذنبون بیغضه علی وجهی مذکور چه و طیفه لغوی جزئی است مورد استعمال نیست و استعمال عم از حقیقت است و دانستی که احتمال حقیقت بودن در اینجا مقام متمشی نیست علاوه بر اینکه نفس عبارت قاموس منادی بخلاف عوامی اوست چه بعد از عبارت مذکوره گفته که انهم نصبوا له ای عاده چه صریح اینکلام اینست که استعمال از باب اطلاق کلی بر فرد است نه از جهت اختصاص در مفهوم لفظ و تفسیر نصب بمعناه بکلمه افاده حاصل معنی است و تقریب دلالت است که با بیان کردیم و از این جا معلوم میشود که آنکه مجاز نفهم شده از جهت است که اطلاق کلی را بر فرد مجاز دانسته و غفلت از تحقیق متاخرین اصولیین کرده که حقیقت است لی حقیقت بودن با نیوجه فایده بحال صاحب حدائق ندارد چه غرض او اخذ خصوصیت مبعوض است در مفهوم حقیقی لفظ و حال او ظاهر شد جری معنی روان شدن است و از رغب حکایت شده که الحجری المر السیرج واصله فی الماء ونحوه و گاه کنایه از استمرار شود بجهت آنکه فعلیکه منقطع شود جسم بیان ندارد و استعمال او در جری فرس و جری سفلیه و سایر مواضع استعمال بر سبیل تشبیه است با توسع و گستر که جاری میگویند بهیچ وجه اینست که جاری در خدمت است در مصباح میگوید الجار دية السفينة سمیت بذلك بحجریا فی البحر ومنه قيل للامنة جاریه علی التشبیه بحجریا مستخرجه فی شغال موالیهما و الاصل فیها الشابة لخصتها ثم توسعوا فیها حتی سموها کل امه جاریه

وان كانت يجوز الا تقدر على الشعي تسمية بما كانت عليه ومكلى از محیط اینست که انما ستمیت جاریه
 لانها تجري في الحوائج ودر اساس گفته وسمیت الجاریه لانها تجري في الحوائج وسمیت الجاریه لانها تجري في الحوائج وسمیت الجاریه لانها تجري في الحوائج
 اللغة نیز اینست ودر بعض کتب لغت تعبیر شده از جاریه بقیه بقاف باء مثله تحیه ونون که موش قین است
 وبعنی است چنانچه قین یعنی عبد است صاحب قاموس را در اینجا غلطی سخت عجیب و تصحیفی طرف بدیع و
 داده چه او را فتنه خوانده و موش قین است چون دیده که این اطلاق صحیح نیست بجهت شمول حمل و فرس
 و امثال آنها از قبیل خود لفظ من النساء را ملحق کرده گفته الحادیة الفیئة من النساء یعنی جوانان زن
 و در هیچ یک از کتب لغت نه دیده شده و نه شنیده که جاریه یعنی زن جوان باشد و هذا عجیب جدا و ان كان
 منه غیر عجیب فان له في ذلك الید الطولی والمرتبة الاولى بالجهد مراد از فقره زیارت و
 جری فی ظلمه وجوده علیکم آن است که ستم شد در طریقه ظلم و جور بر شما و علیکم متعلق است بظلم
 و جور و در بعض نسخ حکایت شده که جری ظلم و جور است بحد فنی و بنا برین مراد از جریان از قبیل
 وقوع و تعلق است و تعبیر اول ابلغ است چه اعتبار معنی ثانی در او شده که نسبت جریان بذات باشد
 نه بحدث و این معنی متوقف بر مزیت اعتبار و مزید لطیفه تصرفی است که موجب حرکت ذهن و انتقال جدیدی
 میشود که در نفس اوقع و در قلب اعلی میشود و غالباً حسن تعبیر منوط با دست چنانچه در باب قرائح لطیفه
 واذ بان دقیقه که تعالی لطایف بیان بدایع کلام کرده اند بآول و بدنباله میشود و آنرا که این ذوق نیست
 از طول بیان کثرت تطویل فایده نمیرد و من لم يستضي بمصباح لم يستضي بصباح فایده
 استطرادیت با جماعت مستفیضه بلکه اجماع محقق و اخبار متکثره معتبره منجبه بعل اصحاب کفر و اهل
 ثابت شده ولی در تحقیق موضوع و تعیین مفهوم ناصب اختلافی است بین اخبار باب و عبارات اصحاب
 چه در پاره از روایات آمده الناصب لاهل بیتی حرباً و در بعض اخبار در تفسیر او وارد شده هو
 من نصب العداوة لاهل بیت محمد و در دیگری من دان بمعاد اثم و در جانی من نصب العداوة
 لعلی علیه السلام و در خبر دیگر من اعلن بالعداوة و در روایت دیگر من نصب العداوة لشيعتهم
 و در طریق دیگر من قدام الحجة والطاغوت چنانچه بعض فقهاء معاصرین استقصاء کرده اند و این اخبار
 غالباً راجع بیک معنی هستند که همان تین بغض اهل بیت باشد چنانچه در عبارت قاموس نیز بود اگر چه خصائص
 با میرالمومنین داشت مثل بعض اخبار سببه اینکه اجلائی افراد اهل بیت علیهم السلام بلکه سید ایشان و بود
 و اظهار و اعلان و نصب عداوت همه از لوازم او است کاشف اعتبار شده و نصب حرب یکی از افراد
 اوست و نصب شیعیان ایشان از جهت مشایعت و متابعت ایشان راجع بنصب ایشان است چه در علوم باطنیه

مقرر شده که حکم بر محبت راجع بحیثیت است بجهت وجوب رجوع ببالعرض بما بالذات و مراد از تقدیم محبت و
 طاغوت تواند بود که تقدیمی باشد بر وجه نفی استحقاق علی علیه السلام برای محبت چنانچه از ملاحظه رساله
 جاحظ در تقدیم اسلام ابوبکر بر امیرالمومنین معلوم میشود که در ضمن تقدیم ابوبکر نفی فضیلت امیر میکند و مراد
 بتدین اظهار بودن و از نیست نه اعتقاد واقعی تا کفر حجود که اشک انواع کفر است داخل شود و حدیث جناده
 از امام حسن علیه السلام که سید الشهداء فرمود در وصف لشکر یزید کلامه بتقرب الی الله اشاره باین معنی است
 و الا تقرب حقیقی با ظهور بینات و قیام حج و قرب عباد ایشان با میرالمومنین علیه السلام و رسول خدا از جمیع
 معقول نیست اگر در باره بعض تصور شود پس معویه و عمر و عاص و منصور و هارون و اشباه ایشان که علم تفصیلی
 بفضائل امیرالمومنین داشتند و اظهار عداوت آنجا بیکر و نذا از اعظم نواصبند باجمعه بعد از تأمل مؤدای
 مجموع اخبار معلوم شد و همچنین است کلمات اصحاب که ارجاع آنها بمعنی وحدانی برای توجه غالباً امکان دارد
 و دلیل بر کفر غیر این نظایفه از مطلق اهل خلاف یعنی وجوب تیب آثار کفر بحسب ظاهر تا بحال دیده نشده چه اجماع
 بالضرورة مفقود است اخبار مخصوصه نواصب و معنی او معلوم شد و دعوی نصب علیه اهل خلاف بمقتضا
 روایت معلی بن خنیس لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت لانك لا تجد احدا يقول
 انی ابغض محمداً و آل محمد و لكن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تتولون و تبرؤن
 من اعدائنا نیز وجهی دارد چه بعد از غرض بصر از ضعف طریق خبر مقتضای تأمل او است که کسی مجاهده و مبارزه
 بعد از ت پیغمبر و آل نواز کرد بلکه اعلان بعد از شیعه ایشان میکند تا بالاخره راجع بایشان شود و البته
 اینگونه نواصبند ولی کلام دیگری است چه غالباً عوام عامه با خاصه این عداوت ندارند بلکه عداوت ایشان بجهت
 برائت از صحابه است که بکمان ایشان عداوت محمد نیستند لهذا خود را عداوت آل محمد را طعن میزنند و تراغ صغری
 با ما دارند اگر چه ما بعون الله تعالی اثبات مقدمه ممنوعه را از کتب خود ایشان کرده ایم ولی الزام ما و علی با عقدا
 فعلی ایشان ندارد و اگر فرضا عداوتی کامن داشته باشند چون کاشف ندارد و نمیتوانیم معامله کفر با ایشان کنیم
 بلکه مناط اعلان اظهار است چنانچه در اخبار او را کاشف از تین واقعی اعتبار کرده اند بشرحیکه اشاره با و
 شد و اخبار وارده در کفر مطلق اهل خلاف چون معارض هستند باخبار وارده در معامله اسلام با ایشان
 از طهارت و جواز معاشرت و موالفت حل مناکحت مصاهره اکل ذبائح ایشان اخبار متعارفه
 بلکه متواتره وارده در سیرت بین اسلام و ایمان مثنوی در مطاوی کتب اخبار سیما کتاب جلیل القدر
 عظیم الشأن کافی در باب معقود برای همین معنی با سیره قطعیه ستمه محققه که مجال تردید و تشکیک هیچوجه
 ندارد و نیز می شود بر کفر باطنی چه مانعی ندارد احکام کفار بحسب اختلاف اقسام مختلف شود و این معنی فی الجمله

وعداوت فطری فطرۃ الله فطر الناس بان سید الطاهر برانت بیزار از آنها کرد و گاهی بعنوان
 خصوص سید الشهداء تولى اولیای او و تبری از اعدای آنجا بر اسرمایه قربت واسطه تقدم پیگاه
 جناب احدیت جل مجده و حضرت رسالت و جناب ولایت ابائیده و حضرت مجتبی علیه السلام
 که اقرب خلق خداوند بسوی او واجب است از برای سید الشهداء قرار داده و اقرب الی الله و الی
 رسوله تا آخر فقره سابقه را میخواند و بعد از اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد تا کید البرائة
 و تقویة للطلوب باز انشاء برانت فعلیه میکند و میگوید برنت الی الله و گاهی خطاب بر بعنوان عموم
 می آورد و متوجه جمیع اهل البیت میشود و تقرب بخدا میکند باظهار برانت از دشمنان ایشان دوستی با خود
 ایشان و دوستان ایشان میگوید و اقرب الی الله و الیکم و گاهی بعبارت دیگر بر سبیل فذکله و خلاصه
 کوئی میگوید انا سلم لمن سالکم تا آخر یعنی حاصل سخن اینست که هر که با شماست من با اویم و هر که بر شماست
 من بر اویم آشنائی با جز شما ندارم و در دنیا و آخرت شما را دارم فقط و شما مایه سعادت و وسیله
 نجات و قرب من هستید بمسند رشته امید کرانباری جرم زمره را که شما جمل تنبیه به سیزده تن
 ز شما چاشنی از کین یافت - زان مکران حقیقت نمکینید همه - و اگر چه اخبار وارده و فضل اولیای
 آل محمد و سالب اعدای ایشان بیش از آنست که بتوان در محلی گنجاند یا در کتابی درج کرد ولی ما درین مقام
 بیکدیگر و در این باب محلی از تفسیر تعلیمی سند او مذکور در کتاب کشف و تفسیر کبر رازی است
 الکفا میگویند تا حجت بر خصم باشد و آنچه نیست که در کتاب نیایع الموده از کتاب فصل الخطاب خواججه
 پارسای بخاری نقل میکنند که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامیه است روایت میکند که گفته است
 روی الامام ابواسحق الثعلبی فی تفسیره عن الامام محمد بن اسلم الطوسی عن یعلی بن عبید عن اسمعیل
 بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد الله قال قال رسول الله من مات علی حب
 ال محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب ال محمد مات مغفورا له الا ومن مات علی حب
 ال محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب ال محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان الا ومن مات
 علی حب ال محمد بشره ملک الموت ثم منکر و نکیر الا ومن مات علی حب ال محمد برف ال الجنة
 كما ترف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب ال محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة
 الا ومن مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب ال محمد
 مات علی السنة و الجماعة الا ومن مات علی بغض ال محمد جاءه يوم القيمة مکتوب بهن عیدینه
 ايس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض ال محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض ال محمد لم یثم

رایحه الجنة ملخص معنی خبر شریف اینکه هر که بر محبت آل محمد بپوشید و آمرزیده و با توبه و مومن کامل عیار در این
 رفته است ملک الموت و بعد از او منکر و نکیر او را بشارت بهشت دهند و او را بدان نازکی و ناز بهشت برند
 که عروس را بخانه داماد و در قبر او و در بهشت باز شود و قبرش هزار ملائکه رحمت کرد و او در حال مرگ برنت
 بهنمبر واجتماع کلمه و در دهان هر که بر دشمنی آل محمد در گذرد روز قیامت در آید با حالیکه در پیشانی او نوشته است
 که این مایوس است از رحمت خدا و کافرا و دنیا رفته است بوی بهشت را نمیپاید و ازین خبر شریف بابل
 انصاف معلوم میشود که مولای اولیای آل محمد علیهم السلام و معاد است اعدای ایشان و اجبست و الحمد لله
 علی وضوح الحج و ظهور الکلمه و جربان الحی علی لسان الاعضاء فاستل الله الذي
 اگر منی بمعرفتم و معرفه اولیاکم و رزقنی البرائة من اعداکم ان تجعلی
 معکم فی الدنيا و الاخرة ج پس سئلت میگویم از خدا اینکه مرا بشاخت شما و شناخت
 دشمنان شما اکر ام کرد و برانت از دشمنان شما روزی من کردانید اینکه با شما بگردانم و دنیا و آخرت
 بش معرفت الله علیهم السلام مرا بتی دارد اول احاطه بمقام ایشان است که با هو حق و انیز تبه در چیز افهام ما
 نیست - جمله ادراکات بر خرابی لنگ - او سوار با پایان چون خنک - و حدیث شریف من عرفنا
 فقد عرف الله میتواند اشاره باین معنی باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده
 که پیغمبر فرمود یا علی ما عرف الله الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا
 بنا بر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای الله علیهم السلام چنانچه در اخبار وارد شده شاید شاهد صدق
 ایندعی باشد مرتبه ثانیة اطلاع بر اسرار و سرایر و وقوف بر بوطن و ضمائر ایشان است بحدیک طاق
 بشریه اقتضا کند اینهم مرا بتی دارد و مقول به تشکیک است و این درجه خصیصه بین شیعه صدیقین و لیت
 و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که سلمان فارسی ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن و علی القنطین
 و جماعتی دیگر هر یک بر مرتبه از مراتب این مقام رسیده اند و مستفاد از مجموع اخبار آنست که در صحابه افضل از سلمان
 نیست و این حکم جاری اهل بیت نیست چه او بنزله از ایشان شده و ایشان تحقیق از بیطایفه هستند
 مرتبه ثالثه اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیة ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار
 شریفه ایشان ظاهرمیشود از علم و حلم و تقوی و شجاعت سماعت احتیاج حسم خلق در جمیع امور ایشان
 و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیه و مواهب بانیه و اینکه امامت بر جمیع مافی الوجود دارند و انتم مقام
 علما و فقها و مؤمنین از حکما و عفاست هر کس هر چه بیشتر از مسکوة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده و
 زیاد تر از بحر محیط فضا لشان اغترف نموده در نیر حله ثابت قدم تر و صاحب منزلت راست مرتبه رابعه

اعتراف بامست ایشان دارائی کلمات است اجمالا و این خط عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف
 بحسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست مؤلف و اختلاف اهل بیانات دلیل اختلاف حفظ
 و الانصبا و مراتب ثلاثه بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتب ایضا جاریست و معیت پرست
 قسم است معیت قیومیه که عبارت از احاطه بوجودی است بحیثیت که انکسار و از او مستحیل باشد با معنی
 که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او کند نیست و نابود شود و این معیت خداست با خلق و هوایفا معکم
 اینما کنتم قال النظمی و نعم ما قال زیر نشین علت کائنات ما بتو قایم چه تو قایم بذات دوم
 معیت مصاحبت است که عبارت از بهر اشی و انضمام و دوستی با یکدیگر باشد بحسب جماعت چنانچه انسانها
 انسانی جمع کنند یا خطی یا خطی ضم نمایند سوم معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق
 و اطوار و مشابَهت در رفتار و کردار باشد و عموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است و آنچه
 مطلوب سائل است اینست که خدا تعالی او را با اهل بیت پیغمبر معیت روحانیه در دنیا و آخرت برساند
 و این معنی بجز این نمیشود که نفس در مراتب کلمات ترقی کند و دفع رذائل از خود نماید و زنگ شقاوت بصیقل
 علم و عمل از آئینه دل بزداید تا بحسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلألأ شود و آنوقت البته بدرجه
 معیت رسد قدس پس روح این معیت آن معیت اولیست و آن بی سخنی البته صورت نیکو و چون
 مقدمه اینکار ولایت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است بحقیقت ولایت و تمام متابعت
 بعد از اظهار آن درجه مناسب شد که خدا بر این معیت معرفت یا کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله آن
 عظیم برای نیل این مقام و صفت جمالیه است که ذکرش موجب تحریک سلسله اجابت است
 و از خدای این مقام را مسئلت نماید و باینرا حظه فاء تفریع را بعد از ذکر برائت و ولایت آورد
 و صفت اکرام بمعرفت را برای خدا بیعت الی ثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و عطای
 اشباه آن کرامت باشد و الله اعلم **وَأَنْ يُلَيِّتَ لِي عِنْدَ كَقَدَمِ صِدْقِ**
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَجَّ و اینکه ثابت کند برای من نزد شافتم راستی را در دنیا و آخرت
 شش قدم در کتب لغت پنجم معنی استعمال شده یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه اوست و دیگری سابقه
 و فضل است چنانچه از واحد می در بسیط حکایت کرده اند و این بیت غیلان ذوالرماه استشهدا کرده است
 که گفته است و انت امرؤ من اهل بیت ذوابه ۷ لهم قدم معروفه و مفاخره ۸ و دیگر از احمد بن
 یحیی نقل شده که القدم کل ما قدمت من خیر یعنی هر چه پیش فرستد که از قبل خیر باشد او را قدم
 گویند و بجز از این انباری نقل شده که قدم عبارت از عملیست که تقدم در او جویند و در او تاخیر و ابطا شود

و فر رازی گفته است که چته استعمال قدم در بیانی است که سعی و سبق حاصل نشود مگر تقدم و چون او سبب جود
 اوست او را قدم خوانند چنانچه لغت را بد گویند و این چه جاری نیست جز در معنی سابقه اما در معنی دیگر
 ماخوذ از تقدم است و میتوان گفت که قدم معنی پای هم ماخوذ از اوست چه او را به تقدم است و عبارت
 فر رازی ماخوذ از کشف است و او مختصر است در ارجاع همان معنی سابقه و این اسگال ناشی از تصحیف و
 ابدال شده و در کربیه و بشر الدین امنوا ان لهم قد صدق مفسرین احتمالاتی داده اند یکی آنکه
 مراد اعمال صالحه باشد و این راجع به معنی احمد بن یحیی است و دیگر اینکه ثواب باشد و دیگر اینکه شفاعت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و در تفسیر کبیر نسبت اختیار این چه را با بن انباری داده و گفته است شهدا
 کرده باین بیت صل للذی العرش و اتخذ قدما ۷ یخجل يوم العشار و الزلل و معلوم است
 این شعرش به معنی اولست و دلالت بر اراده شفاعت بهیچ چه ندارد و شاید غلط از نسخه باشد
 اگر چه قدری بعید است و الله اعلم و بعضی قدم را بمقام تفسیر کرده اند و ظاهر بعلاقه اینست که قیام با واقع
 میشود و در تفسیر حقایق التاویل گاهی تفسیر سابقه عظیمه بحسب عنایت اولی و گاهی بمقام قریب صل از
 تخصص و تشریف ازلی بحسب اجتناب ربانی شده و هر دو مناسب است با آنچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام
 وارد شده که گاهی تفسیر شفاعت شده و گاهی بولایت و گاهی بوجد مقدس نبوی و مرجع هر سه یک است
 چه مقصود از درائی پیغمبر دارائی شفاعت اوست و حصول شفاعت بی اصول ولایت صورت پذیر
 نیست و در این فقره زیارت پیچیک از این معانی مناسبتی ندارد مگر معنی ولایت که آنهم بغایت بعید است
 و بهترین وجه بحسب عربیت در آیه کریمه و در فقره زیارت اینست که لفظ قدم صدق استعاره باشد
 بد الشمال و تثبیت ترشح این استعاره است و مراد این باشد که پای راستی مرا ثابت کند در نزد شما کرامت
 از اینکه مرا بصدق ارادت و حق معیت در دنیا و آخرت با شما داشته باشد و آنی در هیچ نشاء مرا
 با شما کند بخیا ننی نباشد و از اینجا معلوم میشود که آنچه در کشف و کلام اتباع او مثل رازی و بیضاوی
 و فیثابوری و غیر ایشان واقع شده از اینکه اضافه قدم بصدق از برای تاکید است که محصل معنی
 او این باشد که لهم قدم صدقا مثلا و جوی ندارد و بغایت از ذوق سلیم دور است و چون نتیجه این قدم
 بخوی که ما کفتم نیل شفاعت است در آخرت و راخبار آل رسول مروه در کافی و تفسیر علی بن ابراهیم و
 تفسیر عیاشی و غیر اینها بوجه مذکوره تفسیر شده که بالاخره راجع بشفاعت است چنانچه بیان کردیم
وَأَسْأَلُكَ أَنْ يَبْلُغَنِي الْمَقَامَ الْجُودَ الَّذِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ حَجَّ و طلب میکنم از
 خدا تعالی که برساند مرا بمقام محمودیکه شمار است نزد خدای من ببلوغ تفعیل از بلاغ است و متعدی

بد و مفعول و در ادعیه کریمه کاهی بلغ بی و مینی و بلغ بهم واروده و باء در اینها زیاده کجاست تاکید و این
 شاهر طریقه انقض است در جواز اتمام باء در ایجاب مقام معنای او بحسب لغت گذشت در اصطلاح
 عارفین هر کالیکه از برای سالک دست دهد اگر زائل باشد حال گویند و اگر ثابت بماند مقام پس مقام
 در مراتب قلوب بمنزله ملکه است در صفات نفوس استعمال مقام در این مقام مناسب این معنی است حمد
 بفارسی ستایش کردن است و اختلاف کثیری شده در فرق بین او و شکر و مدح و غالب پیا جهای
 کتب علماء ازین بحث مشغولند و بحدیست که از کیا مولد از مطالعه او تا مل و راویس اولیتر اینکه کتب
 او ننکینم و بتفسیر مقام محمود و پر دازیم در مجمع البیان عوی اجماع مفسرین کرده بر اینکه مراد از مقام محمود
 در کریمه و من الیل فتجد به نافلة لك عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مقام شفاعت است
 و این معنی اگر چه مقتضای اخبار صحیح است در آیه کریمه و در این مقام بقرینگی میشود ولی اجماع مفسرین بهیچ وجه
 جفت نیست چه مرجع مفسرین کتب و سدی حسن و عطاء و قاده و مجاهد هستند که طبقه اولی از اهل تفسیر
 و تفسیرات آنها بعضی بحسب سلیقه خودشان است که از مزارست یافته اند و بعضی بموجب هوای نفسانی
 و تشویل شیطانی و پاره بادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و غیره
 ایشان را بنا بر اصول امامیه هیچک از اینها قولشان مرجع نیست اگر چه ابن عباس باشد علاوه بر اینکه
 نقل و ساط ثابت نیست و بر فرض نقل شرائط قبول در هیچیک متحقق نیست بلکه قطع است که از ظاهر
 لفظ ستایش لغت و متمرکز بفهم معانی درمی یابد چنانچه لازال طریقه علمای سلفین خلفا عن
 سلف مستقر بر استفاده مطالب رسیقه و معانی دقیقه از آیات قرآنیست قرائح جاد مانده
 و افهام و قوف نموده اند بعضی اینکه حسن یا قاده چنین گفته اند و چنین فهمیده اند یا است که از ائمه اهل بیت
 علیهم السلام که قرآن در خانه ایشان نازل شده و مخاطب باویند در تفسیر او بطریق معتد رسیده بلکه او هم
 راجع باولست در محکمات چه اگر موافق ظاهر است فغیر الاتفاق والا محمول بر تاویل مخزون و ابدای
 بعض بطون خواهد شد بلی در تشابهائی که ظاهری ندارند منحصر است مرجع اخبار و اگر کاهی بقول مفسرین
 استسها و شود یا بجهت تأیید فهم مدعی است یا بجهت التزام بر خصوص و الا هیچ وجه در قول حسن و امثال او
 حجتی نیست وینا سبه مافی الاحجاج عن عبداللہ بن سلیمان قال کنت عند ابی جعفر علیهما السلام فقال
 له رجل من اهل البصرة یقال له عثمان الاعلی ان الحسن البصری یزعم ان الذین یکتمون
 العلم توذی ریح بطونهم من یدخل النار فقال ابو جعفر فھلک انما مؤمن ال فرعون واللہ
 مدحہ بدنک و ما زال العلم مکتوما منذ بعث اللہ رسولہ فوھا فلیذھب الحسن عینا و

و شلا فواللہ ما یوجد العلم الا ہیہنا صدق ولی اللہ عن رسول اللہ عن اللہ بالجملہ این سخن اگر چه
 بمناسبتی استطراویہ در میان آمد ولی بجهت مذکره بعض اهل عصر است که چنان گمان کرده اند که برخیا لات مفسرین باید
 اقتضار کرد و تخطی از آنها روا نیست و این تخیلی است طرفه عجیب استبای است سخت ظاهر البطلان خلاصه
 آنکه ظاهر لفظ مقام محمود اندر چه کمالیست که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود و این نتیجہ قرب نوافل مقام نبوی
 میشود که مراد مقام محمود فیه بحدف و ایصال باشد یعنی مقامیکه حمد در او واقع شود چنانچه دلالت بر او دارد
 آنچه در توحید صدوق از حضرت امیر المؤمنین نقل شده در ذکر اهل محشر که میفرماید مجمع میشوند در طغنیکہ
 در ان مقام محمد است و او مقام محمود است پس او شایمیکند بر خدای بنوعیکه احدی قبل از او چنان
 ستایش نموده انگاه شایمیکند بر هر مؤمن و مؤمنه است امیکند بصدیقین و شھدا انگاه صالحین چون
 چنین کنند حمد میکنند او را اهل سموات و اهل زمین و از نیروی خدای عزوجل میفرماید عسی ان یبعثک
 ربک مقاما محمودا فطوبی لمن کان له فی ذلک الیوم حظ و نصیب و ویل لمن لم یکن له
 فی ذلک الیوم حظ و لا نصیب و این روایت شریفه اشعار بر این دارد که مراد از مقام محمود مقام
 یقع فیه حمد الخلق له است اگر چه بنا مل میشود و راجع شود بوجه اول چه تفریع فرمود حمد خلق را بر حسن
 شای جباب نبوی برای حضرت احدیت و بلاغ شای و کمال حمد تمام معرفت و شدت قرب و وفور علم
 و چون بمن شای از همه انبیا و سایر مخلوقات ممتاز شد بدرجه کمالی رسید که مستوجب حمد همه خلق شد
 خاصه که چون فیض خاص و رحمت مخصوص را بر اتباع خود از اهل ایمان تقسیم فرمود مایه تشکر قومی
 و موجب تحسیر جمعی گشت و سبب ظهور مقامات قرب او در عرصه شش و عرض اکبر شد کافه آفرینش و
 عموم موجودات طوعا و کرها از بزرگی او مدحت کردند و بجلالت او نماز آوردند و کلهم رسول اللہ
 ملتس غرقا من البحر و در شفا من الدیور و تفسیر شفاعت در اخبار هم از نبی است که یکی از
 مصادیق مقام محمود است اگر چه عبارت زیارت جامعہ که میفرماید و لکم المودۃ الواجبة واللہ
 الوفیعه و المقام المحمود و المکان المعلوم عند اللہ عزوجل و الجاہ العظیم و الشان الکبیر
 و الشفاعۃ المقبولة ظاهر در تعدد مقام محمود با شفاعت است مگر اینکه بگوئیم در لفظ مقام محمود عبارت
 ثانی شده که شفاعت مضمون در اوست و در ثانی بجهت فرید شریف شفاعت مخصوص مذکر شده خاصه
 که تصریح بالتصاف بقبول لذتی دیگر در اسماع و طربی جدید در قلوب محتاجان میفرماید با بجمه ظاهر فقره
 این زیارت و زیارت جامعہ مشارکت ائمه علیهم السلام است یا پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ در مقام
 محمود مراد از او هر چه باشد و عموما اخبار معتدله دلالت دارد بر مشابہت ائمه علیهم السلام با آن

جناب در جمیع فضایل بی فرقی است در عالم فرق است که چون تحقیق کمال و ذات فضل مقول به تشکیک است
فالقول فی النزول والصعود مشکک مختلف الحدود این اختلاف ملحوظ است بلکه در حقیقت درجه
اصالت و وساطت از برای مقام نبوت محفوظ است و در کافی سند بصادق آل محمد میرساند که فرمود
ما جاء به علی اخذ به و ما نهی عنده من غیره جری له من الفضل مثل ما جرى ل محمد و الحمد للفضل علی جمیع
من خلق الله الی ان قال و كذلك یجری لائمة الهدی واحد بعد واحد و هم در کافی است بسند
دیگر و متن قریب باین متن که بعد از تسویه بین نبی و وصی میفرماید و بذلك جرت الائمة واحد بعد واحد
و در هر دو خبر است که امیرالمومنین فرمود اقرار کرده اند جمیع ملائکه و روح و رسل از برای من مثل آنچه او را
کرد برای محمد صلی الله علیه و آله و هم در خبر دیگر است بعد از تسویه و جری للائمة واحد بعد واحد
الی ان قال یجری لآخرهم من الله مثل الذی جری لاولهم و لا یصل احد الی ذلك الا بعون الله
و شاید عقل بر این عموم نیز درست است چه مقتضای وراثت معنوی انتساب روحانی و اتصال بی
کیف و قیاس قلبی و اشتقاق لبی که بین وصی و نبی است انتقال جمیع کمالات مورث است بسوی وارث
و هر چه طریق ارث اقرب و واسطه اقل باشد جهت اتصال اقوی انتقال میراث اشداست و بعضی
احدی از ائمه هدی بمقام نبوت خاتمه که سرچشمه فیوضات ربانی و مشرق انوار سبحانیست اقرب نیست
پس لامحاله کمالات نبوت بروجه اتم و وجود ایشان ساری و متجلی است اگر چه اطلاق اسم نبی بر ایشان
جایز نباشد و از بیعت است که حضرت امیر در خطبه قاصعه فرمود که پیغمبر من گفت انک لتسمع ما نوح
و تری ما اری الا انک لست بنبی و انک لوزیر و انک لعلی خیر باجمعه مشارکت الهی بدی علیهم السلام
با حضرت رسالت در ان کمالات اگر چه بروجه خلقت و اصلیت است ولی در اصل انصاف آنها بکمالات
بروجب اخبار متواتره بلعنی بلکه مذکور در اذان شیعه جای تردید و اریاب نیست کلامیکه هست اینجا است
که مسئلت نیل آن مرتبه و بلوغ آن درجه از برای یکسان چه صورت دارد و انهم بامل اندکی دفع شود چه دانستی
که این کمالات فضائل همه علی التحقیق مشکک و مختلف المراتب متفاوت الی درج هستند چون درجات
هر کالی غیر تمایزی است و در متابعت ائمه هدی علیهم السلام امکان نیل هر شرفی و وصول هر فضلیست
و شیعیان ایشان را فضائلیست که مایه غبطه ملائکه مقربین است سوال تبلیغ این درجه کردن ضرری ندارد
چنانچه در کثیری از اخبار است که و عده این داده اند که کان معنا و فی درجتنا فی الجنة و انهم
منزل بر همین اختلافی است که منافعی باجمعی نیست تعدوی که معارض با اتحاد و ان النجوم
فی علوقها و لیس سهاها فی السناکد درها نتمیم بعضی اهل معارف مقام محسوس را

تفسیر بخت و ولایت مطلقه محمدیه کرده اند که ظهور محمدی علیه السلام چه تا بآن مرتبه نرسیده هنوز در مقام
حامدیت و محمودیت است و چون قوسین دایره بنهایت رسید و ظهور شمس حقیقت از مغرب ولایت
شود تمام کمالات مترقبه بروجه اتم بدون کم و کاست علی مایه علیها نمایان گشت پس محمودیت صرفه
از برای حضرت نبوت الوقت حاصل شود که استیفاء اغراض بعثت و اشکال دایره ولایت و انتشار
ایمان در سلب مستعد و ارتفاع ظلم و عصیان یکسره از روی زمین شود و اینک امر اکرام بشود
در این زیارت بسیار مناسب و آرزوی رسیدن و کنایه از طلب درک آن دولت سعیده و زیارت
آن طلعت رشیده است اللهم ادناک تلك الطلعة الرشيدة والفرقة الحميدة و حیث
نظر که رویت هست با یک آینه تجلی یزدان سبحان الله خدایه چونت رخ در سجایا شب
شد چنان با بجمه انوجه و اتم تمام و ارباب انیک بر سبیل تکمیل همین غرض و توضیح همین مقصود میگوید
و ان یوزقنی طلب نادری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم رج
و انیک روزی گشت مرا که بخوابم خون خود را با امام هدایت شده نمایان گو یا از شما گشت معنی رزق
و ثمار سابقا گشت و نکته تکرار این کلام و عاده ایمان است با اظهار کمال تشوق و نهایت تضرع است
در حصول این انتقام یا با اعتبار اینست که در فقره اولی ثار را اضافه با بلیت کرده و ثار کم گفته میخواست که در
مقام نصرت و خونخواهی ایشان براید و در این مقام اضافه بخود کرده و بنمنا حظه که چون از شیعه ایشان است
ظلم بر ایشان بر او واقع شده بجهت اتصال فطری که با ایشان دارد و رسم است که عشره و اتباع امور
واقعه بر رؤسایا اقرباء خود را بخود نسبت میدهند و میگویند چنین کردیم و چنین شنیدیم و این سنت
مطرده و قاعده مستمره است در باب تعبیر عرب عجم و یا با اعتبار اینست که واقعا بر خود او ظلم شده
و خون و هم ریخته شده بواسطه ظلمی که بر اهل بیت اقصیه چه اگر دولت حق ظاهر بود و باطل غلبه میکرد
بی اعتدالی در وجه الارض واقع نمیشد و اینهمه سفک ماء و هتک اعراض و نهب اموال و سلب نفوس
هرگز دست نمیداد هدایت موافق آنچه تحقیق اقتضا میکند و اهل تحقیق نیز اختیار کردند معنی ارشاد
و دلالت است خواه موصول باشد و خواه غیر موصول و تفصیلی که جماعتی داده اند که اگر متعدی بلام یا الی یا
بمعنی ارشاد و اراهه طریق است و اگر متعدی بد و مفعول باشد بمعنی ایصال است با اینکه خلاف
اعتبار است خلاف استعمال صحیح است چه میتوان گفت صورت تعدی بد و مفعول متضمن معنی اراهه است
که دو مفعول میگیرد و بالی و لام مفید معنی ایصال که حاجت بیکی ازین دو دارد و در قرآن مجید است
انا هدیناه الی الجیدین و مراد صرف اراهه است که ایصال بطریق شرفی نیست با اینکه شاید مؤدبانی بعضی

باشد چه وصول بخیر و شر اگر مراد امر واحد است تناقض صریح است و همچنین این هدا القرآن یهدی
 للذی هی اقوام مراد از او ایصال نیست بالضرورة و هدایت گاه بمعنی تلویع آید و درین صورت بلازم متعدي
 شود و تعدیه بدو مفعول یا بلی گاه بتضمین معنی اراده و تعریف است و گاه باشراب معنی ایصال و ارشاد و
 گاه شود که هدایت بمعنی توفیق که نتیجه اسباب خیر باشد استعمال شود و مقابل او اضلال است بمعنی
 خذلان و منه قوله تعالى وَمَنْ يُضِلِلْ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وقول الشاعر فَلَا تَجْلِسْ هَذَا
 الْمَلِيكَ فان لكل مقام مقال و تفسیر کنایه کن کرده که مطلقا در مفهوم هدایت ایصال مأخوذ است
 و او عبارت از دلالت موصوله بملک است لال کرده بسبب وجوب وقوع ضلالت در قبال هدایت در
 قول خدا تعالی اولئک الذین یأثمون و الضلالة بالهدی و اگر در حقیقت از وصول مأخوذ نبود مقابله
 حاصل نمی شد دیگری اینکه اگر نه چنین بود لفظ مهدی مثل مهدی در مقام مدح ایراد نمیشد چنانچه این اعم است
 ازین که هدایت حاصل باشد یا نه سوّم اینکه هدایت مطاوعه هدایت میگویند هدایت فاعلی
 چنانچه میگویند کسرت فاعل کسر چنانچه انکسار لازمه وقوع کسر است هدایت لازمه وقوع هدایت است و این
 هر سه وجه از مشرب تحقیق بعید و از طریق نظر مباینیت آید و در وجه دلیل اول دلالت بر مطلوب هیچ وجه
 ندارد باینکه هدایت در آیه کریمه مصدر بمعنی مفعول است یعنی هدایت شدن نه هدایت کردن و ضلال
 بمعنی گمراهی است یعنی آنرا راه شناسی را مبادله بگمراهی کرد و در هیچ دلالت بر اخذ وصول ندارد
 بر فرض تسلیم تفصیلی بقرینه ضلال است و دانستی که مدعی استعمال را اعم است و خاص منافی با عام
 نیست و استعمال اعم از حقیقت است چنانچه در اصول تحقیق شده اما دلیل دوم جواب و آنست که لفظ
 مهدی چون در مقام مدح ایراد میشود وقوع در مقام استدح قرینه بر اعتبار انتفاع و هدایت است و الا
 معلوم است که اگر بگویند هدایت فاعلی نیست بلکه مذمت است و اما دلیل سوّم پس مخدوش است
 بدو وجه یکی اینکه اولاً لازم نیست در هر جا که فعلی مطاوعه فعل دیگر باشد مصنف تحقیق اثر او در مفعول باشد
 چه افعال مطاوعه عیب گاه بمعنی افعال و آثار واقعی است و در این صورت صدق فعل از فاعل موقوف بر نقاش
 متاثر بنقش و تاثر مؤثر است و گاه از برای قبول متابعت است مثل امرته فانت که ایثار عبارت
 از پیروی و حرف شنیدن است و در صورت اول حصول افعال لازمه وقوع تاثر است و در ثانی نیست
 بمعنی اینکه حقیقه از جانب فاعل ایجاد اثری در مقابل نیست بلکه فعلی است که نوع تعلقی با وجود دارد لهذا
 کسرت فاعلی بکسر مجاز است و امرته فله یا تمر حقیقت چه عیب دارد هدایت نیز از مبیل ایثار باشد
 چه اگر هدایت بمعنی دلالت اراده باشد معنی هدایت اراده دانستن است و مانعی نیست که بگوئیم لم یهد

با نیوج و تا نیاسلم کردیم که مطلقا افعال لازمه فعل است و اگر بگویند هدایت لا علاج واجب است که
 بعد از او فاعلی واقع شود ولی مستثمن اینست که امری لازم تحقق مصداق خارجی امری باشد
 و بین اینکه در مفهوم او مأخوذ در حقیقت او معتبر باشد چه بیکس کان بکنند که مفهوم احتراق در مفهوم
 احتراق مأخوذ است بجهت نیازم خارجی و الا لازم آید که هیچ معنای معلولات در مفاهیم علل معتبر باشند این
 ضروری الفساد و بدیهی البطلان است نظیر این توهم از بعض محققین در مقامس خود در تعریف بی وقع
 شده و در محل خودش از تعلیقات مکاسب شیخ ره مابینه براندفاع او کرده ایم باجمله از آنچه بشرح ذکر
 کردیم آشکار شد که حقیقت هدایت متضمن معنی ایصال نیست چنانچه جمعی از محققین که متناهی بجا بی عبارت
 و تمیز مفاهیم هستند تصریح باین کرده اند مثل شیخ طبرسی سید شارح صحیفه و محقق شریف و غیر ایشان
 از علمای فریقین بدانکه هدایت بر چهار قسم است اول هدایت بسوی جلب منافع و دفع مضار بافاده
 مشاعر ظاهره و مدارک باطنه و قوه عاقله که حاکم بین مشاعر جزئی و مدارک حسیه است و اختیار و ترجیح
 ضرر بر نفع یا عکس مفوض با دست و بنزله امام و نبی است در عالم صغیر و این نوع عام است از برای
 افراد انسان احتمال اعمیت از برای سایر حیوانات و نباتات بلکه جمادات هم دارد و بار عایت تکیک
 و حفظ مراتب چنانچه انشاء الله در بعض فقرات آیه اشاره اجمالی بصحت عموم این دعوی خواهد شد
 ناظر باین نوع هدایت است گفته خدای عزوجل اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و معلوم است که خط
 انسان از این هدایت او فرو نصیب و اکل است و بنا بر جزا اختلاف مراتب انسانیت البته هر که کمال حقیقت
 انسانیه در او ظاهر و اتم باشد کمال او بوصف هدایت یا بمعنی اجلی و این خواهد بود قسم دوم و سیم نصب دلائل
 عقلیه و جعل طرق علییه است که فرق بین حق و باطل و تمیز صحیح از سقیم بدو صلاح از فساد و ضلال از رشاد و
 معلوم شود و اشاره باین قسم است آیه شریفه و هدینا أه الجنین و حقیقت علم عبارت ازین
 معنی است چنانچه حکیم سنائی رحمه الله میفرماید علم چو فرق دانستن حق از باطل و بی کتاب زرق شیطان
 جمله از برداشتن قسم سوّم هدایت براسال سل و تنزیل کتب لطف بتائید واجبات عقلیه بمعنیات
 و اشاره باین نوع است و اما نمود فهدیناهم فاستجوبوا العی علی الهدی قسم چهارم
 هدایت بطریق سیسوی حظایر قدس و سلوک نامقالات عالیله انس است بانظراس آثار تعلقات جسمانی
 و اندراس جلایب علایق هیولانی و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعة انوار جمال و این هدایت تحت
 اولیا و خواص مومنین است قال عز من قائل الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
 الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات و اطلاق

بر خدای عزوجل با عتبار جمیع مراتب است چنانچه از عبارت شهید و قواعده و این فقه در عده و غیر اینها
 بنحواش را در جمالیه بعد از التفات تفصیلی که ذکر کردیم معلوم میشود نتیجه هدایت خصوص یعنی رابع علم است چنانچه
 در انجیل ایل البیت علیهم السلام و زبور آل محمد و اوست اللهم صل علی محمد و آل محمد و قنابلک و
 اهدنا الیک ولا تباعدنا عنک ان من تقه یسلم و من تهده یعلم و من تقر به الیاء
 یغنم می بینی چگونه هدایت را سبب علم اعتبار فرموده پس اگر کسی ممدی باشد جمیع مراتب باید عالم باشد و ثمره
 علم هدایت دیگران است پس تفسیر ممدی بهادی از قبیل تفسیر بلوایم و خواص است و تعلیل شمیاء و بصدور هدایت
 از او از مقوله تعلیل بغایات منافع است این نوع تغیر در اسالیب مجاورات فنون مکالمات از ستاره
 افزون بلکه از شماره بیرون است و باین تقریب مرفوع میشود اسکا لیکه در ظاهر بعض اخبار است که سوال کرده
 از معصومین علیهم السلام که بچه جبت قائم آل محمد را ممدی نامیده اند فرمودند بجهت اینکه هدایت ینما پسوی
 امری که او را کم کرده اند چنانچه در ارشاد مفید است نقل عن الصادق علیه السلام و از غیبت شیخ طوسی
 قدس سر نقل شده که فرمودند بجهت اینکه هدایت میکند مردم را بسوی راه و همچنین اخبار دیگر نیز با ینضمون نقل شده
 و بملاحظه شرحیه مفصل مذکور شد موقعی برای اشکال و موضعی بجهت سوال باقی ماند چنانچه صریح جمیع کتب
 لغت است آشکار شدن است در اطلاق اسم ظاهر بر انجانب چند وجه بنظر آمده یکی اینکه بعد از اول
 باشد یا باعتبار یقین حصول تشبیه بواقع شده باشد و بنا بر این تجوز در امر عقلی خواهد شد وجه دیگر اینکه
 مراد از ظهور مذکور ظهور فعلی باشد بملاحظه کثرت دلائل و وفور شواهد بر وجود انجانب از عقل و نقل بر
 وجهیکه اگر کسی اندک التفاتی کند آثار و امارات آن وجود مبارک را در جمیع اشیاء ملاحظه کند و تصدیق
 بطهور و وضوح وجود آنحضرت نماید و این نظیر تفسیر غالب منصوص است در قول خدا تعالی الا ان حزب الله
 هم الغالبون و از چند ناهل المنصور و در چه مقصود غلبه بجهت نصرت پیران است و چه سوم
 اینکه مراد ظهور برای قلوب شیعیان و تجلی در سر خاص مؤمنان باشد چنانچه در حدیث علی بن مهزیار و
 از کتب کثیر قدما رضی الله عنهم مرویست که آنحضرت محبوب نیست انما محبه سوء اعمالکم او را محبوب
 کرده بدی اعمال شما و در حدیث دیگر وارد است که می بیند او را چشمهای عارفین بفضل او که شاکر و کاملند و
 میروند میبندند بوجوه و آثار که شاکند در وجود او و ملایم اینکلام است قصص و اخباریکه در نقل مشاهد
 انجانب در زمان غیبت در متون کتب و بطون و فائز بیوث است فی الجمله بعد از التفات تفصیلی
 بنام آن قصص متواتر است اگر چه بعض آنها هم فی نفسه بر وجهی که افاده قطع میکند پس ضعف سند بعضی و
 ضعف دلالت دیگر ابدانیه قدح در صحت مضمون مجموع آنها نخواهد شد چنانچه حال جمیع متواترات یا اثر

آنها ازین مبطل است نطق بمعنی تکلم و صوت حروفیت که مفهم معنی باشد چنانچه در قاموس است پس مطلق
 تکلم نیست بلکه ظهور فی الجمله و افهام معنی در او ما خود است و انصاف انجانب باین وصف بملاحظه ارتفاع
 تقیه و ظهور کلمه و انکشاف اسرار و تبیین اسرار است و عصر انجانب چنانچه از ملاحظه اخبار کثیره وارده و سیره
 و ویریه آنحضرت معلوم میشود بخلاف آباء اطهار انجانب که بجهت غلبه ظالمین عدم استعداد نفوس
 اسرار علوم و لباب معارف را کم نمود داشتند چنانچه جناب سیر المومنین اشاره بصدر مبارک فرمود و
 گفت ان هیمننا لعلنا لواء صبت له حمله و لودر ان مقام برای تمنی است و هم سید الساجدین فرمود
 انی لا کم من علی جواهره کی لایراه اخو جهل فیهفتنا و در جوه علم لوالوح به لقیلی
 انت من تعبد الوثننا و قد تقدم فی هک ابو حسن الی الحسین و وصی قبله الحسن
 و اما سر احکام شرعی و ابقاء بر احکام ظاهریه یا عدول بمقتضای تقیه که در اخبار اهل عصمت پیش از آنست که
 بتوان بعد از او احصا نمود و این موافق تمام در عهد میمون و روزگار سیون آن امام مومل مومن رفع خواهد
 اللهم اننا لطلعة لطلعة الوشید و الغرة الحمیدة بالجمله انچاین فقره کریمه و فقره سابقه دلالت بران
 میکند از اختصاص جناب قائم آل محمد علیهم السلام بولایت ثار و طلب خون با کام کشکان از اهل بیت اطهار و اول
 اخبار کثیره است که میتوان دعوی تواتر آنها کرد و استقصای آنها مخالف مقصود اختصار است و ترک
 کیسره هم منافی وظیفه این شرح است پس یکی دو حدیث در این باب از روی اقتضای اختصار میشود
 شیخ سید موفق جعفرین قولویه در کامل الزیاده و در کجار از امامی شیخ طایفه قدس سره روایت کرده که
 سند باو عبد الله جعفرین محمد علیهم السلام میرساند که چون حسین علیه السلام شهید شد مشکه ضعیف و ناله
 کردند بسوی خداوند عزوجل و گفتند پروردگار آیا چنین میکنی حسین که صفی تو و پیغمبر زاده است
 پس خدا تعالی ظل قائم را یعنی نور مکرم انجانب را یا شیخ مقدس مخلوق قبل از خلق او را یا روح مکرم آنحضرت را
 بنا بر اختلاف اقوال در نیاب بر پای نشود و گفت بهیذا انتقم له من ظالمیه باین انتقام میکنم
 برای او از ظلم کنندگانش و در علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی نقل شده که بحضرت باقر علیه السلام عرض
 کردم مکرمه شما قائم بچی نیستید فرمود چرا گفتیم بجهت قائم را قائم گفتند فرمود چون جدم حسین گفتند
 ضعیف و ناله کردند و گفتند ای اله ما و سید ما آیا و اگر میکنی کسی را که کشته است صفوه
 و سپر صفوه ترا و خیره و برگزیده ترا از خلق تو پس خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی ایشان که بر جای بمانید
 ای ملکه من سوگند باعث و جلال خودم که هر اینه انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمان
 طولی باشد و پرده برداشت از روی اله از اولاد حسین نگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز

میکنند فقال الله عز وجل بذلك القائل انتقم منه قلبی نافع محل خود تقریر یافته که
وجود واحد تواند بود که مصداق عناوین متعدده و منشاء انزاع بمفاهیم مختلفه باشد و هر چه این
وصف در وجود بیشتر باشد دلالت دارد بر کمال وجود و قوت تحقق و بر استساحت و از نهاد
و تنزه ذیل او از لیسیت پس اگر القاب چیزی زیاده باشد البته دلالت بر شرف و فضل او دارد
و از اینجه در شان کریم بر سبیل تدرج و مبالغات میفرماید له الاسماء الحسنی و از انیز وی علمای
اعلام بذل محبت کردند در احصاء اسماء الله و لغت القاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آئم
علیهم السلام و قرآن و در معانی آنها و جهات اطلاق آنها بقدر امکان و جویی از عقل و نقل تقریر
فرموده اند و اینمغنی فی الجمله محل اشکال نیست بلی باید اینمطلب را بدست بیاریم که میزان در اینکه
لفظی را لقب ذکر کنیم و دیگر را کنیم چیست و این میزان را در کلام کسی نیافتیم و آنچه تا بل در مطاوع
کلمات علما و مواضع ذکر این القاب معلوم میشود اینست که لقب یا اسم بر چیست قسم است یکی اینکه
از قسم اعلام است بمعنی اینکه بوضع شخصی وضع شده برای آن مسمی مثل الله مثلا و محمد و غیر
و دیگری اینکه صریحا از و در کتاب و سنت بان تغییر شده باشد مثل نور در قرآن و ذکر در حق پیغمبر
مثلا و ازین قبیل است الفاظ وارده در زیارات مخصوصه و دیگری اینکه اسمی انزاع کنند از صفیقه
از برای او در کتاب و سنت اثبات شده مثل اینکه خدای تعالی را ما را گویند بعتبار اینکه فرموده
و مکر و اومکر الله و در دعای سجده است و لا تمکونی فی جیلتنا و در این نوع از اسماء الله شهید
علیه الرحمه در قواعد اطهار تردد میفرماید ولی از منبع موار و ذکر القاب معلوم میشود که در انمقام ذکر
میکنند قسم دیگر اینکه لفظی را در کتاب یا حدیث استعمال کنند و مولی صاحب آن لقب باشد اگر چه
در ظاهر عبارت اشاره با و نباشد مثل یاه معین و رب الارض القاب امام زمان علیه السلام قسم پنجم اینکه
در اسنه طائفه خاصه مشهور با و باشد اگر چه در کتاب و سنت نباشد ولی دلیل بر فضل و شرف و جلال
مثل ابوالارواح که با صطلح عرفا از القاب حضرت رسالت است و فرق درین القاب نیست
بین اینکه عنوان عامی باشد که لقب از مصداقین او باشد و بفرینه اراده او شده باشد مثل نبی
و رسول یا اختصاصی داشته باشد مثل خاتم النبیین و مفرد باشد یا مرکب از جمله مثل مولی محمد علی الله له
شبهها در القاب حضرت حجت و اگر ان مفرد هم با اطلاق ذکر شود و هم با مضاف الیه دو لقب دیگر
آرد مثل صاحب و صاحب الزمان و اگر لفظ واحد با اختلاف مضاف الیه متعدد شود و هم دو لقب
شمارند مثل صاحب الغیب و صاحب الدار و القاب امام زمان بلکه اگر مضاف الیه مختلف باشد لفظا

و متحد باشد معنی هم متعدد حساب نمایند مثل صاحب الزمان و صاحب العصر و چون گفتن تفصیل شدی
بدانکه جماعتی در صدد استیفاء تعدد القاب امام زمان علیه السلام شده اند و در بعضی کتب عدد
القاب شریفه آنجا بر اصد و ششاد و رسانیده اند ولی با وجود این حکم اینکه و فی الزوا یا خبایا
القاب بی چند از ان جناب با اینکه بعضی مشهور است و بعضی در اخذ وثیقه و اصول معتده مذکور در بی
ثبت شده و این بی بضاعت چندی از انهارا در انمقام یاد میکنیم و بالهفات بمنزله ان کور متبع موسع
در طول زمان میتواند بر این باب بسیاری میفرماید اول ابوالوقت و حقیقت اوست در انمقام تدبیر
در یاست کلمه است چه متعارفست که عرب زعم و مقیم امر چیز را اب او میگویند و ازین بابست
الوالارواح در کلامی حضرت ختمی مرتبت و کفر خطابی سلک قول لازری له تکن هذه العناصر
من یصولاه حیث کان اباها و این لقب ابوالوقت از القاب معروفه آنجا است در نزد طائفه عرفا چنانچه
در دعای شمل بر دایح ائمه اثنی عشره که نسبت بحی الدین عربی میدهند ذکر این لقب واقع شده است و
امام زمان استشار آن جناب این لقب محتاج بدلیل نیست و فرق نیست که ولی الله و خلیفه الله را در القاب
آنجناب بشمارند و این لقب را ذکر نکنند بلکه ازین قبیل است قائم الزمان و قیم الزمان که از القاب
آنجناب شمرده شده سوم امام عصر و لغت اداین دو لقب مثل تعدد صاحب الزمان صاحب
العصر است و توهم نکنند که استغنا میشود ازین دو لقب بدو لقب مذکور بجهت اختلاف لفظ و معنی که
هر یک کافی است چنانچه سبق ذکر یافت چهارم باب الله در زیارت آل سنین خطاب آن جناب
باین لقب مذکور است و این بابی است که از ابوابی منفتح شود چنانچه در کثیری از ان القاب استدلال
کرده اند با شتمال زیارتی بر او و مادر میزان مذکوره اشاره با و کردیم و با ملاحظه اینمغنی اگر مطالعه زیارت
ماثوره شود آنچه در ان زیارات در مقام مخاطبه و تعظیم آنجناب ذکر شده البته از القاب آنجناب خواج
مثل خلیفه ابائمه المهدیین و دلیل اراده الله و ربانی آیات الله و حافظ حق الله و
مقدم و مامول و امثال ذلک و فرق نیست بین مامول که استناد باین زیارت کرده اند و لقب
شمرده اند و بین این الفاظ که اجمال شده است باجمه همچنین فرقی نیست بین اینکه در مقام تعبیر از ان امام
بزرگوار در غیابش عبارتی بگویند یا بعنوان خطاب لفظی بگویند پنجم خلیفه آخر الزمان در صحیح مسلم
از ابو سعید و جابر نقل شده که پیغمبر فرموده یكون فی آخر الزمان خلیفه یقسم المال و لا یبعد عدا
و اشمال صحیح مسلم بر این حدیث شریف موجب قطع بصدد راست کا قیل و مناقب شهد العبد بفضایها
والفضل ما شهدت به الاعداء و بخاطر دارم که در کلمات عرفا مکررا از آنجناب لقب خلیفه آخر الزمان یافته ام

ششم خاتم الاولیاء این لقب شایع آنجاست در اصطلاح صوفیه چه ختم و در ولایت محمدیه و استیصال
نفوس بشریه و استتمام غرض از بعثت ظهور صلاح خلق و تکوین حق در زمان سیمنون آنجا خواهد شد
و محیی الدین عربی در کلمات خود باین تصریح کرده است و عبارت او در بشارت آنجاست معروف است و
میبدی در شرح دیوان میگوید خاتم ولایت مطلقه محمدیه بعد نیست که از تسلسل آن حضرت است و همچنین
ختم الاولیاء اگر چه فرق لفظی کافی است در تعدد و چنانچه سابقا ذکر شد و شعر محیی الدین که میگوید الا ان
ختم الاولیاء شهید و عین امام العالمین فقیه مشهور است هفتم طاووس اهل الجنة در کثیری از کتب
خاصه و خاصه از فرودس و علمی نقل شده که از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود المهدی طاووس
اهل الجنة و این معنی یا بلا حظه آنست که آنجا از اهل جنت بعلوم مقامات و ارتفاع درجات ممتاز است
چنانچه طاووس از سایر طيور عزیز و بزرگ است یا اینکه مشایده جمال آنحضرت مایه استیلاست
و تنزه اهل بهشت است چنانچه مردم را در دیدن طایر منجبت زنده و نشاط و فرودست میدهد هفتم
ظاهر چنانچه در عبارت زیارت شریفه شیندی و باین مناسبت ما این تنبیه را در اینجا درج کردیم و فرق نیستین
ناطق که در القاب آنجا ذکر شده با استناد باین زیارت شریفه و ظاهر که ترک شده تخم غایه النور و هم
منقذ الامة یا زده می مصدر الامور مسعودی علیه الرحمة در کیفیت بدء خلقت حدیثی از حضرت صادق ع
نقل میکند مرسل و آن جناب از آباء کرام ابا عن جد از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت فرموده و
میگوید سند او را در کتب دیگر خود یاد کرده ام و در آخر اینجاست و لم یزل الله یجاء النور تحت
الزمان الى ان وصل محمد صلی الله علیه و اله و سلم فی ظاهر الفترات فذخا الناس ظاهرا
و باطنا و ندبهم سرا و علنا و استدعى علیه السلام النبیه علی العهد الذی قدمه الى الذر
قبل الفسل فمن وافقه و اقتبس من مصباح النور المقدم اهتدى الى سیره و استبان باضح
امر و من البست الفضل استحق السخط ثم انقل النور الى غرائنا و لمع فی ائمتنا ففی انوار السماء
و انوار الارض فبنا النجاة و منامکنون العلم و الینا مصیر الامور و مهد بینا لنقطع الحجج خاتمة الامة
و منقذ الامة و غایه النور و مصدر الامور ففی افضل الخاقین و اشرف الموحدين و حجج رب العالمین
فلهم ثواب النعمة من تمسك بولایتنا و قبض عودتنا و دینیت انیکه فاضل متبع میرزا محمد صافی در شرح صحاح
الخلو و خاتمة الامة را از القاب آنجا شمرده بواسطه این ولایت باشد و در نصیرت تعلیک بهیچ وجه ندارد و غایه النور
یا است که نهائی فضل و کمال است چه کمال اشرف انواع نور است یا اینکه نبوت و ولایت که مشرق شموس ارشاد و بخت
است بجناب می نمیشد چه غایت معنی یافتنی الیه است یا مقصود است که غرض و فایده از خلق عالم انوار وجود



مقدس آن بزرگوار است چنانچه در حق جدش فرمود لولا انی لما خلقت الافلاك و وجه الطباق منقذ الامة بران
جناب ظاهر است چه بعدل شامل او هر مبتلای آسوده خواهد شد سبزه ز طرف من چگونه برود و روید از انسان
امید از دل حرمان و لاله بصی چون چگونه بخندد و خند از انگونه عدل در رخ احسان و همچنین مصدر الامور بودن
آنجا ظاهر است چه بیکت او دنیا بر پاست و رزق خلایق بر جان نطفه بی مهر و صورت نه بندد در رحم قطره بی
امر او نازل نگردد و از سحاب خاصیت بخش نباتات از سپندان تابود و رنگ پرواز جمادات از شبه تا در ناب و اظهر
در فقره مصدر الامور اینست که در زمان اشراق شموس سلطنت آنجا کواکب سلاطین غار است و همه امرا و مومنان
و تمام ملوک مقهور کج قیل دست بکش بر درش هزار سکندر و غاشیه کش بر درش هزار سلیمان و دوازدهم
من یملأ الارض قسطا و عدلا و وصف آنجا باین عبارت در اخبار خاصه و عامه متواتر است و البته آنکه من
لم یجعل شیئا من راز القاب شمرده اند مستند بدلیل اقوی ازین دلیل نیستند پس تفریق وجهی نخواهد داشت با حجه بعد از
ملاحظه میزان مذکور و متبع مطاوی اخبار و تامل در آثار وارده معلوم میشود القاب آنجا بشیر از پنجاه است که ذکر
شد و ما محض تمین یا بعد و بر همین قدر اقتصار میکنیم و **وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكَ وَبِالْشَّانِ الَّذِي لَكَ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَ بَعْضَانِي بِكَ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابَا بِمُصِيبَةٍ ج** و سئلت میگویم
از خدا بحق شما و بشانیکه مر شمار است نزد او که عطا کند مرا بواسطه مصیبت زدگی من شما بهترین آنچه میدهد به
زده را بواسطه مصیبتی من سوال در این عبارت متضمن معنی قسم است و بآء در حکم متعلق بمصیبتا محذوفست
چه شک نیست که بآء مذکور برای قسم است که حقیقت او در طلب شفاعت و توسل است و در خبر هشتم و گردانست
چنانچه در محل دیگر تحقیق شده حق اشیائی حق و واجب شد و واقع شد بلا شک چنانچه در قاموس است
و حقیقت حق ثبوت است و ازینجه خدا تعالی را حق گویند و همچنین مقابل باطل را و امر مقضی و عدل و
اسلام و مال و ملک و واجب موجود و صدق و موت و جرم که حق همه استعمال میشود و همین جامع است
و ازین بابست حق مقابل حکم مثل حق مطالبه عوض مثلا در بیع که اشاره با و کرده است در قاموس گفته است
و واحد الحقوق و مراد بجن ائمه علیهم السلام در این عبارت یا شرف و فضل ثابت برای ایشان در نزد
خدای عز و جل است با حقیقت که بر خدا تعالی دارند بجه نصرت دین و نشر معارف و زرع ایمان در
اراضی صد و مستعدین و سقایت او بانها و بیان حقایق نشان چنانچه در کثیری از ادعیه است بحکم
علیهم و بحکم علیک و معنی اول شاید در انفسه بجهت اطلاق و طامیت با عبادت بعد انسابند
و مناسب این است خبر مشهور که گروهی داخل بهشت میشوند و آنها را حقیه مینامند و از ایمان پیش ازین نمیدانند
که قسم بحق امیر المومنین یاد میکنند شان چنانچه در صحاح و قاموس غیر بما معنی حال و امر است ولی در عرف

عام یعنی فضل و شرف استعمال میشود چنانچه میگوید شانه و لا شان له و این بر سبیل کنایه است چنانچه در مقام
همین رعایت میشود و مراد بشان الله در نزد خدای اجمالا معلوم است اگر تفصیلا بخوانیم بیان کنیم از طاعت
بشر و مدارک خلق بسیار است - متعارفند که در سستی هزار جای - تا اولین در یک اوطار قیاس
بی بیمر اجماع اخبار و اهل در مطاوی آنها کسی بقدر حوصله خود و استعداد و وجودش بهره از معرفت مقامات
عالیه ایشان می یابد که بر برتری کسی را در کوزه - چند کجاست بکمر و زده و این اختلاف و عیبه قلوب و
تفاوت استعدادات نفوس است که نشاء تباین مشارب و تعدد مذاهب از علما و کبار میشود چنانچه
در ملاحظه حالات صحابه و قدماء اصحاب از رمی بغلو و ارتفاع و تخلیط که در رجال مذکور است شرح این
اجمال معلوم میشود و این بی بضاعت در رساله اصحابه فی قاعدة الاجماع علی العصابه و در منظومه اجماع
شرحی لاین در باب نوشته ام و مناسب این بابست خبر شریف مروی در کافی که ثقة الاسلام رضی الله عنه
و ارضاه بنده صحیح از ضرس کنانی روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول و عنده اناس من اصحابه
عجبت من قوم یتولونا و یجعلوننا ائمة و یصفوننا ان طاعتنا مفترضة علیهم کطاعة رسول الله ثم
یکمرون حجته و یخصمون انفسهم لضعف قلوبهم فینقصوننا حقنا و یعیبون ذلک علی من اعطاه الله
برهان حق معرفتنا و التسلیم لامرنا اترون ان الله تبارک و تعالی افترض طاعة اولیائمه علی
عباده ثم یخفی عنهم اخبار السموات و الارض و یقطع عنهم مواد العلم فینابذ علیهم مما ینبیه
قوام دینهم و الحمد لله له و المنة له و المنة له از مساعی جمیله علما و اسلام و نشر اخبار علیهم السلام در این زمان عموم مردم از
اکثر از منته ساله از حیث رسوخ و لایب ائمه و اعتقاد اجمالی بطو مقامات فضل ایشان کوی سبق از میدان
ر بود و اند اعطاء و اذن خیریت و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است و الا معاوضه خواهد شد
و لهذا اسم معطی علی الاطلاق شایسته مقام غیر خدا و ند نیست و تکلیف بشکر از باب ادراک حسن و قبح
عقلی و بحکم عقل است و او امر شرعی محض ارشاد است نه بعنوان مجازات عطایای الهیه و چگونه چنین باشد
با اینکه خود توفیق شکر از عطایای سینه اوست این نمودی به تسلسل است از دست و زبان که بر آید
که از عده شکرش بر آید فضل در اصل لغت یعنی فرازش است چنانچه تصریح کرده اند و این گاه بشمار
کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بقوت نسخ و وجود و مراد از فضل می تواند اکثر باشد و می تواند اقل باشد
و جمع اولیست چنانچه ظاهر است مصاب در اول مصدر مبنی للمفعول است در ثانی اسم مفعول تحقیق
در لفظ او سابقا با فوائده متعلقه با و کدشت اخبار در اجر مصیبت زدگان و صابران نه چندان است که
بشود احصا کرد و آیه کریمه و لنبلوکم بشتی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمن

و بشر الصابین الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المتمدون فرست کتاب سعادت و دیباچه اوراق فضل و شرافت و موضع مثل معرو
کل الصید فی جانب الفرات چه هر چه در اخبار است بمنزله شرحی ازین اجمال خواهد بود مصیبة ما اعظمتها
و اعظم رزقها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات و الارض حج مصیبتیکه چه
عظیم است و چه قدر بزرگست برای او در اسلام بر تمام اهل آسمانها و اهل زمینها نش نصب مصیبت در
عبارت زیارت بقدر اصف و اذکر و اعنی و انشاء اینها است و قطع وصف از موصوف در رعیت افاده
مدح یا ذم میکند و لهذا غالباً در این مقام میگویند اینکله منصوب بمدح است و جهت افاده او اینست که دلالت
بر اشتها و تبیین اوصاف موصوف بصفة بر وجهیکه اگر مستقلاً ذکر شود بی اعتماد بر موصوف فمیده نمیشود
از او مکر موصوف از رعایت و ضوح اختصاص او باین صفت این نوعیست از مبالغه در رعایت لطافت و نیست
از بیان در نهایت شرافت اگر چه در کلام کسی بخاطر ندارم که تصریح جمعه مذکور کرده باشد ما اعظمتها اگر چه انشاء
ولی وقوع او در حیز صفت از برای موصوفی ضرری ندارد چنانچه مشهور است که تقدیر قول میکند رزیه
معنی او کدشت در او اهل زیارت ولی مطلبیکه باید در این مقام متعرض شد آنستکه وجه اضافه رزیه بصیبت
چیست با اینکه ظاهر لغوین اینست که معنای مصیبت است و درین استعمال دو وجه بنظر می آید یکی اینکه
اضافه رزیه بصیبت برای تاکید باشد بر این وجه که متعارف در لغت عرب است که چیزی را که بخوانند
او دعای کمال او کنند در وصفی با اینکه اعتبار اوصاف او بآن وصف کرده اند ثانیاً او را متصف بآن
مبدء فرض مینمایند مثل یوم و لیل الیل و شعر شاعر و موت مائت و هم فاصب
گویا تجل میکند که این روز و روزی دیگر در ضمن خود منطوی دارد و این شعر خود شاعر است از کمال انصاف
بصفت شریعت و بنا بر این دلالت این اضافه بر تاکید واضح است چه نمودی و آنستکه این مصیبت
چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است و این نوع استعمال خالی از تعارف نیست
و چه دیگر اینکه اصل رزیه یعنی نقص است و میتوان فهمید شد که رزیه بر وزن معنی نقیصه است اصلاً و استعمال او
در مصیبت بجهت آنست که مصیبت لابد به نقیصه در اموال یا نفس یا ثمرات خواهد شد و بنا بر این مصدق
گاه در معنی اصل خود استعمال میشود و این وجه چندان بعید نیست اگر چه اوصاف نشکته هر دو وجه
خالی از نوع مسامحه و بی حاجت بقدری از عنایت نیست شاید بتامل یا مراجعه وجهی دیگر بنظر بیاید
و مراد از اهل سموات و ارض مطلق موجودات است نه خصوص عقلا چنانچه بتامل در شواهد بعد معلوم
میشود و خود سموات و ارض اگر چه از ظاهرا این لفظ بیرون است ولی در مناط حکم داخل و از مساق لقبیه مفهوم

می شود با حمله اشارت اجمالی قبل ازین در فقره سابقه بعموم مصیبت انجذاب شد و مناسبست در اینجا نیز اخباری
چند از کتب شیعه و آثار سی چند از کتب عامه یاد شود چه اعتراف ایشان باین امور غریبه دلیل است واضح
بر حقیقت طریقه امامیه کثر اند انصار با وضاعت اقتدار با و قبل از دخول در ذکر اخبار مذکوره باید
بدانی که بر حسب عقل و نقل تا لم عموم موجودات از سموات و ارضین از مصیبت جاگذازان امام مظلوم
غیب نیست چه در محل خود از علوم مافوق الطبیعه ثابت شده که صفات عارضه موجودات بر دو قسمند
یک قسم مخصوص است باینکه موجود تخصص طبیعی یا رزقی پیدا کند و انگاه عارض او شود مثل طول و عرض
و عمق یا تخیر و یا حاجت بغذا و شراب اشغال ذلک و قسم دیگر عارض موجود با هو موجود میشود بمعنی اینکه
نفس وجود و تحقق کافیت در عوض آن صفات برای موجود مثل علم و سمع و بصر و لهسته این قسم ثانی لازمه
وجود است چه در عرض آنها صرف وجود با صرف نظر از هر چیز کفایت میکند بلی چون وجود در موجودات
مختلف است یکجا عین ذات است و یکجا محتاج بعلت است و جاتی قوی و دیگر جای ضعیف است و در
محل غنی صرف و در محل دیگر فقیر بکثرت است لهذا بحسب اختلاف مراتب او و تفاوت مدارجش بغا و فقر
و کمال و نقص و شدت و ضعف اصلیت و ظلیت آثار و نیز مختلف میشود پس در یکی علم عین ذات و قوی
و شدید و کامل بلکه غیر متناهی شده است و در جای دیگر در غایت ضعف نهایت نقصان او تمام ظلیت است
اگر چه در هر دو جا علم باشد و ازین بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء بحد در این صفات و نونه این معانی
دارند و هیچ چیز نیست که بقدر حظ خود از وجود و باندازه نصیب خویش از تحقق قسمتی از عوارض حقایق
وجودیه ندانسته باشد - اگر خواهی که کرد بر تو آسان - و ان من شئ را یکدم فرو خوان و کرمیه قالوا
انطقنا الله الذی انطق کل شئ اشعار باین معنی دارد و حکای اشراق اگر چه این قاعده را باین عموم نم
نگروده ولی طایفه از ایشان از دیگران قایل شده اند باینکه حیوانات مدرک کلیاتند چنانچه در فاعیل آنها
از تدبیر یکس عمل و هندسه و ابابیل از ساختن خانه و سایر عجائب افعال آنها معلوم هر عاقل غیر مسنون
الذین بشبه میشود بلکه در نباتات قائل بکلیه صفاتی از شعور شده اند چنانچه از انصاف و توجیه در حقیقت که برب
ند که شش باشد بسوی نرو از میل شاخای او بجنب آب و از ملاحظه حال درخت خرما که بجائی رسیده
که بعضی او عا کرده اند در او حالت عشق دیده اند و از التفات بکالت درخت انجور که بر دیواری شاخای
او بالا رود چون تمام شود بجنب دیگر دیوار برگردد و در آنجا از همه درخت که دست که شاخای او که
قریب دیوار میشود هنوز دیوار رسیده از آنجا بجنب دیگر دیوار برگردد و در آنجا از همه درخت که دست که شاخای او که
و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل بادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی قدس الله سره القدوسی است

و کفی

و کفی به حجت و اینکه مشهور است که ادراک کلیات فضل انسان است نظر باینکه حیوان ناطق را در تحدد او ذکر کرده
و حی نذارد چه قدما می ناطق بمعنی متکلم بالغلبه را نمیزاوست و داده اند چنانچه فیضی رومی در شرح فصوص
تصریح باین کرده و متأخرین نطق را بمعنی ادراک کلیات قرار داده اند و در نیست که مطابق صریح لغت
نباشد و توهم نکنند که تکلم عرضی است و فصل ذاتی پس چگونه او فصل شود زیرا که همین اشکال در نطق بمعنی
ادراک کلیات وارد است چه او هم عرضی است بالضرورة و جواب مشترکست و مقصود از هر دو اشاره
بان جوهر نشاء انزع این صفاست که تا بحال بدست نیامده و باید بلوازم اشاره با و کرد از نخبست
که شیخ رئیس در رساله حدود میفماید ادراک حدود حقیقه اشیاء بجهت اینکه موقوف است بر نیل حقایق
آنها از طاق بشریه پس بدین است و دعای شریف بنوی اللهم ادنی حقایق الاشیاء کما هی
معروف است و از نخبه است که هیچ تعریفی در ابواب علوم دیده نشده که خالی از مناقشه نباشد و در
وبی عیب بمرئزل برسد خلاصه سخن و روح مسئله و لب مطلب اینست که دلیل عقلی بر عدم شعور کلیه اشیاء
و عدم ادراک کلیات در حیوانات قائم شده است بلکه دلیل حسن برخلاف است چنانچه اشاره اجمالی
با و شد و آیات قرآنی و شواهد اخبار بر این معنی بسیار است مثل کرمیه و ان من شئ الا لیس بمحیة و لکن لا تفقهون
تشیخهم و بابر قرائت تفقهون بصینه خطاب دلالت او واضح است و رجوع ضمیر و ذوی العقول در این مقام
مؤید این معنی است چه حکم بر این حیثیت شده و اخبار عرض ایمان عرض ولایت و مسافره که بر بلاد کعبه و اخبار
ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی حکم یا تا لم ایشان بوقایع دینی مثل تسلیم غزال غنیمت و شهادت شیر
و تا لم ناه و فرس و اخبار شهادت ائمه برای عل خیر و شر و اخبار فضل مسجد و مسرت و حزن و عبادت
و معصیت اخبار تاثر جهادات در وقایع عظیمه اسلام غیر ازین باب که البته متواتر معنوی خواهند بود
بلکه فوق حد متواتر است و مقام مقتضی بسط و تعدا و انانیت و در اثبات عموم مدعی کافیت و از نخبست چنانچه
قائل شده اند که معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تبیح حصا در این بود که اسماع صوت او کرده در احد
صوت او و هیچ جبری برای صرف این ظواهر و تاویل اینها نیست و حجتی در رفع یازینها بنظر نیامده جز با
و عدم انس این معنی بلکه استیناس بفتح باب تاویل و تصرف در ظواهر منافیه با عقول جزیه قبل از تاویل و نعم ما قبل
فاس تسبیح جهادات آیت - و سوسه و یلهما بر بایت - بجلی اجزاء عالم در جهان - با تو میگویند که پیدا
و نهان - ما سمعیم و بصیریم و خوشیم - با شما ما محرومان ما خاشیم و فی نظیر ذلک اقول عن لسان قوم
مشیر الی برهانه عشق الله ذاته فحلی - عشقه فی مظاهر الاشیاء - لیس خاس کاس الهویه الا
وهو یحسو سلافة الاهواء - کما فی الوجود قد نال حظا - و نصیبا من هذه الصهباء - و اخذ

الهیولیات دلیل اختلافنا مخلوطا والا نصباء باجمه چون اینقدره فی الجمله در زمین متفرقه و علمی کفر افتاد
میگوئیم اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان کد از این امام مظلوم متالم شدند و هر یک
بر وضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد بواسطه ارتباط واقعی و سبب
حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است توسط آن وجود مقدس و استداد آن برکات و اات آن همیون درین
ترقیات مترقبه هر یک در کمال طبعی خود که با آن جناب دارند و او بروی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان
کشید و دست و دشمن و مؤمن بر همین همه شهادت دادند و مشاهد کردند و چون سیفای جمله این اخبار
مستدعی وضع کتابت مستقل لهذا این بی بضاعت در دو فصل از هر قسم طرفه و از هر نوع شمه ثبت
میدارد **فصل اول** در ذکر بعض اخبار وارده از اهل بیت اطهار که مفید عموم مصاب آن جناب است
بعضی بنفسه و بعضی بانضمام اخبار دیگر و در اینجا بر چند خبر اقتصا میشود اول شیخ صدوق در امالی سند
حضرت سید الساجدین میرساند که روزی امام حسین علیه السلام بر حضرت امام حسن علیه السلام
داخل شد چون با نجاب نظر کرد و بگریه فرمود گریه توجیه سبب دارد گفت میگریم بجهت آنچه با تو میکنند پس
امام حسن علیه السلام فرمود کلماتی چند که متضمن واقعه کربلاست که در کتاب امالی مذکور است و در ذیل خبر است
که در آن هنگام یعنی بعد از شهادت تو فرود می آید در بنی امیه لعنت خدای آسمان خون میبارد
و گریه میکند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها و مر شیخ ثقة صدوق مقدم
این قولیه در کمال الزیاده از عروقه بن الزبیر سند انقل میکند که میگوید شنیدم از ابوذر رضی الله عنه و
عثمان اورا از مدینه نفی کرده بود و میخواست روانه ربه کند و مردم با او گفتند خوشدل باش که این نحو
مصیبت در جنب خدای سبحانه اندکست ابوذر فرمود بسیار کم است این مصیبت ولیکن چونید شکا کاهی که
حسین کشته شود کشته شدنی یا گفت سر بریده شود سر بریده شدنی و تر دید از راوی است بخدای سو کند
در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کشته اعظم از او نیست و زودا که خدای شایسته او را
بر این امت مسلول کند و ابد ابغلاف باز نگرداند و میفرستد فتی از ذریه او را تا انتقام بکشد از مردم و اگر
شما بداینده که چه وارومی آید بر اهل بخار و سکان جبال در بیشها و تلهما و اهل آسمان از قتل او هر آینه میکشید
تا جانهای شما بر آید و هیچ آسمانی نیست که روح مقدس حسین براو عبور کند مگر اینکه هفتاد هزار ملک از ربی
او بفرغ آیند بر میخیزند بایستاده و مفاصل ایشان تا روز قیامت از این هشت در لرزه است و هیچ
ابری نیست که مرور بکند و رعد و برق از او دیدار شود جز اینکه لعنت کند قاتل او را و هیچ روز نیست
مگر اینکه عرضه نمایند روح او را بر رسول خدای پس بایکدیگر تلافی فرمایند سو من هم در کتاب شریف کمال

الزیاده است که مسند از زراره سلام الله علیه نقل میکند که صادق آل محمد صلی الله علیه و سلم بوی فرمود
ای زراره آسمان خون گریست بر حسین چهل صباح و زمین گریست چهل صباح بر حسین بسیاری و آفتاب
گریست چهل صباح بکسوف و حرمت و در سا که کوهها پاره پاره و پراکنده شدند و دریاها شکافته شدند
و ملنگ چهل صباح گریستند بر حسین و نه خضاب کرد از مازنی و نه تدین کردند و نه سر کشید و نه کیوان
خود را نشانه زد تا سر عید الله بن زیاد لعنه الله نرود آمد و همیشه مابعد از حسین علیه السلام گریان بودیم
و جدم علی بن محسن علیهما السلام هر وقت یاد او میکرد چنان میگفت که آب چشمش محاسنش را امتلی
میکرد و میگفت نیست چندانکه هر که میدید از گریه او بگریه می آمد از روی رقت برای او و بهمانا که ملائکه نزد قبر
حسین علیه السلام هستند هر آینه گریه میکنند و گریه میکنند بگریه ایشان هر چه در هواست و آنچه در سم است
از ملنگ و چون روح مقدس او بیرون رفت جهنم از عظم مصیبت بانگ زد چنانچه نزدیک شد زمین
منشق شود از زلزله او و بهمانا جان پلید عید الله بن زیاد چون برآمد از شادمانی جهنم چنان شعله برآورد
که اگر خدا ایتعالی جس نیفرمود او را بدست خزان او هر آینه هر که بر پشت زمین است میسخت و اگر
اذن جهنم میدادند میبازد چیزی مگر اینکه او را بکام در میکشید لکن جهنم مامور است و در بند است و
هر آینه چند بار عتو و سرکشی کرد بر خازنان خودش تا حیریل بیاید و بهال خود ویرانزد و ساکن شد و بدینیکه
او گریه میکند بر حسین مذبه میکند او را و افروخته میشود بر کشندگان او و اگر نبودند آنیکه از جهتای
حقبجانه و تعالی بر پشت زمینند هر آینه زمین شکسته میشد و آنچه بر او بود ستر از بر میگرد و زلازل بسیار میشود
مگر وقت نزدیک قیامت و هیچ چیزی و اشکی نیست که احب باشد نزد خدا ایتعالی از چشمیکه بگرید و اشک
بریزد بر او و هیچکس نیست که بگرید بر او مگر آنیکه صله کند فاطمه علیها السلام را و مساعدت میکند او را و صله
میکند پیغمبر را و او میکند حق ما را تا آخر حدیث شریف که در فضایل گزیده گندگان است چنانچه ما هم در کمال
الزیاده است مسند که ابو بصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمود که سیدنا آدم و جنیان و جنیان و مرغان
و وحشان بر حسین بن علی علیه السلام تا اشک ایشان فرو ریخت پنجم هم در آن کتاب سند حسین بن
ثوبیر میرساند که میگوید من و یونس بن طیبیان و فضل بن عمر و ابوسلمه سراج در حضرت ابو عبد الله یعنی
صادق آل محمد علیه السلام نشسته بودیم و یونس از میان ما مخصوص بخاطره بود و از ما بزرگتر بود و در ذیل
حدیث است که صادق آل محمد فرمود که چون ابو عبد الله شهید شد گریستند بر او آسمانهای هفتگانه
و هر چه در آنهاست و زمینهای هفتگانه و هر چه در آنهاست و آنچه باین آسمان و زمین است و آنچه حرکت
میکند در بهشت و در جهنم از خلق پروردگار ما و هر چه دیده میشود و هر چه دیده نمیشود گریستند بر

ابو عبد الله مکر چه که گریه نکردند گفتند فدایت شوم که آمد این سه چیز فرمود مکر نیست بر او بصره
 و دمشق و آل عثمان بن عثمان و مراد از آل عثمان ظاهرا خصوص بنی امیه باشد یا مطلق اصحاب هواخواهان
 او که آنها را عثمانیه میگویند ششمی هم در کتاب مذکور است از ابو بصیر مرسل است که نزد صادق آل محمد بودم
 ناگاه فرزند وی درآمد و آنجناب می را تر جیب فرمود و بخود سپایند و بوسید و فرمود خدای حقیر کند که شمارا
 حقیر کرد و انتقام بکش از هر که خون شمارا ریخت و محذول کند و آنکه شمارا اذیت داشت و لعنت کند هر که
 شمارا کشت و خدای ولی و ناصر شما باشد فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء و بکاء
 الصديقين و الشهداء و ملکة السماء آنکه بکر نیست و بفرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر با ولاد
 حسین میکنم عارض میشود مرا آنچه مالک و نیستم از یاد آوردن آنچه باید را ایشان با ایشان کردند آنکه
 ذکر کردیم فاطمه علیها السلام و ناله او را بر وجه منسوط فرمودند هفتاد و نعل و مالی سندیم شمار
 میرساند که با جمیع مکیه فرمود و الله هر آینه میکشد این امت سپهر پیغمبر خود را در محرم بعد از ده روز از او
 و هر آینه دشمنان خدای آن روز را روز برکت شمارند و همانا که این کار شدنی است و در علم خدا
 سبقت گرفته میدانم من این را از روی عمدیکه مولای من امیر المومنین را بمن کرده و بها خبر داده بمن
 که میکرد بر او هر چیزی حتی و حوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغها در میان زمین و آسمان و
 میکرد بر او آفتاب و ماه و ستارگان آسمان زمین مومنین اند و جن و تماثله آسمان زمین
 و رضوان مالک عالم عرش الهی و آسمان چون خاکستر میبارد تا آخر حدیث که انشاء الله بعد ازین
 در محل خود نقل خواهد شد هفتمی در کتاب مذکور است و سند بکین از اهل بیت المقدس میرساند که
 گفت سوگند بخدای که اهل بیت المقدس شب قل حسین را شایسته بر انداختیم از زمین سنگی یا کوهی یا
 صخره مگر اینکه زیر او خون دیدیم که در غلیان است و دیوارها مانند غلغله سرخ شد و تا سه روز خون
 تازه از آسمان بارید و شنیدیم که منادی ندا میکرد و در جوف لیل اترجو امة قتلت حسینا
 شفاعت جده یوم الحساب و معاذ الله لانتم یقینا و شفاعت احمد و ابی تراب و قلتم
 خیر من دكب المطایا و خبر الشیب طرا و الشباب و تا سه روز آفتاب منکسف بود
 آنکه باز شد و ستارگان مشبک در هم آمیخته شدند و نهضت هم در کابل الزیارة بسند
 معتد از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که هشتم کس بطلب پدرم فرستاد
 و کسب شام کرد چون بروی درآمد عرض کرد یا اباجعفر ترا آوردیم تا پرستش کنیم از
 مسئله که صلاحیت سؤال او را از تو عین من ندارد و منیند انهم و روی زمین خلق را

که مناد است

که سزاوار باشد که بداند یا دانسته باشد این مسئله را اگر کسی باشد که بداند جز یک نفر
 پس هشتم گفت خبر ده مرا از شبیکه کشته شد در او علی بن ابیطالب آنکه در کوفه بود
 بچه استدلال کردند بر قتل او و علامت او برای مردم چه بود اگر بدانی آیا آن علامت
 برای غیر علی در قتلش بود یا نه پس پدرم فرمود همانا چون شب قتل امیر المومنین شد سنگی از روی زمین برآید
 مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد تا فجر طلوع کرد و همچنین بود شبیکه در او کشته شد یوشع بن نون و
 همچنین بود شبیکه در او عیسی بن مریم با سمان رفت و همچنین بود شبیکه کشته شد در او سمعون بن حنون
 الصفا و همچنین بود شبیکه کشته شد در او حسین بن علی علیه السلام فرمود پس رومی هشتم و کون کشت
 مارک او تیره شد و خواست تا خون پدرم را بریزد و حدیث را ذیل است که اهتمام بنقل او بود و نظیر
 این حدیث در کلام ابن عبیدر به خواهد آمد هم سید اجل رضی الدین ابن طاووس قدس در مکتوف از
 سید الساجدین علیه السلام در طی خطبه و رویدید حدیث کرده که فرمود که ام حشمت از شما مالک اشک خود را
 و از فرزند چنان آب خشت میکند با اینکه همانا سبع شهادت برای قتل او بکرستند و با امواج خودشان
 و آسمانها بارگانشان و زمین با اطراف و نواحی خود و درختان با شاخهای خود و کجای کجای که در شکم مقبرین
 و اهل سموات یکسر و تا آخر خطبه که هر سطر از او در کتب شگاف و در بحری جفاف می آورد و از نیم قوله
 اخبار عموها و خصوصاً در بکاء انبیاء و خصوصاً آدم و عیسی و موسی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مواقع متعدده و
 امیر المومنین و فاطمه و حسن علیهم السلام و انکشاف شمس و ثور باریدن از آسمان و سرخ شدن جابهها
 و خون از زمین جوشیدن و ناله ملک مطلقا و خصوصاً خدام قبر مطهر بحدیث که هر که بی غرض و شبهه
 کند در اول دفعه قطع و یقین میکند و احسن از حد تو اتر معنوی متجاوز است و در زیارات شریفه کلمات واقع
 شده که دلالت بر عموم دعوی دارد از قبیل اینکه در زیارتی که در ذیل روایت حسین ابن ثور در کابل
 الزیارة ایراد شده و اراد است شهداء دملک کن فی الخلد و اقشعرت له اظلة العرش و یکی له
 جميع الخلائق و بکت له السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما بینهن و من تغلب
 فی الجنة و النار من خلق ربنا ما یروی و ما لا یروی و در زیارتی که در مصباح الزیارة میفرماید که سید رضی
 علم الهدی رضوان الله علیه با زیارت کرد و سید شهداء علیه السلام را و مشهور است زیارت ناچیز مقدمه
 مذکور است لقد صرع بمصر علی الاسلام و تعطلت الحدود و الاحکام و اظلمت الانوار و
 الشمس و اظلم القمر و احتبس الغیث و المطر و اهتز العرش و السماء و اقشعرت الارض و البطحاء و
 شمل البلاد و اختلفت الالهواء و فجع بك الرسول و از عجت البتول و طاشت العقول و در زیارت

این حدیث
که از امام علی علیه السلام
است و او جمع
نقل

و عامی نقل
در اخبار و کتب معتدله
و ما از او نقل شده
و ارواح حو

المصطفی و اهل
بیت و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله

در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله

در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله

در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله
در احوال و کتب معتدله

از جهانت و عوارض اجسام منزله است اثر غضب خود را در کشتن حسین بکشتن بزرگی آن
جنایت است و از این سیرین حدیث کرده که چون حسین شهید شد دنیا سه روز تاریک شد آنگاه این
حمرت نمودار شد و سهند بهمال بن کوان میرساند که چون حسین کشته شد دو ماه و اگر نه سه ماه دیوار با چنان بود
که گفتی ملحق بخون بودند از هسنگام نماز فجر تا غروب آفتاب مسفری رفتم بارانی آمد که اثرش در جامهای ما
ماند خون باقی ماند و از محمد بن سعد روایت کرده که سکی در دنیا برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده
شد و آسمان بارشی کرد که اثرش مدتی در جامها ماند تا پاره شدند و از سندی روایت کرده که چون حسین کشته شد
آسمان کرست و گریه و حمرت تا وست و از این سیرین نقل کرده که سکی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی
که بر او سیر بانی نه نوشته بودند و بعبریه ترجمه کردند اتجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده يوم
الحساب و از سلیمان بن بسیار خبر میدهد که گفت سکی یافتند که بر او کتوب بود لا بدان ترد القيمة فاطمة
و قهیه صفایا بدم الحسین مطلق و دلیل من شفاعة خصمانه و الصور فی يوم القيمة بنفخ تا اینجا بود
کلماتی که از بزرگواران جزی نقل خواستم بکتم و این فقره اخیره مشابیهتی تمام دارد با واقعه مشهوره
که در محبوسه که بخدا شیخ جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد علی جانی شیخ بهائی قدس سره است مکتور
که فرموده عقیقی سرخ یافته شد که کتوب بود بر او انا ذو من السماء فتردنی و يوم توبیخ والد البطحه
کنتا نفی من اللجن صفاء و صبغونی بل و حجر الحسین و آنچه در کسول و زهر الربیع و غیر آنهاست
صبغونی دماء نحر الحسین و این اولی است و دیده شد در زردی که مرقوم بود بر او صفرة لونی
ینبیک عن حزنی و لسید الاوصیا ابی الحسن و بر کین سیاهی دیده شد لست من الحجاة بل جوهر
الصدف و حال لونی لفرط حزنی علی سناکن الخف و در زهر الربیع مدی شاطی سید نعمه جزیری
مذکور است که یافتیم در شهر شترشک کوچک زردی که حصاران از زمین بر آورده بودند و بران
سک بهمان رنگ کتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
لما قتل الحسین بن علی بن ابی طالب کتب بدمه علی ارض حصاه و سبعلم الذین ظلموا له
منقلب ینقلبون و وقوع نظیر این در زمان ما شده چنانچه المحقق قدس سره خبر داده و از شیخ
فقیه فاضل شیخ عبدالحسین طرانی قدس سره که وقتی بکله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده
بودند و طولاً او را بمنشار تنصیف کردند و در باطن او در هر شقی منقوش بود لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و من خود در طرآن قطعه الماس کوچکی دیدم که بقدر نصف عدسی مثل نیت و در باطن او و چوبکی
هر که پسند قطع میکند که بصناعت نیت منقوش بود لفظ مبارک علی بیا معکوس بلکه کوچکی که طاراً

لفظ یا باشد که مجموع یا علی شود و ازین قبل قصص در تاریخ بسیار دیده شده از آنجمله در نفع الطیب از کتاب نسق الازهار
نقل کرده که در جامع قرطبه سه عمود از رخام احمر است که بر یکی کتوب است اسم محمد و بر دیگری صورت
عصای موسی و اهل کشف و بر سومی صورت غراب نوح و هر سه بخلق خدا تعالی است نه بصنعت صانع
با جمله عرض استیفای این باب نیست بلکه استیناس برای قصه مذکوره در کلام صاحب تذکره بود و همین
قدر کفایت است و قتیق مطلع را امکان تالیف رساله درین باب است و در صواعق محرقة احمد بن حجر
یشی شافعی نقل کرده که در شب قتل حسین شنیدم که قائل میگفت ایها القتلاون
جهلا حسینا آه و از سیره ملا عمر نقل کرده که علی علیه السلام در کربلا عبور کرد و فرمود اینجا منایخ رکاب و
موضع رحال و جای ریختن خونهای ایشانست جو انانی ازال محمد کشته میشوند درین غرضه که گریه میکند
بر آنها آسمان و زمین و همه بطریق دیگر روایت ام سلمه را نقل کرده و هم از آنحضرت روایت نقل کرده
که صوت جن را شنیدم که میخواند صبح النبی جبهه آذینا و دیگری از جن شنیده شده افعی جبهنا جبالا کان
حسین جبلا و از جن دیگر شنیده شده الا یا عین فاحقنی بجهدا و هم در صواعق است چون سربارک
بشام بردند در اول منزل بشرب بنید پر و خستند ناگاه دستی از دیوار برآمد و با او قلمی از آهن بود و این
شطر نوشت اتجوا امة منصور بن عمار این خبر را روایت کرده و غیر او گفته است این بیت را
در سکی یافته اند پس صد سال قبل از بعثت شریف بنویسند که این بیت کتوب است در کلیسیائی از مالک
روم که کاتب او مجهول است و از ابوالخیم حافظ در کتاب دلائل النبوه از نصره از دیه آورده که
نقل کرد چون حسین علیه سلام شهید شد آسمان خون بارید و ما برخواستیم صبح را در حال وجود خود را
از خون منمنی یافتیم و در چند حدیث غیر از اوست که آسمان سیاه شد بحدیکه ستاره در روز دیدار
شدند و سکی برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده شد و از ابوالشیخ روایت کرده که
در سی در عسکرا ایشان بود بخاکستر متحول شد و هم در صواعق است که سفیان بن عیینه از حربه نقل میکند
که مردی که در سیل و منقلب بر ما شده بود خود از حال خود خبر داد و گفت که ناقد را در عسکرا ایشان کخر کردند
گوشت او را مانند آتش یافتند و چون او را طبعی کردند مثل علقم شد و هم خبر داد و ظاهر اینست که ضمیر در
کلام ابن حجر راجع بسفیان باشد که آسمان سه رخ شد و آفتاب گرفت بحدیکه سازکان در نصف النهار
نمودار شدند و سکی برداشته نشد مگر اینکه زیر خون تازه دیده شد و از عثمان بن شیبه نقل کرده که آسمان
هفت روز بکربست و سرخ شد و دیوارها دیدار شدند که گویا با عصفر رنگین شده از شدت حمرت
آسمان و این جزی روایت کرده و وی از این سیرین حدیث میکند که دنیا تا سه روز تاریک بود و بعد از

و کشتی برآمد و با قلم این بیت نوشت و در غرر الخصال و طواط و دوست که میگوید یعنی مشهور است که
 چون سر حسین علیه السلام را بچسب زید آوردند و پیش روی او نهادند و دستی از دیوار برآمد و بر جبهه میخوم
 زید نوشت این بیت را و در خط مقریزی این عبارت مذکور است لما قتل الحسين بكت السماء
 و بكائها حمرتها وعن عطاء في قوله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض قال بكائها حمرتها
 اطرافها وعن الزهري بلغني انه لم يقل حجرا من ارجاء بيت المقدس يوم قتل الحسين الا وجد تحت
 دم عبيط ويقال ان الدنيا اظلمت يوم قتل ثلاثا واصابوا في عسكر الحسين يوم قتل ابا فخر
 و طخوها فضاوت كالعلم وما استطاعوا ان يسبقوا منها شيئا وروى ان السماء اعطرت دما فاصبح
 كل شي لهم مائة دما انتهى كلامه و در نور الابصار معاصر شهابی صریحی شافعی عبارت مذکور منقول است و در
 فصول الممهده حدیث نوحه چنان از طریق ام سلمه و نوشتن اثر خود در دیوار ویران است و سیوطی در
 تاریخ اختلاف گفته که چون حسین کشته شد و دنیا هفت روز چنان بود که آفتاب بر دیوارها مانند چادری معصفر میخورد
 و ستارها بعضی بر بعضی زده میشد و قتل او در روز عاشورا بود و آفتاب در آن روز منکسف شد و آفاق
 آسمان سرخ شد تا شش ماه و بعد از آن این حجره سمره مرادی شد و قبل از دیدار میشد و گفته شده که حجره در پیش
 آن روز رفعت گردانید و دم عبط در زیر او دیده شد و در سیکه در عسكر ایشان بود خاسته شد و نافه از عسكر
 ایشان خور کرد و در گوشت او مانند انشس دیدند و او را طبع کردند و مانند صبر تلخ بود و از ابو نعیم در دلائل
 حدیث ام سلمه و سماع نوحه جن را روایت کرده و هم از امالی ثعلب نقل حدیث کرده که ابو خباب طی کفته
 آدم در کربلا و مرد دیر از اشراف عرب کفتم خبر دهم از آنچه بمن رسیده که شما نوحه جنیا ز می شنوید
 گفت هیچکس را نمی بینی که اینک بخبر میدهد که سماع نوحه جنیان کرده کفتم تو از آنچه شنیده با من بگو
 گفت شنیدم این شعر میخواندند مسیح النبی جیدناه و هم سیوطی در عقود الجمان در صفت اسلوب حکیم کفته
 که علمای میث کمان کردند آفتاب منکسف نمیشود مگر در بیست و هشتم یا بیست و نهم یا اینکه در روز وفات رسول
 خدای که دهم ریح الاول بود یعنی با عقاد سنیان منکسف شد بر روایت زبیر بن بکار و در روز قتل حسین که
 دهم محرم بود نیز منکسف شد چنانچه در تواریخ مشهور است و در شرح همزه این حجر است از جمله آیات ظاهره
 در روز قتل آن مظلوم آن بود که آسمان خون بارید و اوائی بخون گشته گشت و هوا چندان سیاه شد
 که ستارگان دیدار شدند و تاریکی چنان شد که مردم را کمان این شد که مگر قیامت قیام کرد
 و ستارگان با یکدیگر برخوردند و مختلط شدند و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه از زیر او خون تازه
 جوشیدن گرفت و دنیا سه روز تاریک و ظلمانی بود و آنکه این حرمت در او نمایان شد و گفته شده که شش ماه

طول کشید و علی الدوام بعد از او دیدار شد و از این سیرین نقل شده که این حرمت که با شفق است
 و دیدار نیست تا حسین کشته شد و در کامل مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس میخواست بخدای
 سوگند که مقدس میان شهادت حسین را شبانگاه روز عاشورا دانستند و انچنان بود که هر سنگ و کلخ
 که بر گرفتند ازین آن خونی تازه بچسبید و دیوارها چنان بود که گفتی ملطخ بخون است و نمیشی منادی بین
 شعر را که در آنجا آمده و سه روز پیوسته آفتاب منکسف ماند و از آسمان خون تازه همیشه بارید
 و ستارگان با هم در میخستند و باخوشی در وقوع این واقعه گفتگو میکردیم روزی چند پیش نیکو شد
 که خبر شهادت امام مظلوم بهار رسید باجمه ازین مقوله کلمات در مطاوی کتب اهل سنت پیش از آنست که
 بتوان در حیطه حصرو احصاء در آورد و از مجموع آنها استدلال بر عموم مدعی میتوان کرد و از برای منصف
 مستدین در اعتقاد حقیقت این طریقه کفایت است و تفسیر آنچه درین مقام مکرر شنیدی که ظهور حرمت در آفاق
 آسمان از آثار قتل سید الشهداء علیه السلام است و شاع گفته است و علی الدهر من دماء الشهداء
 علی و جله شاهدان و هماغه فی اواخر الیل فخران و فی اولیائه شفقان چون از افغان معارف
 ما نوسه بنا و یل سمیات بعید می آید در مقام انکار آن مستند بر این ایستاده میشوند که مقرر در علم نیست است که
 هر چه آفتاب متوجه افق میشود ظل ارض که بر شکل مخروط مستدیر است و قاعده او در زمین راس او در فلک
 زهره است بر خلاف شمس از سمت الراس بجانب مغرب متوجه میشود و ضوء کافیه که شبیه بدنب السرحان
 در افق نمودار میشود و اندک اندک منور مییابد و رفته رفته سرایت میکند تا صبح صادق که فجر مستطیر
 و فجر معترض عبارت از اوست هویدا میشود و سرخی بکرم غلبه اختلاط نور با ظلمت باطنیه در افق
 حادث میشود و اشته است به زیادت میکند تا آنکه که آفتاب طلوع کند و حال غروب بعکس این است
 که اولاً حرمت زیاد میشود و بجهت قرب آفتاب مغرب و میل ظل ارض بجانب مشرق آنکه هر چه دور تر
 میشود سرخی متوجه بقصان سفیدی عیضی که بازاء فجر صادق است حادث و کم کم ناقص میشود
 تا خطی دقیق از بیاض که موازی دنب السرحان است در طرف صبح حادث میشود و تفتی میکند و غسق
 و ظلمت قاهر بر نور میگیرد و دلالت کرده تجربه صحیح که مبدء حدوث این حرمت که اول فجر صادق
 وقتی است که انحطاط شمس از افق پیچیده درجه باشد و همچنین در غایت شفق انحطاط او از افق
 رخ خواهد بود چنانچه مفصلا در کتب هیئت مذکور است و این بی بضاعت در منظومه میزان الفلاک اشاره
 با کرده ام و این یک روایت از ان منظومه ذکر میشود و امحال فی الغروب تحت الافق بعکسه
 فالصبح عکس الشفق فیطلع الحمره فیه اولاً ثم معارض البیاض تحتی ثم بیاض استطال

و استند - فتنفی طرا و بقیه الغسق - و دلالت التجزیه الصیحة - ان انحطاط الشمس فی الصیحة
 فی الابتداء عند فجر قد صدق - و كذلك عند غایة الشفق - و جواب این اشکال اگر چه مذکور
 کسی متعرض جوابش شده باشد اولاً اینست که قواعد هیئت منتهی بضروریات و برایین مسدود نیست بلکه غالب
 آنها مناسبات بعد از وقوع و از مبسوط علل بخوبی است و فی تحقیق استدلال از معلول عام بر علت خاص است
 و لهذا حکمای اروپا منکر جمیع آن قواعد شده تا سیس قواعد دیگر کرده اند که ضبط حرکات اختلاف
 فصول حرکات لیلیه و نهاریه با آنها میشود اگر چه بعضی آن کلمات محل نظر و بعضی دیگر مخالف قوانین شرعیه
 باشند ولی مقصود علمای هیئت بر قواعد ایشان نیز مترتب میشود و هیچ دلیل بر وجوب حدوث حرمت
 در وقت حرکت آفتاب نیست چه مانع وارد که نور هر چه ظاهر شود پاض فخر قوت گیرد تا وقتیکه طلوع
 شمس از مشرق بشود و شاهد صحت وقوع کسوف است در روز عاشورا که البته نظر اخبار فریقین دعوی تواند
 او میتوان کرد با اینکه قواعد ایشان چنانچه در کلام سیوطی اشاره بان شنیدی مقتضی انستکه تا قمر
 در عقده راس و ذنب نشود که عبارت است از دو نقطه تقاطع منطقه مثل او با منطقه البروج که بقصد
 بجز هر دو آن جز هر که چون مرکز تدویر بروی گذر کند بجانب جنوب شمال رود رأس گویند و آن جز هر
 که چون مرکز تدویر بروی گذر کند بجانب جنوب متوجه شود و ذنب خوانند و با این وصف با آفتاب
 مجتمع شوند در یک برج در صورت جرم قمر کاسف جرم شمس شود و آفتاب از نظر نهان شده جرم قمر
 که بالذات کثیف و کدر است در انظار پدیدار شود و قدا شربت الیه فی المیزان بقولی و هو
 با حدی القدرتین ان وقع ۴ و کان اذ ذاک مع الشمس اجمع ۲ یکسوف جرم الشمس من جرم
 القمر ۴ و لا یحیی الا الاخر فی النظر و در صورت لاجاله یا در هیئت و هشتم یا در هیئت و نهم باشد الا اجتماع
 این دو کوب صورت بنند و و الی علم تا نیات کردیم یا تفصلاً یا بملا حظه تقریبی که در تحریر ایراد
 کردیم ولی لازم نیست حرمتی شدید که محسوس و درک بخواس متعارف باشد حادث شود چه مانع وارد
 که شدت حرمت در واقع که حدوث حرمت در ظاهر باشد مستند باین حادثه عظیم باشد و با کمال شهادت
 خصوم و اعدای اهل بیت در این باب موجب یقین بر منصف خالی از شبهه است بوقوع این واقعه و با اینکه
 تلفیقات در رد امور معلومه که موجب استیقان و یایه مزید طمینان اهل ایمان است نباید گوش
 اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ تَبَالِهِ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ
 اللَّهُمَّ اجْعَلْ حَيَاتِي حَيَاتِي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَا فِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 بارالها مرا درین مقام از آنان کن که میرسد ایشانرا از جانب تو صلوات و رحمت و مغفرت بارالها

از مذکوری مراد است زندگانی محمد و آل محمد بفرما و مردن مراد است مردن محمد و آل محمد بنامش میل معنی است
 چنانچه در کتب لغت عربیه و فارسیه مذکور است و صلوات جمع صلوة است و تحقیق در معنی او سابقاً مذکور
 شد و در اشتقاق او و جوی بعید از علما صادر شده و اشکالات زیاد بر کلمات ایشان وارد
 شده و اول انستکه ما خود از صلی یعنی خک الصلوة باشد که او خود ما خود از صلوة است که دو معنیست
 که از دو جانب ذنب میروید و استخوانی که نزدیک ویند و منحنی میشوند در وقت انحناء آن دو
 و متصلی که بعد از سابق در خیول جمله معدود است ما خود از معنی است چه بصلوة سب سابق میرسد
 و با کماله چون تصلیه با معنی مقتضی انعطاف و انحناء صورتی است گاهی در ارکان مخصوصه
 که مشتمل بر رکوع و سجود است مستعمل میشود بجهت اینکه نوعیت از انحناء و تحریک صلوة
 گاهی در تعطف و حنوا بطنی استعمال میشود مثل خود لفظ میل و انحناء و انعطاف و شبهه این
 که در افعال متلوب بر سبیل تمیل یا توسع استعمال میشود و اینطریقه که ماکفیم مختار صاحب
 کشف است اگر چه تقریر او بر وجهیک دفع بعضی اعتراضات بشود ازین بی بضاعت است
 و بنا بر این آنچه مشهور است در اسنہ علمای اصول که لفظ صلوة در اصل معنی دعا است
 و جوی ندارد اگر چه در بعضی اشعار اهل جاہلیت باین معنی استعمال شده ولی استعمال
 اعم است و آنها بیک علم بالنسب لغات دارند و وجوه انتقالات از معانی باشد آنها را انیکو مطلعند
 البته موافقت صاحب کشف خواهند کرد چنانچه غالب انست که در فهم معانی الفاظ و استفاد
 خصوصیات عبارات و وجوه تحول در اسالیب لغات کمتر کسی از علمای ادب بیایه آور سیده باشند
 و رحمت موافق سطح ظاهر کتب لغت یعنی رفت قلب انعطاف است که موجب تفضل میشود از خواص
 اجسام است و اشتقاق رحم از اوست چه منعطف است بر آنچه در اوست و اطلاق او بر واجب
 تعالی مثل سایر عوارض اجسام از غضب و رضا و جزاینها بر وجه ممکن است یکی آنچه شهید سعید قدس
 در قواعد منبره موده و جماعتی از اهل تحقیق با او مساعدت فرموده اند که اسماء اللہ تعالی ما خود از غایات
 هستند که افعالند نه از مبادی که افعالند و حاصل این کلام آنکه این اوصاف را که ملا حظہ میکنیم بسیار
 دارند که راجع بتاثرات و عوارض اجسام است مثل حیاه مثلاً انفعال نفس در مقام مخصوص اثرات
 و اثری دارند که از مقوله فعل و تاثر هستند از قبیل فضل و احسان در خصوص محل سوال و این الفاظ را
 باعتبار ثانی استعمال میکنند بنا اعتبار اول پس حقیقت الفاظ مذکوره در نتایج مخصوصه با قطع نظر از اسباب
 و علل طبیعی آنها استعمال میشوند و بنا بر این جمیع این الفاظ در این مقام مجازند و دیگری آنچه جماعتی

از آنکه بر محققین قابل شده اند و تحریر او آنکه معنی واحد باعتبار اختلاف نشأت و تعدد موطن لوازم
مختلفه پیدا میکند بلکه خود حق این مختلفه میشود با اینکه معنی عام مشترک بین جمیع مراتب باشد که لفظ اسم
آن معنی عام باشد مثل علم که در ما عرض است و اسباب عقل و لوازم متعدده دارد که هر که از افاق تا
متعالی باشد از آن امور منزله است و در عالم عقول و نفوس جوهر است و در واجب تعالی نه جوهر
و نه عرض بلکه عین ذات مقدسه متعالیه از ثواب اعدام و نقایص است جل ذکره و عرف در لفظ
علم موضوع برای آن شد مشترک بین مراتب است و خصوصیات عقل و مخلوقات و لوازم و حدود
از حاق موضوع له بیرون است همچنین رحمت اسم مرتبه خاصه و درجه مخصوصه است که مستلزم فضل و احسان
بر دیگران میشود غایه الامر اینکه در بشر این عمل منبعث از صفت جبهانیه است که رقت قلب باشد و انفعالی
بعض محققین است که گفته العوالم متطابقة فها وجد فی الادی من الصفات الکمالیه یوجد
فی الاعلی علی وجه اشرف و ادفع و البسط و اختصاص کلام لغویین با بجهت تصور علم و ضیق صدر و عدم سه
و اثره تعقل است چنانچه مترقب از امثال ایشان است از حیث لغویت ایشان یا بجهت آنست که
از ذکر شیئی بذکر بعض لوازم او قناعت کردند چون بیش ازین لازم التقرض بنود
یا بیش ازین نیافته اند و ما اختلاف اهل لغت را در معنی لفظ واحد یا کثرت معانی لفظ واحد را در
کلام بعضی منزل بر این کرده ایم و بملاحظه این سه و بعضی اسرار و دیگر بابی وسیع در فهم لغت و اجتهاد
در تعیین معانی الفاظ مفتوح میشود که مخصوص باب قرائح لطیفه و اذنان دقیقه از ماریسین متامل
در مجاری استعالات و مطلعین بر اسالیب لغت عرب است و الله الموفق لكل خیر و در مقام
اسکالی دیگر است که با عموم رحمت که صریح عقل و نقل است و وسعت رحمت کل شیئی از شواهد
اوست طلب نیل رحمت چه معنی دارد و جواب آنست که رحمت الهیه بر دو قسم است یکی عام است و او
هر چه اسم شیئی موجود بر او مطلق میشود داخل در حیطه او شده حتی عدم باعتبار وجود و نهی که
مفهوم او دارد و این رحمت است که سبقت بر غضب دارد و در جمیع اشیا بلکه خود غضب هم مرحوم
بوجود است و دیگری خاص و منوط با اختلاف استعدادات و تفاوت قابلیات و اولی رحمت
رحمانیه است و اشاره باوست ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت با عقا و بعضی و دوم رحمت
رحیمیه است و این اصطلاح ما خود از احادیث اهل بیت عصمت است چنانچه از صادق آل محمد علیه السلام
منقول است الرحمن اسم خاص لصفة عام و الرحیم اسم عام لصفة خاصه یعنی رحمن اسم خاصیت
که بر غیر خدای عز و جل واقع نمیشود و موضوع است بازاء صفة عامه که رحمت بسوطة بر میا کل موجودات

باشد و رحیم اسم عامیت که بر غیر خدای تعالی جایز الاطلاق است ولی معنی او صفة خاصه است که مخصوص
بعض موارد است اختلاف کلمات اشیا منوط باوست پس مقصود از سوال رحمت این مرتبه است اگر چه
ازین رحمت هم نصیبی داشته باشد و بکمالاتی مخصوص باشد ولی فیض الهی نامحدود و وجود مبدء فیاض بر
حدی موقوف نیست لا یزیده العطاء الوجود او کرم ما انه هو العزیز الوهاب و از حیث نظر
باینکه هر طبیعتی طالب است کمال خود است پس با سبب افاضه که الله بدی علیهم السلام استراوده میکند
و امید آنست که انشاء الله بمقصود برسد و چون صلوات رحمت باین معنی سبب مغفرتند اگر چه آثار آنها
بعد از غفران ظاهر شود در ذکر مقدم شدند و تواند بود که مراد از صلوات قرب کمال نفسانی در دنیا باشد و
از رحمت کمال اخروی و ارتفاع درجه باشد و منافی او نیست اینکه فی مقامی هدا گفته است چه شاید
مقصود این باشد که فعلا در مقام عالی پیدا کنیم که بملاحظه او در آخرت مرحوم بشوم نظیر تعقل واجب
تعقلی که علی التحقیق مطلق و اجبات مشروطه راجع باو میند یا مقصود طلب استحقاق فعلی و ابلت محققه است
و الله اعلم مغفرت مصدر میبسی از غفران است و او در اصل چنانچه در شرح صحیفه و سایر کتب لغت
از قاموس و صحاح و غیره یافتم میشود بمعنی ستر است ولی استعمال شد در ستر مخصوصی که از
قادر بر مواخذه باشد یا تجاوز و نیکویند غفران ید ذنب مولاه و لا عیب و این قید تجاوز قید
یست از خارج معتبر در این لفظ بلکه اهل مراتب ستر است که آثار وجودیه او برداشته بشود که دیگر
استدلال بر وجود او نتوان کرد چه هر چه اثری دارد فی حقیقه مستور نیست و با عدم تجاوز البته
عقاب مرتب میشود و وجود ذنب معلوم میشود پس حقیقه مستور نیست بخلاف اینکه یکسر از او
گذشته باشند و غفروا غماض کرده باشند که اطلاق ستر در اینجا حق و اولی است و باید دانست که مجموع
این دعائا اینجا مناسب آیه کریمه الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا ان الله والیه وارجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم ودرجه و اولئک هم الممتدون است چه بعد از ذکر عظم مصیبت
سید الشهداء و ابتلای خوبان مصیبت و اظهار صبر و التزام با مر خداوند مستحق اجر خواهند و ان
اجر مخصوص صابرین که در کتاب کرم وعده کرده اند از کرم نامستناهی خواستار شده و به قتل و ضرعت
پرداخت مجبی مصدر میبسی از حیثی کجی است چنانچه مامت مصدر میبسی از مامت یوت و بعید احتمال
میرود که هر دو لفظ اسم مکان باشند و بنا بر اول مفعول مطلقند و بنا بر ثانی مفعول فیه مراد از آنها
بنا بر این حد و رتبه است که بران حد و رتبه حیات و مامت محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شده و
حاصل هر دو وجه یکی است چه عرض آنست که مرا پیر و ایشان کن و در جمیع مراتب از موت حیات

بر عقاید شریفه و اخلاق کریمه ایشان بدار و بدرجه متابعت مطلقه که حکم اتبعونی مجیبکه الله مستجاب
 محبوبیت است و اصل کن و البته حکم حدیث قدسی که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی
 احبه فاذا احببته صحت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یدیه الذی
 یمس بها و رجله الذی یمشی بها کما فی بعض الطرق چون خدای او را بخواد کارهای خدا
 از او صادر میشود و روح رحمن از جانب او استنشاق میشود کما فی الحدیث الصحیح المتفق علیه فی حق
 اولین رضی الله عنه انی وجدت روح الرحمن من طرف الیمین و نعم ما قیل چون او پس
 از خویش قانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بودند آن پلیدی پروریده در شکر چاشنی بخشش
 بنود و در آن پلیدی رسته از مومنی از پلیدی شکل دارد و طعم فی واللّه اعلم بمبدأ اولیای
اللهم ان هذا یوم تبارک به بنو امیه ج بار الهما این روز یعنی
 روزیست که مبارک شمرند او را بنی امیه شش تبرک کفایت چیز است چنانچه در منتهی الارباب
 موافق آنچه در قاموس صحاح و غیرهما مذکور است او مشق از برکت است که بمعنی ثناء و زیادت
 و ذخیره سعادت است و اصل در معنی برکت خوابیدن شتر است که بروک و خود از دست چون
 خوابیدن شتر مستلزم ثبوت و دوام است نسبت بحال حرکت و شئی مسعود باقی میزاید البته ثابت باشد
 استعمال در او شده چنانچه در نهایت ابن اثیر میگوید اللهم بادل علی محمل وال محمل ای ثبت و
 ادم له ما اعطیت من الشربین والکرامه و حوض را از آنچه بر کفایت که آب در او باقی میماند
 کما فی الصحاح حیث قال فی ذلک و یقال سمیت بذلک لاقامه الماء و سایر استعمالات
 نیز راجع بان معنی است و ابن اثیر در نهایت بعد از ذکر معنی بروک و معنی زیاده و ناکفته و الاصل الاول
 و وجه آنست که بیان کردم و در شرح صحیفه از راغب اصبهانی که از مرده این صناعت است حکایت کرد
 که البرکه ثبوت الخبر الالهی و این کلام است تحقیقی است که گذشت و ازین قبیل تو سعادت در لغت عرب
 نچندان است که جوان بدست آورد از بخت است که جماعتی از بن لغات انکار را شکر کرده
 و این بالمره اگر چه درست نیست لی اکثر موارد اشتراک لفظی که قشرین از لغوین متحد المعنی گمان
 کرده اند و سطحین از اهل صنایع جری بر طوایر کلمات آنها نموده اند راجع با شتر که معنوی مناسبات
 بعیده و انتقالات خفیه است که در نظر اهل لسان و در بدو انتقال ظاهر قریب بوده و بجهت اول
 زمان و مناسبتی است در این مناسبات فراموش شده و اشتراک بنظر می آید لکن کسیکه با ذهن و قیاس
 کتب ادبای حقیقت شناس دقیقه یاب صاحب جودت و تصرف مثل سیدین اجدین رضی الله عنهما

مرقئی و رضی و نجم الامه و سید علیمان و زنجیری و مطرزی و خطیب تبریزی و راغب اصبهانی
 و گاه گاه جوهری و فیومی و ابن اثیر و غیر ایشان از اهل معرفت لباب معانی بیان و نیل حقایق مقاصد
 کلام تنج نمایند و وجه استعارات و بیانات ایشان را غنیه و دوطریقه عریض و در تحول و اسالیب
 معانی و فنون تعبیر بدست بیاورد و خود بساعدت لکه قویه و طریقه سویه میتواند در کثیری از مواضع
 مناسباتی بدست بیاورد و مناسبت لغت و محقق در فن ادب شود با جمله تبرک بنی امیه باین یوم میشود
 برخیزد و جداست اول آنکه ذخیره ثروت و اذوقه در این روز را که مسرور و قبل امام مظلوم شدند و این لکه
 بزرگ را در اسلام که مایه خجست و خسار و سرخشمه ننگ و عار بود فتح و ظفر خود دانستند سنت شمرند و آن
 آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و سعه رزق و رغد عیش دانستند چنانچه در اخبار ما ثوره از
 اهل عصمت علیهم السلام از باب تعریف بنی امیه علیهم السلام نهی ازین مطلب مکرر وارد شده است
 در امانی و عیون غیره سند بحضرت ضامیرسد که فرمودند هر کس در روز عاشورا سعی در حجاج خود را
 ترک کند خداوند تعالی تمام حجاج دنیا و آخرت و یراقضا کند و هر که روز عاشورا روز خزن و مصیبت
 و گریه او باشد خدای عزوجل روز قیامت را روز فرحت و مسرت او قرار دهد و هر که روز عاشورا
 روز برکت ام کند و بد ذخیره بمنزل خود چیزی برد خدای برکت نهد برای او در آنچه ذخیره کرده در
 روز قیامت بایزد و علی بن ابی طالب بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله با سفل در کات حج محشور شود و
 شیخ طایفه قدس الله نفسه الزکیه در مصباح کبیر سند بحضرت ابو جعفر باقر علوم النجفین علیه السلام
 میرساند در ضمن خبر طویلی در ادب اعمال عاشورا که در باب اول در شرح سند شریف زیارت مقدسه
 علی التمام فرمودند ایم میگوید که بعلقمه فرمود اگر بتوانی که در تحصیل حاجتی بیرون نیایی چنان کن چه او
 روز بخشی است که حاجت مومنی در او قضا نشود و اگر منقضي شود برکت نخواهد بود و در او رشاد
 نخواهد دید و البته کسی از شما در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر که در آن روز چیزی
 ذخیره کند خدای برکت نهد در آنچه ذخیره کرده و خدای در اهل خانه او برکت نیاورد و کنایت از
 آنکه آنانکه از آن ذخیره تناول کردند خدا تعالی برکت از هر جته از علم و عمل و رزق و معاش و دین
 و دنیا از ایشان بر دارد و شامت و خجست و دامن گیر ایشان شده از خدای دنیا بعد از آخرت منتقل
 شوند و بعد اعلم برادر اولیاء علیهم السلام و اخبار و دیگر را بمنعنی وارد شده که منیع میاید و در کتب
 عامه اخبار می بر طبق آنچه ائمه علیهم السلام منع فرموده اند که تبرک باشد و ادخار وارد شده که فایده
 در ذکر آنها نیست و دیگری از وجه تبرک اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و تجدید لباس



و قص شارب و قلیه اطفار و مصافحه و تعیدات دیگر که رسوم است در عیاد مردم میکنند که طریقه
 بنی امیه و اتباع ایشان که عموم اهل سنت باشد بر او جاریست چنانچه فعلا در بلاد ایشان خاصه بلاد
 بعسیده از بلاد شیعه مثل مکّه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشور مینامند
 چنانکه قنرم با قافه رسوم عید را دوستند در هیچ عیدی نیستند و هر که در مدینه مشرفه در روز عاشورا
 حالت اهل آن بلد را که موافق حدیث معتبر شتر خلق الله صلا خطه کند میداند چه اندازه از طرب
 و مسرت در خواطر کنون دارند و چگونه اظهار فرحت و نشاط در این مصیبت عظیمه میکنند عبد الملک
 بن جبیب السبی که عالم اندلسین است و میگوید هزار کتاب تالیف کرده در تنبیهت بروز عاشورا
 یکی از خلفای مومنین اندلس را خطاب کرده این بابت را سروده لا تکتس لایسک الرحمن عاشورا
 و اذکره لازلت فی التادیح مذکورا قال النبی صلوٰه الله یشمله قولاً و جدنا علی
 الحق والنورا فمن توسع فی انفاق موسمه ان لا یزال بذلک العام ملیس و ارفع
 الطیب میگوید الفاظ بیت آخر را خود تفسیق کردم چون معنی را بخاطر داشتم و لفظ فراموش شده بود
 ملا خط کن چگونه تحریر و تحریک در توسعه اتفاق در روز عاشورا کرده و نسبت بر رسول خدا تعالی داده
 که فرموده که هر که در این روز توسعه در انفاق کند تا آخر سال باسیر و آسایش خواهد گذراند لغو با لذت
 اکا و ذیب که در شریعت افزونند و بدین خدای و رسوش بستند چه خوب گفته یکی از دانشمندان موزون
 الطبع دین تو را در پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند بسکه بر او بسته شده برک سازد
 که تو به پستی نشناسیش باز و شاعر فاضل احمد بن فخر الطرابلسی رحمه الله علیه در قصیده تریه
 که در مخاطبه سید شریف اجل مرتضی دانی که صد سال تقریباً متاخر از سید اجل اعظم مرتضی ذو المجین
 قدس الله سره الزکی و الحقّه بالمقام العلی العلوی بود و بر اکثر اشتباه شده کان مخاطبه بحجاب
 کرده اند خوب عقاید اهل سنت را بنظم آورده و عجب آنکه جمعی از اهل سنت مثل تقی الدین بن حجر در
 ثرات الاوراق و غیره اعتراف کرده اند که آن شتایع مذکوره در آن قصیده موافق عقاید
 ایشان است و در آن قصیده در باب امور متعلقه بعاشورا اشاره به جمیع مطالب مذکوره کرده میگوید
 وحلفت فی عشر الحرم ما استطال من الشعر و نویت صوم نهاده و صیام ایا ما اخر
 و لبست فیه اجل ثوب للملابس بدخر و سهرت فی طبع المحبوب من العشاء الی السحر
 و غدت مکتلاً اصناف من لقیته من البشر و وقفت فی وسط الطريق اقص شارب من عبر
 امر شوق از وجوه ترک الزام باستحباب صوم این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده اند و طرغم

بصیام این روزند چنانچه در متون مشروح کتب فتاوی و اخبار ایشان من غیر وجه تصریح باستحباب ننموده
 ندب او کرده اند اگر چه در این باب مناقشه بر طریق ایشان با ایشان دارم که در آخر بحث بنویسم ان شاء الله
 و در شعر ابن فیر اشاره باو شنیدنی ظاهر اندک است اربعه متطابق باستحباب و فضیلت او ند و خلا فی در
 مسئله نیست چه مسئله راجع با م اصول است که عداوت و اعراض از اهل بیت باشد و انقدر مشترک بین طوائف
 اربع است و اختصاص بطایفه دون طایفه ندارد و باید دانست که بر مذہب ما نیز اخبار کثیره در استحباب صوم
 یوم عاشورا وارد شده و اخبار دیگر در مذمت او و مناسبات در عیقام با شطری از اخبار طرفین
 بر نگاریم و وجهی چند در مقام رفع تنافی که علماء رضوان الله علیهم فرموده اند ذکر کنیم و آنچه بتوفیق ملک
 علام و استاد ازل بیت رسالت علیه السلام بنظر قاصر میرسد مذکور بداریم پس میگوید شیخ قدس در
 تہذیب سند باو بهام میرساند که از حضرت ابو الحسن الرضا حدیث میکند که فرمود صائم رسول الله
 یوم عاشورا و هم سند بمسعود بن صدقه میرساند که از حضرت صادق روایت کرده که آنجناب از
 حضرت باقر حدیث کرده که علی علیه السلام فرمود روزی که بگردید عاشورا را در نیم و دهم که او کفار و ذنوب سنه
 میشود و هم سند بعبد الله بن میمون قداح میرساند از حضرت صادق که آنجناب از پدر خود روایت
 کرده که فرمود صیام یوم عاشورا کفاره سنه و سند بجعفر بن عثمان میرساند که از صادق آل محمد نقل کرده که
 کان رسول الله کثیرا منا یفضل یوم عاشورا فی افواه الاطفال المراضع من ولد فاطمہ علیها السلام
 من یقی فقیل ما نطعمهم شئاً الی اللیل و کانوا یرون من دیق رسول الله و کانت الوحش
 تصوم یوم عاشورا علی عهد داود و هم سند بنوری میرساند که از علی بن الحسین نقل میکند که روز عاشورا از
 ابی سبتکه آدمی مختار است در صوم و افطار او و هم سند بجعفر بن ابی حمزہ میرساند که از حضرت ابو جعفر علیه السلام
 نقل کرده که فرمود سفینه نوح بر جودی کل شست روز عاشورا و نوح علیه السلام امر کرد و بفرمان خود از جنین
 و انسپا نرا که روزی بگردند این مجمع اخبار است که برای استحباب صوم یوم عاشورا شیخ شریف الله قدس ایراد
 فرموده در کتب است مدلال و اخبار معتبره مثل سائل اقصار بر آنها شده اما اخبار منع پس صدوق قدس
 سند از زاده و محمد بن مسلم رضی الله عنهما نقل کرده انهما سالا ابا جعفر الباقر عن صوم یوم
 عاشورا فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان نزل و کلینی روح الله
 سند بعبد الملک میرساند که گفت سوال کردم از حضرت ابو عبد الله از صوم تا سوعا و عاشورا فرمود تا سوعا
 روزی که محاصره شدند در اوحسین و اصحابش رضی الله عنهم در کربلا و مجتمع شدند بر او لشکر اهل شام و فرود
 آمدند بر او و منسرح کردند این مرجان و عمر بن سعد بتوافر خیول و کثرت جنود و حسین و اصحابش را کشتند

در جوهر ضعیف کردند و یقین کردند که دیگر ناصری برای حسین نخواهد آمد و مدد نخواهند کرد و اهل عراق
 آنگاه از غایت تفریح و اشتیاق میفرمایند باجی المستضعف الغریب یعنی پدر من و امی آن مظلوم حسین
 فرمود امروز عاشورا روزیست که حسین علیه السلام کشته میفاد و اصحاب حول او کشته افتادند مگر روزیست
 در آن روز که در باب البیت احرام که آنروز صوم نیست و نیست او مگر روز حزن و مصیبتی که داخل شد
 بر اهل آسمان و زمین و جمیع اهل ایمان و روز فرج و سرور است برای سپهر عالم از آن روز و اهل شام که
 خدای غضب کند بر ایشان و بر ذرات ایشان و روزیست که گریه کرده اند بر حسین در او جمیع بقیع
 ارض جز بقیع شام هر که روزه بگیرد در او یا ترک کند باو خدایش اهل زیاد حشر کند با قلب مسخ شده
 و سخط خدای بر او واقع شود و هر که در آنروز ذخیره بسوی منزل خود جلب کند خدایش قلب نفاق تیغ دهد
 تا روز قیامت و برگشت را از خود او و اهل بیت او و اولاد او و انتراع کند و شیطان با او در همه آنها
 شراکت کند و هم در کاف و تهنید بسند جعفر بن عقیلی میرساند که حضرت رضا علیه السلام با سوال
 کردم از صوم یوم عاشورا و از آنچه عامه در باره او میگویند فرمود مگر از صوم این مرجانه سوال میکنی
 مرا و روزیست که حرام از او کان آل زیاد در آنروز روزه گرفتند بجهت قتل حسین علیه السلام و او در روز
 شام میکند باو آل محمد و شام میکند باو اهل اسلام روزه نباید گرفت و تبرک نباید بودی که در روز و شب و روزی است
 که خدای پیغمبر را در او قبض روح کرد و هیچ بلایی بآل محمد نرسید مگر روز و شب و شام باو کردیم
 و تبرک کردند باو دشمنان باو و روز عاشورا روزیست که کشته شد در او حسین و تبرک کرده باو این
 مرجانه و شام کردند باو آل محمد پس هر کس روزه بگیرد این روز را خدای تبارک و تعالی را ملاقات
 کند در حالتی که محسوس قلب باشد و حشر وی با انانی باشد که روزه آن دورا و تبرک بان دورا
 سنت شمرند و در اصل زید زسی که از اصول معتبره است و ما در محل خودش از علم رجال در موضعی
 از انجمله حاشیه رجال نجاشی با جمال و تفصیل اثبات اعتبار او کردیم منقول است و در کاف
 و تهنید هم از او نقل کرده اند که شنیدم از عبید بن زیاد بنسکا میگوید سوال میکرد از حضرت صادق
 از صوم یوم عاشورا فرمود هر که روزه بگیرد آن روز را نصیب و از صوم آنروز نصیب این مرجانه
 و آل زیاد خواهد بود کفتم خط ایشان از آنروز چه بود فرمود آتش خدای پناه دهد او را از آتش و از
 عملی که نزدیک میکند آتش و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله سره السید در کتاب مقفیه
 بار سال اعتماد روایت فرموده و هم ثقة الاسلام ضاعف اندسته و شیخ طائفه رفع الله
 ذکره از بنی بن الحارث العطار مندا حدیث میکنند که گفت از حضرت باقر پرسیدم حال روز عاشورا

فرمود روزه ایست که ترک شده بیزول شهر رمضان متروک بدعت است پس از آن از حضرت
 صادق بعد از پدرش پرسش کردم جوابی داد مانند جواب پدرش آنگاه فرمود سو کنید که او روزه ایست
 که نه کتابی باو نازل شده و نه سنتی باو جاری جز سنت آل زیاد بقتل حسین بن علی علیه السلام و هم در
 کافی و در تهنید است مسند از زراره رضی الله عنه که از صادقین علیهما السلام نقل کرده که هر دو
 امام ابو جعفر و ابو عبد الله فرمودند روزه بگیرند در روز عاشورا و نه در عرفة بلکه و نه در مدینه و نه در
 وطن خود و نه در شهری از شهرها و نهی از روزه عرفة در صورتیست که باو عا منافی باشد چنانچه در
 اخباری دیگر این تقید رسیده و در تهنید مجلس شیخ اعظم الشاه سند بابی فخر میرسد که از صادق
 آل محمد علیه السلام پرسیدم صوم یوم عرفة را فرمود عید من اعیاد المسلمين گفتیم یوم عاشورا چیست
 فرمود او روزیست که حسین در او کشته شده پس اگر تو شامت کننده روزه دار آنگاه فرمود همانا آل
 امیه مذری کردند که اگر حسین کشته شود آنروز را عید قرار دهند و بشکر این نعمت روزه گیرند و اولاد
 خود مهرور نمایند و این سنتی شد در آل ابی سفیان تا امروز و از این وی روزه گیرند و او را بر اهل و عیال
 خود داخل فرج کنند آنگاه منم بود روزه برای مصیبت نمیشود و نیست مگر برای شکر سلامت همانا
 حسین کشته شد در روز عاشورا بان اگر تو از مصیبت زدگان اوستی روزه بگیر و اگر از شامت گذرانی
 و از انانی که بسلامت بنی امیه مسرور شدند روزه بدار بشکر خدای تعالی اینست جمله از اخبار وارده در منع
 از روزه روز عاشورا و اختلاف بین این دو طایفه از اخبار ظاهر است لهذا علمای شیعه رضوان الله علیهم
 در صد جمع و توجیه برآمدند و چند وجه در رفع منافات و اختلاف تیغ در مطاوی کلمات اصحاب نظر آید
 اول اینکه صوم بر دو قسم واقع میشود یکی صوم تبرکی که بعنوان تعبد و شادمانیت و دیگر حزن که برای
 مصیبت زدگان اخبار نامه منزل بر قسم اول اند و اخبار مرخصه ناظر بقسم ثانی پس اختلاف مرتفع
 شد و این جمع را نسبت بشهر داده اند بلکه دعوی جماع کرده اند چنانچه عبارت غنیه که شامل اوست
 و در ریاض و جواهر نفی و جدان خلاف از استحباب حزن کرده اند و انصاف اینست اینچنین چه راهی
 در شرب استدلال و مسروری و ادای صحت ندارد چه اول اخبار طایفه اول و مقایست سندی
 با اخبار مانع ندارد چه خبر معده البته در نیقام حجت نیست چه باو با عترت کشی و شیخ در فست و خند
 و علامه قدس در خلاصه و غیر هم عامی المذهب است و از طایفه خلیفه بتریکه انداخته فرت زید
 هست علاوه بر اینکه هر بن مسلم که راوی از اوست تبصریح نجاشی و علامه قدس قائل بذهب اهل جبر
 و تشبیه است و این کاشف از فساد مذهب است اگر چه تو شیخ او کرده اند و در خبر ثانی عبد الله بن میمون

ابو جعفر
 بن محمد
 بن حسن
 بن علی
 بن ابی طالب
 علیه السلام

در روز عاشورا

در روز عاشورا

در روز عاشورا

در روز عاشورا

در روز عاشورا

تصريح باو کرده و محقق و شهيد ثانیين بغير کلام اصحاب را بان فرموده اند بنا بر این جمیع عبارات اصحاب لا طایفه که
 بخلاف تصريح کرده اند منزل بر این معنی است پس مشهور عدم استحباب صوم یوم عاشورا است عمل بر طبق روایت
 مصباح از عبد الله بن سنان است چنانچه عمل شیعه امامیه و سیره قطیعه ایشان مقرر بر اینست و در مجمع الفایده
 اجمالا دعوی شهرت عمل بر طبق این روایت کرده اند محدث کاشانی قد و مروج مجلسی قد فقی و با ولایت ترک
 صوم داده اند که ظاهر کرامت است و در مجمع الفایده و ذخیره تقویت هر دو کرده اند و از متاخرین محقق نراقی
 و فقیه و روح کلباسی اولی ترک را شمرده اند بلکه محقق نراقی فتوی بحکمست بقصد خصوصیت داده است
 اینهمه اجماع و شهرت از کجا پیدا شد و غیر اینکه بر فرض که ما در استفاد مراد اصحاب متابعت محقق ثانی و
 شهيد ثانی میکنیم خلاف خود ایشان محدث کاشانی و علامه مجلسی محقق ردی و محقق سبزواری بلکه نسبت محقق
 اردبیلی روایت مصباح را بعل شدت که ظاهر در عدم استحباب صوم یوم است فاضل بافتی و صاحب سبیل
 در مسند ظهور میشود و چون کرده غیر خلاف آنچه بگوئیم چنانچه در جواب هر دو باطل است و وقوع این نوع مطالب بقرینه
 لازم میکند تتبع و عدم اعتماد بر نقل دیگر از ابجمله خبر مصباح را اولی است که بعینه نقل کنیم بعد از ملاحظه او ناظرین را
 حاجت بخواب دیگر مقرر افتاد روی الشیخ فی المصباح عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله قال دخلت علی
 ابي عبد الله فی یوم عاشورا فالتفت کاسفا للون ظاهر الحزن و دموعه تنحدر من عینیه کاللولؤ
 المتساقط فقلت یا بن رسول الله ما بک انک لا ابکی الله عینیک فقال لی او فی غفلة انت اما علمت
 ان الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم فقلت یا سیدی فما قولک فی صومه فقال صم من غیبه
 بتبیت و افطره من غیر تبیت و لا تجعله یوم صوم کالاول لکن افطارک بعد العصر بساعة علی شری
 من ماء فانه فی ذلك الوقت تجلت الحیاء و انکشف المحجور عنهم قال فی الذخیره و العمل بمضمون
 هذه الروایة متجه و کانه المقصود کما قاله بعض الاصحاب الا انه خلاف ما صرح به جماعة منهم
 حاصل سخن آنست که دعوی شهرت بر استحباب صوم یوم عاشورا و جی زار و بلکه قائلی معلوم از اعدای متاخرین
 ندارد و آنچه وظیفه شرعی و مستحب مخصوص روز عاشورا است مضمون خبر مصباح است و صوم اگر بعنوان خصوصیت
 باشد بدعت است و محرم و اگر بعنوان تبرک باشد کفر است و خروج ازین و اگر بحجت فضیلت مطلق صوم عمل با
 الصوم باشد چون تشبه صوری به بی امیه دارد و من تشبه بقوم فهو منهم البته مکرره و ناقص الثواب است
 چنانچه از جماعت مذکوره شنیدی و در کلام ایشان دیدی و اگر بپس نباشد جز فتوی این فحول و اساطین چون
 حکم بکرامت کرده و بنا بر عموم تسامح در اوله سنن برای مکررات و الکفای بقرای فیه و بلوغ چنانچه جماعتی قائلند
 وجه چهارم آنچه بنظر این بی بضاعت رسیده که اخبار صوم را حمل کنیم بر اساک ناقص و اخبار نسی را بر اساک

عمومی و خبر مصباح را که مجبور بعل طائفه و یقینا حجت است بدیج متدر و بهم تصرف در دل چون اولیست از تصرف
 در جبت صمد و شاید اینوجه اقرب محال باشد اگر چه فی نفسه خلاف ظاهر است ولی در مقام جمع باشد بدو
 نیست که عرف مساعدت بر او بکند بر حال علم مسئله همانست که گذشت صوم یوم عاشورا و دین کفریت
 و حرمت و کرامت است و بهیچوجه در مذمت بطلیت فقه اهل محمد جای احتمال استحباب ندارد و تحقیق
 حال صوم یوم عاشورا بر اینوجه از بسط و تتبع از غنائم این کتابست که در بیج جانیده ام و بکند و الله اعلم
 بحقایق احکامه امر چهارم از وجوه ترک بیوم عاشورا اینکه دعا و طلب حاجت را در این روز مستحب دانسته اند
 و بحجت اینکه منافق فضیلتی برای این روز بجل و وضع افترا کردند و دعایانی چند تلقین کرده و تعدیایان
 نمودند تا امر طلبس کار مشبه شود چنانچه در خطبه که در بلاد خود در این روز میخوانند برای هر بنی وسیله و شرانی
 در این روز یاد میکنند مثل خداوند نمرود و قرار سفینه نوح و اغواق جند فرعون اسحاق عیسی از وار پیوران
 و کاهی بجهت تلبیس و عام فریبی کول زدن ساد و حاجت بکنند یا یوم اختار الله لقتل ابن بنت نذیه
 چنانچه از عبد الله بن سنان در شرح فقه آئینه حکایت میکنیم میگویند این روز نیست مبارک که فدای اختیار کرد
 برای قتل پسر دختر پیغمبر خود یا للعجب چگونه شده که نسبت همه انبیا باید فضل و انعام و نکات باشد نسبت
 به پیغمبر با بلا و قتل و اسیری آل عترت او باشد مگر اینکه این را هم لغمتی بر اسلام شمارند و گویند العیاذ بالله ملک
 خارجیان در این روز شد چنانچه شیخ صدوق قدس الله لطیفه و اجزل تشریف در کتاب امالی و کتاب علل
 مسند از بیکه مکیه نقل کرده که شنیدم از شیخ قمی رضی الله عنه که فرمود و الله میگویند این امت پسر پیغمبر
 خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا
 این کار رشده نیست و پشی گرفته است در علم خدای تعالی و من بدانم او را بعدی که از مولایم بمن رسیده
 و ما شطری از این حدیث را ازین پیش یاد کرده ایم تا اینجا که بیکه میگوید کفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز
 برکت قرار دهند پس بگوئیم و گفت حدیثی وضع کنند که او روزیست که خدا تعالی در او توبه آدم را
 قبول کرد با اینکه خدا تعالی در آنچه توبه آدم را قبول کرد و گمان میکنند که او روزیست که خدا تعالی یونس را از شکم ماهی کشید
 با اینکه خدا تعالی یونس را در فلقیده از شکم ماهی بر آورد و گمان میکنند که او روزیست که سفینه نوح بر جودی قرار گرفت
 با اینکه استواء سفینه در روز هجدهم و یکه بود و گمان میکنند که او روزیست که خدا در یار برای موسی در او شجاعت
 با اینکه ینکار در ربیع الاول بود و در اینجا لطیفه بخاطرم در حال تحریر رسید که اشتقاق سفینه نوح در هجدهم مناسبت
 تمام با وقوع امارت الهیه علی علیه السلام در روز هجدهم چه حقیقت سفینه نوح است بحکم اینکه
 مثل اهل بلی کسفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و ما قبل از آن روز از خوف

سافغان بنیم کا قرآن سفینه ولایت مطلقہ تزلزل مضطرب بود چون معدۃ عصمت الہیہ رسید و فرمان بلغ
ما انزل الیک واللہ یعصمک من الناس کوش زد سفیر لای شد سفینہ نوح بر جودی تنصیف و تصحیح حضرت
رسالت مستقر شدہ را کہیں آن سفینہ آسودہ خاطر شدہ با جگہ با اینہم تصحیح و تاکید کردہ در خبر نیم شدہ و در حقیقت
از علایم نبوت و امامت است و دلیل حقیقت طریقت شیعیہ است کہ اخبار یقینی چنان دادہ است و خبر
مذکور بجهت مطابقت مضمون او با واقع محسوس و مکرر در دو کتاب صدوق با اینکہ او مترجم است در کتب
خود نویسد مگر آنچه شیخ بزرگوار محمد بن حسن بن الولید قدہ اورا صحیح شمرده باشد البتہ معتد و موثق الصدوق
و عجب است کہ با این روایت بعض اصحاب غفلت کردہ حدیث کثیر النوا را اعتماد کردہ شاید استجاب صحیح
عاشور را شمرده اند و حدیث نیست کہ شیخ در تذکرہ مذکورہ مسند اعن کثیر النوا عن ابی جعفر قال لزقت السفینۃ
یوم عاشور اعلی الجودی فامر نوح من معدن الجن والانس ان یصوموا ذلک الیوم قال ابو جعفر
اتدرون ما هذا الیوم هذا الیوم الذی قال اللہ عز وجل فیہ علی ادم وحوّا و هذا الیوم
الذی فلق اللہ فیہ البحر لخی اسراییل فاغرق فرعون ومن معه و هذا الیوم الذی غلب فیہ موسی
فرعون و هذا الیوم الذی ولد فیہ ابرہیم و هذا الیوم الذی قال اللہ فیہ علی قوم یونس و هذا
الذی ولد فیہنا عیسی بن مریم و هذا الیوم الذی یقوم فیہ القائم و انرا کہ فی بعض فہرستہ از این حدیث ظاہر
است و کذب تمام ای فقرات از خبر نیم ظاہر میشود و ہر یک ہر یک از فقرات را منبع از اخبار و تواریخ میتوان
ثابت کرد کہ خلاف واقع است مثلاً در چند خبر وارد شدہ کہ ولادت حضرت ابراہیم در اول پنجہ است و حال
کثیر النوار اگرچہ اجمالاً شنیدی ولی در ہر مقام اولیتر اینکہ تفصیلاً کو شہادت شود شیخ در رجال اورا بہتری خواندہ
و بہتر یہ بضم باء موحده و سکون اء شاة اتباع کثیر النوا استند کہ ابرہہ بودہ یعنی دست بریدہ و ابن کثیر و ابن
ابن صامح و سالم بن ابی حفصہ و حکم بن عیینہ و سید بن کبیر و ابو المقدام ثابت حداد چنانچہ در اختیار شیخ
طوسی از رجال کثی است فہمی اخراج کردند کہ ولایت امیر المؤمنین را با ولایت ابوبکر و عمر مخلوط کردند
و مترجم با امامت آن دو نفر شدند و دوشمی عثمان عایشہ و زبیر و طلحہ را اظہار کردند و کان کردہ اند کہ امام
از اولاد علی علیہ السلام با آنست کہ خروج کردہ اند پس ندین علی امام است و پدرش سید الساجد علیہ السلام
و برادرش حضرت باقر و سایر ائمہ غیر از حسین علیہا السلام امام نیستند و بسند معتبر نقل کردہ از حضرت صادق
کہ فرمودہ است لو ان البئرۃ صف واحد ما بین المشرق والمغرب ما اعز اللہ بہم دنیا و ہم ازین
بن علی علیہ السلام نقل کردہ کہ اسباب روی بہتری کردہ فرمود بہتری کردید از فاطمہ علیہا السلام و دنیا کہ کارا
بریدید خدای دنیا کہ کار شما را برادر از بیعت ایشانرا بہتری نامیدند و از بیعت بعض قاصرین توہم کردہ اند

کہ این

کہ این لفظ بہتری بہ تقدیم تاء منقذہ است و تشدید راہ کہ نسبت بہتری باشد ولی عداوہ بر اینکہ خلاف صحیح
ائمہ این فن است خود حدیث ولایت بر خلاف دارد و چہ لفظ حدیث این است کہ بہتر ائمہ را بنوی کہ اللہ
تعالی البئرۃ و در سایر کتب کوراست کہ چون کثیر ائمہ را پیدا بود این خطایفہ چہی را بہتری نام گذارد و در خط
و فہرست و سایر کتب متاخرین آمدہ کہ کثیر عامی است چنانچہ از برقی نقل شدہ و بعضی اقصای بہتریت
او کردہ اند و در رجال کثی کہ مراد و همان خلیا راست بسند معتبر از حضرت صادق علیہ السلام نقل کردہ
کہ فرمود اللہ ما فی الیک من کثیر النوا بری فی الدنیا والاخرۃ و ہم از محمد بن یحیی نقل کردہ کہ کثیر
نوا کہتم چہ این استخفاف بک حضرت ابو جعفر یعنی امام محمد باقر علیہ السلام میکنی گفت بہتریک من خبری
از او شنیدہ ام کہ اورا ابد او ست دارم شنیدم از او کہ میگفت کہ اراضی ہفتکا بہ مجید و عترت او مفتوح
میشود و ہم بسند معتبر از ابو بصیر نقل کردہ قال سمعت اباجعفر علیہ السلام یقول ان الحکم بن عیینہ
وسلمہ و کثیر النوا و ابابا المقدام و التمار یعنی سالما و اضاوا کثیرا من خل من ہولاء و انہم من قال اللہ
عز وجل ومن الناس من یقول امنا باللہ والیوم والاخرۃ و ما ہم بمؤمنین و در کتب تقدیر رجال از
عوالم از تفسیر عیاشی ہمین خبر را نقل کردہ با اینہم مذمت کہ در اخبار از او شدہ و این عداوت کہ با ائمہ علیہم السلام
داشتہ از کجا کہ محض تنفیذ قلب شیعیہ از ایشان وضع این اکاذیب کردہ باشد تا ہر او خود شکی لہی
امامت ایشان است در انظار بعض جاہلان و غافلان برسد و بر فرض تسلیم صدق البتہ خبر مذکور از روی
تقیہ صادر شدہ چہ بالضرورہ از مذہب شیعیہ معلوم است کہ روز عاشور را روز میثومی است چنانچہ
در خبر مصباح گذشت نہ روز مبارکی کہ انعامهای خداوندی در آن روز بر انبیاء شدہ باشد و عجز از ہمہ بہشت
و عائی بر طبق این اکاذیب تنفیذ کردہ اند و بدست عوام دادہ اند و در کتب بعض خبران کہ غافل بودہ اند
مذکور شدہ و البتہ خواندن آن عابد عشت محترم است و ما محض اینکہ مردم متنبہ شوند اند عار و در بخا ذکر میکنم
تا ہر کس براو مطلع شود احتراز و اجتناب کند و ہو هذا بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ ملائکنا
و منتمی العلم و مبلغ الرضا و ذنۃ العرش لا ملجأ ولا منجا من اللہ الا الیہ سبحان اللہ عدد الشفع
و الوتر و عدد کلماتہ الثمانات و هو العفو للعاصی برحمتہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی
العظیم و هو حبیبی و نعم الوکیل نعم المولی نعم النصیر و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین
بعد از او دہ مرتبہ صلوات بفرستند و بگوید یا قابل توبۃ ادم یوم عاشور یا ذافع ادریس الی السماء
یوم عاشور یا مسکن سفینۃ نوح علی الجودی یوم عاشور یا غیاث ابراہیم من النار یوم
عاشور یا جامع مثل یعقوب یوم عاشور یا قاصد کرب ذی النون یوم عاشور یا کاشف ضروب

يوم عاشورا يا غافر ذنب داود يوم عاشورا يا سامع دعوة موسى وهرون يوم عاشورا يا غافر ذنب
 في علمه يوم عاشورا يا رافع عيسى بن مريم الى السماء يوم عاشورا يا ناصر محمد صلى الله عليه واله
 يوم عاشورا يا خالق الجنة يوم عاشورا صل على محمد واله الطاهرين والانبيا والمرسلين الملائكة
 والمقربين يا رحمن الدنيا والاخرة ورحيمها يا قاضي الحاجات اقض حاجتي في الدنيا و
 الاخرة وطول عمري في طاعتك ورضائك بحمزة يوم عاشورا يا ولي الحسنات يا دافع السيئات
 والبليات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام يا مالك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعير
 اكفني ما اهتمني من امر الدنيا والاخرة برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد واله الطيبين
 وعترته الطاهرين اجمعين والحمد لله رب العالمين وشك نيت كه اين دعا را يك از نواصب مدينه
 يا خوارج سقط يا مثل اينها جعل كرده و تميم ظلم بني اميه را نموده و بعض مباحث متعقبات كجاست حال اهل سنت و
 نقل اقوال ايشان در اين باب و استحباب اقامه مراسم عزاداري روز در شرح فقه آيه بايد و چون بحث
 اين شرح با مباحث او منضم شود تواند بود كه درين مسنده رساله مستفاد بيه و ن بيايد
 و ابن اكله الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك لسان نبيك في كل
 موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه واله حج وبركه
 با و پسر بنده جگر خواره كه ملعون پسر ملعون است بر زبان تو زبان پيغمبر تو در هر موطن وموقف كه يرساده و در او پيغمبر
 تو كه صلوات بر او و آتش بادش اكل در لغت عربي در اصل معني خوردن چيز يا شكيك يال باشد و استعمال
 شرب در او صحيح نيست چه خوردن در لغت فارسي اعم است از آشاميدن چنانچه در استعمالات فصحاى ايشان
 وارد شده نظما و نثر شصت كلمه و امعاني ميكويد - اسبي كه صيفش زني مي خورد آب - نه مرد كم از
 اسب و نه مي كمتر از اسب و گاهي استعمال در معني مطلق است و تصرف ميشود بجهت اينكه غالب افراد او
 در مأكولات اكل است يا افراد استيلا اناف بخواكل است باينملاحظه در كليه تصرفات استيلايه اگر چه
 نسبت بآسياه غير منقوله غير مأكوله باشد استعمال ميشود چنانچه در كرميه لا تاكلوا اموالكم بينكم و بالبا
 باينمعني استعمال شده و بازاء او در فارسي ميگويند خانه فلان را مثلا فلان خورد و همچنين آنچه از اين قبل
 باشد كبد معني جگر است كه مقابل شش كه عريان ريه ميگويند باشد و اينكلمه اگر چه مفرد است و هر مفردى از
 اجزاء بدن انسان كراست ولى اين و بعض الفاظ ديگر مشتق هستند و اين كى از ان سى لفظ است
 كه در اجزاء انسان مصدر بكاف است و هي هذه الكف والكسوع والكوع والكف والكاف
 والكبد والكبد والكلىة والكمره والكعب والكذب والكعبه عقده مكبله خائده عن

الراس والكفه محركه دائرة من الشعر عند الناصية تثبت صعدا والكرسه الوجه ولا يقال
 الا فى الشتم والكر واصل العنق والكراديش ما شخص من عظام البدن كالمنكبين والمنرفقين
 والكعاش عظام السلامى والكاتبه بين الكفين الى اضل العنق والكلكل الصدر والكشع
 الجنب وهو من لدن الورك الى الخصر والكفل والكاذة لحم مؤخر الفخذ والكراع من الانسان
 ما دون الركبة والكرشلة الذكر والكر ركب المرأة والكثوم والكعش وهما الفرج فاما اسم
 المشهور فهو على الصحيح تعريب مولد ولا حجة فى شعر من نظمه فى كافات الشتاء بقوله جاء
 الشتاء وعندي من حوائج سبع اذ القطر عن حافاتنا جسا الى اخره والكنين لحم باطن بالفرج
 والكراض حلق الرحم وازا بن خالويه نقل شده كه جزئى تصنيف كرده در الفاظ مصدره بكاف از اجزاء
 انسان و عدد در ابصار سنده و اين بابت غريب دلاله بر توسع و اطلاعي و افراد را لعين معني ملعونست
 و معني لعن در سابق كذشته است لسان در اصل معني جاره مخصوصه است و در معني لغت بناست او
 استعمال ميشود مثل و اختلاف السننكم و در مطلق تكلم هم استعمال ميشود و در اين مقام اين معني است نميخواهد
 اول باشد چه درباره باري تعالى اثبات جاره ممكن نيت مگر اينكه اسناد حقيقي نباشد و ظاهر از كلام علي بن ابي طالب
 معني كلام بود لفظ في اولي بود چنانچه صرافان معني و نقادان لفاظ مي دانند و بايد دانست كه لفظ لسانك بعض نسخ مصباح
 موجود است و در بعضى نسيبت و نسخ زاده المعاد و بحار كه مطابق با نسخ مصباح است خالى از اوست ولى
 چون در بعض نسخ كه بى اعتبار نبودند ديدم در متن زيارت نوشتم واحط خواندن اوست بنى على الطاهر
 ما خود از بناء معني خبر است و نبوت در اصل نبوت بود مثل مروت و مروت و اشتقاق از
 بنا معني ارفع خلاف ظاهر است قراست فاع در تمام قرآن بنى بمره است و ما كرا قراآت را متواتر
 از پيغمبر ندانيم چنانچه مشهور مي رسد اندك دعوى اجماع در كلام اساطين از قبيل علامه و شهيد بن محقق
 ثاني و غيرهم بر او شده بلكه در روض و مقاصد العليه دعوى اجماع علماء بر نقل اجماع بر او شده
 ليكن شكى نسيبت كه قراآت از قراء سبعه متواتر است و همه بر طبق قوانين عربيت و موافق قواعد
 نحو و صرف و لغت است پس قراست بنى دليل صحت اشتقاق او از بناء است و احتمال تعدد
 اين لفظ كه گاهي از نبوت كه ناقص و اويت مشتق باشد و گاهي از بناء و هر دو بيك معني اطلاق
 شوند نه چندان بعيد است كه بتوان شرح داد و فرق بين بنى و رسول باعتبار ملاحظه كتاب و
 شرع داشتن است در دويم پس بنى اعم خواهد بود كل بر دو وجه استعمال ميشود يكى عموم مجموعى كه بوضع
 قضيه و ملحوظ بالاستقلال باشد و ديگرى عموم مرآتى كه سوزاينه سر امانى افراد عموم مضاف اليه باشد

در ظاهر از او فی الجمله با قطع نظر از مستدرک آن محفوظ بکلام معنی نایست موطن های باش خیریت چنانچه
در منتی الارباب است و این معنی موافق قاموس و صحاح است و از عبارت اساس البلاغه معلوم میشود
که حقیقت وطن رخت قامت انداختن در جایست چنانچه معروف در معنای او همین است و استعمال او در
مواضع دیگر مثل موطن حرب و موطن نسک در حج تجویر است بنی برادعی اینکه در این مقامات ثبات
و قرار مطلوب است بر وجهیکه تعبیر از آنها بموطن میشود و این معنی اوق و الطف و باطوار استعمال است
اوقناست و وقف هم متعدی می آید و هم لازم چنانچه در صحاح و قاموس و غیره تصریح باوشده و درجاء
ما خود از معنی لازم است و مراد از موقوف های وقوف یعنی ایستادن گاه است و در شرح این فقه و موضوع
باید تکلم کنیم موضع اول **اکلة الاکباد** است و مراد معنی است و او در غنیه بن ربیع بن عبد شمس است
و او در عداوت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که ستمها کرده و در جنگ احد حاضر بود و این رجز بخواند
مخن بنات طارق غشی علی النمارق ان تقبلوا نفاقا او تدبروا نفاقا فراق غیر طاق
و کفار را در قبال اسلام بسوء فطرت تحریر می کند و او چنانچه ابن ابی الحدید و ابن عبد رب که گفته اند متهم بر نابودیه است
بلکه از کتب تواریخ معلوم میشود که در کفر از او نام معروفه بشمار میرفت بلکه در بعض کتب معتبره و دیده شده که از ذوات
الاعلام بوده چنانچه در پنج ایحت از هشام بن سائب کلبی نقل کرده و ابن روزبهان تقریر کرده و ما در شرح
نسب معاویه اشاره باجمعه خواهیم کرد و چون وحشی غلام جبر بن مطعم حمزه سید الشهداء را در جنگ احد کشت
و بی بر سرش شریف بیاید و کبد آنحضرت را بر آرد و در وین گذاشت بقدرت خدا تعالی سخت شد
و دندان در او اثر نکرد و از آن پس حمزه علیه السلام را مثل کرده و اعضا و گوش و دماغ و ذاکر آنحضرت را بر سر کشید
بجای قلاوه کردن او بخت زمان فریش با و اقتدا کرده با سایر شهیدان چنین کردند و ای کار بر رسول خدا تعالی
بغایت کران و جگر شکاف آمد و خون هند را بر فرمود این بود تا در عام الفح چون ابوسفیان از اضطرار
اسلام نفاق اظهار کرد و وی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای حکیم عموم رحمت قبول فرمود و عفو فرمود
و چون بار رسول خدای بیعت کرد و بغاوت سایر زمان یکی از شرایط بیعت زمان که زمان نکردن بود
ذکر فرمود پس گفت و هل تنفی الحرة پیغمبر روی عمر کرد و بجنبید کنایت از آنکه با آن مختار ذیل و نفاق
جیب از در تعجب سوال میکند که آیا زمان آزاد هم زمان میکند و تواند بود که مواجه با او از آن جهت باشد
که تو از این خارجی چه مارد تو اگر زانیه بود کنیز بود و از تعجب او بیرون است سبط ابن جوزی از کتاب
مسابه هشام بن محمد الکلبی النسای نقل کرده بعد از ذکر زمانی هند که شعبی گفته وقتد اشار رسول الله الی
هند بوم فتح مکتب نبی من ههنا فنقل الخبر کانتقلنا ههنا بعد از اسلام هند نفاق بریست تا در

تا در خلافت عمر در آن روز که او فحافه از دنیا رفت بشایعت روح او بجانب دوزخ رخت بر بست و از آن روز
که جگر مبارک سید شهدا را بکلیه اکل الاکباد لقب گرفت و این طعن تا دامن قیامت و امن گیر
فرزندش شد چنانچه عقیده خد ر رسالت و هدایت و رضیعه ثنی نبوت و ولایت زینب بنت علی
علیها سلام در خطبه شریفه که قطع نظر از اعتبار سندش خود دلیل صدق خود است بلکه سیر حد اعجاز رسیده
و از شهادت صدق تقید و پدر و برادر بزرگواران مکرر علیها سلام است میفرماید و کیف برنجی مراقبه
من نبت لحد بدنا و الشهداء و لفظ فوه الکباد الاذکیاء و حسان بن ثابت بعد از آن و تو ازین شعر در
درجی و سروده اشعرت لکاع و کان عادتها لو ما اذا اشترت مع الکفر خوی الاله و ذو جفا
معها هند الهنود طویلة البظر و هم در حوا آورده من سواقط ولدان مطرحة بات
تخص فی بطاء اجیاد بات تخص لهد فوا بلها الا الوحوش و الاحیة الرا دی وین
و موقوفه حسان هم اشاره بر نای هند کرده هم بفساد نسب او و از جمله مقررات است چنانچه شیخ محمد
علیه الرحمة در ارشاد و ابو جعفر ثقیب در نقض عثمانیه گفته اند که شعر مثل نثر باید احتیاج کرد و این معنی عبت
معروفه است که الشعر دیوان العرب و الغنائم یقناها و الاحتباء حیطانها چه شعر است و شایسته
و مناقب مراتب خود را تعیین میکند چنانچه رجوع بدیوان مراتب عسکر و مناصب امر او عیش و سایر
امرا و اعیان بحسب خلاف شون و تفاوت مقام و یر ظاهر میشود باجمعه اما جمی هند و ابوسفیان و اولاد
ایشان پیش از آنست که توان بنطاق بیان عاظمه با کرد و ما در هر باب که در این کتاب سخنی برانیم جز نموده
نموده در نظر نداریم موصوع **اکلة الاکباد** مراد از اینکه ابن اکلة الاکباد که ظاهر مقصود در این مقام برید لعنه الله
بر لسان خدای عزوجل ملعون است یا اشاره بان آیه که فی الشجرة الملعونة است که مفضلا بقدری که
شایسته این مختصر بود گذشت و یا اشاره بلعن او است بر لسان انبیای خدا تعالی چنانچه ازین
پس انشاء الله خواهد گذر شد و یا اشاره با حادث قدسی است که در لعن او واروده و یکی از
انبار او را بنیقام ذکر می کنیم در کمال الزیاده و مدح بانی یعفور میرسد که حضرت صادق فرمود
رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین در کنار او نشست که ناگاه پیغمبر کبریت و سجده در افتاد
چون سر برداشت فرمود ای فاطمه دختر محمد علی علی جل شانه بنایت ظهور علی و تجلی شهود
برای دل من نمودار شد با بهترین جمالی و نیکوترین صورتی از صفات جلالیه و جمالیه و با من گفت
ایا حسین را دوست داری گفتم قره العین من است و ریحانه من و ثمره الفواد و واسطه ما بین دو
چشم من است دوست رحمت بر سر حسین علیه السلام گذارد و فرمود فرزند سیت مبارک برکات و صلوات



می بودند و این ستارگان سیاه با فاق نین احاطه کردند از هر طرف چون این خواب را پیغمبر شنید اشک از دیده فرو ریخت و دو مرتبه با همد فرمود اخرج یا عدوة الله که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ و شهادت مرا بمن دادی چون بسردن رفت فرمود اللهم العنهما والعن مثلهما انکما تعجبیروا کرد و فرمود آفتاب علی بود و آن ستاره سیاه که مانند ماه می نمود معاویه است و آن آفتاب که چپک از آفتاب بر آمد حسین بود و پسر معاویه او را میکشد و آفتاب سیاه میشود و آفاق تاریک میشوند و آن ستارگان سیاه زنی که احاطه بر زمین کردند بنی امیه اندکی در کامل الزیارة میسند او هم در بکار از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل کرده که وی متصل از حضرت صادق حدیث کرده که حسین علیه السلام با فاطمه بود ویراحمل کرده بود پس پیغمبر ویرا گرفت و فرمود لعن الله قاتلك ولعن الله سائلک و خدای بلمکت و داد آنها که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو و خدای حکم کند بین من و بین آنها که احانت بر ظلم تو کردند از این مآثر مشیر الاحزان نقل کرده اند که وی از این عباس حدیث میکند که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را بسینه بچسباند و عرق برجین میریخت و جان مقدس وی آهنگ شاختار حظیر قدس داشت و اینحال میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا چه بایزید خدایش برکت نداد و پروردگار ایزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض میتوان شد چون با خود آمد حسین را بوسید و اشک از دیدگان فرو میریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل ترا معالمتی است در نزد خدایتعالی کنایت از آنکه مجازات این عمل در حکم عدل مالک یوم دین و جبار روز جزا خواهد گذشت و نعم و مایل - این انتقام گرفتادی بر روز جزا - این عمل منتهی دهر چون شدی و در خصال سید الساجدین میرساند که رسول خدای فرمودش نفرز که خدای و هرستجاب الدعوة آنها را لعنت کرده اند زیاد کننده در کتاب خدای و مکتب بقدر و تارک سنت من و آنکه بی احترامی عترت مرا حلال شمارد و تسلط بجبروت که عزیز خدای را ذلیل کند و ذلیل خدای را عزیز و آنکه فنی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد من در کامل الزیارة از کعب الاخبار نقل میکند که اول کسیکه قاتل حسین بن علی را لعن کرد ابراهیم خلیل الرحمن بود و اولاد خود را امرابن فرمود و عهد و میثاق اینکار را برایشان گرفت انگاه موسی بن عمران ویرا لعنت کرد و اقمش را بانکار فرستاد انگاه داود او را لعن کرد و بنی اسرائیل را با این مآثر فرمود انگاه عیسی ویرا لعن کرد و فرماد بنی اسرائیل را که لعن کنید قاتل او را و اگر ایام او را دریافت کردید از نصرت وی نیشیند چه شنید با او چون شنید با پیغمبران و مقبل غیرد بر است تا آخر حدیث شرح شیخ جلیل فخرالدین

علیه السلام
جان ابراهیم
فان لم یسجد
کاشی
مقتل غیر مدبر
که صاحب
مقتل
بانه
چه
حال است
از شنیدن
بر آنچه در روایت
از حضرت صادق
کاشی است
در حدیث
داشته
نظر
این
در بیاض
برینداشته
آن نقل فرمود
و کاشی نقل است
اسم آن جابج
حال از بد آنرا
و اظهار
که جز
بعد
چون
بشد و احوال
حایت نقل دوی
نارود نه لفظ و معنا
و وصف بودن
و کتب
مربوطه



بنی بنی در کتاب منتخب بار سال روایت میکند که چون آدم و طرب خود را اطراف زمین برشت زمین کربلا سید و در آنجا اندهی بی سبب او را عارض شد و چون بقلنگاه حسین رسید پایش بلغزید و خوش جاری شد از در مناجات گفت خدایا این عقوبت بار او گناهی بود که کردم و حی آلی آمد که گناهی نکرد و لیکن فرزند تو حسین در این زمین کشته میشود بظلم و خون تو بموافقت خون او ریخته شد آدم گفت پروردگار حسین پیغمبر است فرمود و لیکن فرزند زاده پیغمبر را محاربت است قاتل او کیست جواب آمد یزید ملعون اهل سموات و زمین است آدم گفت من چه باید بکنم جبریل عرض کرد ای آدم ویرا لعن کن پس چهار بار یزید را لعن کرد و چهار کام برداشت و بعرفات رسید و خوار یافت تا هم در تختاست که سفینه نوح چون کبریا رسید زمین ویرا گرفت و بیم غرق شد خدای را خواند و از سبب سوال کرد جبریل نازل شد و گفت ای نوح درین موضع حسین سبط خاتم انبیا و نخل خاتم اوصیا کشته میشود نوح گفت قاتل او کیست جبریل گفت اهل اهل هفت آسمان و هفت زمین است پس نوح ویرا چهار بار لعن کرد و سفینه در گذشت حی هم در منتخب مرسل ایراد شده که خلیل کبریا در گذشت و اسبش بلغزید و بزین افتاد و سرش شکست و خون سیلان کرد وی استخار نمود و از سبب سوال کرد و مگر گناهی کردم جواب شنید که از تو گناهی سر زده ولی درین زمین فرزند زاده خاتم انبیا پسر خاتم اوصیا کشته میشود و خون تو بمشاجعتی سیلان گرفت از جبریل پرسید که قاتل او کیست گفت لعین اهل آسمانها و زمینها و قلم بر لوح جاری شد لعن او بدون فرمان پروردگار خدای و حی فرستاد قلم را که باین لعن کردن مستحق نشاندی پس ابراهیم دودست خود برداشت و یزید را بسیار لعن کرد و اسبش بزبان فصیح این گفت یا هم در منتخب است مرسل که کوسفندان اسماعیل در کنار شط فرات بودند چون بشریعه که در کربلاست رسیدند آب علف بخوردند شبانش خبر آورد از سبب سوال کرد جبریل نازل شد و فرمان آورد که از کوسفندان پرس آنها را مخاطب کرد که چرا ازین آب نیاشامید گفتند چنان شنیده ایم که سبط محمد صلی الله علیه و آله در این شمره شنید شود تشنه و ما ازین آب نیاشامیم بجهت آنکه بر او پرسید کشته او کیست گفت ملعون اهل سموات و ارضین و خدای یکسره پس اسماعیل گفت اللهم العن قاتل المحسنین یب هم در منتخب است که موسی علیه السلام چون کبریا رسید موزه اش بدرید و خشک در پایش خلید و خوش سائل شد و گفت خدایا از من چه صادر شده و حی آمد که اینجا حسین کشته شود و خوشش بریزد خون تو بموافقت خون او سیلان کرد و گفت حسین که باشد جواب آمد که سبط محمد منصفی و پسر علی مرتضی گفت قاتل او کیست جواب آمد لعنت شده ما هیان در بکار و وحوش در قمار و مرغان در هوا پس موسی دست برداشت و

برید را لعن کرد و بروی نفرین نمود و یوشع بن نون این گفت هیچ هم در قتل است که سلیمان بر بساط
خود سوار بود چون بگر بلا رسید با بساط او را بگردانید سه بار چپد ان که بیم سقوط شد پس ساکن شد
و بساط بر زمین آمد با در آنجا طب ساخته سوال فرمود که این سکو را سبب چه بود با گفت در این زمین
حسین کشته میشود گفت حسین کیست گفت فرزند احمد مختار و علی گرا گفت قاتل او کیست گفت
لعن اهل سموات و ارض برید پس سلیمان هر دو دست برداشت و برید را لعن کرد و نفرین گفت
النسای و جنیان این گفتند بیک هم در قتل آورد که روایت شده که عیسی در براری سیاحت
میکرد و حواریون با او بودند چون بگر بلا رسید شیری شکنده سر راه بر او گرفت عیسی پیش آمد و فرمود
از چپ روی در بنجاشسته و میکنداری مار که براه برویم شیر با زبان فصیح جواب داد که راه را و اینک دارم تا برید
قاتل حسین را لعن کن عیسی گفت حسین کیست گفت سبط محمد بنی امی و پسر علی ولی است فرمود قاتل
او کیست گفت قاتل او لعنت شده و خشان کرکان است خصوصاً در ایام عاشورا پس عیسی دست برداشت
و برید را لعن کرد و نفرین کرد و حواریون این گفتند و شیر از سر راه برفت و عیسی و حواریون براه خود
برفتند و اینمقوله اخبار در کتب مقاتل و مناقب فراوانست و استقصاء آنها در عمده مطولات
و اخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله لا انا لله الله شفاعتی و لا تنالهم شفاعتی و الولیل لمن
قتله و اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و از اینگونه تعبیرات که در حقیقت مؤدی بمفاو لعن
در عیون و علل و امالی و مناقب و کمال الزیاده و بکار و غیره بیش از حد احصاء است و آنچه ذکر
کردیم در بنیقام کفایت است و بعضی مباحث متعلقه بمعنیزید انشاء الله در دفتر آتی بیاید
اللهم العرابا بسفیان حج بار الله لعنت کن ابوسفیان را پیش ذکر لعن ابوسفیان بحجت تذکر
مساموی بنی امیه و افعال شنیعه یزید است که یکی از فروع آن شجره ملعونه و ثمرات آن اصله غیر
میهونه است و ابوسفیان اسم صحاب بن حرب بن امیه است و مادر او صفیه دختر مزین الهلالیه است
و ندانم کجا دیدم اندر کتاب که وی زاینه بوده و ابوسفیان سرآمد متولد شده ده سال قبل از عام
الفیل متولد شد و تا بود در عداوت رسول خدای جلایا حروب و سوق جنود و قود و عساکر
بران حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش برپا نشد مگر اینکه ویرا و قدمی راسخ و
سعی بالغ بود تا اینکه در عام الفتح قهر اسلام آورد و با نفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب
بود یک چشم او بر خیم تیرا بینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسر کور بماند و در حرب هوازن که بولفه لعل
بذل عطا یا شد او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد و پسران و یزید و معاویه را چنین بخش دادند

و پسر دیگرش حنظل که بوی هم کفنی میشد و بواسطه وی در ابی حنظل میخواندند و در بدست امیرالمؤمنین
علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقربای غوی و بسوی دوزخ شد و او را ابوسفیان معاویه و عمر و عتبه
و صحزه و هند و له و آمنه و ام حبیبیه و جویرییه و ام الحکم و حنظل و عتبه و محمد و زیاد با ستاق معاویه
چنانچه که شست و یزید و رمله الصغری و میمونه بوده اند چنانچه ابن قتیبه در معارف آورده وی در سال
سیم هجرت هشتاد و دو ساله بدوزخ روانه شد در ایام مهاجرات بن مسلمان و کفار حسان بن ثابت
در هجو ابوسفیان شعر بسیار سروده که ما بجهت تزیین این کتاب یکد و مقطوعه از آنها را یاد میکنیم و جنگ
عضضت با بر من ابلک و خاله و عضضت بن التجار بالسكر الرطب و فلسست بنجر من ابله
و خاله و ولست بنجر من معاذلة الکلب و ولست بدی دین و لا ذی افانه و ولست بنجر
من لوی و لا کلب و لکن هجین ذود فاة لمقرن و حاجه ملح غبر صاف و لا عذب و لا راضا
ولست من المعشر الا کرمین و لا عبد شمس و لا نوفل و ولست ابولہ لسان فی الحجج و فاعقل علی
الحسبا لا رذل و لکن هجین منوط بهم و کما نو طت حلقة المحل و تجلش من اللوم احسابکم
کجیش المشاشة فی الرجل و داین پات صحیح نبیث مولد و فساد نسب است چار و از عید شمس نفی
کرده و منوط با ایشان شمرده و حال ابوسفیان در نفاق و معاداة خانواده رسالت واضحتر از شکمه
نوشته آید و روشنی از آنست که انکار تواند شد در پنج البلاغه کرم رسوخای را در قبال او ذکر کرده میفرمایند
النبی و منکم المکذوب ابن قتیبه که مرکز دایره نصب اعراض است اسم او را در مولفه القلوب ذکر کرده و بر
عادت خود که بعد از ذکر بعضی ایشان میگوید اسلام او نیکو شد نکته و این دلیل است که نفاق او را نمیتوانست
پرده پوشاند و الا الله بحجت اصلاح شرف معاویه علیه السلام و یذکر این فقره هم میکرد و جاحظ لعنه الله
که عد و مجا بر امیرالمؤمنین است در رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه میگوید قد عرفنا کیف کان ابوسفیان
فی عداوة النبی و فی محاربة له اجماله علیه و غزوه اياه و عرفنا اسلامه حیث اسلم و اخلاصه کیف
اخلاص و معنی کلمه بوم الفتح حین رای الجنود و کلاه بوم حنین و قوله بوم سعد بلال علی الکعب
فاذن علی انه انما اسلم علی یدی العباس العباس هو الذی منع الناس من قتله و جاء به ردیفا
الی رسول الله و سأل له فیه ان یشر فیه و ان یتوه به نکال ید بفضاء و مقام مشهود و
یوم حنین غیر محجود فکان جواء بیتة ان حاربوا علیها و سمو الحسن و قتلوا الحسین و حملوا النساء
علی الاقتام حواسر و کشفوا عن عورة علی ابن الحسین حین اشکل علیهم بلوغه کما یصنع بدن راری
المشرکین اذا دخلت دورهم عنوة الی ان قال و اکلت همد کبد حمزه فنههم اکلته الاکبا و منهم

اذا رايم معاوية على منبري فاقتلوه چون معاوية را بر منبر من پيديد گشيد و هم از صبح اهل سنت منقولست
 كه الخلافة بعدى ثلثون ثريعود ملكا عضوضا از اين جهت ابن روزبهان اعتراف كرده كه معاوية
 از خلفائىست بلكه از ملوكست و سايرين در ضمن خنق اويل افتاده با طيل چپند تعين كرده اند كه محصل پاره
 آنها اينست كه ملك درجه نازله خلافت است و منافى با اينكه صدق خلافت هم كند نيست اين كلام ابن خلدون
 و ابن حجر است و ظاهر حديث منادى بر خلافت چه اول ملك را با خلافت مقابل كرده و ثانيا ملك را
 عضوض يعنى سخت و شديد قرار داده و اين منافيت با اينكه خلافت ناقصه باشد يعنى برحق باشد اگر
 بكمال زمان سابق نرسد و در اخبار ديكر ملك و جبريه و ملك و جبروت وارد است و اينها قابل تاويل
 نيستند و ثالثا دلالت دارد بر بطلان اينچه سبطى در كتاب تاريخ مصر از طبقات محمد بن سعد
 نقل كرده است كه عمر بيمان گفت من ملكم يا خليفه سلمان بن مسعود اگر بخايت در سبي يا بشير يا كثر از ارض
 مسلمين بكنى و در غير حق بگذارى ملكى نه خليفه و هم سند بفيان بن ابى العوجا ميرساند كه عمر گفت والله
 ما ادرى اخليفه انا ام ملك فان كنت ملكا فقلنا امو عظيم قال قائل يا امير المؤمنين
 ان بينهما فارقا قال ما هو قال الخليفة لا ياخذ الا حقا ولا يضعه الا فى حق وانت بجمل الله كذلك
 والملك يعتسف للناس فياخذ من هذا ويعطى هذا اين خبر اول قول صحابست و حجت است و ثانيا
 تقرير عمر را دارد و علاوه بر اينكه مبطل خلافت عمر است بجهت اظهار شك و قسم ياد كردن بر جهل بواقع
 حال خود مبطل خلافت معاوية و متاخرين است چه معلوم شد كه مراد بملك ظالم و عاسف است پس توجيه اين
 طائيفه باطل شد و ثمة اين جواب از خصايص اين كتابست بجله در اسد الغابة از عبد الرحمن زيرى
 نقل ميكند كه عمر گفت ان هذا الامر فى اهل بدر و ما بقي منهم احد ثم فى اهل احد ما بقي منهم احد
 ثم فى كذا و كذا و ليس فيها طليق و لا وليد طليق و لا اسلة الفتح يثى بجهت الله كه عمر بسمه عنوان نفى خلافت
 از معاوية كرده چه هم طليق بود و هم ابن الطليق و هم از مسلمة فتح اگر اسلام آورده باشد و اين استدلال هم از متفرد
 اين بيمقدار است و هم ابن اثير در اسد الغابة و سايرين نقل كرده اند از ابن عباس مى رسد كه گفت من بيا
 مشغول لعب بودم كه ناگاه رسول خداى بيايد و در پشت درى متوارى شدم رسول خداى دست بر پشت
 من زد فرمود معاوية را طلب كن نزد من آمد و گفتم كفى مشغول اكل است فقال لا اشبع الله بطنه
 خداى شكش را سير نكند و ابن خلكان در ترجمه سنن ابى حنبله صاحب خصايص آورده كه از او پرسيدند فضيل
 معاوية چه روايت دارى گفت لا اعرف له فضيلة الا لا اشبع الله بطنك و ثانيا راي ابن خلكان
 بحافظ و امام عصرى في الحديث ستوده و از ابو سعيد صاحب تاريخ مصر نقل كرده كه امام ما فى الحديث

ثقة ثبتا و اين بخوار سال او البته حجت است و او را صاحب سنن است و كتاب او يكى از صحاح سه است
 بنا بر مشهور و ابن حجر حوى در ثمرات الاوراق از حضرت امام حسن عليه السلام در مجلس مفاخره نقل كرده
 است كه الله و الاسلام اتعلون ان معاوية كان يكتب الرسائل لجدى فارسل اليه يوما فوج
 الرسول وقال هوياكل فردد الرسول ثلث مرات كل ذلك وهو يقول هوياكل فقال النبى
 لا اشبع الله بطنه اما تعرف ذلك فى بطنك يا معاوية و سيد شهيد قدس سره السعيد از تاريخ
 يافعى آورده كه معاوية بدعا و پيغمبر مبتلا شد برض جوع و اين از مسلمات و متواتراتست كه معاوية چنان ميخورد
 كه خسته ميشد و سير نميشد ميگويند كه رسته ميخورد و ابن ابى الحديد و غيرهما كان معاوية
 ياكل حتى يوبع ثم يقول ارفع شبعك اكلت حتى مللت قال الشاعر و صاحب لى بطنه كالحاوية
 كان فى معانده معاوية و قال السائى يست چون معده معاوية از كه بچاك از تو دست دارد باز
 در مختصر ربيع الا برار كه موسوم بروض الاخيار است ميگويد كانت العرب لا يعرفنا الا لوان انما طعامهم
 اللحم يطبخ بماء و ملح حتى كان زمن معاوية فاتخذ الا لوان و تنوق فيها و ما شبع مع كثرة الوان و لدغاه
 رسول الله و عجب است كه مسلم در صحيح خود اين خبر را نقل كرده و احاديثي چند نقل كرده متفارعة المضمون
 كه رسول خداى فرمود خدايا من بشري هستم كه عرضه رضا و غضبم اگر بر است خود نفرين كنم او را رحمت و
 بركت براى ايشان كن و اين فقره ظاهر است كه وضع شده بجهت اصلاح حال معاوية و لن يصلح العطاء
 ما افسد الدهر چه ميتواند شد كه پيغمبر معصوم از خلل و زلل بر كسى نفرين كند و نفرين او بركت و
 رحمت براى او باشد و البته آن وجود قدسى و هيكل نورانى با تمام تجرد و كمال تاته بر كسى نيتي تخلف
 نخواهد كرد و چنانچه صريح ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى دليل عموم اين دعوى است
 بر فرض تسليم صدق اين اخبار بجهت جدل ميگويم اگر راست باشد بايد معاوية و حكم از امت هرون باشد
 چه اثر دعوى انجباب در حق هرون و ظاهر شد بدي چنانچه در حال حكم گذشت و از يافعى و زنجبى و
 صاحب روض الاخيار و ابن حجر و غيرهم در حق معاوية شنيدى بنا بر اين بايد اين دو نفر از كافران
 باشند و شدت اهتمام عثمان بن مالك حكم و بر كردن اين دو بدينه كشف از حال اصي خواهد كرد و المح
 يكفينة الا اشاره و در پنج الحى از ابن عمر روايت كرده كه بحضرت پيغمبر آمد مى شنيدم كه فرمود بر آيد
 بر شما مردى كه بر غير سنت من ميرد پس معاوية برآمد و اخبار متواتره متكاثره در كفر و نفاق مبغض
 امير المؤمنين عليه السلام وارد شده كه در طرق صحيح اهل سنت هم منقول است و ذيل حديث متواتر
 عند خير الله و ال من والا و عاده من عاداه و عداوت و سب و از امير المؤمنين اطرازا است كه بتوان

شرح داد و هیچکس از اهل سنت ندیده ام که منکر این عمل باشند جز این خلدون مقدمه تاریخ که استبعادی تمام
 میکند از سبب معویه امیر المومنین علیه السلام و این اگر چه انکار متواتر است چه این بی بضاعت با قلت
 اطلاع و عدم اسباب زیاد از حد کتاب از کتب اهل سنت نقل و روایت دیده ام و شنیده ام که معویه
 سبب امیر المومنین کرد بلکه خود این خلدون در ذیل اخبار معویه تصریح باین کرده که مغیره بن شعبه سبب کرد
 قتل حجر بن عدی نوشته که سبب قتل معویه او را ابای از سبب امیر المومنین بوده ولی با اینهمه معلوم میشود که
 اعتراف دارد که سبب منکر و موجب خروج از اسلام است چون مغری ثابت شد تواتر کبری را نسبت اولیای
 میکنیم و کفر معویه برهانی و مسلم الطرفین میشود و الحمد لله علی وضوح الحجج و انقیاد اگر چه جای بسط
 زیاد دارد ولی رعایت اختصار موجب سکوت است و در اخبار کثیره بطرق معتبره بلکه دعوی تواتر میشود
 کرد که پیغمبر فرمود بعد از تقاتل الفتن الباغیه و ابو العالیه حتی از لشکر معویه او را کشت و چون در جماعت
 شامیان غوغا شد معویه گفت عمار را او کشته که او را طعمه سیوف راجع کرده و آن علیست چون این
 سخن بجمع همایون رسید فرمود که اگر چنین است باید حمزه را هم رسول خدا کشته باشد با جمله اخبار و آثار
 بر ذم معویه بیش از حد احصاست و از بعض متبعین فضایل هند کایت شده که دو بیت خرافات معتبره
 اهل سنت نقل کرده و خلاف بن ابی بن امیر المومنین علیه السلام چون خلاف بن اهل پیغمبر بالضرورة
 ثابت است و جمع بین متضادین محالست پس یا باید محبت او داشت و عداوت علی علیه السلام یا
 بعکس ولی اهل سنت اختیارش اول کرده اند چنانچه از کتب علمای ماوراءالنهر نقل شده که در تنبیه شرط است
 که بقدر ناراحتی عداوت علی در قلب باشد و ابن خلکان در وفیات الاعیان پرده از روی کار برداشته
 در ترجمه علی بن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده که وی متدین فاضل بود آنگاه میگوید و کان مع
 انحراف عن علی ابن ابیطالب و اظهار التمسق بمطوعا مقتدا علی الشعر و از اینجا دو فایده بدست می آید
 یکی اینکه نصب منافق بدین نیست و دیگر اینکه اظهار تنسب با خراف از امیر المومنین علیه السلام است
 چه ظاهر نیست که لفظ و اظهار التمسق عطف تفسیر خراف است پس معلوم میشود که تنسب مشروط با خراف
 و نقض انجاست و این استفاده است لطیف و از اینجا بحث سید محقق شهید ثالث نصر الله وجه در مجلس
 المومنین نسبت داده باین خلکان در ترجمه مذکور که عداوت امیر المومنین علیه السلام شرط تنسب است
 و متاخرین اهل سنت مثل صاحب تحفه در باب مکاید از کتاب مذکور راه استفاده را نفهمیده خطبه
 نقل و تندیب نقل کرده اند و بنا برین البته دعای حدیث متواتر اللهم عاده من عاداه شامل حال
 عموم اهل سنت میشود مگر اینکه متشبه بذیل حدیث مسلم شده مدعی شوند که نفرین پیغمبر از اسباب

مغفرت است نه مایه بعد از رحمت آبی چه پیغمبر العیاذ بالله بغلبه غضب و طبیعت بشریت که
 دستخوش سهو و نسیان و عرض ملاعب شیطان است کار فرماید چون با خود آید تارک نماید و فی الحقیقه
 این اخبار را بجهت توجیه فعل عمر که موافق نقل بخاری و مسلم منع از دوات و قرطاس کرد و العیاذ بالله
 نسبت بذیان بعقل کل و امام رسل داد افرا و وضع کردند تا معلوم شود که پیغمبری مانع از هجر
 و بذیان نیست قتل انجاری رسید و سرشکست آدمی چون باین حد از جهل برسد و کارش در عناد
 و تعصب با ین مقام بگردد و دیگر مخاطب اهل علم و دانشندان نیست با جمله معویه را اولیای
 چند است که از کتب تواتر پنج بدست می آید اول کسیکه وضع بر یکدواول کسیکه بنیاد دیوان قائم کرد
 و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود و مکتوب را باز کردند و دو بیت هزار کردند از بخت
 دیوان قائم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند و اول کسیکه اتحاد مقصوده در مسجد کرد و بیت
 و اول کسیکه خطبه نوشته خواند بعد عت و اول کسیکه بر منبر در طاء ناس اخراج ریج کرد و چنانچه
 راغب میگوید و اول کسیکه نقض عهد را بی محابا اظهار کرد و چنانچه بعد از مصاحبه با امام حسن علیه السلام
 در مسجد کوفه بر فراز منبر گفت اتی شرطت للحسن شرط و کلهما تحت دجلی و اول کسیکه با حدیث
 الولد للفرأش و للعاهر الحجر مخالفت کرد و اول کسیکه سب امیر المومنین علیه السلام را ترویج کرد
 و اول کسیکه در قتل ذریه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و چنانچه در کتب تواتر پنج
 مقدمه اهل سنت است و در قصیده ابن عبد و نشت که میگوید و فی بن هند و فی ابن المصطفی
 حسن انت بمعضلة الالباب والفکر فبعضنا قائل ما اغتاله احد و بغضنا ساکت لم
 یؤت من حصی و اول کسیکه بیعت برای سپرد و گرفت که یزید را خلیفه کرد و وزیر او را بر گردن گرفت
 و اول کسیکه خواجگان بجهت خدمت خاص خود مقرر کرد و اول کسیکه طیب معروف را غالیه نام نهاد
 و اول کسیکه اذن داد که کعبه را مجرور از کسوت کنند چه قبل از رسم چنان بود که کعبه را بتدریج می پوشانیدند
 بدون اینکه او را تجرید نمایند و اول کسیکه که احیای رسم اکامره کرد و در مجلس بر سر نشست و اول
 کسیکه رعیت او با او بازی کردند و شتمت او را آنگاه ندانند و اول کسیکه در اسلام قتل بصیر کرد
 چنانچه با حجر بن عدی نمود و اول کسیکه در اسلام بر پیغمبر پیروزه زد و چنانچه با عمر بن حنظله نمود و اول کسیکه
 در بیعت استخلاف کرد و حجاج متابعت او کرده ایمان بیعت را اختراع نمود چنانچه این جمله از تواتر پنج
 اهل سنت معلوم میشود و در همین مذکور است بدع و فتن وی الفت در ظاهر میشود که حاجت بیان نیست
 و من لم یستضی بمصباح لم یستضی باصباح تذبذب و تسجیل چون جواز لعن معویه بلکه لعن سایر

سابقین از صحنی محل نزاعی عظیم و خلافی بزرگست باین طایفه شیعی و اگر چه در مطاوی این کتاب بطریق
 احتجاج بهت در یکدیگر در تصدیق منصف مستبصر کافی باشد و اگر چه در این باب رساله از بعض قدامی
 زیدیه نقل شده که جامع جامع کلام و محیط باطراف مقصود است و هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده که بنامی
 فاضل شجر عبد الحمید بن ابی اسحیدر ذکر کرده در اول جزء بیستم شرح پنج البلاغه در تفسیر اینک که در خطاب
 بهمار وقتیکه گفتوئی با مغیره بن شعبه میگرد و فرمود در عمار فانه لن یاخذ من الدین الا ما قارب
 الدینیا و علی عمل البس علی نفس لیجعل الشهوات غاذر السقطات و ما در اینجا محل کلام این ابی اسحیدر
 و تحب معانی آن رساله را بجهت تمام حجت و احوال نعمت ایراد میکنیم و اگر بتفصیل او کسی را رغبتی باشد
 یا بعین عبارات حاجتی افتد بوضع مذکور از کتاب او مراجعه نماید این ابی اسحیدر میگوید یک روز در محضر ابی
 ابو جعفر محمد بن یحیی العلوی البصری بودم و در بغداد در سنه ششصد و یازده و گریه در اینجا حاضر بودند یکتن از
 ایشان قرأت آغازی میکرد نام مغیره بن شعبه برده شد مردم در حق او مختلف گفتند از مدح و ذم
 و توقف نقیبه که بر طریقه اشاعه تحصیل کلام میکرد قدرا فراغت و سیخ از سب صحابه کرد و کلامی
 از ابو المعالی جوینی شهادت آورد که مثل بر فضائل صحابه بود مثل اصحابی کالجوم و ایا که و ما شجر بن
 صحابی دعوا الی اصحابی و خیر که القرن الذی نافی و لعل الله اطلع علی اهل بدم فقال
 اعملوا ما شئتم و از اینگونه مضمرات که با نجات بر بسته اند و آیتی چند که در مدح مؤمنین از مهاجرین
 و انصار نازل شده باشد شاهد تلاوت کرد و انگاه خطابه چند از قبیل ترهات قلندریه و خرافات صوفیه
 برهم بافت که ما از آن طبقه دوریم ما را چه بکار ایشان باید پاس حرمت پیغمبر را در حق عایشه که زوجه
 او بوده و زبیر که پسر عمه او بود و طلحه که عاری خاص او بود و بنکا داشت و چو اجاب م حبیبه را در ترک لعن معویه
 مراعات نمودند علاوه بر این که لعن زواجیات نیست و اگر آدمی ابلیس را هم لعن نکند در قیامت
 مسئولیت نخواهد داشت و اگر بجای لعن استغفار کند اولیتر است و از یکه یاده سرانی کرد ابو جعفر
 گفت مرا در سابق ایامی کلامی از یکی از زیدییه بدست آمده که نوشته ام و او کفایت فهم کرده و آنچه را
 بر آورد و بخواند حاضران استعجاب کردند و خلاصه او چنانست که اگر نه چنان بود که خدا تعالی معادات
 اعدای خود را واجب کرده چنانچه مواده اولیای خود را و کار را بر مسلمانان از چیت تنگ کرده
 و قطع عذر از هر جهت نموده چه عقل صریح و نقل صحیح هر دو را بر ما گذاشته در کتاب کریم میفرماید
 لا تجل قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر و ادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا ابناهم
 او اخوانهم او عشیرتهم و هم فرمود لا تتولو قوما غضب الله علیهم و اجمع مسلمین بهم منصف است

برای یک عداوت اعداء الله و ولایت اولیاء الله واجب و حب فی الله و بغض فی الله فریضه است
 هر آینه ما تعرض معادات و برائت از کسی نمیشدیم و اگر کان داشتیم که اینقدر که بطول عهد و بعد زمان
 از آن امور ما و رافقه ایم مسموع میشد البته تکلیف میکردیم ولی بیم آنست که عتاب بر ما متوجه شود
 که اگر چه از ابصار شما دور شده اند ولی از قلوب شما غائب نبوده اند اخبار صحیح که قطع عذر و الی
 حجت کند شمار سیده چنانچه در اعتراف نبوت و اشباه او با و مقرر مید و تدبر قرآن کفایت نمونه
 انکار میکند چنانچه ازین آیه ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل اما
 لفظ لعن که خدا تعالی در قرآن او را واجب فرمود قبول و لشک یلعنهم الله و یلعنهم اللعنون و جمله
 خبریه اینجا مفید طلب است مثل المطلقات نیز یصن و هم خدای عز و جل خود عاصیان را لعنت کرده
 فرموده لعن الدین کفر و امن بنی اسرائیل علی لسان داود و فرموده ان الدین یؤذون الله
 و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و فرموده ملعونین اینما ثقفوا و ابلیس فرموده ان
 علیک لعنتی الی یوم الدین و فرموده ان الله لعن الکافرین و اعدائهم سعیرا و انیخ که گفته
 ترک لعن موجب مسئولیت نیست و استغفار اولیتر است اگر آدمی در طول عمر ابلیس را لعنت نکند ما خود
 نخواهد بود کلام جا نیست که نمیداند چه میگوید چه لعن اعداء خدا طاعت نیست که اگر بقصد قربت نه از در عصیت
 واقع شود مایه اجر و ثواب خواهد بود و اگر نه باینجه بود و تعب با و واقع نمیشد چنانچه در نفی ولد فرمود و انما
 ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین و هم خدای در حق قاتل عمه میگوید و غضب علیه و لعنه و
 ازین البته لعن سایرین است و اگر نه چنین بود چون خدای لعنت کرده کیرا چه مانع دارد که ما هم لعن کنیم تواند بود
 که خدای کسی را لعن کند یا ستایش نماید و ما را لعن و ستایش شایسته نباشد هرگز چنین نباشد و هیچ عقلی تجر بخوار
 کرد که خدای عز و جل میفرماید قل هل انبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله و هم یقرینا اثناضعیفین
 من العذاب و لعنهم لعنا کبیری و در حق یهود فرمود لعنوا ابا قحوا و چگونه میگویند ترک لعن موجب
 مواخذه نیست مگر نه آنست که خدای مولات اولیا و معادات اعدای خود را فریضه کرده و چنانچه
 از توالی سوال کند از تیراهم مگر نمی بینی که چون پیروی اسلام آورد بعد از کفر شهادتین باید اظهار برائت
 از سایر ادیان کند مگر نشنیده است که شاعر میگوید تود عدوی ثم تو نعم انی صدیقک ان
 الرای عنک لعازب و اگر نه دشمنی دشمنان خدا لازم بود باید دوستی ایشان واجب باشد چه با جماع
 مسلمین مرتبه بین عداوت و ولایت نیست و التالی باطل بالضرورة فالقدم مثله و اگر بجای این لعن
 استغفار کند اگر معتقد و جب لعن نباشد البته توبه او مقبول نگردد چه بائب از بعض معاصی با ارتکاب

دیگری در حقیقت نائب و نادم برکنه خود نیست و اگر کسی در طول عمر خود ابلیس را لعن نکند اگر بی اعتقاد و جوب
 باشد کافراست و مخالف نصوص کتاب و سنت و اگر با اعتقاد و جوب باشد البته خطا کرده که از متابعت
 خدای و رسول غفلت ورزیده با اینکه در مقام فرقی ظاهر است چه حال ابلیس معلوم و کفرش ضرب المثل
 و اساک از لعن او موجب شبهه نیست بخلاف روسای باطل و اهل ضلال که سبوت مایه اشتباه گردی
 از مسلمانان است و اجتناب از او مورد مشهور است و موجب ضلال است و اگر کسی دعوی کند که حال زیاد و حجاج بر ما
 معلوم نشده و غرض در امر ایشان سزاوار نیست چه فرق دارد با این سخن که حال معویه پیغمبر را معلوم
 نیست و بعد عمد و تطاول زمان و تادی ایام مانع از اطلاع شد چون اول بالاتفاق باطل است ثانی
 مثل او خواهد بود و اتم میگویم چنانچه خود را در امر عثمان اتمام کردید و از اعدا وقتله او برایت جسته
 و لعنت گردید و حفظ حرمت ابی بکر صدیق با اعتقاد خودتان حق محمد پسر او گردیده و لعن و نفیق او نموده
 و ملاحظه عایشه در باره برادرش نکردید با اینکه ما از داخله در امر علی و حسین و معویه که برایشان ظلم کرد
 و متغلب بر حقوق ایشان شد مانع بستید چگونه لعن ظالم عثمان سنت شد و لعن ظالم علی حسن و حسین گفت
 و چگونه عموم مردم که شایسته نیست که در کار بزرگان مدخلیت کند با اعتقاد در کار عایشه مدخلیت دارند
 چنانچه از هر که باو نظر کرده و هر که باو چهره خطاب کرده با اینکه حمیر القب او بوده و هر که کشف ستر او کرده
 لعنت گردید با وجود این ما از داخله در امر فاطمه و لعن طالمین او منع میکنید اگر بگویند که دخول خانه فاطمه
 و تنگ ستر او بجهت حفظ نظام است و رعایت قوام امر است بود که اقتناع از بیعت موجب تفریق عت
 مسلمین میشد پس مقتضی بود و موجب لعن برائت نخواهد شد مآثر گوئیم که کشف ستر عایشه و دخول هوج
 بدست محمد بن ابی بکر آنوقت شد که بر امام زمان خروج کرد و جماعت اسلام را پراکنده و خون صحابه
 و اکابر مسلمین را بر ریخت و با عثمان بن حنیف و حکم بن حکیم آن کرد که در متون تواریخ و بطون کتب مشهور است
 اگر دخول بیت فاطمه مترقب و احتمال مناجاز باشد چرا کشف ستر عایشه بعد از وقوع حرام باشد و چگونه
 تنگ ستر عایشه از کباب بر شد و برائت از کاشف ستر او از او که عرای ایمان او جوب فرایض شد
 و کشف ستر فاطمه و دخول خانه جبرح طرب بر در خانه وی تندید و با حراق عروه و شقیه دین و خانه بنده
 اسلام شد و مایه عزت مسلمین و اطفاء نایره فتنه محسوب افتاد با اینکه حرمت هر دو یکسان است و انتساب
 به پیغمبر مایه احترام هر دو است و ما اینجا هم بشما بگوئیم حرمت فاطمه اعظم و مکانت او ارفع است چرا
 بعضی و بعضی و پاره از گوشت و خون پیغمبر است و آن زن اجنبیه و وصله متعارفه است عقیده
 که جاری مجرای اجاره منفعت است و فایده از ناشوئی بر ملک بین هم مترتب میشود و حاشا که سبب

هم بایه نسب برسد و چگونه عایشه بر تبه فاطمه خواهد رسید با اینکه دوست و دشمن در حق او اعتراف
 کرده اند که سیده نساء عالمیاست و چگونه حفظ رسوخدای برادر حق عایشه فریضه و حفظ ام حبیبه در
 جانب معویه لازم است با اینکه صحابه خود رعایت این حقوق نکردند یکدسته اهل بیت او را مظلوم
 داشتند و پاس مراتب رعایت نکردند و طایفه دیگر عثمان را بکشتند و ملاحظه مصاهره نمودند و
 از صحابه او را لعن میکردند در زمان حیوة از انجمله عایشه میگفت اقلوا نعلالا لعن الله نعلالا و از انجمله است
 عبد الله بن مسعود بلکه لعن فی محله فاش و مشهور بین مسلمین بوده است بلکه اجماع صحابه منعقد است
 بر او اجمالا چه علی علیه السلام معویه و عمر و عاص را لعن کرد و معویه العیاذ بالله علی و حسن و حسین را
 بر منبر شام لعن کرد و ابوبکر و عمر سعد بن عباد را لعن کردند و عمر خالد و ولید را لعن کرد و اگر چنین بود
 که ملاحظه اقربا بایستی از استحقاق لعن مردم چشم فرو پوشید لازم آید که عمر سعد و یزید و عبید الله عمر
 قاتل هر زمان بر رعایت سعد و معویه و عمر لعن نشوند هم میگوئیم اگر محبت رسول با صحابه چون محبت
 دیگران بود از هوا و شهوت نه ملاحظه رضای خدا و متابعت شریعت این سخن وجهی داشت ولی
 با ضروره محبت انجناب با هر کس محبت خدا نیست و البته با منافقانش میلی نخواهد بود و اگر العیاذ بالله
 از اهل بیت او سفا فی رضای خدا دست میداد جل مودت منظم و ماده محبت منظم میشد چنانچه
 فرمود و لو سرق طمعة لقطعناها و اگر رعایت انبیاء در حق صحابه لازم است بر رعایت موسی بن جعفر علی
 القدر در باره اصحاب عجل که مرتد شدند اساک کرد و صحابه خود این مکان را برای حق صحبت هرگز نمیدانند
 این علی است و عمار و ابوالهیثم بن الیهان خزیمه که باطله وزیر مفاصلت و مقابلهت کردند و این
 عایشه است و طلحه و زبیر و دیگران که شمشیر بر روی علی کشیدند و هم معویه و عمر و عاص با علی آن رفتار
 کردند که سوه و عوام با حیران و صدقای خود کنند و معویه العیاذ بالله علی و اولاد او را لعن کرد و صحابه
 او را کشت و علی نیز معویه و عمر و عاص و ابوالاعور سلمی و ابوموسی اشعری که هر چهار از صحابه بودند لعنت
 کرد و از نیکونه اعمال بن صحابه بسیار واقع شد و عمر دقعه دعوی میراث علی و عباس میگوید که شما یعنی علی و
 عباس من و ابوبکر را کاذب و ظالم و فاجر شمردید و آن دو اعتذار بخشند و انکار نکردند و هیچکس از صحابه
 انکار نکرد چگونه میشود علی و عباس عمر و ابوبکر را ظالم و فاجر و کاذب بدانند و هم علی و عباس سخن معطل
 الانبیاء را نودشت انکار و ابوبکر را تکیه یب فرمودند و عمر در حق عبد الرحمن بن ابی بکر گفت دو سببه
 سوء و لحو خیر من ابیه و ابوبکر را شتم و تکیه یب نمود و خالد را شتم و معویه و عمر و عاص را
 بخیانیت در فی مسلمین نسبت داد و عمر حق اهل شوری ناشایسته گفت و هیچکس از صحابه از شتر لسان

او محفوظ نماید حاصل کلام و روح مسئله آنست که صحابه هم قویند مثل سایر مردم اگر اطاعت خدای کنند
محرمانند و الا فلا بل بر فرض اول از کسیکه در عرض ایشان باشد افضلند چنانچه گناه ایشان هم چون حجت
بر ایشان تمام است و مشابه آثار نبوت و اعلام رسالت گردند بیشتر است و هم باز بر سر سخن می آیم و میگویم
این عایشه بود که جاهد رسول خدا را آورد و گفت بنور جاهد پیغمبر کینه نشده و عثمان سنت او را گفته بود
انگاه انکه میگفت اقلوا نغلا قتل الله نغلا بلکه باین راضی نشد و گفت کواهی میدهم که عثمان جیهه است
بر صراط پاره گفته اند که اینجیث است و بعضی کان کرده اند کلام خود اوست و عموم صحابه عثمان را محاصره
کردند و هیچکس انکاری نکرد و گفت اعدای او از او نمود و مغیره بن شعبه زنا کرد و بروی سدف شهادت دادند
و چهارمی مضطرب شد و عمر با بنواسطه اقامه حد بر او نکرد و هیچکس نکفت رعایت صحابه باید کرد و حنیف
زد و علی علیه السلام در حق ابوهریره میفرمود لا احدا کذب من هذا الدوسی و ابو بکر در وقت مرگ گفت
لینتی ترک بیت فاطمه و لم اکشفه و ندیم بر غیر معصیت روا نیست هم عاقل را با بستی تالی پیش آید که
علی علیه السلام شهادت از بیعت ابو بکر تحلف کرد و ابو بکر در این مدت بر خطا بود یا علی علیه السلام بر صورت
کار تمام صحابه صواب نخواهد شد و طلحه با ابو بکر عتاب کرد که چرا عمر را که فظ غلیظ القلب است و الی کردی و اگر
خدای از توین سوال کند چه خواهی گفت و عثمان بعلی علیه السلام گفت ابو بکر و عمر بهتر از تو بود علی فرمود دروغ
گفتی من از تو و آن دو بهترم بعد از الله قبل ما و بعد از ما بعد از ما و ابن عباس گفت متعظ است
جبرین مطعم که صحابی بود گفت عمر حرام کرده ابن عباس گفت ای شمشک نفس خود از اینجا که راه شدید من از
رسول خدای ترا خبر میدهم تو از عمر حدیث میکنی علی فرمود لولا ما فعل بن الخطاب فی المتعه ما ذی الاشقی
علی ایچله از نیکو نه کلمات بن صحابه کثیره الدوران بود و تخطئه صحابه در احکام فقیه و احکام شرعیه زیاد است
سطری وافر در اینمقله را این عالم زیدی که تا اینجا کلام او را بر وجه تحصیل نقل کردیم نقل میکند انگاه
میگوید اگر حدیث اصحابی کالجوم راست بود ما میگویم در صحابه شرا بخور و زنا کار نیز بوده چون مجن ابن ابی
مجن و مغیره بن شعبه و قدانه بن مظعون و ظالم چون معویه و عمر و عاص و بسر بن ارطاة و حبیب بن مسلمه
و معروف بن قحسق و اسحاق چون ولید بن عقبه و حکم بن ابی العاص و اگر اینها امتدی بودند باید اقتدای
با ایشان جایز باشد بلکه بعض صحابه بر تدریج مثل طلحه بن خویلد و اقتدای با و هم اهدا است و
اینجیث از موضوعات متعصبین بنی امیه است چون از نصرت ایشان بسیف و سنان عاجز شد
نصرت بنیان بیان را اختیار کردند و اما آیات مدح صحابه البته منزلت بر سلامت عاقبت و حسن خاتمت
و سنگ نیست که در صحابه منافقین بودند که حذیفه ایشان را میشناخت چه شدند بعد از رسول خدای کجا

رفتند و عجب است که حشویه در اثبات معاصی انبیا میگویند و میگویند آدم عصیان کرد و میگویند
یوسف بر زانوی زلیخا نشست و او را ویرا گشت تا زانش را تزویج کند و پیغمبر قبل از بعثت ضلال
و کافر بود و اگر کسی مباحثه کند و مانع شود میگویند تدری معز نیست یا مخالف رافضی و اگر کسی
نسبت معصیت بکسی از صحابه بدد کونست اسرخ و کردند و دراز چشمها تزد میکنند که این رافضی است
و سب صحابه میکند و شتم سلف و میگوید مادر ذکر معاصی انبیا متابعت ظواهر کتاب بر اگر دیم
با اینکه ما هم در ذکر معاصی صحابه بطوایر کتاب میتوانیم استناد کنیم خدا تعالی میفرماید و ان بغت احدنا
علی الاخری فقاتلوا القتی فی حق تقی الی امر الله و هم فرموده لا تجد قوما یؤادون من خاداً
تا آخر آیه و هم فرموده و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و چون ما مقاومت یاغیان
ایشان که اصحاب جمل و صفیند ممکن نیست برانست ایشان را بدل مقاومت فریضه میثاریم این خلاصه کلام
این شخص زید نیست و آنجی کلامی متین و متقن بر قانون مناظره و از روی کمال نیست تمام نظر و اطلاع
و بعد از ملاحظه او حجتی و امساک از سب صحابه از قبیل معویه و اضراب و نخواهد داشت اگر چه حکم انصاف
میگویم که لعن معویه محتاج بدلیل نیست چه کسین مل حال او پدر و مادر و فرزند او را بکند بالمجوریه او را
لعن خواهد کرد و قلنا جاد الحکیم الشارح فی اثبات حجت قل و استناد بپند کر نشیک که از او و سه کس او
هم پیر چه رسید پدر او در دندان پیر شکست مادر او جگر غم پیر بکشد و او با حق حق
و اما پیر بتماد پسر او سر زدن پیر برید و بر چنین قوم تولعت نکستی شرمست باد
لعن الله یزیدا و علی ال یزید قلنبی اهل سنت از ضیق مجال و غایت اضطراب خواهند
برای معویه اختراع منبغتی کنند پیچوجه نتوانستند چنانچه در رساله صمصام قاطع از عبدالحی دهلوی
در شرح سفر السعاده حکایت کرده که در باب فضایل معویه حدیثی صحیح ثابت نشده و گفته اند آنچه
ثابت شده است کتابت اوست در حضرت رسالت و کتابت او نیز ثابت نشده کذا
فی جامع الاصول و غیره تمام شد کلام عبدالحی و حدیث اللهم اجعل لها دیا مهدیا که
روایت کرده اند که دائر بر سه طریق است در دو طریق او محمد بن سحی بن حرب اللؤلؤی البلیغی ذکر
و ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب لعیند گفته کان کذا یا بیغض امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب و قتیبه او را بزد کرد و میگوید و میگفت شنیدم او در کوفه امیر المؤمنین را شتم کرد
و خواستند او را بکینند فرار کرد و ابو علی صالح بن محمد حافظ گفته که محمد بن اسحق کذاب و ضاع
بوده و احادیث منکره روایت کرده و ابن جبار گفته که از ثقات چیزی روایت میکند که نباید

حدیث شود و در طریق دیگر اسمعیل بن محمد است و ابن جوزی از دارقطنی روایت کرده که اسمعیل
 کذاب است علاوه بر اینکه با عترت ابن جوزی معقول نیست که محارب امیر المؤمنین هادی
 مهدی باشد چنانچه حدیث حربی شاید مقصود است بآنکه بجهت عجز از اثبات فضایل معویه
 مستحکم بکریه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجه امنا تم شده معویه را خال المؤمنین
 لقب دادند و فساد این تخیل ظاهر است چه مراد از ام در آیه کریمه ام حقیقی نیست بالضرورة بلکه چنانچه
 سید اجل مرتضی سلام الله علیه در شرح قصیده مذنبه حمیری و فخر رازی خوله الله در تفسیر کبیر تصریح کرده اند
 یا مراد حرمت آنهاست بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه تزویج اعمات محرم است یا وجوب
 احترام آنهاست مادام که بر جاده مستقیم شریعت سلوک نمایند چنانچه حال اعمات چنین است
 و ان جاء هذا علی ان تشرک بالله فلا تطعمها و باین مودای این کیمیتیزیل و تشبیه خواهد بود یا بر سبیل
 استعاره که علی التحقیق حقیقت او عانی است و مجاز در امر عقلی یا بر سبیل تشبیه بلیغ از قبیل زید اسد بنا بر سبب
 مشهور اگر چه او هم علی التحقیق راجع با ولست و جوهری که هر شمس منیرین افتام تغییرات و انحاء محاور است
 البته با دنی التفات از عان بعد عای خواهد کرد و بر هر تقدیر لوازم و احکام ام بر او مترتب نخواهد شد
 لهذا و ختمای ایشان خواهر مسلمانان نخواهند شد و مادر ایشان جده و خواهر ایشان خاله نیست هیچیک
 با تفاق مسیبن حرام نیستند بر سایر اهل اسلام با اینحال چگونه میشود که برادر ایشان دانی مؤمنین باشد اگر
 چنین بود باینکه چنانچه سید اشاره فرموده هند را جده المؤمنین بگویند و ابوسفیان را جده المؤمنین بالعموم
 منزلت جمیع احکام را باید مترتب کرد یا از همه قطع نظر باید نمود و فارق در میان چیست که مایه تفکیک
 و موجب این اعتبار یک باشد از همه گذشته میخوانیم بدانیم که عایشه افضل بود یا ام حبیبه لا
 علاج اول را خواهند اختیار کرد و درین صورت خواهیم گفت چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین خوانند
 مگر آنکه بگویند چون محمد موافقت علی کرد و او در حق وی شهادت داد که کان الله عبدا صالحا و
 ولدانا صالحا از رتبه اعتبار افتاد بلکه وی را معویه بن خدیج با عمر عاص در فتح مصر کشت و جسد او را
 در پوست الاغ گذاشت و بسوخت چنانچه در ادب المحاضر سیدوطی و غیره از کتب تواریخ عامه و
 خاصه مذکور است و اینک در مصر قبرا که مدفن بقیه اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل است معجز است
 و شیعیان تقیه زیارت میکنند اگر چه این بی بضاعت بتوفیق الهی مکرر زیارت او موفق شده اند
 سنیان چنین است که چون بقبر او میرسد پشت بجانب قبر او میبایست و فاتحه برای پدر او میخوانند
 و مثلی در عوام عجم معروفست که میگویند خیر در خانه صاحبش را میداند با سجد بر فرض تسلیم خولت این نسبت

عاصی چه شتر خواهد داشت با خباثت ذاتی حکیم سنائی تسلیم خولت کرده یا بغفلت از تحقیق مقدم میگردد و خوب میگردد
 سپهرند اگر چه خال من است دوستی و یم بکاری نیست و در نوشتن و خطی زهر رسول و بختش نیز
 افتخاری نیست در مقامی که شتر مردانند بخط و خال اعتباری نیست و این بی بضاعت خلاصه دو
 شعر آخر او را بضیمه تحقیق مقدم بار حمایت جناس تام و لزوم مالا یلزم بنا سببی در سفر یک بشام رفته بودم
 در راه حج در روشن نظم کرده ام و گفته ام قیل لی فیسم لا تعدل بن هند لك خلا فقلت لیس بخال
 و اذن هند جدّه و ابوسفیان جد و ذال اکذب خال و لئن خط للرسول کتبا فهو
 خط عن السعاده خال و اذا عدت الفحول المزايا لو تکن عبرة بخط و خال و یزید بن
 معویه **حج** و لعن کن یزید سپر معویه را شش یزید بن معویه حالات و مقامات پر وجه و وجه
 او را چند آنکه و از خور خال این مختصر بود شنیدی مادر او میسون دختر بجد کلبی است در بکار از الزام
 النواصب و غیره آورده که میسون غلام پدر خود را بر نفس خود ممکن ساخت و بخوشتن راه داد و به یزید
 ملعون بار و رشد بنسب کلبی اشاره باین نسب کرده میگوید فان یکن الزمان لی علینا بقتل الرک
 و الموت الوحی فقد قتل الدعی و عبد کلب و بارض الطف او لاد النبی و مراد وی
 از دعی ابن زیاد است و از عبد کلب یزید و بنوید اینست اخباریکه در کمال الزیاده بدو سبب از کلب
 بن معویه و از اسمعیل بن کثیر و از عبد الحالی و از داود بن سبه قد و از عبد الله بن مکان نقل کرده که
 جمیعاً از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود قاتل حسین بن علی و لذت است این خبر بر اصول شیعه
 اگر متواتر باشد مقطوع الصدور است چه بعضی طرق او صحیح و بعضی دیگر مشتمل بر اصحاب اجماع مثل زراره
 و محمد بن ابی عمیر است و از بجمه پنج روایتند که پنج نفر از اصحاب صادق علیه السلام نقل کرده اند و قاتل
 حسین عوانیت که شامل شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید لعنهم الله میشود و ما حرام زادگی همه را اشارت
 کردیم دیگر تکرار نمی پردازیم بآنکه در تاریخ انتقال یزید خلا فی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت
 و چهارم هجری بوده و مشهور موافق تاریخ کامل و تاریخ الخلفاء و مختصر ابوالفدا و تهمه ابن الورودی و غیر
 ذلک آنست که در شب چهاردهم ربیع الاول در کات دوزخ شافقه و بعضی میفهم گفته اند و در تاریخ
 عمر او خلافت که سی و پنج یا شصت است و اخیراً شهادت و تولد او را سیدوطی در سال شصت و پنج
 و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته و این مطابق سی و شصت سالگی آن مخدولست اولاد او موافق
 آنچه در معارف است معویه و خالد و عبد الله اکبر و ابوسفیان و عبد الله اصغر و عمر و عاتکه و عبد الرحمن
 و عبد الله اصغر و عثمان و عتبه و عور و یزید و محمد و ابوبکر و ام یزید و ام عبد الرحمن و رطله و

عند افضل تنعم بازالة الاشتباه ما اذا فاجاب لا يجوز لعن المسلم اصلا ومن لعن المسلم فهو الملعون
وقد قال رسول الله المسلم ليس بلعان وكيف يجوز لعن المسلم ولا يجوز لعن اليهائيم وقد ورد
النهى عن ذلك وحرمة المسلم اعظم من حرمة الكعبة بنص النبي ويزيد صرح اسلامه وما صح قتله
الحسين ولا امره به ولا رضاه ذلك ومما لم يصح منه لا يجوز ان يظن ذلك به فان اسأله
الظن بالمسلم ايضا حرام وقد قال الله تعالى اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم وقال
النبي ان الله حرم من المسلم ماله ودمه وعرضه وان يظن به ظن السوء ومن زعم ان يزيد
امر بقتل الحسين اوردى به فيبغى ان يعلم ان به غاية الحاجة فان من قتل من الاكابر والوزراء
والسلاطين في عصره لو اراد ان يعلم حقيقة من قتله ومن الذي امر بقتله ومن الذي رضخ
ومن الذي كرهه لم يقدر على ذلك وان كان قد قتل في جواره وزمانه وهو يشاهد فكيف
لو كان في بعيد ومن قد مر قد انقضى فكيف يعلم ذلك فيما انقضى قريب من اربعة مائة سنة
في مكان بعيد وقد تطرق المتعصب في الواقعة فكثر فيها الاحاديث من الجوانب فدان
امر لا يعرف حقيقة اصلا واذا لم يعرف وجب حسان الظن بكل مسلم ومع هذا فلو ثبت
على مسلم انه قتل مسلما فذهب هل الحق انه ليس بكافر والقتل ليس بكفر بل هو معصية
واذا مات القاتل فرج ما مات بعد التوبة والكافر لو مات من كفره لم يجز لعنه فكيف من
تابع عن قتل وهم يعرف ان قاتل الحسين مات قبل التوبة وهو الذي يقبل التوبة عن عباده
فاذن لا يجوز لعن احد من مات من المسلمين ومن لعنه كان فاسقا غاصيا لله تعالى ولو جاز
لعنه فسكت لم يكن غاصيا بالاجتماع بل لو لم يلعن الا بليس طول عمره لا يقال له في القيمة لم
تلعن ابليس ويقال للاعن لم لعنت ومن اين عرفت انه مطرود ملعون والملعون هو البعيد
من الله وذلك غيب لا يعرف الا فبين مات كافرين ذلك علم بالشئ واه الترحم عليه
فهو جاز مستحب بل هو داخل في قولنا في كل صلوة اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فانه
كان مؤمنا والله اعلم كتبه الغزالي انتهى كلام الوفيات وقريب ما بيننا في الفاظ الكتاب
آفات اللسان از مجلد ثالث احياء العلوم ذكر كرده ولي تجوز لعن عنوان قاتل را كرده اگر مفيد گنبد و كويند اللهم
العنه ان مات قبل التوبة خلاصه اين غرافات كه حاصل نشاء بنك و نتیجه شرب حشيش است نشاء
در جواب سائل از جواز لعن يزيد از صحت قتل ييشهد ابد است او از جواز ترحم بر او و بنويسد لعن مسلمانان
جائز نیست ويزيد مسلمان است و نسبت قتل يا امير رضى يقبل حسين با كردن سوء ظن بسيد است

و حکم کتاب و سنت حرام و هر کس گمان صحت اين نسبت کند در غایت رعونت است چه اگر سلطانی يا
وزیری يا امیری در اين زمان کسی را بکشد بي بردن بحقیقت آن كه قاتل يا امر ياراضی كه بود اگر چه آن سلطان
مثلا نزدیک او باشد و مشا هده او نماید مقدور نیست فكيف با نيکه زمان بعید و مكان شاسع باشد و قريب
چهار صد سال گذشته باشد كه اين امر نیست كه حقیقت او هرگز معلوم نخواهد شد و با عدم علم بايد حسن ظن
با اهل اسلام داشت و بر فرض كه بر مسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب كفر نیست و تواند بود
كه قاتل بعد از توبه ببرد و لعن كافر بعد از توبه جائز نیست فكيف بقاتل و چگونه معلوم میشود كه يزيد توبه كرده پس
لعن ييش مسلمان جائز نیست و هر كه لعن كند او را فاسق و معصيت كار خواهد بود و اگر لعن او هم جائز بود و
سكوت ميكرد از شمار عصيان محبوب ميشد و اگر در مقام دي ايام حيه لعن ابليس بگن مسؤليت نخواهد داشت
و اگر لعن كند سوال دارد چه ملعون بعید از رحمت الهی است و از كجا معلوم میشود كه او دور است و اخراج
با و تحريض با خبر غيب است كمر در حق كسيكه بکفر مرده باشد و اما ترحم بر يزيد جائز است بلكه مستحب است بلكه
در عموم اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات است كه در هر نماز ييشو انجم ويزيد مؤمن بوده اين است حاصل اين تحقيق
غزالي كه با استدلال باطن ييزيد بن معاوية در عالم مكاشف شيطان بگم ان الشياطين ليوحون الى اوليائهم
بر قلب ظلمي اوالقا كرده است و حقا كه بر مسلم سوالی اهل بيت بسيار كران می آيد كه کسی دعوی ايمان
يزيد كند كه فرزند ان معصوم را بگشت و زمان و دختران ايشان را بر شتر های برهنه از شهر بشهر و صحرا
مانده اسيران ترك و كابل شده افاق و انكشت نماي حجاز و عراق كرد و سر سپر سپهر را در طاء عام
بر در خانه آویخت و كاهي بر پشت نهاد و شراب خورد و فضله شراب را كنار او ریخت و اظهار مسرت كرد و شادمانی نمود
و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفیف با چوب خيزران بكوفت كه اعظم مصائب است نزد
انسان غيور يا للعجب چنين کسی مؤمن است و دعای برای او مستحب است **مؤلف** قل لمن لا يجيز
لعن يزيد انت ان فاتنا يزيد يزيد زادك الله لعنته وعدنا با و له الله ضعف ذاك يزيد
در جواب هفوات غزالي جزئیات كلام او را بر نحو اجمال تعرض ميكنيم اگر چه اين كلام از غایت ضعف و كالت
و توغل در فساد و تخافت قابل رد و ايراد نیست بلكه برای ييش مسلمانى بلكه كافرى بالتفات باصول و قواعد اسلام
شبهه از اين كفيات و با طيل پيدا نخواهد شد ولي ما برای تضييع بر اينكه اين سخنان از محض عصبيت و
عناد و صرف زندقه و اسحا و صا در شده متعرض البطلان فقات او يك يك ميشويم اما اينكه گفته لعن مسلمانان
جائز نیست جوابش اينست كه اگر مراد لعن مسلمان بعنوان اسلام باشد البته جائز نیست بلكه كفر است و اگر
مراد لعن مسلمانان است بي سببي باعشى البته جائز نیست و فسق است و اگر مراد لعن مسلمانان است مطلقا

اگر چه بعنوان دیگر باشد مثل ظلم و فسق و شرب خمر و قتل نفس و امثال اینها این مخالف نصوص کتاب و سنت است بلکه منافق ضرورت دین اسلام است چه لعن بر عاصی و بدکار و کفر و در قرآن و حدیث متواتر پیش از حد احصاست و استشهاده بان المسلم ليس بلعان يظهر جوابه عما حكى ابن الجوزي عن خط القائل الحسين بن محمد بن القاضي الجعفي وتصنيفه فانه صنف كتابا في بيان من يستحق اللعن وذكر فيه من بدو قال المنع من ذلك ما ان يكون غير عالم بخلاف ذلك او منافقا يريد ان يوهم بذلك و درهما استقرار الجهمال بقوله المؤمن لا يكون لعانا وهو محمول على من لا يستحق اللعن اما انيکه گفته يزيدي سلمان است اول همام است چه اقول و افيلا او هر دو دليل کفر است با اينکه سببي براي انتقال او با سلام نيست چه پدر و جد او را تفصيل شديدي که بفرز و از جمله مسلمين نيستند و ديگر که و از کجاي اسلام در خانه و او ايشان آمده تا محکوم با سلام شوند اما دلالت اقوال او ظاهر است مثل اين شعر معروف که در صفت خمر گفته شمس کرم بر جها فقر دنها و مشرقها الساق و مغربها في فان حرمت يوما على دنيا جمد فخذها على دين المسيح بن محمد و مثل اين شعر که مضمون انکار معاودت و کياد هر اسي از او قتل کرده اقول لصاحب ضمت الكاس شمسها و داعي صبا بات الهوى بتر فر خذ و انصب من نعيم ولدك فكل وان طال المدى بتصرير و مثل اين شعر که جماعتی از مورخين گفته اند بعد از ورود اهل بيت بجلوس از گفته ابن الزبيری مثل کرده گفته ليت اشياخي ببدر شهداء جمع الخرج من وقع الاسل و اول ابیات اين است لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نزل لست من خدات ان لو انتقم مني لجد ما كان فعل و ليت اشياخي ببدر شهداء و جمع الخرج من وقع الاسل لاهلوا و استملوا فرجا و ثم قالوا يا يزيد لا تثل قال بن الجوزي المحبلى في رسائله الموسومة بالرد على المتعصب العبيد المانع من لعن يزيد انما على بن عبيد الله بن الزاغولي قال اخبرنا ابو جعفر بن المسلم عن ابي عبد الله المرزباني قال اخبرنا محمد بن احمد الكاتب قال اخبرنا عبد الله بن ابي سعد الوراق قال حدثنا محمد بن يحيى الاحمري قال انبا ناليت عن مجاهد قال جئني براس الحسين بن علي فوضع بين يدي يزيد بن معاوية فتمثل بهذين البيتين ليت اشياخي ببدر شهداء و جمع الخرج من وقع الاسل لاهلوا و استملوا فرجا ثم قالوا الى بغيب لا تثل قال مجاهدنا فوق فيها ثم والله ما بقي في عسكره الا تركه اى غايه و لامة قلت هذه الابيات لابن الزبيرى ثم نقل شياخها و قال ذلك ان المسلمين قتلوا ابراهيم بن منهم خلقا فقتلوه هم يوم احد خلقا فاستشهد به يزيد و كانه غير بعضها و بكفى استشهاده بها خربا انتهى و سبط



از ذکر هر چهار شعر را نسبت به يزيد و دو شعر اول را که لعبت هاشم تا آخر باشد از شعبی روايت کرده که نسبت به يزيد و او قدس الله روحه الرضى حيث قال و اجاد ما شاء طلبت تراثا لجاهلية عندها و شفت قد يرا الغل من احقادها و زعمت بان الدين سوخ قتلها و اوليس هذا الذي من اجدادها بالجده و در مروج الذهب نقل ميکند که اين بيت بعد از بن زبير نوشت ادعوا الهك في السماء فاني ادعوا عليك رجال عك و اشعرا كيف النجاة انا خبيب منهم فاقبل لنفسك قبل اتى العسكرا و از ديوان او منقول است و سبط ابن جوزي شهادت با و او در کتب مقاتل معروفست که بعد از ورود اهل بيت بشام و اشراف بر محله جبرون که مجاز در جامع امويست اين دو بيت که از کفر دين و نفاق پيشن خبر ميدهد انشاد کرد و ما بدت تلك المحول و اشرقت تلك الشمس على ربي جيحون و نعب الغراب فقلت نخ و لا تبح فلقد قضيت من النبي ديوبي قال في التذكرة قال الزهر لما جاءت الرؤس كان يزيد في منظره على جبرون فانشد لنفسه لما بدت له هم سبط ابن جوزي از ابن عقيل روايت کرده که از جمله اوله کفر و زندقه يزيديان اشعار است که از خبث ضمير و سوء اعتقاد وى خبر ميدهد عليه هاني و اعلي و ترني و بد لي لا احب الشا جيا و حديثا بي سفيان قد ما سما بها و الى احد حتى اقام البواكيا و الاهات سقيني على ذاك قهوة و خبرها العنبي كوما شاميا و اذا ما نظرنا في امور قديمه و جدنا حلالا لشر بها متواليا و ان مت يا ام الاحمر فانكي و لا تا ملي بعد الفراق تلاقيا فان الذي حدثت عن يوم بعثنا و احاديث طسم يجعل القلب ساهيا و لا بد لي من ان ازود محمدا و بمشولة صفراء تروى عظاميا قال القرظي و منها من و لو لم يميس الارض فاضل بردها و لما كان فيها مسحة للقيم و منها لما بدت تلك المحول و قد ذكرنا و منها قوله معشر الندمان قوموا و اسمعوا صوت الاغاني و اشربوا كاس مدام و اتركوا ذكر المعاني و شغلتنى نغمة العيdan عن صوت الاذان و تقوضت عن المحور عجوزا في الدنيا الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه انتهى و اما از افعال او كفايت ميکند قتل سيد الشهداء عليه السلام که رجا پيغمبر و سيد شباب اهل جنت و محبوب حبيب خداست و البته قتل آنجناب بيشك احترام پيغمبر است علمای سنت و جماعت چنانچه در صواعق است فتوى و او ده که القاي مصحف در قافورات چون راجع بيشك حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جلوه رسول و بضعة طاهرة بيشك حرمت شرع بنوي نيست و موجب کفر نباشد و در منصور النبري و هو شاعر هرون جهار او مادح امير المؤمنين سر ابل كان يكتي بهادون عن امير المؤمنين لقول النبي فيه انت متى عبرة هرون من موسى

کما ذکره السيد في الفرد والدر قال لا شك عندی فی کفر قاتله - لکنی قد شک فی الخاذل
 یقتل ذریه النبی ویرجون جنان الخو للقاتل علاوة بران استخفافی که بعزت طاهره بعد اقل
 از نسب و امر و جلب برادر لیس معین من حماة من حی و لا من ولا تین ولی تبصیح وجوه من القریب
 والبعید والشریف والوضیع که البتة بارعایت حدود اول مرتبة اسلام مناسب نیست ابن جوزی
 در ساله رد متعصب عنید میگوید لیس العجب من فعل عمر بن سعد وعبید الله بن زیاد واما العجب
 من خذلان یزید وضریه بالقضیب علی ثنیة الحسین واغارة علی المدینة افيجوز ان یفعل
 هذا بالخارج اولیس فی الشرع انهم یدفون اما قوله لی ان اسبیهم فامر لا یقع لفاعله
 ومعتقده باللعنة ولوانه احترم الراس حین وصوله وصلى علیه ولم یرک فی طست ولم
 یضربه بقضیب ما الذي کان یضربه وقد حصل مقصوده من القتل ولكن احقاد جاهلیته
 ودلیلها ما تقدم من انشاده بلیت اشیاخی بیدر شهاد و همچنین دلیل کفر اوست واقعه
 حره و انتهاک حرمت رسول در او چنانچه اجمالاً اشاره کردیم و فی الجمله پانث است که عبدالحی دهلوی که از اکابر
 متاخرین اسیان هندستان است در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در تاریخ مدینه وضع کرده گفته
 قرطبی میگوید سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه حره است
 که در زمانیکه این بنده سطره در رونق و عمارت بر تبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب
 و مهاجرین و انصار و علمای عالمیت در از تابین و اختیار مملو و مشحون بود حوادث وقتی بر سبیل تواتر
 التوالی رویدان او در اهل مدینه از مخالفت این آفات اختیاط که از ان موضع که محل رحمت و موضع
 برکات است بیرون آمدن یزید بن معاویه مسلم بن عقبه غزنی را با لشکری عظیم از شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا
 ایشان در غایت شاعت و قباحیت بقتل رسانید مدت سه روز هتک حرمت حرم نبوی نموده و باخت
 دادند و از نجات ایواقه حره نام آمده وقوع این واقعه در حره واقم که بر مسافت یکمیل از مسجد سرور انبیاست
 و یکمزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای اختیار بقتل رسانند و از عموم ناس در ان شب
 و اطفال ده هزار کس را کشند و هفتصد تن حاملان قرآن مجید و نود و هفت از اقوام قریش در تحت
 سیخ ظلم آوردند و قتل و سوزنار امباح ساختند تا بحدی که آورده اند هزار زن بعد ازین واقعه
 اولاد زنا زایند و اسبان در مسجد پیغمبر جولان دادند و در روضه شریفه که نام موضعی است در
 میان قبر و منبر شریف و حدیث صحیح در روایفته که روضه ایست از ریاض جنت اسبان روشت
 و بول کردند و مردم را بر بیعت یزید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهند بفر و شدند و خواهند آزاد کنند

و خواه بطاعت خدا و خواه بمعصیت جبر و اگر اه کرده و چون یزید بن عبد الله بن رفعة ذکر بیعت
 بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد و در حال کروشش را زود این بنده گوید این عمل نتیجه ابایی عبد الرحمن
 ابن عوف از بیعت امیر المومنین علیه السلام از روز شوری آنگاه که دست فزاد کرد که بیعت کند بر
 کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین و علی علیه السلام موافقت نکرد بلکه فرمود بر کتاب خدا و سنت
 رسول عبد الرحمن از بیعت آن جناب ابا کرد و با عثمان بیعت نمود و در حقیقت وزیر کار یزید بر کرون عبد الرحمن
 چنانچه عاقل متامل میفرض میساید بعد ازین عبدالحی گفته هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در ان زمان
 مطلق از مردم خالی ماند و ثرات و فزاکه اذ فیض و حوش و بهائم شد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد
 شریف آرامگاه ساخت و مصداق آنچه خبر صادق بدان خبر داده بود بطور آمد تمام شد کلام جبر
 القلوب و دیگر با اینقدر هتک و استخفاف از حرم پیغمبر اگر کسی در کفر یزید شک کند البته خودش کافر است
 فلعنة علیه و علی من نصره او مال الیه و قریب با یتبعه را ابن جوزی در ساله رد علی المتعصب
 از مدائنی صاحب تاریخ نقل کرده و او را توثیق نموده و ابن حجر بیقل این وقایع تفصیل کرده و گفته
 و اخیفت اهل المدینة ایا ما فلم یکن احد ادخول مسجد هاجتی دخلته الکلاب الذئبا
 و بالت علی منبره صلی الله علیه و اله تصدیقا لما اخبرنا فی موضع الحاجة سبب دیگر هتک
 کعبه است چنانچه ابن جوزی میگوید در مقاتله ابن الزبیر و قذفت الکعبة بالجانبی یوم السبت
 ثالث ربيع الاول و اخذ رجل قباء کذیر من ثراس ح فطارت به الریح و اخرجت البیت و شرح ابن دود
 قصه در تواریخ معتد اهل سنت که اهل بن شیر و تاریخ ابو الفداء و تاریخ ابن وردی و غیر اینها موجود است
 و غرض ازین کتاب تاریخ نویسی و واقعه کثیری بنوده بلکه محض اشاره و اتمام حجت نقل مختصری از
 وقایع گاه گاهی بالمتناهیست میشود و الله الموفق و جماعتی از اهل سنت و جماعت با ما در دعوی کفر
 یزید موافقت کرده اند چنانچه ابن حجر در صواعق گفته است اهل سنت اختلاف کرده اند در کفر
 یزید طایفه ویراکا فردا گفته اند بجهت کلام سبط ابن جوزی و جزا که گفته اند مشهور است که چون
 سر مبارک را آوردند اهل شام را فراهم کرده و با خیزران همی زد و این اپات بخواند لیت اشیاخی
 آنگاه کلام ابن جوزی را توسط کتاب بنده سبط ابن جوزی نقل کرده که ما از عین کتاب او نقل کردیم
 و ظاهر عبارت مذکوره اینست که مذنب مجاهد هم چنین بوده است و از امام معتد ایشان احدی نقل شده
 و از ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حکایت شده که در جواب سوال کفر یزید موافقت کرده ولی یکی از
 وجوه سابقه متمسک شده قال قیل نعم لما روی عنه ما یدل علی کفره من تحلیل الخمر و تفوههم

چنانچه شارح عقاید نسفیه اعتراف کرده بود و اینکه گفته چگونگی معلوم میشود که یزید توبه نکرد و جواب او آنست که
 ظهور اصرار او در توبه این اهل بیت بعد از قتل و استبشار او محالست و او در مجلس شراب با این زیاد و امر
 ساقی بسقایت او و مدح او با نیت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه کافیت در اثبات اصرار
 او و سبط ابن جوزی شرح این قصه را چنان نقل میکند که بعد از قتل حسین علیه السلام یزید علیه اللعنه
 کس فرستاد بطلب ابن زیاد و اسوال کثیره و کتف عظیمه بوی داد و جای وی در مجلس نزدیک خود
 قرار داد و مکانست و منزلت او را رفیع داشت و او را بر زمان خود داخل کرد و ندیم خود قرار داد
 یک شب مست شد و بغنی گفت غنا بخوان یزید این شعر بدیقه انشا کرد اسقنی شریقه قروی
 ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر لا مانه عندي ولست بد مغنمی وجهادی
 قاتل الخادجی اعنی حسیننا و مبیدا لاعداء و الحساد و از فادمی کبیر که از اصول معتده اهل سنت
 روایت شده که گفته اکتل یزید یوم عاشور ایدم الحسین و بالاثمد لبقر عینه و ازینجا معلوم میشود که
 سنت اکتال یوم عاشور مستند بفعل یزید است لعنه الله و من استن بسنته با اینکه توبه از او نقل نشده
 و حکم کفر او ثابت است تا دلیل بر خلافتش آفاده شود و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناه کاری نداریم چه وجوب
 قبول توبه علی التحقیق عقلی نیست بلکه موجب وعده است و این وعده در حق یزید نیست چنانچه در عیون
 بسند از حضرت رضا علیه السلام آورده که پیغمبر فرمود موسی بن عمران از خدای مسئلت کرد و
 گفت پروردگار ابرادر من هرون موفقیام را و را پس خدای وحی رساند بسومی او که امی موسی اگر در حق او این
 و آخرین مسئلت کنی اجابت کنم ترا جز قاتل حسین که همانا من از و انتقام خواهم کشید و حدیث وحشی
 کفن پیغمبر صلی الله علیه و آله که نزد من نیات و توراته بنیم شاهد عاست چنانچه در اسد الغابه از خود
 وحشی نقل میکند که پیغمبر فرمود و یحک غیب و جهل عنی لئلا ادانک و در خبر دیگر است از طریق
 اهل سنت که فرمود غیب و جهل عنی لئلا ادی وجه قاتل الاحبه و البته اگر چشم بریزد بیفتد بر
 بلززه و آید و دوشش بسوزد و اشکش فروردیزد و قد جاد بن الجوزی حیث قال و انین العباس
 و هو ما سورد ببدر منع النبی النوم فیکف بانین الحسن و لما اسلم وحشی قاتل حمزه قال له
 النبی غیب و جهل فانی لا احب ان ادی من قتل الاحبه و هذا الاسلام یجب ما قبله
 فیکف بقلبه ان یری من ذبح الحسن و امر بقتله و حمل اهله علی اقتابا لبحال انتهی لفظه
 فی رساله الود علی المتعصب لعین کلام سلمان راضی میشود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد
 خدای او را بیاورد با اینکه حق هر مسلمانی درین واقعه بر او ثابت است و توبه بر فرض نفع مسقط حق است

نه مسقط حق الناس و آیه و اخرون مرجون لاموالله معلوم نیست در حق وحشی نازل شده باشد چنانچه
 از اخبار اهل بیت معلوم میشود بر فرض تسلیم شاید عدم وجوب قبول توبه است و اقتضای کج خلقی و نارو
 عذاب جهنم در سوره رحمان بر مطلوب ما دلیل است چه اگر جزائی نبود و حق مظلوم از ظالم گرفته نمیشد
 و عذاب جهنم را نصیب ظالمان نمیکردند البته بر مظلومین ستم بود و اینکه گفته لعن هیچ مسلمانی
 جایز نیست کفر و اسکا و زندقه است و تدلیس و تلمیع و مخنه چه خدای تعالی در
 قرآن مجید طایفه چند را لعن کرده اگر چه بصورت مسلمان باشند و جمیع عناوین طعنه بر یزید منطبق است
 و معلوم میشود از آنها جواز لعن یزید و اشاره بعضی از آنها در کلام فاضل زیدی مذکور شد و مایه
 از قرآن مجید که تمام الانطباق بر حال یزید است و صریحاً مشتمل لعن بلا و با قطع نظر از کربیه
 و الشجرة الملعونة فی القرآن که مجوز لعن جمیع بنی امیه است ذکر میکنیم آیه اولی و من یقتل مؤمناً
 متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و عدله عذاباً عظیماً یعنی
 هر کس مؤمنی را بعد بکشد جزای او جهنم است و در او مغلطه است و خدای براو خشناک شده و لعنت
 کرده او را و میا کرده برای و غذای عظیم و چون یزید جامع از مؤمنین بلکه سید جوانان اهل جنت را
 بعد و قد و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و محلد در جهنم و مبتلای بعذاب عظیم خواهد شد آیه
 فقل عسیتم ان تولیتم ان تفسد وافی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله
 و احلهم عذاباً هم یعنی آیا نزدیک شده که فساد کنید در روی زمین و قطع مانید ارحام خود را اینان
 کسانی که خدای لعنتشان کرده و کرده ایشا را و کور کرده چشمهای ایشان را و رد علی المتعصب این جور
 سند بصالح بن احمد بن حنبل میرساند که میگوید با پدرم یعنی احمد بن حنبل گفت که گروهی مرا به ابوالات یزیدیت
 میدهند پدرم گفت ای پسر من مگر یزید را مؤمنی دوست میداد گفتیم چه لعنت میکنی او را گفت کی
 مرادیدی که چیزی را لعنت کنم ای تو لعنت میکنی کسی را که خدایتعالی در کتاب خود لعنت کرده گفت کجای
 خدای تعالی او را درسته آن لعنت کرده این آیت مبارک تلاوت کرد و فصل عسیتم آه انگاه گفت
 آیا فساد می اعظم از قتل هست و بر این وجه عبد المعین بغدادی ایرادی کرده که در رساله منع لعن یزید
 نوشته میگوید این آیه در حق یهود نازل شده و ربطی بدیکران ندارد این جور بی در رساله رد و بر او
 میگوید که راوی این خبر اختصاص به یهود مقاتل است و اجماع محدثین مثل بخاری و دکیع و ساجی
 و رازی و سنائی و غیرهم بر کذب او منعقد است و با وجود قول احمد بن زول او در حق مسلمین چگونه
 قول غیر او مقبول خواهد شد علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم نزول آیه در حق یهود خصوصیت مورد وجوب

خصوصیت حکم عام میشود چنانچه در اصول مقرر شده است ایها الذین یؤمنون بالله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی بدستیکه آنکه اذیت میکنند خدای
و رسولش را خدای لعنت کرده ایشان را در دنیا و آخرت یعنی در هر دوسرای از رحمت خود دورشان
کرده و اعدا فرموده برای ایشان عذاب مهین را و شک نیست که یزید اذیت رسول خدای کرده و اذیت
امیر المومنین و اذیت فاطمه علیها سلام که بحکم روایت صحیحین و روایت احمد بن حنبل در مسند چنانچه
اوائل کتاب گذشته اذیت ایشان اذیت رسول خداست پس لعنت او از قرآن صریحا استفاده
میشود شاید ازین جهت است که علمای سنت جماعت در لعن او بیشتر مساعدت کرده اند از تکفیر قال
علی بن برهان الشافعی فیما حکى عنده فی سیره فاقلا عن الکباء الهراسی ما لفظه و قد استفتی الکباء
الهراسی من اکابر ائمتنا معاشر الشافعیه و کان من دوس قلامه الامام الحرمین عن بنی بیهل
هو من الصحابة و هل يجوز لعنه فاجاب بانه ليس من الصحابة لانه ولد فی ایام عمر بن الخطاب و
للایمام احمد قولان فی لعنه تلویح و تصریح و کذا للامام مالک و کذا لابی حنیفه و لنا قول واحد التصریح
دون التلویح و کیف لا یكون کذا هو الایضا بالنزد و الصیبا بالفهد و من الخ و شعره فی الخبر معلوم
انتهی و همچنین ابن خلکان ترجمه کیا براسی که اسم او علی بن محمد بن علی الطبرسی است ایچند از کتب نقل کرده و محصل اینست که
امد اربعه اهل سنت متفقند بر جواز لعن او و اجماع دارند علیه از آن خرق اجماع اندر بعه کرده علاوه بر اینکه مخالفت نص
کتاب مجید بلکه مخالفت نصوص صحیح خود نموده است چنانچه ابن جوزی نقل کرده که رسول خدای فرمود
من اخاف اهل المدینه اخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله
منه يوم القیمه صرفا و لا عدلا و در اینجا لطیفه است مناسب مقام که از ذکر او چاره نیست بحیرت
جنبی در کتاب انس الجلیل که در تاریخ قدس و خلیل تصنیف کرده و از کتب جلیله ایجا عت است و ذیل
بلاد و قرای بیت المقدس میگوید یکی از آنها اقطاع مسمی داری که رسول بوی برسم اقطاع و قبول داد و
آن زمینیت که بد ابراهیم خلیل علیه السلام و او است و این اقطاع را در قطعه ادبی از خفا میر المومنین
علی بن ابیطالب بخط انحضرت نوشته و مورخین لفظ آن اقطاع را بوجه مختلفه نقل کرده اند و من همگام کلم
در حال این اقطاع آن قطعه ادبی که از خفا میر المومنین علی بن ابیطالب است و یدیم که گفته شده بود و اثر
کتابتی در او بود و با او ورقه و یدیم مکتوب و محفوظ در صندوق و فیکه ان او یدیم را در و کذا شسته بودند
و آن خط منسوب با میر المومنین مستند با لید العباسی است که نسخه آن اقطاع را نوشته است و صریحا
خط مستند اینست که حکایت میشود الحمد لله هذه نسخة کتاب رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی

کتابه لقیم الدادی و اخوته فی سنة تسع من الهجرة بعد منصرفه من غزوة بنو لوی فی قطعة ادبیر من خف
امیر المومنین علی و بخطه نسخة دخی الله تعالی عنه و عن جمیع الصحابة بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما انطا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم لقیم الدادی و اخوته جبرین و المرطوم و بلیت
عینوز و بیت ابرهیم و ما فیهم نطفیه بت بدینهم و نفدت و سلمت ذلک لهم و لا عقابهم فمن اذاهم
اذا ه الله فمن اذاهم لعنه الله شهد عتیق بن ابی قحافة و عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و کتب
علی بن ابی طالب و شهد قال و قد نسخت هذا من خط المستنجد بالله که هیئته و لعل هذا الصح
ما هیل فیه و الله اعلم و این اقطاع در دست ذریه یم داری مسمی است تا امروز و بعضی ولایه ال یم یم را
نقض کردند و خواستند اشراع کنند این اراضی را و رفع امر بقاضی ابی حاتم هروی نمودند و احتجاج باین
فرمان کردند قاضی گفت این نوشته لازم نیست چه پیغمبر چیزی را که مالک نبوده اقطاع کرده و قبول داده و
ابو طام غزالی این وقت در بیت المقدس بود و گفت این قاضی کافر است فان النبی قال دویت لی الله
کلها و کان یقطع فی الجنة فیقول قصر کذا الفلان چون چنین گفت قاضی و والی خارشند و آل یم بر حال خود باقی ماندند
و قوع این واقعه در حد و چهار صد و ششاد و پنج هجری بوده این بود کلام صاحب تاریخ بیت المقدس و یم بن اوس
داری که مذکور است در این کلام و اسد الغابه و در الصحابه و غیر آنها از کتب متعلق بذکر حالات صحابه مذکور است
و این کلام مشتمل است بر سه فایده یکی اینکه انسان متنبه ملقت شود و چیک و نه پیغمبر لعنت فرموده یک اولاد یم داریا
اذیت کند و لعنت میکند کسی را که اذیت کند اولاد خود را هذا لا یجوز عاقل فضلا عن فاضل و ان جوینزه
الجنیت الجاهل یکرا انیکه حالت علمای سنت ولایه ایشان معلوم میشود که چگونه صریحا بانقض صریح نبوی مخالفت
میکند و مقابل نص اجتهاد و حکم بخطای شارع شرع و اقطاع اراضی مذکوره مینمایند و این اجتهاد را از خلیفه
خود که صریحا حکم بنیدان پیغمبر نمود و از آوردن دوات و قلم منع کرد و در جای دیگر گفت متعتان کانتا
علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اخاف علیهما بارت برده اند سوم آنکه غزالی ایجا حکم بکفر این
قاضی کرده و یزید که قطع اغصان شجره بنوت نموده و صریحا منکر شرع و شارع شده و نفی بعثت و وحی و کتاب
کرده کافر مینماید اند بلکه خود دعوی اسلام میکند با اینکه دشمن خدا و رسول و قاتل ذریه بنو لوی را مسلمان بشمارد
یا لند و یا للمسلمین زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش و اینکه گفته بهر که لعن کند فاسق و معصیت کار است
اولا شنیدی که خدا و رسولش او را لعنت کرده اند و ثانیاً الله اربعه و ثلثا همه علمای ایشان چنانچه در
کلام شارح مقاصد بود اگر این حکم را عموما بگوید کفر صریح است و اگر نسبت بعلمای مذہب خودش بگوید دلیل
دعوی فتن و عصیان ایشان با او موافقت میکنیم اگر چه در دلیل مخالفت داریم و اینکه گفته اگر لعن او

هم جایز بود الی آخره سخیف و منهدم اساس است چه ترک لعن بر کفار و منافقین از کفر و نفاق ناشی است
 و همچنین ترک لعن ابیسی بلکه لعن یزید و اشباه او لازم تر است چنانچه فرق در کلام آن شخص زیدی
 گذشت و اینکه گفته از کجا معلوم میشود الی آخره هم ضعیف و ظاهر الفساد است چه اولاً مراد از لعنت
 کسی دعای لعنت است مثل لعنه الله و اللهم لعنه و این معنی اخبار نیست بلکه انشاء است و طلب است که خدا
 عزوجل او را از رحمت خود دور کند و اخبار بغیب نیست و ثانیاً بعد از رحمت آتی معلوم میشود باخبار ابیسی که
 سقراط بن خالق و خلفه چه پشت دار قریب و جهم محل بعد پس هرگز خبر دهند که از بهشتیان است قریب
 خواهد بود و هرگز گویند از دور خبیان است از رحمت خدای بعید است و فهم این مطلب بر جوع بشر
 آسان میشود و اینکه گفته ترحم بر یزید جایز است و داخل در عموم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
 است از باب زاوی شطرنج بغله و زاد فی الطنبور نغمه است و الا سیحیک از علمای اسلام جز عید الغیث بغدادی
 که رساله در منع لعن یزید نوشته و محیی الدین عربی و عبد القادر جیلانی و عامه نواصب که هیچیک از اینها
 مسلمان نیستند نباید باین امر قهرم شوند اگر چه لازمه مذهب ایشان باشد چنانچه خواهی دانست و کیف
 کان قد انتقض والله الحمد غل الغزالی و انصرم جل کیده و ضلالت و در مافعالی بنیان بیان
 المؤسس علی شفا جرح و فاعل من غیر وجهها لته فان منی از نجاست مور آنست که غزالی باینده امر او را
 لعن یزید و انکار رضای او قبل سید شهداء در کتاب سرائع العالمین استعجاب میکند از اشخاصیکه منکر نسبت قتل
 یزید شده اند بعد از اینکه گمانی چند در روایات خلفای شمس و بیان غلبه هوا و عصبیت بر ایشان میکند
 و مناسب آنست که ما عین عبارات او را در این کتاب بنویسیم تا هافت صریح و تناقض واضح بین در
 کلام او ظاهر شود و این اعراف فی تحقیق از برکات این مذهب حق است که مخالفین او قدر اجتهاد
 اتمام حجت آتی و مد فیض حضرت ولایت پناهی کاه کاه بلوازم و مؤیدات و اعتراف کنند لیهلک من
 هلك عن بدنه و محیی من حی عن بدنه قال الغزالی فی کتابه المسمی لبس العالمین و کشف مافی الدیاد
 مقاله الرابعه فی ترتیب الخلافه اختلاف العلماء فی ترتیب الخلافه و تحصیلها لمن ال امرها الیه
 فمنهم من زعم انها بالنص و دلیله قولهم قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی با من شدید
 تقاتلونهم و یسلمون فان تطیعوا بوقتکم الله اجر احسن و ان تقولوا کما قولتیم من قبل بعد بکم
 عذابا الیها و قد دناهم ابو بکر الی الطاعة فاجابوه و قال بعض المفسرین فی قوله تع و اذا سر النبی
 الایة قال فی الحدیث ان اباک هوا الخلیفه من بعدی یا حمیراء و قالت امراته اذا فقدنا کفاله
 من نرجع فاشار الی ابی بکر و لانه اقرب بالمسلمین علی بقاء رسول الله و الامامه عنما الدین هذا

جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص قالوا لو كان على اول الخلفاء لاسحب عليهم ذيل الفناء ولم
 يا تو بفنوح ولا مناقب ولا يقدح في خلافته كونه رابعاً للخلفاء كما لا يقدح في نبوة رسول الله
 ان كان اخرا والدين زعموا ان هذا تعلق فاسد جاء على ذمكم واهو بكم فقد وقع ميراث
 في الخلافه والا حكام مثل داود و سليمان و ذكريا و يحيى قالوا كان لازماً وجه من الخلافه فهذا
 تعلقوا وهذا باطل اذ لو كان ميراثا لكان العباس اولی لكن استقرت الحجة وجهها واجمع الجاهل
 علی من الحدیث عن خطبه يوم غدير خم باتفاق الجميع وهو يقول من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر
 بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصححت مولای وهو لی کل مومن و مؤمنة وهذا استلیم و رضا و تحکیم شد
 بعد هذا غلب الهوى لحبا لریاسة و حمل عمود الخلافه و عقود البنود و خفقات الهوى فی قفقه
 الرايات و اشتباك اذ دام الخيود و فتح الامصار سقا هم كأس الهوى فغادوا الی الخلافه
 الاول فبنوه و راء ظهورهم و اشر و ابه ثمنا قليلا فبئس ما يشترى و لما مات رسول الله
 قال قبل وفاته ایتونی بدوات و بیاض لا یزل عنکم اشکال الامر و اذکرکم من المستحق لها بعدی
 قال عمر دعوا الرجل فانه لیسیر و قبل یهدی فاذا بطل تعلقکم بتاویل النصوص فعدتم الی الاجماع
 و هذا منقوص ایضاً فان العباس و علیا و زوجته و اولاده لم یحضر و احلقة البیعه و خالفکم
 اصحاب السقیفه فی مبايعه الخیرجی و دخل محمد بن ابی بکر علی ابیه فی مرض موته فقال یا بنی انت بعلم
 عمر لا وصی له بالخلافه فقال یا ابت اکت علی حق او باطل فقال علی حق فقال اوص بها لا و لادک
 انکان حقاً ثم خرج الی علی علیه السلام و جرى ما جرى و قوله علی منبر رسول الله اقبلونی
 فلست بخیر کما افقاه هزل امجد ام امتحان فان کان هزل فان الخلفاء منزهون عن الهزل و
 ان کان جدافه انقص الخلافه و ان قاله امتحاناً فالصواب لا یلیق بهم الامتحان لقوله تع و ان
 ما فی صد و درهم من غل فاذا ثبت هذا فقد صارت اجماعاً منصوصاً و شوری بهم هذا الکلام
 فی الصد و الاول و اما ما فی زمن علی و من نازعه فقد قطع المشرع قولکم فی الخلافه بقوله اذا
 بویع الخلیفتان فاقبلوا الاخر منهما و العجب کل العجب من حق واحد کیف ینقسم ضربین و الخلافه
 لیست بحسب تنقسم و لا بعرض یتفرق و لا بجوهر یجد فکیف یتباع او توهب و فی حدیث ابی
 حازم اول حکومتی تجری فی المعاد بین علی و معاویه فیکم علی بالحق و الباقون تحت المشیبه
 و قول المشرع لعماد بن یاسر تقتلک الفتنه الباغیه فلا ینبغی للامام ان ینکون باغیا و الامانه
 ضیقه لشخصین کما لا یلیق الربوبیه لاثنتین اما الدین بعد هم طائفة ترع ان یزید لم یکن راضیا

بقتل الحسين عليه السلام فاضرب لكم مثلاً في ملكين اقتلوا فلكل واحد ما فتره تقتله العسكر
 على غير اختيار صاحبها الا غلطا ومثل الحسين لا يحقل خاله الغلط لما جرى من القتل والعطش
 والسبي وحمل الراشدين اجناعاً من المسيرين وقتل الامة المغيرة حيث ملحت علياً في غنائها فتره
 قتلها بغضا لعلها قول يزيد بن معاوية لعل بن الحسين بن علي بن ابي طالب انت ابن الذي
 قتله الله فقال ابن الذي قتله الناس ثم تلا قوله تعالى ومن يقتل مؤمناً متعمداً فتره
 يا يزيد تجعل جهنم لربك جزاء وتخلد فيها وتغضب عليه وتلعنه وتعدله عذاباً عظيماً فان
 قلت هذه البراهين معطلة لا يحكم بصحتها كما هو الشرع فنقول في محكم مثل ما تقولون ثم اجماع
 الجاهلير يشتم على المنايا الف شهوا مرهم الكتاب ام السنة ام الرسول ثم الذين بعدهم من
 غيرهم اخذوها نصاً ام سنة ام اجماعاً لكن قد اخذوها بغير ابي مسلم الخراساني فانظروا
 الى قطع اجماعكم بسيف الشرع حيث قال لكم الخلاف بعد يثلثون ثم يتولى ملك جبروت
 ويقول للعباس يا ابا الاربعين ملوكاً ولم يقل خليفة والملوك كثير والخليفة واحد في زمانه
 انتهى كلامه وبه نقض ابراهم فبا عجباً من نهافت قوليه وتناظر كلاميه وانما نجت است كه بعضي
 نسبت تشيع با و داده اند كه سكونيد با سيد اجل مرتضى رضی الله عنه ملاقات کرده و ايمان آورده و اين
 شعر را نسبت با و داده اند يا رب من عرض ايمان كرد و رفت ۲ پير كبري را مسلمان كرد و رفت و تولد
 غزالي سالها بعد از وفات سيد است لهذا احتمال داده اند كه مراد سيد مرتضى رازي صاحب تصوف
 العوام باشد و چنان بخاطر دارم كه فاضل محقق آقاي كرامت شايه بن الاستاد الاعظم در مقام انتصاري
 از اين احتمال منهدم نموده و صيد محقق شهاب بر عادات جاريه خود در تكثير عدد شيعة در مقابل دعوي اهل
 اهل سنت كه نسبت اخراج اينده برب را بصوفيه داده اند و پرا از علماء شيعة بشمار آورده و آن
 محقق دانستند كه چه در اينكار معذوره و البته در مضرت اجداد اظهار ما جور است ولي بجهلند ما را
 حاجت بعزالي نيست چه صد چون غزالي از علماء راسخين و عوامي شامخين و فقهاء راشدين و صليحي
 زاهد بن در علمي شيعة هستند چه حاجت است بودن چون او في در طايفه كه مثل استاد البشر خواجه
 نصير رضي الله عنه باشد كه مؤلف و مخالف طوعاً و كرهاً و با سادى مسلم دارند كه هي افضل المحققين
 لقبش ميدهند و وقتي عقل حاوي عشرش ميخوانند و جاني سلطان الفقهاء و الحكماء و الوزراء ميانمند
 چنانچه در اجازه شهيد ثاني براي حسين بن عبد الصمد و الشيخ بهائيت و موضعي در حق او ميگويند
 افضل اهل عصره في العلوم العقلية و النطقية چنانچه علامه و محقق ثاني در حق وي شهادت داده اند

و
 ۲۷

و كافي در باره او ميگويند افضل من شايه في الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بني زهره فرموده و مصنف
 خاقاني كه بنام ميرزا شيخ بيك تصنيف كرده ثانياً بلخ برا و كرده كه علم و علماء از خود مسرور و خورسند نموده و
 چه خوب ميگويد استاد اعظم آقاي بهبهاني قدس در تعليقه رجال ميرزا الايتاج الى التعريف لغاية شهرته
 مع ان كلما يقال فيه فهو دون رتبة و احق هزار غالي و بهتر از غالي خوشه چين خرمن تحقيقات آن محقق اند
 و علامه بزرگوار بايد باشند كه اگر با ضاف نظر كني و عصبيت را بجاني بگذاري تواني گفت كه حضرت خواجه فرمود
 افضل علمي بني آدم است از بدو دنيا الى يومنا هذا و بس است در فضل او كه علمي فرنگ در و اسلام و انكار
 اعجاز قرآن بجهت عجز از اتيان مثل او نقض كرده اند كه مثل خواجه در محطلي نينده و در كشف الطنون و غير او
 و پرا اول مرتبه طبقة اولي مصنفين مستر داده و اعتراف كرده كه او را بر جميع اهل علم از هر طي حقي است
 ظاهر كه رعيت او واجب است و در چه فضل و تحقيق او بجائي رسیده كه بيك اسكال بر عبارت تجرید او
 در بحث ما هيست كه تو هم كرده اند ما سعد ثقاراني راضي نشده كه كلمه مخالف تحقيق از او صادر شود و
 ميگويد اين مصدق نسبت اين كتاب است بغير آن محقق با اينكه شان كتاب تجرید اجل از انت كه منسوب
 بغير او شود اين كلام ثقاراني است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه كه هنوز اتباع او از صفة
 بنان و بيان و ضرب سيف سنان او در ناله و خروشند و الحمد لله على وضوح الحق و صفة در شرح لامية
 العجم خواجه را از كساني شمرده كه پچس بر بته ايشان زسيده در فن محطلي و تخصيص بجهت عداوت ۲ خمسة
 ربه نموني و وفوني ۲ كه در هر فن بود چون مرديك فن لمؤلفه في كل فن باع كانه ۲ له بختن سواء
 الا فته باجمل فضائل اين بجز مواج كه در ظلمات جهالت سلاح و حاج است ميش از انت كه درين صفحه بچند
 و يا عجباً مني حاول وصفه ۲ و قد فينت فيه القراطين و الصحف و نعم ما قيل كتاب فضل ترا آب بحر
 كافي نيست ۲ كه تركني سرانكشت و صفحه بشماري ۲ با وجود چنين در باري شكر يكران كه است تمام علمي
 جهانيان است ما را از امثال غزالي چه افتخار است و با اشباه او چه كار و تخصيص ذكر علماء طوسي قدس الله
 القدره سي بجهت قوت امتياز او بجا ميست فنون كالات اخذ با طرف صنوف علوم و جمع شتات اشياء
 فضائل و تالم كل بر رجحان وزن و جلالت قدر است و الا بجهلند تعالى در جميع علوم عقلية از حكمت
 عملية و نظرية از آلهي و طبيعي و رياضي و طب و غيره و تمامت علوم اسلامية از حديث و تفسير و رجال
 و فقه و اصول و كلام و ادب و لغت و نحو و صرف و شعر و تاريخ و غير ذلك انقدر از ضايد و اساميت
 درين طايفه ميرونده اند كه از قير وان آقير وان پرتوا ثاب فضائلشان بيده و هر يك در فن خود از غزالي
 بصدر مرتبه اجل و اعظم هستند چنانچه در كتب تواريخ و رجال موضوعه براي اين فن ذكر اسما و شرفيه و القاب كمي

و كافي در باره او ميگويند افضل من شايه في الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بني زهره فرموده و مصنف
 خاقاني كه بنام ميرزا شيخ بيك تصنيف كرده ثانياً بلخ برا و كرده كه علم و علماء از خود مسرور و خورسند نموده و
 چه خوب ميگويد استاد اعظم آقاي بهبهاني قدس در تعليقه رجال ميرزا الايتاج الى التعريف لغاية شهرته
 مع ان كلما يقال فيه فهو دون رتبة و احق هزار غالي و بهتر از غالي خوشه چين خرمن تحقيقات آن محقق اند
 و علامه بزرگوار بايد باشند كه اگر با ضاف نظر كني و عصبيت را بجاني بگذاري تواني گفت كه حضرت خواجه فرمود
 افضل علمي بني آدم است از بدو دنيا الى يومنا هذا و بس است در فضل او كه علمي فرنگ در و اسلام و انكار
 اعجاز قرآن بجهت عجز از اتيان مثل او نقض كرده اند كه مثل خواجه در محطلي نينده و در كشف الطنون و غير او
 و پرا اول مرتبه طبقة اولي مصنفين مستر داده و اعتراف كرده كه او را بر جميع اهل علم از هر طي حقي است
 ظاهر كه رعيت او واجب است و در چه فضل و تحقيق او بجائي رسیده كه بيك اسكال بر عبارت تجرید او
 در بحث ما هيست كه تو هم كرده اند ما سعد ثقاراني راضي نشده كه كلمه مخالف تحقيق از او صادر شود و
 ميگويد اين مصدق نسبت اين كتاب است بغير آن محقق با اينكه شان كتاب تجرید اجل از انت كه منسوب
 بغير او شود اين كلام ثقاراني است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه كه هنوز اتباع او از صفة
 بنان و بيان و ضرب سيف سنان او در ناله و خروشند و الحمد لله على وضوح الحق و صفة در شرح لامية
 العجم خواجه را از كساني شمرده كه پچس بر بته ايشان زسيده در فن محطلي و تخصيص بجهت عداوت ۲ خمسة
 ربه نموني و وفوني ۲ كه در هر فن بود چون مرديك فن لمؤلفه في كل فن باع كانه ۲ له بختن سواء
 الا فته باجمل فضائل اين بجز مواج كه در ظلمات جهالت سلاح و حاج است ميش از انت كه درين صفحه بچند
 و يا عجباً مني حاول وصفه ۲ و قد فينت فيه القراطين و الصحف و نعم ما قيل كتاب فضل ترا آب بحر
 كافي نيست ۲ كه تركني سرانكشت و صفحه بشماري ۲ با وجود چنين در باري شكر يكران كه است تمام علمي
 جهانيان است ما را از امثال غزالي چه افتخار است و با اشباه او چه كار و تخصيص ذكر علماء طوسي قدس الله
 القدره سي بجهت قوت امتياز او بجا ميست فنون كالات اخذ با طرف صنوف علوم و جمع شتات اشياء
 فضائل و تالم كل بر رجحان وزن و جلالت قدر است و الا بجهلند تعالى در جميع علوم عقلية از حكمت
 عملية و نظرية از آلهي و طبيعي و رياضي و طب و غيره و تمامت علوم اسلامية از حديث و تفسير و رجال
 و فقه و اصول و كلام و ادب و لغت و نحو و صرف و شعر و تاريخ و غير ذلك انقدر از ضايد و اساميت
 درين طايفه ميرونده اند كه از قير وان آقير وان پرتوا ثاب فضائلشان بيده و هر يك در فن خود از غزالي
 بصدر مرتبه اجل و اعظم هستند چنانچه در كتب تواريخ و رجال موضوعه براي اين فن ذكر اسما و شرفيه و القاب كمي

ایشان شده و این سخن اگر چه بطلان بخامد ولی البتة از فائده مجرد نبود و هر وجه در حق غزالی مظنون همان نصب و استیلا
 خصوصاً با ملاحظه سایر مواضع همین کتاب سر العالمین و اعلان بانگونه مطالب و تصریح باین نوع مناقب و مثالب
 از باب تأیید الهی است که بر لسان اعدا حق را جاری میکند تا حجت بر ایشان تمام شود و قلوب مؤمنین مطمئن
 گردد و با بصوتی خود او در حق خودش رفتار میکند و ختم کلام باینده عا میکنیم **اللهم العن الغزالی ان مات**
على ضلالته و لم ير عوا عما كان عليه من غيبة وجهه **الزام الامام** مقتضای اصول و
 قواعد اهل سنت بهمانست که غزالی گفته است و آنچه ما ذکر کردیم درین مقام بر سبیل الزام و جدل بوده و بالزام
 بجمع مقدمات مذاهب ایشان چه لازمه اساس طریقه ایشان است که یزید خلیفه بر حق و امام واجب الاطاعت
 باشد و العباد بالسمع و الطاعة یجبون له و کما یجبون له ان یطاعوا و لا یطاعون الا به امره و لا یطاعون الا بما یطاعون
 چنان است که شارح مقاصد میگوید امامت بحدی طریقی منعقد میشود یکی بیعت اهل حل و عقد از علماء و رؤسا
 و وجه تسمیه آنست که حضورشان میر باشد و شرط نیست عدد مخصوصی نه اتفاق اهل سایر بلاد بلکه اگر حل و عقد
 باینکه مطاع باشد بیعت او کافی است و این سخن از ان جهت میگوید که از مقطوعات متواتره است و در
 صحاح سته اجمالا نقل شده که امیر المؤمنین حسین و عباس و کافه بنی هاشم و جماعتی از صحابه چون سلمان
 و مقداد و ابوذر و ابوالثیم بن النہان و خالد بن سعید و زبیر و جماعتی دیگر تا مدتی تکلف کرده اند و بنا
 بر این اجماع بر خلافت ابوبکر از اول امر منعقد نشده و تصدی او در آن مدت برای خلافت منقذ بود
 و این هم اساس خلافت و ابطال قیاس جلالت است و دفع این اشکال را عضدی در مواقف و بیضاوی
 در طالع و تقیازانی در مقاصد و شرح حسن میر سید شریف در شرح مواقف و غیر ایشان چنین کرده اند که
 مراد از اجماع اهل حل و عقد اجماع همه نیست بلکه بیعت دو نفر و یک نفر هم واقع میشود چنانچه اجماع
 منعقد شد بر خلافت ابوبکر بیعت عمر و لازم شد بر سایرین متابعت او و در کلام شارح مقاصد
 دقیقه زاده نیست که اشاره باین است که غیر از عمر داخل در حل و عقد نبوده و امیر المؤمنین و حسین و
 فاطمه و وجوه بنی هاشم و سایر اکابر صحابه از مهاجر و انصار که متابعت کرده بودند از اهل حل و عقد
 نبوده اند سبحان الله جبرئیل در خانه علی نازل میشود و اسلام بتبع او قایم میشود و او را در بیت و کثاد
 کار اسلام و خلی نیست سبحانک هذا بهتان عظیم باجماع شارح مقاصد میگوید طریقی دوم از طرق
 اثبات خلافت است اختلاف و نص امام سابق است بر امام لاحق و طریقی سوم قهر و استیلاست چون
 امام سابق بمیرد و کسیکه مستحق شرایط امامت باشد تصدی امر کند و بشوکت خود قاهر شود خلافت
 او منقضی گردد و چنین است اگر جابل و فاسق باشد بنا بر ظاهر تمام شد کلام تقیازانی و روشن است که هر

در این باب
 و منه یستفاد
 است بر حقیقت اهل
 و شریعت است
 قال و فی حق من یقتضی
 علی فایده المولی
 من علماء الامام
 لدیه الا لقیاده و الامام
 و ان یكون قضاة
 التقاط ما یصدر عنه
 من جواهر الکلام فانه
 شعار الفقه و علماء
 الانام غیر ان ظاهر
 له صلا و لا اعدا و لا
 فضا و انما لایستغ
 لی الدخول فی الباب
 و ان لای ان اورد
 یکتفی فی جوابه
 الی اعتراف المحقق
 الله فی اخذت علیه
 انما یستفاد
 و جوب
 الاستیلا
 و ان افضل
 الاسلام
 من غیره



طریق در امامت یزید محقق است اما اجماع بجهت اینکه تمامت اهل شام با وی بیعت کردند بلکه معاویه در زمان
 خود کس با طراف فرستاد و از برای او بیعت گرفت چنانچه از تواریخ معتدله اهل سنت معلوم میشود که از اجماع بر
 خلافت ابوبکر محکمتر بوده چه او بیعت یک عمر امام شد و این هزار بار از مردم با او بیعت کردند که هر یک در
 زمان خود عمری بودند و بر سایرین متابعت او لازم شد و انص خلیفه سابق معلوم است که معاویه امام
 واجب الاطاعت ایشان است و ابن حجر در صواعق و در رساله تطهیر اللسان که در فضایل معاویه نوشته میگوید
 که بعد از صلح امام حسن معاویه امام عادل شد و مصیب قبل از او باغی بود ولی عادل بود امام نبود و جنگ با امیر المؤمنین
 و امام حسن که امام بر حق بودند بخطای در اجتهاد واقع شده ولی بعد از او دیگر سگی در امامت و لزوم طاعت
 او نیست و سیوطی در اولیات معاویه نوشته که اول کسیست که پسرش را خلیفه و ولیعهد کرد و اما قهر و غلبه
 معلوم است چه هر کس با او جنگی کرد مقتول و مغلوب شد و بر فرض که یزید را فاسق بدانند منافاتی
 با امامت او ندارد چنانچه از شارح مقاصد شنیدیم که امامت بشوکت با فساد و جهل منافاتی ندارد
 یعنی در صورتیکه از اول باشد و در صورتیکه طاری باشد بهیچیک از طرق خلافت منافاتی نیست چه در اجاب
 ایشان که در صحیحین مروی شده است بر لزوم طاعت و وجوب متابعت سلطان و منع از تفریق کلمه
 است و خروج از امر خلیفه زمان اگر چه ظالم باشد بیش از اندازه است چنانچه در خبر از بخاری و مسلم
 خواهی شنید و شارح عقاید نسفیه در ذیل عبارت مصنف که میگوید و لا یعزل الامام بالفسق و الجور
 بعد از تفسیر فسق بخروج از طاعت خدای و جور بظلم بر عباد است گفته لانه قد ظهر الفسق و انقشر
 الجود من الائمة و الامراء بعد الخلفاء الراشدين و السلف كانوا یقصدون لهم و یقیمون
 الجمع و الاعیاد و لا یرون الخروج علیهم و لان العصاة لیست شرطا لامامة ابتداء فبقاء
 اولی تمام شد کلام او بعینه بلکه از جامع الرموز نقل شده که سلطانیه که واجب الاطاعت است آن والی
 که بالای مرتبه او والی دیگری نیست چه عادل باشد چه جائر و بعضی گفته اند البت شرط است
 و اطلاق ادله و وجوب متابعت سلطان مشربانیت که اسلام بهم شرط نباشد انتهی
 بنا بر این آنکه کفر یزید را هم مقرر نموده اند باید قایل بامامت او باشند و از جمله شواهد
 این دعوی آنست که خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه است یعنی عبد الله
 عمر طاعت او را لازم دانسته و نقض بیعت او را حرام نموده چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم از نافع
 نقل شده و عبارت مسلم آنست که در باب امر بمرزوم جماعت بسند خود از نافع نقل میکند جاء عبد الله
 بن عمر الی عبد الله بن مطیع حین کان من امر الحرة ما کان من زمن یزید بن معاویه فقال اطرحوا

لا بی عبد الرحمن و سادہ فقال انی لہ اناک لأجل انک سمعت رسول الله یقول
 من خلع یداً من طاعة لقی الله بوم القیمة لاجتہ له ومن مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتہ
 جاہلیہ محصل آنکہ چون عبد بن مطیع عازم خروج بریزید شد بعد از واقعه حرة عبد العزیز بروی وارو شد او
 بفرمود تا سادہ بر ابن عمر طرح کنند ابن عمر گفت من نیادم کہ بشنیم بلکہ آمدہ ام کہ حدیثی از رسول خدای شنیدہ ام
 بتوبیوم شنیدم از رسول خدای کہ فرمود ہر کس خلع ید از طاعت اہم کند خدای را روز قیامت بی حجتی ملامت
 کند و ہر کہ بپیر و درگرویش بیعتی نباشد ہر کجا بیعت مرده و بد و طریق دیگر از نافع روایت کردہ وہم بطریق دیگر
 از زید بن اسلم از پدرش معنای حدیث نافع را از ابن عمر روایت کردہ و لفظ صحیح بخاری کہ اصح الکتب
 عندہم بعد کتاب الباریست چنین است لما خلع اهل المدینہ یزید بن معاویہ جمع ابن عمر ششم و ولدہ
 فقال انی سمعت النبی یقول ینصب لکل غادر لواء بوم القیمة وانا قد باعنا هذا الرجل علی بیعة
 ورسولہ انی لا اعلم عذرا اعظم من ان ینایع رجل علی بیعة الله ورسولہ ثم ینصب لہ القتال وانی
 لا اعلم احدا منکم خلعه و لا بایعه فی هذا الامر الا کانت الفصل بنی و بدینہ انتہی حکایتہ عن شہادۃ
 الصمصام القا طع للسید المؤید السید محمد ولد السید الفاضل النضر السید دلدار علی القضا
 قدس سرہما و نسخۃ البخاری حاضرة عندی الا ان ضیق المجال غا و فی عن المراجعة الیہا و لا باس
 بعد وثاقہ لناقل لا سہما مثل هذا الفاضل و ظاہر کلام جماعتی از علمای این طایفہ است کہ یزید از خلفای
 منصوص رسول خداست و اجمال و چنانکہ متواتر در کتب فریقین بر وجہ تسلیم نقل شدہ کہ ابن امیر
 دوازده امیر یا خلیفہ یا امام است کہ ہمہ از قریشند و لفظ بخاری و مسلم مشترک موافق نقل سیدوطی چنین است
 لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواہم علیہ اثنی عشر خلیفۃ کلہم من قریش و در صحیح مسلم
 لا یزال امر الناس ما ضیا ما ولہم اثنا عشر رجلا و ہم مسلم روایت کردہ ان هذا الامر لا ینقضی
 حتی یمضی لہ فیہم اثنی عشر خلیفۃ و ہم مسلم حدیث آوردہ لا یزال الاسلام عزیزا منیعنا الی اثنی عشر
 خلیفۃ و در تاریخ الخلفاء از احمد نقل کردہ لا یزال الامر ما ضیا و ہم از نقل کردہ لا یزال هذا الامر ما ضیا
 و از زہرہ نقل کردہ لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفۃ کلہم من قریش و با تعبیرات مختلفہ
 این حدیث را نقل کردہ اند بلکہ دعوی توأتر شدہ و ابن حاد یث دلیل حقیقت مذہب شیعی است و دوازده
 نفری کہ لابن خلافت عظمی و زعامت کبری باشند جز این دوازده نفر کہ امامیہ قایلند کسی دیگر نبودہ بلکہ
 اخبار باین عدد کہ از مغیبات است دلیل حقیقت و ثبوت نبوت خاتم الانبیاست و در طریق شیعی امامیہ
 ضاعفہ لہا قدر؛ تصریح باسم و نسب ایشان از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ اجمالا بایضا فی فوق حد توأتر نقل شدہ

و کتاب کفایۃ الشریح اقدم علی بن محمد انحرار القمی الرازی کہ تا بحال در امامت از انجمن کتابی تصنیف بخوبی او
 نشدہ دلیل واضح و برہان قاطع ایند عاست بلکہ از اخبار اہل سنت تصریح باسمی شریفہ و القاب کریمہ
 ایشان در زیادہ تصد حدیث شدہ ولی با وجود این علمای سنت در جیص بعض تاویل و ضیق حاق توجیہ افتادہ
 محض حفظ اصول و تشدید قواعد باطلہ مذہب خود ترزم شدہ اند کہ این عدد و دوازده نفر از خلفای خود
 بیرون میاورند و درین باب وجہی گفتہ اند کہ در غالب آنها یزید مذکور است از انجمن و تاریخ الخلفاء و غیرہ
 از قاضی عیاض نقل کردہ و از ابن حجر عسقلانی مقدم صاحب تقریب فتح الباری روایت کردہ کہ
 ویراستہ ششم و محصل کلام او اینست کہ مراد دوازده نفرند کہ امت بر ایشان اجتماع کند و نہاد بیعت
 ایشان شوند و آنها ابو بکر و عمر و عثمان و علی بلکہ قبل از وقوع حکیم کہ معاویہ خود را خلیفہ نام کند است
 آنکہ مردم مجتمع شدند بر معاویہ بعد از صلح امام حسن علیہ السلام بعد از مجمع شدند بر یزید و غنیمت شد بر یزید
 امری و بعد از مرگ یزید اختلاف باقی ماند تا مجمع شدند بر عبد الملک مروان بعد از اجتماع کردند بر
 چهار پسر او و سید و سلیمان و یزید و ہشام و مابین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز متحمل شد پس انجنت
 ہشت نفرند بعد از خلفای اربعہ و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است کہ مردم بروی مجمع شدند
 تا چہار سال آنکہ برخواستند و آغاز فتنہ کردند و ویرا کشند و بعد از اجتماع نام بر کسی نشد و ازین کلام
 معلوم شد کہ یزید از خلفای منصوصہ انحلاف است و عجب است از انجمن امت کہ معاویہ بن یزید و عمر بن
 عبد العزیز را کہ ہر دو را امام عادل شمرند اند در شمار نیاوردہ اند بلی ممکن است کہ گناہ معاویہ بن یزید آن
 باشد کہ اعتراف بظلم پدر و جد خود کرد و چنانچہ ابن حجر در صواعق گفتہ و من حیث لا یشرع اعتراف بحقیقت طریقیہ
 امامیہ نمودہ است . حیث قال و من صلاحہ الظاہر انہ لما ولی صعد المنبر فقال ان هذا الخلاف جمل
 وان جدی معاویہ نازع الامر اھلہ و من هو احق بہ منہ علی بن ابیطالب و مرکب بکم ما تعلمون
 حتی انتہ منیتہ فصار فی قبرہ دھینا بذنوبہ ثم قلدا بی الامر و کان غیر اھل لہ و نازع ابن نبیہ
 رسول الله فقصف عمرہ و ابتر عقبہ و صار فی قبرہ دھینا بذنوبہ ثم بکی وقال ان من اعظم
 الامور علنا بسوء مصرعہ و بئس منقلبہ و قد قتل عمرۃ رسول الله و اباح الحرم و خوب الکعبہ
 و لم اذق حلاوة الخلاف فلا اتقلد بمرادہا فشا نکمر امرکم و الله انکانت الدنيا خرا فقد نلنا
 منها حظا و لن کانت شررا کفی ذنبہا یوسفیان ما اصابوا منها ثم تغیب فی منزلہ حتی مات
 بعد اربعین ہو ما انتہی ما فی الصواعق و فیہ شہادۃ واضحۃ لما ادعیناہ فی حال یزید و معاویہ
 و امام عمر بن عبد العزیز گناہ او ترک سب امیر المؤمنین علیہ السلام است کہ او را از خلفای دوازده گانہ شمرند

و بعض دیگر شاعت این عمل منت شده ترقیب خلافت را بر وجهی دادند که ولید فاسق را که سابقا بحالات او اشاره فرشته خارج داشته اند و بجای او مروان ملعون را ذکر کرده اند و گفته اند بعد از خلفای اربعه امر منتقل بمعویه شد بصلح امام حسن علیه السلام بعد از یزید و بعد از معویه بن یزید انگاه خلافت عبد الله بن زبیر و مروان واقع شد و امر بر مروان منتقل شد بعد از عبد الملک بعد از ولید بن عبد الملک از آن پس سلیمان بعد از عمر بن عبد العزيز بود که خاتمه خلفای اثنی عشر شد و این کلام هم از ابن حبان در شرح صحیح خود روایت شده با جمله هر دو تاویل تفسار کند در اینکه یزید را امام بدانند و همچنین خبر متواتر من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة که در صحاح اخبار ایشان و در کتب کلامیه فریقین همه جا ذکر شده بر طریق اثنی عشر لیل امامت یزید است چه در زمان یزید اسباب امامت از برای او مهیا بود از اجماع و نص برای دیگران پس باید او امام زمان باشد و احتمالی که بعضی متاخرین ایشان ادا کرده اند که مراد از امام زمان قرآنست صحیف است چه ظاهر لفظ تعدد است علاوه بر اینکه حدیث ابن عمر که سابقا گذشت صحیح است و در معنی که هر زمان را امامی لازم است و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن عمر شبانه بر ججاج وارد شدند تا او برای عبد الملک بیعت کند که مبادا یک شب بی امام باشد بجهت اینکه از پیغمبر روایت کرده بود من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و البته اگر عبد الملک امام باشد مانعی از امامت یزید نیست باجمعه قضیه قواعد و لوازم اصول این طایفه صحت امامت یزید است بلکه اخبار دیگر در فضایل یزید است که در اینجا نیز بجا نیست و او را امام مقتضی الطاعة دانستند و خروج بر او را بانی بشمارند و موجب تحقیق قتل بدانند چنانچه بعضی علمای ایشان تصریح باین لازم کرده است عبد الممنون بعد از او در ساله منع لعن یزید میگوید موافق نقل ابن جریر در ساله رد بر او ذهب قوم الی ان الحسین کان خارجیا و عبد الله شرفاوی در تحفة الناظرین همین ولی مصر من الولاية و السلاطین بعد از اینکه در احوال حضرت امام حسن علیه السلام گفته که یزید بن معویه و سیه سنی کرد و نزدیک یکی از زنان وی فرستاد که او را مسموم کرد و چهل روز بیمار بود و در راهی فانی فرمود و احوال یزید میگوید و فی مدة خلافة امرسل الی الحسین رضی الله عنه وقتله لكونه اشد من البيعة له الی ان قال ولا يجوز لعنه علی الراجح انه یبایع الی انکه اعتراف کرده که قاتل حسین علیه السلام لعن را جایز نمیداند و اشاره بقتل سید شهاد کرده و گفته بجهت اشاع از بیعت او بوده پس لامحاله صحیح بود و از محیی الدین عربی کلامی در صواعق نقل شده که تصریح بجمع آنچه گفته ایم بر سبیل اجمال کرده و عبارتة بکذا لم یقتل یزید الحسین الا بسیف جده ای محسب اعتقاد الباطل انه الخليفة والحسین باع علیه

و البیعة سبقت یزید و یکفی فیها بعض اهل الحل والعقد و بیعتی که لان کثیرین اقدموا علیه باحتیاجا لها هذا مع عدم النظر الی استخلاصا بیه له اما مع النظر لدلالتشترط موافقة احد من اهل الحل والعقد علی ذلك لانه یبایع بالفاظه عجب است از جماعتی از شیعیان که بعد از شنیدن اینگونه کلمات اظهار میل و هواخواهی با غالی و محیی الدین میکنند بجان اینکه این طایفه از ارباب معارفند یا للعجب محبت تصوف در عروق ایشان بیش از محبت شیخ راسخ کرده آخر اگر بنا شد صوفی بهم باشند بجانب صوفیه و عوفای شیعه مایل باشند چه حاجت که با اعدای اهل بیت که از معدن علم اعراض کرده اند مثل حسن بصری و محمد غزالی و محیی الدین عربی بگردند بی اگر دعوی توبه رجوع کنند ازین شغف فارغند چنانچه ظاهر اینست که باین ملاحظه توجیه کلمات علمیه ایشانرا متصدی میشوند و در این مکان مسبقا قد غالباً در غالب موارد به بیات سید محقق شهید ثالث ولی عذر آنجناب مذکور شد و الله العالم و علی الجمله این حجر ازین استدلال که فی تحقیقه بر مذہب ایشان اشکال است خواسته تفصیلی کند گفته که حرمت خروج بر امام جائز بعد از انعقاد اجماع است و این اجماع در ان زمان بنوده و اجتهاد حسین مقتضی خروج شده پس سببی خروج کرده و ما قبل ازین اشاره کردیم و دو حدیث از بخاری و مسلم که از ابن عمر روایت کرده اند بشهادت آوردیم که خروج بر امام جائز و خلع ید از طاعت او بهر حال حرام است و اخبار کثیره غیر ازین در طریق ایشان وارد است و این دست و پا بجائی نمیرسد و ابن جوزی مدلیسی غریب کرده و رنگی نواز خیانت در مذہب خود ریخته در ساله رد مانع لعن یزید چه گفته است که اجماع منعقد شده است بر وجوب وجود امام چه انتظام امر دین منوط بوجود او است و امام را شروط و صفاتی چند است و اینجکه در حسین بن و فقهاء گفته اند جایز نیست ولایت مفضول بر فاضل مگر اینکه مانعی از قبیل خوف یا عدم علم بسیار باشد قال و یدل علی تقدیم الافضل ان فی الصحیحین من حدیث عمران ابابکر يوم السقیفه اخذ بید عمر و بید ابی عبیده بن الجراح و قال قد رضیت لکم احد هذین الرجلین فبايعوا ایهما شئتم قال عمر کان والله ان اقدم فبضرب عنقی لا یقربنی ذلک انما احبالی من ان تامر علی قوم فیهما ابوبکر هذ احديث متفق علی صحته و لما ولی ابوبکر عمر دخل علیه جماعة فقالوا ما انت قائل لربك اذا سئلك عن استخلافك عمر قد ترى غلظة فقال ابوبکر اجلسونی با الله تحووا اقول اللهم استخلفت خیر اهلک فی الصحیح ان عمر لما جعل الخلافة شورى فی سینه قال لیس له ان یسأل من الامر شیئ و قد کان ابن عمر خیر من الف مثل یزید انکاه میگوید چون ثابت شد که صحابا طلب فضلند و او را خیرند آیا کسی شک میکند که حسین احق بخلافت بود از یزید نه چنین است بلکه آنها که رتبه ایشان فرود رتبه او است

چون عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و عبد الله بن عباس جای شک نیستند چه
همه اینجاست حسب و نسب و کفایت و علم و افراد و یزید هیچ چه نزدیک مرتبه ایشان نیست
پس آنچه وجه مستحق تقدیم است تمام شد کلام ابن جوزی بعد از حذف آنچه ربط تمام بمقصود داشت و فعل
و فساد این کلام ظاهر است چه اگر مدار خلافت بر افضلیت باشد خلافت خلفای ائمه البته باطل خواهد
چون هیچ عاقل شک نکند که بشری بعد از رسول خدای در حسب و نسب علم و شجاعت و سماحت
و عقل و رفق و تصلب فی ذات الله و جهاد و سابقه در اسلام و سایر فضایل که نزد کافه عقلا فضل است
یا باعتبار اسلام فضل شده همسنگ امیر المؤمنین نیست و از جهت علماء اشاعه انکار و جوب تقدیم فاضل
کرده اند و این نسبت بفقها مطلقا باطل است و استدلال کرده اند بر عدم اعتبار افضلیت بقصه شوری
چه بالقطع بعض از آنها افضل از بعض بوده اند و او همه را در معرض امامت در آورده پس چگونه ابن جوزی این
قصه را شاهد تقدیم افضل میگرد و افضلیت امیر المؤمنین فی الجملة باید مسلم باشد چنانچه ملا سعد در شرح عقاید
میگوید و الاضافه انه ان ارید بالافضلیة کثرة الصواب فالتوقف حجة وان ارید کثرة ما یعدل
ذو العقول من الفضائل فلا حجة له و قال بعض المحققین من اعیانهم المتأخرین ای فلا حجة
للتوقف بل یجب ان یجزم بافضلیة علی کسر الله وجهه اذ قد تواتر فی حقه ما یدل علی عو م مناه
و وفور فضائله و انصافه بالکمالات و اختصاصه بالکرامات هذا هو المفهوم من سوق
الکلام و لهذا قيل فيه رائحة الرض لکنه فیه بلا مرید اذ اکثر فی فضایل علی و کماله العلیه
تواتر النقل فیه معنی محبت لا یمکن لاحدا نکاره و لو کان هذا رفضا و ترکا للسنة لم یوجد
من اهل الروایة و الدرایة سنی اصلا فایاک و التعصب فی الدین و التجنب عن الحق و البقیة
و بالجمله بر فرض تسلیم لزوم افضلیت تقدیم مفضل حکمة او مانع جاز است چنانچه افضلیت بغداد و بصره قائم
و در خطبه شرح پنج البلاغه اشاره کرده که الحمد لله الذی قدم المفضل لمصلحة اقتضاها الحکمة
کفنه و از کجا که آن مانع در اینجا موجود نبوده چه البته اگر مردم بیعت با سید الشهدا میکردند و امر بر او متقل
و مستقر میشد آن حضرت ثبات امامت برادر و پدر خود میکرد و دین اهل سنت بر باد میرفت و هیچ انبی
اقوی ازین نیست چنانچه ابن ابی اسحق از یکی از علمای اهل سنت نقل میکند و میگوید پرسیدم از او که چرا
ابو بکر دعوی فاطمه را در باره فدک قبول نکرد گفت اگر قبول میکرد فردا دست پسرهای خود را میکرد
و می آمد در مسجد دعوی خلافت شوهر خودش میکرد و آن شهود هم اقامه شهادت میکردند تا چار بود تصدیق
کند و خود ابن ابی اسحق میگوید این وجه قبیحی است و الحق راست گفته و خوب فهمیده علاوه بر همه صرف

افضلیت سببا امامت نیست بلکه محتاج است که یکی از اسباب شمه متحقق شود تا افضل صاحب امامت شود
و در باره سید الشهدا با عقاد سنیا ن نص موجود است نه بیعت نه شوکت پس چگونه او امام خواهد بود
بر طریق اهل سنت بلکه امام ایشان همان یزید است و انشاء الله بوم ندعوا کل اناس با ما هم با امام
خود یا ما که غلط شد و بجانب در کات حیم خواهند شافت و قد اخاد مهیار الدلیلی مرضی الله عنه
حیث قال مخاطبا للعرب ما برحت مظلمة دنیا که حتی اضاء کو کتب هاشم نبلم به و کنتم
قبله سر اموت فی صلوع کائنات ثم قضی مسلما من ربه فلم تکن من علم کره لبنا له
ثقتوا عهوده فی اهلهم و جزتم عن سنن المراسم و قد شهدتم مقتل ابن عمه خیر مصل
بعد و صنائم و ما استحل باغیا اما مکره یزید فی الطف من ابن فاطم و دها الی الیوم الطبا
من دمهم مناسر القشاع سبط ابن جوزی میگوید و یطرق الی هذه الامة العار بولایتیه علیها حق
قال ابو العلاء المعری بشیر بالشار الیها اری الایام تفعل کل نکر فانا انا فی العجائب مستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا و کان علی خلافتکم یزید و مقصود از اینجا الزام اهل سنت است
تخلف از سفینه نجات که متواتر نقل شده مثل اهل بیت کسفینه نوح من کرهنا نخی و من تخلف عنها
غرق و همچنین متواتر نقل شده که پیغمبر فرمود انی فادک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
کتاب الله و عمرتی و ایشان دعوی شک بعثت و رکوب سفینه نوح میکنند و اصولی تمسک کرده اند که
مقتضی است که یزید که بروایات ایشان دو جگر کوشه بتول و دو ریحانه رسول را یکی بسم جده و دیگری را
بتبع شمر گشت امام واجب الطاعة باشد چنانچه خلیفه زاده محترم ایشان که نادر صحابه بوده با عقاد و شان طریف
شد با امامت او و با اینکه بیعت با امیر المؤمنین نکرده بود چنانچه از استیعاب بن عبد البر نقل شده مشبث
به بیعت یزید و بیعت عبد الملک شد و چون صحابی است و بحکم اصحابی کالنجوم با هم اقتدایم اهتدایم
اقتدای با و در امامت یزید مایه اهتدایست و این خود دلیل متقل تواند شد پس البته یزید امام سنیا ن است
و خلیفه ایشان الحمد لله الذی جعلنا من المتسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده الطاهیرین و وفقنا
للبرائة من یزید و مستخلفیه المنافقین بل الکافین علیهم منک اللعنة ابد الابدین
ج برایشان با و لغت از تو همیشه روزگارانش ابد چنانچه در صحاح و قاموس و منتهی الارباب
و غیر اینهاست بمعنی دهر است و میگویند ابد ابد مثل دهر و ایل و یوم ایوم و شعر شاعر و موت
ماست و بهر نام صلب و اشباه آنها که بر سبیل مبالغه نفس صفت را موصوف اعتبار میکنند و صفی و دیگر از
جنس و برایشان اثبات نمینند تا دلالت بر تکرار اشمال او بر این وصف داشته باشد و مبالغه

شود و در مقام تأیید میگوید ابد الابدین و دهر الداهرين و ابد الابد و ابد الابد
مثل ارضين و ابد الابد و ابد الدهر و ابد الابد و این الفاظ بمعنی همیشه و مستمر و لا یرتال و
علی الدوام و همواره پیوسته است و ما الفاظ تأیید را که متعارف مستعذب و در السنة قدما مضی
مستعمل است در فقره مناقب البیل و النمارسی لفظ ذکر کرده ایم و این لفظ را از انجمله شریف و ایم و الله علم
و هَذَا یَوْمَ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَیَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِ مَاجِیْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
ج و این روایت که فرحاک شدند آل زیاد و آل مروان بواسطه اینکه حسین علیه السلام را کشتند
فرح بعضی سرور گاهی استعمال میشود و گاه بمعنی بطر چنانچه در کتب لغت از صحاح و قاموس و غیر اینهاست
و مراد به بطر نشاط با غرور است و ازین بابست از الله لا یحب الفرحین چه مطلق فرح غیر محبوب نیست
و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است و انسب بحال آل زیاد و آل مروان معنی ثانی است و سایر
الفاظ زیارت آنچنانچه محتاج بشرح است در فقرات سابقه گذشته و صواب چنانست که در بخاشطری
از اخبار و کلمات طایفه اهل سنت نقل کنیم که دلالت بر فرح آل مروان و آل زیاد دارد و یا فرح خودشان
که حقیقه آل زیاد و آل مروانند و مشمول لعن این زیارت چنانچه بحال درین کتاب جای معلوم رای
صاحب دلائل که روی سخن با ایشان است شده مسعودی علیه الرحمه که از اعظم قدامی علمای شیعه است
چنانچه تامل مطاوی کلمات او در مروج شایده است اگر چه بعضی مواضع از روی تکیه یا ابدای احتمال
یا نقل خبر ضعیف مطالبی که مخالف مذهب حق باشد ذکر فرموده و این معنی سبب اشتباه محقق المعی
آغا محمد علی ولد است و اعظم شده برخلاف کل تصریح بعدم تشیع او فرموده و خصوص کتاب اثبات
الوصیه او که معروفست اگر کسی به بنید جای تردید باقی نماند و در فرست ابو العباس نجاشی مناقب او
مذکور است ولی با وجود این معتد اهل سنت است و هیچ مورخی نیست که بر او اعما و ذکر کرده باشد
از انجمله ابن خلدون در اول جلد مقدمه میگوید و قد دون الناس و اکثر و اجمعوا تواریح الامم
و الدول فی العالم وسط و اول الذین ذهبوا بفضل الشهرة و الامانه المعتره و استغفر غواد و اول
من قبلهم فی صحفهم المتاخه هم قلیلون لا یکادون یجاوزون عدد الا فامل و لا حرکات
العوامل مثل ابن اسحق و الطبری و ابن الجلی و محمد بن عمر الواقعی و سیف بن عمر الاسدی و المسعودی
و غیرهم من المشاهیر المعتبرین عن الجاهلین بانما حفظ نقل از مسعودی در مروج الذهب که مکررا
مستقلا و بتعادل مصر بطبع رسیده و این خود فی نفسه دلیل اعما و است و شرح حالات او در فوات
الوفیات مفصلا مذکور است خارج از صناعت جدل نخواهد شد علاوه بر اینکه ابن ابی الحدید نیز با او

مواظف کرده باجمعه در مروج الذهب میفرماید پسند که روزی حجاج بعید الدین ثانی که مکتب از مردم او که
طایفه از مردم میند بود و در قوم خود شرافتی داشت و در جمیع حروب لازم حجاج و در تحریق کعبه حاضر و حجاج را شیعه
و ناصر بود گفت والله ما کافناک بعد سوگند بخدای که هنوز مکافات تو کرده ایم انگاه کس فرستاد با سماء بن خازم فراری
و خنث را بعد الدین ثانی بر رسم زنا شوی بده قال لا و لا کرامة پس امر کرد تا زبانه بیاورند و گفت
من تزوج مینکنم اسم را لا علاج تزوج کرد از آن پس کس بعید بن قیس همدانی فرستاد که ریش میانه بود که
دخترت را با عید الدین تزوج کن قال و من اود و الله لا ازوجها و لا کرامة گفت شمشیر را بیاورند
سعید گفت بگذار تا با اهل خود مشاورت کنم چون مشاورت کرد اشاره کردند که تزوج کن که مباد این فاسق
را بکشد پس تزوج کرد و دخترش را با و حجاج با عید الدین گفت من خرسید فراره و سید همدان و عظیم
کلمان را در حبس له نکاح تو در آوردم و او در آن نکاحات نبود که این مصاهره و مواصلا کند عید الدین
گفت لا تقبل اصلح الله الامیر فان لنا مناقب ما هی لاحد من العرب حجاج گفت این مناقب که
هیچکس از عرب را با شما در او شری نیست که است عید الدین گفت امیر المؤمنین عثمان و مجلسی از
مجالس ما سب نشد هرگز حجاج گفت هذه والله منقبه بخدای سوگند که این منقبی است عید الدین
گفت و از جماعت مادر حب صفین با امیر المؤمنین معویه هفتاد نفر بودند و با ابوتراب کسی حاضر نبود
جز یک نفر و بحق خدای قسم که ما من میداشتم مردی بود حجاج گفت هذه والله منقبه عید الدین گفت
هیچکس از ما نبوده که زمان ابوتراب بکیر و با تولی او داشته باشد حجاج گفت هذه والله منقبه
عید الدین گفت زنی از ما نبود مگر این که نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر بخرد و چون کشته شد چنان
کرد حجاج گفت و هذه والله منقبه عید الدین گفت هیچکس از ما نبود از پدر خود دانسته باشد که
ابوتراب را شتم و لعن کرده مگر اینکه چنان کرد و گفت من لعن میکنم بزیادت دو پسر او حسن و حسین
و همدان را حجاج گفت و هذه والله منقبه عید الدین گفت و هیچکس از عرب نیست که آنچه ما از
ملاحه و صحاحات داریم داشته باشد و بخندید و عید الدین مردی بود بغایت زشت و سیاه چرده و
آبدر و در سر او عقده بزرگ بود و بان او کج و چشم او احوال مایل انحوله بود و قباچ دیگر در صورت
داشت تا اینجا ترجمه کلام مروج الذهب بود و این فقرات که از مناقب شمرده همه جامی عجب است
و همین مناقب را علمای سنت از اسلاف خود بمیراث برده اند و عمل بر طبق آنها میکنند چنانچه عید الدین
کیمانی که او را غوث اعظم و سیکل همدانی مینامند در محلی کتاب غنیه که بشما و جمعی از اعلام اهل
سنت از مصنفات او ست آورده قال ما لفظه و قد طعن قوم علی صیام هذا اليوم العظیم و ما

ورود فيه من التعظيم وزعموا انه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين بن علي فيه وقالوا ينبغي ان يكون
المصيبة فيه عامه وانتم تأخذونه يوم فرح وسرور تامرون فيه بالتوسعة على العيال والتنفقة
الكثيرة والصدق على الضعفاء والمساكين وليس هذا من حق الحسين على جماعة المسلمين
وهذا القائل خاطئ ومن هبه بفتح فاسد لان الله اختار لسبط نبية الشهادة في اشرف الايام
واعظما واجلها وادفعها عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكرامة مضافه الى كراماته
وبلغة منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهادة ولو جاز ان يتخذ يوم موته مصيبة
لكان يوم الاثنين اولي بذلك اذ قبض الله فيه نبية وكذلك ابو بكر الصديق قبض فيه وهو
ما روى هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة قال ابو بكر لي يوم توفي النبي قلت يوم الاثنين
قال اني ارجو ان اموت فيه فمات فيه وفقد رسول الله وفقد ابي بكر اعظم من فقد غيره
وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين وفضيلة صومه وانه يعرض فيه وفي يوم الخميس
اعمال العباد وكذلك عاشورا لاتخذ يوم مصيبة ولان يوم عاشورا ان يتخذ يوم مصيبة
ليس باولى من ان يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قد ذكره وفضله من انه يوم نجي الله فيه
الانبياء من اعدائهم واهلك فيه اعدائهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وانه خلق السموات
والارض والاشياء الشريفة وادم وغير ذلك وما اعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل
والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتحصيل السيئات فصام عاشورا مثل بقية الايام الشريفة كالليلة
والجمعة وعرفة وغيرها ثم لو جاز ان يتخذ هذا اليوم يوم مصيبة لاتخذ نزل الصلابة والتابعون
لانهم اقرب اليه منا واخص به منا انتهى كلام الناصب لدعي ومحصل سخن او اينست كه شيان كه
ايراد ميكنند براي سنت كه چه روز عاشورا روز فرح وسرور در كرده سخن واهي وكلام باطل ميگويند
چه روز عاشورا روزيست مبارك وميمون كه خدای عزوجل اختيار كرده از روزا براي شهادت فرزند پيغمبر
خود تا بر كرامت او بيزايد و اگر روز قتل حسين مصيبت بودي بايستي كه روز دوشنبه كه وفات پيغمبر و
ابوبكر در او شده و هر دو اعظم از اويند نيز روز مصيبت باشد باينكه صوم او مستحب است وعرض
اعمال در آن روز و روز پنجشنبه ميشود بلكه روز عاشورا شايسته است كه روز فرحت وسرور باشد بجهت بركت
مخصوصه بآن روز بمثل خلق سموات وارض و خلق آدم و نجات انبيا و ملاك اعداي خدا و او مثل فرعون
و قومش و بجهت استحباب صوم او و كثرت فضائل صيام در او و اگر اين روز مصيبت بودي بر صحابه
و تابعين با كمال قرب و شدت اختصاص ايشان مشتبه ميشد و بچسب از ايشان چنين نكرده اين خلاصه



كلام اين شيخ خدا و رسول است و اين كلام در ظهور فساد و شاعت اگر چه پنهان است كه بيش مسلم مستديني
شك در بطلان او ندارد و آنچه ما بجا درين شرح ياد كرده ايم كافي در ابطال او است محض اتمام
حجت و از احوال علت در اين مقام اجمال متعرض اوميشويم اما اينكه گفته روزيست مبارك كه خدايتعال
او را براي قتل سبط نبی خود اختيار فرموده تدليسي است كه عوام را فریب میدهد و الا برهوشمند
حقيقت شناس حال او معلوم است و بچسب كجاست كه شرافت روز سبب قتل پيغمبر ان و ابناء
ايشان در او باشد و همه كس آن روز را كه پدر يا مادر يا فرزند يا برادر يا خویشاوند يا دوست يا
ايشان در او رفته باشد البته بخش شمارند و باو شام و نظير ميكنند و اين مطلب محتاج ببرانديست
و اما اينكه گفته چنين بود بايد روز دوشنبه روز نجي باشد اولافرقت بين اينكه روز رسالي كيد فعه باشد
چون عاشورا و ايشاه او يا در هر هفته باشد مثل دوشنبه و نقض صحيح نيست و از نجيست روزيست
و هشتم صفر كه وفات سيد ابياست نزد شيان عزاي اعظم است و از جمع آن آداب كه روز
عاشورا دارند آن روز را دقيقه فرو گذاشت ميكنند و ثانياً روز دوشنبه هم بخش است و در اخبار اهل
او را يوم بني امية شمرده اند و او روز مصيبت مسلمين است و احترامی براي او نرود ما نيست و
اخبار اعداي ايشان حجت نيست چه همه كذب و جعل و افتراء است و بخاري كه كتاب او را صحيح
الكتب ميدانند كذب بريده بوده چنانچه حالت اسانيد ايشان تفصيل در كتاب استقصاء الحقايق
سيد جليل معاصر مولوي مير حامد حسين نور الله ضريحه معلوم شده است اگر ما استدلال باخبار ايشان
كنيم براي الزام خود ايشان است و الزام شيعه با آنها بيرون طريقه صواب است و اما موت اولي سبب
بركت و مين است نه موجب شامت و نحو است مگر بلا حظه آن باشد كه فظ غليظ القلب بجاي او
نشسته و مردم كالمستحجر من الوضوء بالناسه و اينها حقه البته بخش ميشوم است و اما اينكه گفته اگر
عاشورا روز سرور باشد اولاست بجهت بركت آن روز سابقا دانستي كه وقوع اين وقايع در او محض
كذب عين افتراء و از جمله موضوعات نواصب است و اما اينكه گفته صوم در او مستحب است سابقا
معلوم شد كه صوم او مردود بين كفو و حرام و مكروه است و اما اينكه صحابه و تابعين او را يوم مصيبت
قرار دادند مخدوش است باينكه مراد قبل از وقوع است يا بعد از وقوع قتل سيد الشهداء است
از محل كلام خارج است چه آن وقت بحسب ظاهر روز غزا نبود و اگر بعد از قتل است مراد از صحابه و
تابعين اتباع يزيدي و معاوية اند يا اتباع اهل بيت اگر طائفة اول مراد فعل ايشان حجت نيست و اگر
طائفة ثاني مراد نسبت با ايشان دروغ است چه ايشان اين روز را از اول روز مصيبت قرار دادند

اگر چه بجهت موانع در بعض اوقات ممکن از اظهار نشوند و قدامت بعض النواصب هو این کینا فی الاعتقاد
عن الاکتال یوم عاشورا حیث قال ولایم لام فی اکتال یوم استباحه آدم الحسین وقلت عینی
احق عصوا لیس فیہ السواد عینی فانه اعترف بذلك واجاد فی شعره المشعل علی زند قته
فی تزیینہ فی عیون القاصین وکانہ وحی الیہ من الشیاطین واین حجر کی در کتاب صواعق
حکایت کلام جماعتی از این طایفه کرده و بعضی از اخبار که بر بدیع خود متک با نه کرده اند ذکر نموده و از
عجائب آنکه با آن صلابت حجریه که از طبیعت بشریه بیرونش برده اعتراف بفساد و ضعف در آن
آنها کرده اگر چه بر شیعه هم بجهت اقامه عزای جناب سید شهادت و قیام بوظایف نوحه و کریه طعن
میزند و ما با استدلال بر کات فاسد ال عیالیه السلام نشان داد در ذیل شرح این فقره دفع شبهات و ابطال
طریقات او خواهیم کرد و اینک ما محصل کلام را در اینجا میگویم خلاصه سخن او آنست که سبب او کسی در روز
عاشورا مشغول بیدع روافض شود از ندبه و نیاچه و حزن که این کار از اخلاق اهل ایمان نیست والا
روز وفات پیغمبر اولی واجب بود و همچنین سبب او کسی بدع ناصبین و مفضین اهل البیت و جمال که مقابله
فاسد بفساد و بدعت ببدعت و شر بشر میکند اشتغال باید و اظهار فرحت و مسرت کند و او را عید
قرار دهد و اظهار زینت در او نماید با مثال خضاب و اکتال و جامه نو در بر کردن و توسیع نفقات و طبع
اطعمه و جو بیکی بپیر و ن رسم و عادات است با عقدا و اینکه این از سنت است و سنت ترک جمیع
اینهاست چه وارد نشده در بنیاب چیزی که محل اعتقاد باشد و از پاره از آن حدیث پرسیدند که محل غسل
و حنا و طبع خوب و لبس ثوب جدید و اظهار سرور در روز عاشورا چگونه است در جواب گفت
که حدیث صحیحی در بنیاب وارد نشده نه از رسول خدا ای وارد شده و نه از احدی از صحابه و نه متعب
شمرده او را احدی از ائمه مسلمین نه ائمه اربعه که مالک و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل باشند
و نه غیر ایشان و نه روایت شده در کتب معتبره درین مورد خبر صحیحی یا ضعیفی و آنچه گفته شده که هر که شتر
بکشد در روز عاشورا تا آخر سال چشم درون کشد و هر که غسل کند تا آخر سال بیمار نکند و هر که توسعه
کند بر عیال خود از روز خدای در تمام سال بر او وسعت دهد و امثال او مثل اخبار وارده در فضل صلوة
در روز عاشورا و اینکه توبه آدم و قرار سفینه نوح بر جودی و نجات ابراهیم از آتش و فد کردن
و بیج اند بگو سفند و رد یوسف بر یعقوب در او بود چه همه این اخبار دروغند جز حدیث توسعه
لکن در سند او کسی است که در حق او کفوفی شده و این کرده یعنی نواصب او را عید قرار میدهند
و اینجا عت یعنی روافض او را ماتم و غوا میگویند و هر دو طایفه مخطی و مخالف سنتند چنین گفته است

بعض حافظان حدیث مراد او از اول سوال است تا اینجا و حاکم تصریح کرده باینکه اکتال روز عاشورا بدعتی است
با اینکه خود روایت کرده انحراف که من اکتال بالامثله یوم عاشورا لدرت و عینه ابد الکن گفته که این حدیث
منکر است و از اینجا بن جوی او را در موضوعات ذکر کرده و اختصاص داده وضع او را بطریقیکه حاکم
نقل کرده و بعضی حفاظ گفته اند از غیران طریق یعنی به طریق که نقل شده موضوع است و مجد لغوی یعنی
صاحب قاموس از حاکم روایت کرده که جمیع احادیث وارده در فضل او با عدای اخبار صوم و احادیث
فضل صلوة و اتفاق و خضاب و ادیان و اکتال و طبع خوب جمیع این اخبار موضوع و مفسری است
و این قیم نیز تصریح باین کرده چه گفته حدیث الاکتال بالامثله ان و التظلم یوم عاشورا من وضع
الکذابین و الکلام فمین خص یوم عاشورا بالکحل تمام شد آنچه از کلام ابن حجر میجو است تم نقل کنم و
درین کلام موضوعیست که برای مطالب مذکوره بحث است یکی اینکه در شرح فقره سابقه کفیم علمای اهل
سنت اخباری افتر کرده اند در فضایل عاشورا و او جمله این اخبار را ذکر کرده بود و دوم آنکه کفیم
که آنها مجمل و مختلط وضع شده و خود شناسات داد و از بعض حفاظ و ابن قیم و حاکم و ابن جوزی
و مجد لغوی و بعض ائمه حدیث نیز اعتراف بکذب آنها را نقل کردیم آنکه اعتراف کرد که این امور
بدعتند چهارم اینکه اعتراف کرده که آنها که این اعمال میکنند از نواصب هستند و علینا اکثر اهل
سنت بلکه جمیع جز طایفه که معاشرت اهل حق گرفتار شده اند و فی حقیقه بجهت تقیه عاشا میکنند نواصبند
چه در غالب بلاد ایشان این اعمال مرسوم است و حالت اهل که مدینه مشهور و حاجیان شده و بمع
سایرین رسیده مثل حالات اهل که بعد از اهل مدینه انصب خلق الله اند و در ایام اقامت بده
شریفه سامرا چندان از غرائب حالات اینجا عت مشاهده شده که گفتنی و نوشتنی نیست از آن جمله
در همین سال در روز عاشورا بنیاد عیش و عرس گذاشتند و شب یازدهم عروس را بخانه داماد
بردند علی ایچک تمین و تبرک اهل سنت بر روز عاشورا خود امر بیت طشت از نام افتاده و پرده از
روی رفته که قابل انکار نیست و همین قدر در اثبات بلاء و ضلال ایشان پس که با او امر تبلیغ
و تاکیدات شدید در محبت اهل بیت که مودت ایشان اجر رسالت است و لزوم متک
با ایشان و وجوب امتداد با ایشان مسلم فریقین است از این سفینه نجات تکلف کردند که روز قتل و
نهب و سرایشان از اعیان و شمرند و سر کشیدن و خوشبو کردن و جانه نو پوشیدن و روغن مالیدن
و سایر لوازم عید را سنت شمرند و با نیجه خود را اهل سنت نام کردند که سنت یزید و آل مروان
رفتار مینمایند که مسلمانان از اینست که ایشان دارند و ای اگر از پس امروز بود فردائی و قد اجاد

ابو الحسین الحجازی ثقلی قوله وبعود عاشورا بدین گونی روزه الحسین ثقلی له بعد - یا لیت عهدنا
 فیه قد کملت - لثمانیة لم تخل من رمد - وهدایه لمرقة خضبت - مقطوعة من دند هیا
 بیدی - اما وقد قتل الحسین به - قابو الحسین احق بالکد - واینها صدق ف بود
 سید الساجدین علیه السلام است در خطبه که بعد از ورود مدینه قرائت کردند که در ضمن او فرمود اگر پیغمبر
 وصیت میکرد بایشان در ظلم و ایدایی ما چنانچه وصیت در محبت و نصرت ما کردیش ازین نیست و استند کرد
 فلن الله اولهم و آخرهم **تذییل** آنچه متعارفت بجهاند در بلاد شیعه از اقامه عزیه و اجتماع
 در مجالس و نشر اعلام و نصب خیام و تشبیه و تمثیل بیت و قایع عاشورا و در بعض بلاد بپوشیدن از تمثیل
 ضریح مقدس و غیر ذلک از قبیل لبس جامهای سیاه و تعطیل اسواق در روز عاشورا و اقامه فادون
 دسته و لطمه و نوحه و آنچه از این قبیل است جمیع اینها مشروع است و راجع در شریعت مطهره و
 دلیل بر عموم ایندعی بر دو طریقه اول بر مسلک علماء امامیه و ثقه اهل البیت علیهم السلام
 و اینمطلب اگر چه بر اصول ما محتاج بدلیل نیست از غایت وضوح ولی ما اشاره اجمالی به بعض موارد
 استنباه میکنیم در ضمن اقامه دلیل بر عموم بدانکه اخبار متواتره وارد شده در استحباب بکا بر سید الشهداء
 علیه السلام و تذکر مصاب او و ابکاء بلکه تباهی یعنی گریه بر خود بستن و بخت طهارت ب صورت بالی در
 آمدن چنانکه بعض قاصدین توهم کرده اند که مراد ریایی در گریه است چه بالضرورة بکا بر سید الشهداء
 عبادت است و ریاء و عبادت مثل قیاس در ادله و ربا در معاملات هیچ چه جایز نیست و علاوه
 بر این اخبار کثیره وارد است در احای امر الله علیهم السلام و فضل جلوس در مجلسیکه احای امر ایشان در آن مجلس مشهور
 و همچنین در اخبار متعدده وارد شده که خرنج بر همه چیز کرده است جز خرنج بر سید الشهداء و در اخبار وارد شده که آیام شورا
 ایام مصیبت و خرنج ابیت است و هم وارو شده که بخنن با محزون شود و بسرو و مسرور
 و حث بر تجدید عزای آن امام غریب و اقامه مراسم عزاداری نیز وارو شده و بجز لطمه خود و
 و شق ثیاب هم آمده و ازین اخبار بعموم و خصوص جواز همه این افعال مذکوره و استحباب و رجحان
 اینها معلوم میشود یا بالا صاله یا از باب مقدمه و توضیح اینمطلب بر رعایت اختصار بنقل بعض احادیث
 این باب تطبیق اجمالی بر امور مذکوره است شیخ صدوق در امالی منتهی حضرت رضا علیه السلام
 نقل کرده من تذکر مصائبنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا يوم القیمة
 و من ذکر مصائبنا فبکی و ابکی لم یتبک عبده يوم بیکی العیون و من جلس مجلسا یحیی
 فیه امرنا لم یتبک قلبه يوم تموت القلب و بهین خبر را در عیون نقل کرده از اسحاق فرمود

من ذکر مصائبنا لیکن لفظ او من تذکر مصائبنا است و در امالی شیخ صدوق بن و بهین میرساند
 که صادق آل محمد فرمود کل الحزن و البکاء مکروه سوی الحزن و البکاء علی الحسین و در کمال الزیارة
 بدو سند از صادق آل محمد علیه السلام نقل کرده ما ذکر الحسین بن علی عند ابی عبد الله
 فی يوم قط فرائی ابو عبد الله مبتسم فی ذلک اليوم و اللیل و در قرب الاسناد سند بحضرت
 صادق علیه السلام میرساند که با فضیل بن یسار فرمودی نشیند و حدیث میکنید عرض کرد بلی فدای تو کردم
 قال ان تلك المجالس احبها فاجبوا امرنا یا فضیل فرحم الله من احیا امرنا یا فضیل من ذکرنا
 ذکرنا عنده فخرج من عنده مثل جناح الذی باب غفر الله له ذنوبه و لو کان انت اکثر من ذیل
 البحر و در امالی صدوق رضی الله عنه سند بحضرت رضا علیه السلام میرساند که با ابراهیم بن ابی محمود فرمود
 محرم ماهی بود که اهل جابلیت قائل را در او حرام میکردند و خون ما در او حلال شد و حرمت ما بتک و ذی
 و نساء ما در او بسی شدند و آتش در خیام ما فروخته شد و بغارت برده شد آنچه ما در آنها داشتیم و
 رعایت فقه برای رسول خدا در حق ما حرمتی همان روز قتل حسین مقروح کرد و خون ما را و فرو
 ریخت اشکهای ما را و ذلیل کرد و عزیز ما را در زمین کرب و بلا و بارت و او کرب بلا را تا روز قیامت
 فعلی مثل الحسین فلیسک لنا کون فان البکاء علیه یحط الذنوب لعظام آنکه فرمود
 پدرم چنان بود که هر وقت ماه محرم می آمد با حالت خنده دیده نمیشد و کأبت و خرنج بروی غلبه میکرد
 ماه روز از محرم میکشید چون روز دهم میشد آن روز روز مصیبت و خرنج و بکای او میشد و میفرمود
 هو اليوم الذی قتل فیه الحسین و در امالی نیز سند بحضرت رضا میرساند که هر که در روز عاشورا
 ترک کند سحر در حوائج خود را خدایتعالی حوائج دنیا و آخرت او را قضا کند که روز عاشورا روز مصیبت و
 خرنج و بکای او باشد روز قیامت روز فرح و مسرور او شود و در بهشت بلا فاقه ما قریر العین کرد و
 و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدای برکت نهد در آنچه
 ذخیره کرده و در روز قیامت خسر شود بایزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و در عیون و امالی سند
 بریان بن شیب میرساند که حضرت رضا در ذیل حدیث مفضل فرمود این شیب ان سرک ان تگون
 معنا فی الدجات العلی من الجنان فاحزن لحننا و افرح لفرحنا و علیک بولایتنا فلو ان
 رجلا تولى حجرا کثیره الله معه يوم القیمة و در کمال الزیارة سند بابی هرون مکتوف میرساند که وارد
 شدم بر حضرت صادق فرمود شعری بخوان بامی من در مرثیه حسین من خواندم فرمود نه چنین بلکه چنانچه خودت
 شعری خوانی و چنانچه مرثیه میکنی او را نزد قبرش فانشدند امر علی جدنا الحسین و قل

لا عظمه الزکیه چون گریست ساکت شد فرمود بخوان خواندم ثم قال نردنی فانشدنه یا مریم قومی واذن
مولات وعلی الحسین فاسعدی بیکاک پس بگریست و زنها بگریستند و بهیجان آمدند چون زنان
ساکت شدند فرمود یا اباهرون هر کس ده شعر در مرثیه حسین بخواند بهشت برای اوست و یک یک
کم کرد و تا یکی رسید و فرمود من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی
فله الجنة و هم در کامل الزیاره است که هر سریرا ثواب است جز گریه در باره ما یعنی پنهان کردن هر
ثواب است جز گریه بر ما که اعلان با و بخت عظیم شعار اسلام و حیای مرا انا م مطلوب است و مجلسی علیه الرحمه
احتمال داده که بجای سر شنی باشد و معنی ثواب گذاشتن گریه است که او را ثواب محمد و دینی نیست
و این بغایت بعید است بلکه شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی و حق بهمان معنی اول است که از خود
آن علامه نیز استفاده شده و در ثواب الایمال همین حدیث بتغییر سیری روایت شده و میگوید
فقال انشدنی کما ینشدون یعنی بالرقه و در آخر حدیث میگوید و من ذکر الحسین عنده فخرج
من عبده مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له بدون الجنة و مراد از هر دو
حدیث که فرمودند لا کما تنشدون یا انشدنی کما تنشدون است که علی الطاهر ابو هرون برایت
ادب حضور امام علیه السلام شعر را بی تغییر لحن و اختلاف صوت خواند و حضرت فرمودند بوضع نوحه
گری و بارت چنانچه خودتان میخوانید و در گریه بلند و دفرش مرثیه میکنید بخوان و از غایب است که
مجلسی علیه الرحمه لفظ بالرقه را در بکار فتح ضبط کرده و رقه را حمل کرده بر قرائی چند که در عراق
غربی بغداد و برکنار فرات در وسط دیار ربیعہ واقع شده اند و از این قبیل تصحیفات لفظه معنویه
در بیانات بکار که واقع شده موجب ظن است که این بیانات از خود آن محدث تخریر و فاقد بصیرت باشد
چه پای آن علامه عالم مقام صد مرتبه بالاتر از است که اینگونه اشتباه واضح و خطای ظاهر از و صادر شود
والله اعلم و در منتخب شیخ طریحی رحمه الله در سلا حدیث شده که چون پیغمبر خدا و با فاطمه که حسین در وقت بود
من و تو و پدر و برادر او شنیدند شوق عرض کرد پس که گریه میکنند بر او و منم با فاطمه غمنا می شود فرمود
ای فاطمه زمان امت من بر زمان اہل بیت من گریه نکنند و مردان امت بر مردان و تجزید میکنند عوار اہل
جیل بعد جیل و در کافی و تهذیب سند بصادق آل محمد میرساند که فرمود پدرم ابو جعفر فرمود و وقف کن
برای من کذا و کذا را برای زمانیکه بر من نباشند در منی ایام منی و در تهذیب سند بحضرت
صادق میرساند که چون خالد بن سید از ان جناب سوال کرد که آدمی بر پدر و مادر و برادر یا قریبی دیگر
شق ثوب کند یا نه فرمود باکی نیست در شق جویب بدستیکه موسی بن عمران بر برادرش هرون شق

از آنجا که منتهی نور الهیه
آنرا در کمال صمیمیت و
عشق می دانند و این است
این یکدست از سید

ثوب کرد و در ذیل حدیث میفرماید و لقد شققنا الجيوب و لطن الحنود و الفاطنات علی الحیزین بن علی علیه السلام و علی مثله تشق الجيوب تلطم الحنود و از انچه شترن و جلالت خاندان عصمت معلوم میشود که امام علیه السلام بفعل دختران علی و فاطمه در روز عاشورا احتجاج میکنند تا دلالت کند بر اینکه در آن حال بهم کاریکه از قانون شرع بیرون باشد نکرده اند و فعل ایشان دلیل جواز است چه در منزل و حی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت و طهارت ارضاع فرموده اند سلام الله علیهم اجمعین و ابن ادریس در سرائر لجبارت ذیل انچه حدیث تعبیر کرده است دلالت بر جواز شق ثوب میکند و از اینجا معلوم میشود که این خبر قطعی الصدور است چه طریقه او در اصول منع حجیت اخبار احاد است چنانچه نزد اباش مشهور است این جمله از اخبار این بابست و در اینها چند عنوان کلی بدست می آید یکی بگا و دیگری ابگا و دیگری احیاء امرائے فیکر چوب اقتدای ایشان در شرح و در بیان و احکام جزئیة چند استفاده مثل استحباب اجتماع و ذکر حدیث و استحباب اجتماع نساء در موضعی که صوت مرد را بجهت تغزیه خوانی بشنوند چنانچه در دو خبر ابو هریر و ابوداود و استحباب ترقیق و تحزین صوت بر وجهیکه موجب تهج بکاء و گرمی غرغاشود و استحباب نیاچه و نذبه زنان بر سید الشهداء چنانچه از خبر کافی و تهذیب معلوم شد چه فرقی بین نذبه از یخت نیست و استحباب لطم خود و و شق چوب بر سید الشهداء و استحباب تجدید عزاء آنجناب و التزام بلوازم او هر ساله و استحباب کایت و حزن در ایام عاشورا و استحباب ترک کسب سعی در جوانی در روز عاشورا و آنچه ازین قبیل احکام است و ضعف اسناد بعضی مضر نیست چه تسامح در ادله سنن از قواعد اجتماعی است علاوه بر اینکه اخبار متعدد و دارای مطابق با اصول مذہب است و شاید قبیح با محلت در هر یک از غنا وین خبری صحیح بدست بیاورد و بکلمه آنچه در نزد شیعه متداول است از اقسام مذکور به بیرون نیست چه انعقاد مجالس روضه خوانی و مجالس شبیه یا مخصوص مشمول نصوص است علاوه بر اینکه ابکاء و احیاء و احتمال نزد که عقد مجالس شبیه جایز نیست چه محل اشکال بعض منکرات است که در او واقع میشود از قبیل غنا و کذب و الا خود لو فی نفسه مانعی ندارد و محقق قمی در اجوبه مسائل خود صریحا حکم بجواز فرموده و قرائت لطیف و لطمه بر صدر که دسته عبارت از دست از حدیث آخر معلوم میشود و جواز او چه فرقی بین لطمه خود و لطمه صدر نیست و بر فرض که فی الجمله ضرری داشته باشد منافی عبادت نیست چه ممکن است در اخبار لا ضرر ملزم شویم که نفی الزام است نه نفی مصلحت یعنی اگر مکلف خود بجهت احراز مصلحت و افعیل مرتکب آن فعل شود ثواب او را میسر بدین مثالی مطلب این است که لسان لا ضرر اینست که میگوید

ايام
 بيات
 كذا ضبط
 قصه نكت
 وصار مطر رطبه
 كرو زنبق طاهر
 فضله و ابن شيراز
 سبك القصبه
 سنه حدیث
 علی و حفصه علی بن الحنفیه
 و هیچ دست نکه
 قمر باقره من نکه
 و از با سبک می چرت
 و اخبار است که التی
 اینجا برامه از فردا
 این است که شرح
 این بیت دران
 مبارک زده
 حضرت سید
 سلام
 علیها
 قال فی الاما
 من قبل کمال افتر
 بوم الفراق جرد کل
 الانواع من غلیظ لونه
 و کل الذی دون الفراق
 تقل غصه العشب
 سببا لغی العشب
 و این الفراق است که
 از سبب المکل الذی
 بر جیل باش فرم
 اکل اجتماع و دما
 لا کما یقتضی العشب
 فانه تصحیف لغی
 محضی جعل الک
 المتصل بحرف الجر
 تقربا جعل الرجل
 و هو فاعل اضرب
 مخدوف و حل جمله
 و صف الفراق و عاو
 الضمیر الجرد و الرج
 الی المعامل الی کل
 المعبر من العبارة
 و کما لا یجوز
 من صاخره الطیفة
 من مضی کل
 و لا یجوز لعل فاعل
 عن فاعل نسبت
 اسلک کالج
 التجر و الذی
 البصر و الله
 فیه
 منه

4

من از شما چیزی نمیخواهم و بواسطه ضرر رفع ید از مطلوب خودم کردم بجهت تسهیل و توسعه بر مکلفین بجهت
 قصور مصلحت با وجود مفسده چنانچه تفصیل این را در محل خودش بتقی از سید اساد انار الله برهانه کما
 عظم فی الدین والدنیا شانه مقرر داشته ایم و لبس جامه سیاه و سیاه پوشی خانها از بابت قیام وظیفه
 غزا و اریست و تعظیم شعار و احیای امرائمه و اوله کرامت لبس ثیاب سودا اینکه در بعضی آنها شعار
 ترک سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند حکم واقعه است فی نفسه و لولا المعارض
 با ملاحظه طریان عنوان غزای و مساعدت عرفانیزمان بر اختیار سیاه برای غزای سخن داریم لهذا جمعی
 از فقها مثل صاحب جواهر و غیره فتوی داده اند در باب حدا که بر معتد به عهده و قات واجب است
 و لازم او ترک ترن است بلباس مصبوغه که این بحسب عادات مختلف میشود وظیفه آنست که او
 لباس غزا پوشیده خواهد سیاه باشد یا غیر او و در بعضی اخبار وارد است که حضرت صادق روز عاشورا
 جامه سفید پوشیده بود و بعضی فقهای معاصرین این عمل کرده در روز عاشورا با خصوص جامه سفید پوشیده
 بیرون آمد و این اشتباه است بلکه مؤید لبس سیاه است چه جامه سفید در زمان بنی عباس جامه غزا بوده
 چنانچه در تواریخ مسطور است و آنحضرت بر عرف و عادت آنزمان جری کرده بود و چون درین عهد
 لبس سیاه جامه معزی است پس پوشیدن جامه سیاه مستحب است نظر بعبارات باب علاوه بر اینکه درین باب
 خبری خاص صحیح وارد شده چه در بخارا از محاسن سند بعمر بن علی بن الحسین میرساند که چون حسین بن علی کشته شد
 زمان بنی هاشم جامه سیاه و لباسهای چرمین پوشیدند و از حرد و برد شکایت نمیکردند گمانیت از اینکه
 در تابستان زمستان بمان لباسها در بر میکردند و سید الساجدین برای ایشان طعام مایه میفرمود
 بپزند و این خبر با ملاحظه تقریر امام بلکه بدون او نظر باحتیاج بفعل فاطمیات چنانچه در خبر طمه شنیده
 در باب کافیت ولی باید ملحق بود بشوئیات نفسانی و وساوس شیطان برای تجمل و ترنیز
 پوشیدن و تعطیل اسواق و ترک تکب که متعارفت از باب عمل بحديث امامی است و اول کسیکه
 موفق باجرائی این خبر و اقامه این سنت شد معزالدوله احمد بن محمد بن یحیی که در سنه سیصد و پنجاه و دو
 هجری این رسم را گذاشت چنانچه در شرح شافیه ابو فراس از تاریخ ذهبی نقل میکند و فی سنه
 فی يوم عاشوراء الزم معزالدوله اهل بغداد بالماتة والنوح علی الحسین ابن علی علیهما السلام
 و امر بان تغلق الاسواق وان یعلق علیه المسوح وان لا یطبخ طباخ و خرجت نساء الشیعه
 مسحات یلطن و یخن و فعل ذلك سنوات و ابن وردی در تمه الخضر کف و فی سنه اثین و خمسین
 و ثلثمائة امر معزالدوله بالنیاحه واللطم و نشر شعور النساء و لتوبید وجوه من علی الحسین

و عجزت السنه عن منع ذلك لكون السلطان مع الشیعه و از ان پس متابعت او کرد معزالدوله
 ابومیم معد بن منصور العبیدی الفاطمی که در سیصد و چهل و یک هجری بر اریکه سلطنت مصر و مغرب استوار
 یافت چنانچه از خط مقرر نوی حکایت شده قال قال ابن ذولاق فی يوم عاشوراء من سنه ثلث و
 ستین و ثلثمائة انصرف خلق من الشیعه و اشیاعهم الی المشهدین قبر کلثوم و نفیسه و معهم
 جماعة من الفرسان المغاربة و رجالهم بالنیاحه و البكاء علی الحسین و بحمد الله سالماست که طین
 شیعه بافقهای ائمه اطهار در ملک ایران اقامه این شعار و اجراء این سنت شرع نبی مختار را روز بروز
 به ترویج رابده و تأیید روز افزون موفقت و اما آنچه اهل سنت قلمرو از اکتحل و خضاب و سایر عادات خبیثه
 علاوه بر آنکه صریح عقل شاهد بر خلاف است نفس فعل آنها که میزان باطل و مایه خلاف واقع است
 بموجب اخبار تعادل و تراجم که فرموده اند خدا ما مخالف العامة فان لو شد فی خلافهم دلیل کراست
 آنها و استحباب ترک است بلکه اگر بعنوان ترک باشد کفراست و اگر بعنوان خصوصیت استحباب باشد
 بدعت و تشریع است و اگر بلاحظه استحباب عمومی باشد محض تشبه کراست دارد و از چه خبر استفا
 میشود کراست این امور و استحباب التزام ترک اینها در کامل الزیاده است از صادق آل محمد علیهم
 ما اختضبت منا امرئة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی تاتانا داس عبید الله و ابن
 نادر شیر الاحزان از حضرت صادق روایت کرده ما اکتحلت هاشمیه و لا اختضبت و لا دوی
 فی دار هاشمی و خان خمس حج حتی قتل عبید الله بن زیاد و از فاطمه بنت علی علیه السلام روایت کرده
 ما تحنات امرأته منا و لا اجالت فی عینها مود و لا امتشطت حتی بعث الخمار را عبید الله
 و این امور معلوم است از باب مثال است مقصود التزام بواجب است و چون اخبار سابقه دلالت کرد
 که هر ساله این ده روزه خصوصاً روز عاشورا ایام غزا و کابیت و خزن آمده بود پس اقتدای بنی هاشم
 در ایام غزای ایشان البته راجح است و تخلف از آنها البته مکروه و در روایت مصباح که اشاره باو
 خواهیم کرد مذکور است که بعد از بن سنان فرمود یا عبید الله بن سنان ان فضل هایللی به فی هذا الیوم
 تعدد الی ثیاب طاهره فلبسها و تنسلب قلت و ما التسلب قال تحلل از رادک و تکشف
 عن ذراعیک که هیئت اصحاب المصاب و ازینجا معلوم میشود که خصوصیتی برای دست بالا کردن بندگشون
 نیست جز اینکه حالت مصیبت زدگان است پس آویختن تحت الحکم و شوی ریدی وضع نیز مستحب است
 و از اخبار و صف لاکمه زوار سید الشهداء بیعت و غم و اخبار منع از استعمال طیب در زیارت سید الشهداء
 علیه السلام فقط میتواند استفا ده کراست استقام و تطیب کند بالجمله آنچه لازمه غزا است مستحب است

و آنچه لازم شد و نامی است یا کفر است یا حرام است یا مکروه و آنچه در هند متداولست از تمثیل
ضریح مقدس در روز عاشورا در کلام علمای هند استدلال بر خصوص او ندیدم و میتوان استدلال
کرد در رجحان او بآنچه شیخ طایفه قدس از عبد الله بن سنان روایت کرده در مصباح که فرموده
و روی عبد الله بن سنان قال دخلت علی سیدی ابی عبد الله جعفر بن محمد و ما صدر منی
در اخبار صوم در استیجاب مساک روز عاشورا تا بعد از ظهر نقل کردیم و جمله از او در صد و هفتاد و شش
و بعد از و میفرماید ثم یخرج الی ارض مقبره او مکان لا یراک به احد و بعد الی منزل لك
فقال اوفی خاوة منذ حبس برقع النهار فبصلی اربع ركعات تحسن رکوعها و سجودها
الی ان قال ثم تمثل لنفسك مصرعه و من كان معه من ولده و اهله و لتسلم و تصلى علیه
الی اخر الحديث الشریف و همین حدیث را با اختلاف سند و تغییر لفظ سید در اقبال روایت فرموده
و میفرماید و تمثل بین یدك مصرعه و تفرغ ذهنك و جمیع بدنك و جمیع له عقلك چه لفظ
تمثیل و احتمال دارد یکی اینکه در قلب مقل و مصرع او تمثیل کنی و دیگری اینکه در خارج در پیش روی خود مثال
او را بجستی و عبارت مصباح قابل حمل بر معنی اول است اگر چه لفظ لنفسك مبتدع است چه اگر چنین بود
فی نفسك میفرمودند ولی عبارت اقبال از تاویل بسیار بعید است چه بین یدك میفرماید و تفرغ ذهنك
تا آخر فقرات طر و احتمال مخالف میکند و در اخبار زیارت حضرت رسول نیز میفرماید این معنی است پس تمثیل
ضریح مقدس مستحب است برای دور و تو هم اینکه اخبار حرمت تصویر شال او میشود از قصور باع است
چه مراد از تصویر محرم تصویر مجسم از ذوات الارواح است و تصویر غیر ذوات الارواح مثل کشیدن
صورت درخت جایز است و تصویر صورت جمادی با اتفاق مسلمین بلکه بضرورت دین جایز است
چه هر بنایی میکند مشاغل با جمادی و مشاغل با صورت بنای دیگری است و این از قسم اخیر است و اهل
سنت از غایت جل و فرط عصبیت چون غرق بحر ضلالتند بهر حیثیتی متمسک در رد شیعه میشوند
شاید در قلب بچاره شبهه بیندازند و مسلمانی را مثل خود کراه کنند و آنچه متعارف است در بلاد شیعه
از اطعام در ایام عاشورا به عنوان توسع و تنعم در معیشت است بلکه بعنوان اصطناع طعام
برای ماتم زدکان و تقویت امر غرداری و افا که نظام مجلس مصیبت است چنانچه در ذیل خبر محاکم
شنیدی و از آنچه در اخبار وفات حمزه و وفات جعفر و غیره وارد شده میتوان استفاده کرد
و الله العالم بطریق حق و حق بر مسلک علمای اهل سنت و فقه ایشان اگر چه ادله که در انبیا ب ذکر میکنم
بر طریق شیعه نیز مجتهد ولی چون در طریق اول ذکر ما به الاختصاص مقصود بود ازین اغراض که دریم



و بر این مسلک دو نوع دلیل است یکی قرآن و دیگری احادیث ایشان این قسم ثانی اگر چه اصل در آنها
کذب و افتراء است چنانچه بملاحظه حالات رجال و نقل اخبار ایشان که نواصب و خوارج و معتزلیان
و کذابین بوده اند معلوم میشود چه این طایفه اصل کذب و معدن وضع و بیبوع افتراء و منشاء اباطیل
و مبداء اضالیل هستند چنانچه بحمد الله شطری از این در کتب شیعه مثل نصره المؤمنین فاضل مؤید
و سیف منته میرزا محمد بنده می قدس سره و استقصاء الافحام سید جلیل نبیل مرتضی الامام مولوی
معاصر میر حامد حسین جعل الله له من رحمة کفیلین بیان وافی و برهان کافی مذکور است ولی نظر بانیکه
ما در اصول ممد کرده ایم که مطلق خبر موثق الصدور اگر چه از کذاب و وضاع باشد حجت است
و اخبار این طایفه در فضایل اهل بیت است بملاحظه اینکه بر عداوت ایشان مجبور اند یا مجبور البتة محض
بقرائن صدق است چنانچه گفته اند و ملیحة شهید العدو بفضلها و الفضل ما شهدت
به الا عدا و اگر مثل برد و امر باشد یکی موافق مذهب شیعه و دیگری مخالف در آن مخالف حجت نیست
چه جایز است که بتدلیس ملحق کرده باشند و اختلاف و ثوق در جزء کلام واحد در صورتیکه ناشی از
وثاقت ذات راوی نباشد بلکه مستند با مور خارج باشد تا در الوقوع و غریز الوجود نیست و بر فرض
که ما جمیع روایات ایشان را چه مخالف و چه موافق بجهت کذب و وضع و فسق و نصب و کفر
روایات ایشان طرح کنیم در مقام احتجاج و جدل بر ایشان چاره از قبول ندارند بجز در قرآن کریم
میفرماید و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و هم میفرماید ان الصفا و المروة
من شعائر الله و بر سبیل تفریع بر شعاریت میفرماید فغن حج البیت او اعتمر الایه و در جای دیگر
فرموده و من یعظم حمات الله فهو خیر له و شعار ما خود از شعور است یعنی ما میفرماید لهذا و را
در صحاح و تفسیر رازی با علام طاقه الله تفسیر کرده اند و در بعض کتب تفاسیر اهل سنت معالم دین حادی
گفته اند و هر سه یکی است و مراد از حریمات اگر چه در حق حج واقع شده ظاهر نیست که خصوصیت ندارد
بلکه کبری کلیه است و شک نیست که مودت اهل رسالت و عصمت که اجر رسالت است از شعار بر عت
خواست و از معالم دین البتة اگر کسی منکر شود بالضرورة از دین پیغمبر آخر الزمان خارج است پس آنچه راجع بتعطیم این شعار و این
باشد تقوی خیر است و هم از آیات دلالت میکند بر مطلوب آنچه از حج خود در شرح تفسیر نقل کرده و کفایتناقص
قولویه حجة ملزمة علیه و آن چنین است که در شرح این شعر که ناظم گفته وقت منام قلوب علی من
بکت الارض فقد هم و السماء میگوید آنها پس از آیه کریمه فما بکت علیهم السماء و الارض است چه مفهوم او
است که بر زمین آسمان زمین میگذرد و اذاکان هذا فی مطلق المؤمنین کما علم من الاية فما ظنك بال البیت النبوی

و میگویند این پیغمبر کبر و صیانت اهل بیت خود فرموده و سفارش و رحمت آنها نمود و در کتاب خود مودت ایشان را مژد رسالت قرار داد و بعضی آنها را اختصاصی داد و گفت حسین معنی و انا من حسین و فرمود احب الله من احب حسينا و گفت اللهم انی احبه فاحب من احبه و ابغض من ابغضه و فرمود لا یكون الرجل مؤمنا حتی اکون احب الیه من نفسه و اهله و این اخبار را تمام اهل این ملت نقل کرده اند و اتفاق افتاده که گروهی از دشمنان را و کسان این پیغمبر را حق فرزند او را که حسین بود بکشند و دختران و خویشاوندان پیغمبر را چون ولیمیان و کلبیان با سیری برون و هیچ وقته از ظلم فرو نگذاشت نکردند اکنون یک طایفه از امت این پیغمبران امام را عداوتی و سوگواری میکنند و بیایست از پیغمبر و حفظ قرابت او گریه و زاری و پیش دارند و در روز قتل او تعطیل و توقیف اشغال میکنند و تعظیم قدر نبی و ادای مژد رسالت او را بیکو بجای می آورند و طایفه دیگر در این روز شادی و خرمی دارند و لباسهای در بر و چشمهها را سرمه و دستها را خضاب میکنند و جشنها برپا میدارند و بزها می آریند و بایکدیگر تعصیب و تبریک دارند و آن کرده است و استخفاف میکنند و ایشانرا مبدع و ضال می شمارند البته آن شخص خارج از ملت که از طرفین بیرون است سلامت فطرت و صحت عقل خود حکم میکند که آن گروه اول شرط متابعت پیغمبر خود را التزام و وظیفه اتباع او را داده اند و گروه ثانی پشت پای بجرمت پیغمبر زده اند و بر سر عداوت و دشمنی رفتار نموده اند که بقتل فرزند او شادمانی و خرمی شدند و الحمد لله علی وضوح کجی و بختی و بختی چه قدر شایسته است که شیعیان عموماً و واکرین خصوصاً متعنت شده در این سوگواری و عداوتی و بختی که زبان نواصب دراز نشود و اقتصار بر واجبات و مستحبات کرده از اشغال محرمات و اقتراف معارف از قبیل غنا که غالباً نوحهای اطمینان خالی از اذیت و اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظلونه الکذب که در کتب متاخرین بلکه معاصرین نوشته شده بلکه گیتی که مصنف آنها از علمای نیست چه دایره تصنیف و تالیف در زمان ما وسعت گرفته و جز قلم و کاغذ و عبارت شرطی باقی مانده اقرار ننماید و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند و از معاصی کبیره که روح عبادت را میبرد و پیچیدگی خصوصاً کذب و غنا که در این عمل ماردی مطرود شده است و کمتر کسی از او مصون است و صواب چنانست که در این مقام یکی در خبر و عظم عقاب کذب و غنا مذکور شود شاید اگر کسی خدای بخواند مستی باشد مرتد شود و در حدیث موثق نقل شده در کافی و عقاب الاعمال که خدایتعالی برای شر قتلانی قرار داده و کلبه آن قتل را شراب و کذب کرده و دروغ بدتر است از شراب و

ملاحظه
مراجعه کنید
به کتاب
سبکای کتاب
در آثار
در عقاب
بشدت
دامت

کتاب فقهای رضی الله عنهم از رسول خدای صلی الله علیه و آله حدیث شده که هرگاه کسی بی عذر دروغ بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت کنند و از دل او بوی کندی بلند شود تا بعرضش برسد و خدایتعالی بواسطه آن یک دروغ بر او هفتاد زنا بنویسد که کمترین آنها مثل آنست که کسی با مادر خود زنا کند و هم در کتب فقهیه از حضرت عسکری علیه السلام نقل شده که جنایت همه را در یک خانه گذاشتند و بفتح او را کذب قرار دادند و شیخ الطایفه و قائدها الاجل و المنتهی الیه ربناستهم فی العلم و العمل شیخنا المرتضی ضاعفت الله قدره و دفع فی الملأ الاعلی ذکره در کتاب مکاسب باین سه خبر مستند شده مطلق کذب را از کلمات کبیره شمرده چنانچه مذموب محقق و علامه و شهید ثانی است چه مفیده بر او مترتب نشود و چه بشود اینست حال کذب بی مفیده و اگر مفیده بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانان یا افترای بامامی یا توهم فساد اهل بیت شود البته صد مرتبه بدتر و گناهش بیشتر است و اگر کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام باشد که حالش معلوم است مبطل روزه و موجب کفاره هم میشود و در عقاب الاعمال است که پیغمبر فرمود من قال علی ما لم اقل فلینبؤ مقعده من النار و بالاتفاق ظاهر از کبار است و اطلاق خبر مذکور مقتضی آنست که اگر یک کلمه هم باشد و مفیده فائده نشود و مفیده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول آتش است و از اینجا از مرحوم فقیه زاهد و زرع حاجی محمد ابراهیم کلباسی قدس سره نقل شده که یکی از فضلاء یار دین اهل منبر در محضر انجمن گفت در ذیل قصه که سید الشهداء فرمود یارب یارب ان فقیه ورع می باشد در طاع عام با و از بلند فرمود خداوند است را بشکند امام دو دفعه یارب یارب بگوید بلکه فقه فرمود اینک اهل منبر حال خود را در اینجا ملاحظه کنند و از مفاسد این عمل فی الجمله آگاه شوند اما عجماء جماع علمای امامیه بر جرمت او نیست و فقه در کافی سند بخیر بن مسلم میرساند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که غنا خدای و عده شش بر او کرده و این آیت مبارک تلاوة کرده و من الناس من یشتري لواء الحدیث لیضل به عن سبیل بغیر علم و یبتذلها هزو الاولئک لهم عذاب مهین خلاصه معنی اینکه بعضی مردم لواء حدیث را میخرند و طاعت الله را مردم را از راه دین چندانی علم گمراه کنند و راه خدا را استهزا میکنند اینچنین مردم برای ایشان در آخرت عذابست خوارکننده و در اینجا لواء حدیث را بغنا تفسیر فرموده اند و این معنی فی الجمله در اخبار اهل البیت ممکن است دعوی توأتر او شود و در بعض اخبار قول زور تفسیر باو شده و حقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیح باشد یا از تقطیع صوت و موزون کردن او حاصل شود چنانچه در کتب مشهور بتصنیف و نوحهای موزون او مشهور میشود و تصریح کرده باین تعمیم شیخ افند اکبر شیخ جعفر در شرح

قواعد و فنی نیست بنا بر مشهورین مرتبه سید الشهداء و غیره در حرمت و شرف نیست خوبی صوت بلکه
 میزان آن صوتی است که اهل فسوق باو در حال طرب نمی میکنند و در عرف او را خوانندگی گویند هر چه
 بخواند و هر چه بخواند همه حرام و موجب دخول جنم است و اگر نشتر فضائل مستحب است دروغ و غنا حرام
 و باطلند و مناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم استاد من باخر و تقدیم حجة الفرقه الناجیه
 علامه العترة الزاکیه شیخ الاسلام الاکبر نور الله ضریحه المظهر در مکاسب در رد کسی که بگوید که غنا
 در مرثی موجب مزید بکاء و تفجیح است که میفاید اعانت غنا بر بکاء و تفجیح ممنوع است چه دانستی که غنا
 صوت لهوی است و لهو را با بکاء و تفجیح مناسبی نیست بلکه بظاهر تعریف مشهور که او را ترجیح
 مطرب دانسته اند همچنین است چه طرب مطلقا اختلاف حالت است و طریقه حاصل میشود از او اگر
 سرور باشد منافی تفجیح است نه معین بر او و اگر حزن باشد بجهت آنکه در نفوس جوانیه از فحشها نفسیه
 مرکوز است نه بجهت آنکه بسادات زمان و عمرت خاتم پیغمبران رسیده بر فرض که اعانت کند توقف
 مسجی یا مباحی بر امری دلیل بر ابا حه او نیست بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب
 و الا حکم اصل محکوم بابا چه خواهد شد بر صورت جایز نیست مشک در ابا حه باینکه مقدمه امر غیر حرام است
 و آنچه از کلام او ظاهر میشود که فرموده در مرثی طرب نیست نظر مثل مرثی متعارف نزد اهل دین است
 که مقصود ایشان نیز تفجیح نیست و گویا حادث نشده بود در عصر او مرثی که گفتا میکنند اهل لهو و خوش
 گذرانی از مروان و زمان بآن مرثی از حضور مجلس لهو و ضرب احواد و اوقات و فنی بقصب و مزار چنانچه
 شایع است در زمان چنانچه خبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله بنظیر او و اینجا که فرمود تیخلون بالقرآن
 میز امیر چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء سفرش از اسفار لهو و ترس است شایسته برای کثیری از متفرقین
 و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بنظیر او در سفر حج و فرموده ان غلبای امت برای تزیینت حج
 میکنند و او ساطع برای تجارت و فقراء برای سمعه و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که
 جاری است در موردی و وارداست در نظیر او تا اینجا است ترجمه عبارت مکاسب شیخ قدس
 نفسه و روح رسد و چون عموم اهل این ملت از عالم و عامی کلام این شیوای معتد و قدوه معظم را جاری
 مجری نصوص میدانند خوب است تأمل کرده دستور العمل سلوک و سرشت رفتار خود کنند و از این
 قرار قدمی تخلفی روند و از اعظم مصائب اسلام که مومن غیور اگر از شدت این مصیبت جان
 بدیده ملوم نیست اینست که مردم لهو طلب هوا پرست اسماء اهل بیت طهارت را که خدایشان در
 قرآن مکرر است و بزرگی ستوده مثل زینب و سکینه و آلوات لهو و لعب میزند و بجای اسمای گریه میکند

اغانی و مثالی باید برده شود مثل لیلی و سلمی برده تکرار مینمایند و ذکر مصائب آل رسول را بسیره نسی امیه
 و بنی مروان بایه عیش و تنعم و وسیله یعنی و ترغم میکنند و اگر کسی تأمل کند این کار از حد ضیق گذشته
 سر از کرمان کفر و الحاد در می آورد و نعوذ بالله من الخذلان و غلبه الهوی و مکیه الشیطان
اللهم فضا عف علیهم اللعن والعذاب بقیتهم الحسین علیه السلام
 ج بار الهما پس دو چندان کن بر ایشان لعنت و عذاب را بواسطه کشتن ایشان حسین علیه السلام را
 سق فاء برای تقریر التخیل لاحق بسابق باشد و علت طلب مضاعفه در اینجا فرج آنهاست بیوم عاشورا
 که حقیقه تمصیتی عظیم و خطبی جلیل است بلکه کمتر از اصل کشتن آن جناب نیست ضعف چنانچه در صحاح قاموس و
 اساس و فنی الارب و غیر آنهاست مثل شی است و ضعافه مثله و اضاعافه مثله در قاموس گفته الضعف
 او المثل الی ما زاد پس یک مانند یاد و مانند هر چه زیاد تر باشد ضعف است و میگویند لك ضعفه و الاوه
 و مثل و سه مثل میکنند و این تردید صاحب قاموس بنا بر عادت و است که در مواضع اختلاف احوال لغویین
 و عدم ترجیح او استعمال میکنند پس کلام دلالت دارد بر وجود قول و مثال مذکور شاهد این قول است و در
 تفسیر فخر رازی نسبت عبارت مذکوره را بر نهی داده و مضاعفه دو چندان کردن یا زیاده از آن است چنانچه
 در فنی الارب میگوید و این قول را در صحاح نسبت تخفیل داده و گفته و ذکر الخلیل ان التضعیف ان
 یزاد علی اصل الشیء فیجعل اشین او اکثر و کلا الاضعاف و المضاعفه یقال ضعف الشیء
 و اضعفته و ضاعفته بمعنی و کرمیه فضا عف له العذاب ضعفین که مودی آنست که سه عذاب
 باشد شاهد این دعوی است و همچنین بضاعفه اضاعافه مضاعفه چه اگر مضاعفه اضاعفه یک
 مثل بود با این استعمال راست نمی آید و اینجا معلوم شود که ضعف مخصوص بیک مثل نیست چه اختلاف
 مشتق با مصدر و اصل معنی و نسخ موضوع که معقول نیست پس قول خلیل حق است و ظاهر کلام
 لغویین که گفته اند ضعف بمعنی مثل است صحیح نیست چه قطعا مراد از ضعف دو چندان است نه نظیر
 و مشابه و از اینجا تضعیف بمعنی جعل الشیء مثلین آمده و علامه طبرسی قدس در مجمع البیان اشاره
 بر این اشکال کرده حیث قال الضعف المثل الزائد علی مثله فاذا قال القائل اضعف
 هذا لدهم فضعناه اجعل معده و هما لا دینارا و كذلك اذا قال اضعف الاثنین فضعنا
 اجعلهما اذ بعة و اینکه فرمود لا دینارا اشاره بآنست که زیاده از دو معلوم میشود تا آنکه مراد ده
 برابر باشد و دینار شود و هم فرموده که حکایت شده که اضعاف در لغت عرب دو چندان کردن است
 و مضاعفه زیاده از دو چندان کردن است و بنا برین نکته اختیار مضاعفه در این دعا بر اضعاف

جنس سابق باشد مثل جانشی هر چهل و آخر یعنی مرد و دگر نه حیوان دیگر و این معنی از غیر هم معلوم شود
 ولیکن با نصراف است نه وضع بلکه تقریب است نه انصاف این ظاهر کلام لغوی است و فرق غایب
 از اشکال نیست تابع درستی الارب است که تبعه تبعاً بالتحریک و تبعاً بالفتح پس روی کرد
 او را و در حق می فرست و لاحق گردید و مراد از اول ظالم درین عبارت علی الظاهر ابوبکر است چه او اول
 کسی بود که تقمص خلافت کرد و فتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود و حق پیغمبر و آل او را مغضوب داشت
 و سیئات عمر هم راجع باوست چه بعد از خلافت برای عمر منعقد شد و از انجمنه در احادیث
 اهل بیت عصمت و طهارت است که عمر سینه من سیئات ابی بکر و تواند بود که مراد ثانی باشد یا جمله
 آنکه ظهور آثار عباد و ظلم او بیشتر شده یا نظر بانیکه اولی هم بتلویع و تلبیس و اسباب
 چینی او خلیفه شد چنانچه کلام شارح مقاصد و غیر او که سابقاً شنیدی شاهد صدق این مدعا
 و از انجمنه در لسان آنمه و خواص ایشان از ابوبکر بجای تعبیر کنند و از عمر بسامری و هر دو وجه را بگویند
 خداوند و اولیای کرام او در کتب اهل سنت شاهدی عدل و کواهی امین داریم که باید ذکر شوند
 اما دلیل وجه اول خبری است که ابن ابی اسحبه از کتاب نصر بن فراس نقل کرده و مسعودی نیز
 در مروج الذهب روایت فرموده و هر دو معتدل سنت هستند و آن خبر اگر چه طویل الذیل است
 ولی چون مشتمل بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و مثالب ثمنان آنجا است صواب چنان است
 که تمام نقل شود و ادای حق این مرحله نیز نماید و آن چنین است که چون علی علیه السلام قیس بن سعد را
 از ولایت مصر عزل کرد و محمد بن ابی بکر را نصب فرمود و بصر رسید مکتوبی محمد بن معاویه نوشت
 که نسخه او این است من محمد بن ابی بکر الی الغاوی معاویه بن صخر سلام علی اهل طاعة الله
 من هو سلم لاهل ولا یت الله اما بعد فان الله بجلاله وعظمته وسلطانه و قدرته خلق
 خلقا بلا عبث ولا ضعف فی قوته ولا حاجته به الی خلقهم ولكنه خلقهم عبیدا وجعل منهم
 شقیاء و سعید او غویا و رشید اثم اختار الله علی علیه فاصطفی و انخب منهم محمد افاختصر
 برسالته و اختار لوجه و اتمنه علی امره و بعثه رسولا مصداقا لما بین یدیه من الکتب
 و دلیلا علی الشرایع قد عاالی سبیل ربه بالحکمة و الموعدة الحسنة فكان اول من اجاب
 و صدق فاسلم و سلم فاحوه و ابن عمه علی بن ابیطالب فصدقه بالغیب المکنون و اثره
 علی کل جمیع و وقاه کل هول و واساه بنفسه فی کل خوف فحارب حربه و ساله سلمه فلم
 یرج مبتلا لنفسه فی ساعات الاول و مقامات الروع حتی برزنا بقا لانظیر له

فی جهاده و لا مقارب له فی فعله و قد را یتل نشامیه و انتانت و هو هو السابق المبرز فی کل
 خبر اول الناس سلاما و اصدق الناس نیت و اطیب الناس ذریه و افضل الناس و جبر و خیر الناس
 ابن عم و انت اللعین بن اللعین لم تزل انت ابول تبغیان لدین الله الغوائل و یجهدان علی اطفانور الله
 و یجهدان علی ذلک الجوع و یتدلان فی المال و تحالفان فی ذلک القتال علی ذلک مات ابوبکر
 علی ذلک خلفته و الشاهد علیک من ذلک من یأوی و یلجأ الیک من بقية الاحزاب و یؤی
 النفاق و الشقاق لرسول الله و الشاهد علی مع فضله و سابقته القلیه انصار الذین
 ذکرهم الله تعالی فی القرآن ففضلهم و اثنی علیهم من المهاجرین و الانصار فهم معنی کتابت
 عصائهم بخلد و ن حوله باسیافهم و یهریقون دمانهم و دونه یرون الفضل فی اتباعهم
 و الشقاق و العصیان فی خلافة فکیف یا لاهل اویل تعدل نفسك علی و هو و اوت رسول
 و وصیه و ابو ولده و اول الناس له اتباعا و آخرهم به عهدا بخبره بسره و بشرکه فی امره و انت
 عدوه و ابن عدوه فتمتع فی دنیاك ما استطعت بباطالک و لیمد دل ابن العاص فی
 غوا یتل فكان اجلک قد انقضی و کیدک قد وهی و سوف تستبین لمن یکون العاقبة العلیا
 و اعلم انک انما تکاید بک الذی قد امت کیده و ایست من روحه و هو لک بالممرصاد
 و انت منه فی غرور و بالله و باهل بدیت رسولک عنک الغنی و السلام علی من اتبع الهدی
 چون این مکتوب که خلاصه مضمون او ذکر فضائل علی علیه السلام است از سبق و جهاد و قرابت و علم
 و حلم و نصرت اسلام و وقایت نفس مقدس رسالت و ثنای محبان جناب که نفاوة انصار
 و خلاصه مهاجرین بودند و تحذیر معاویه از وخاست عاقبت خلاف با اهل بیت رسالت و تنبیه او
 بر رجوع از عهد سالف و رسم سابق و کینه دیرینه که با پیغمبر و ائمه و پیغمبر حروب و تجنید عساکر بر خلاف او میکرد
 و این سبب لعین ابن اللعین و عدو ابن العدو لقب گرفت بمعاویه رسید در جواب او نوشت
 من معاویه بن ابی سفیان الی الزاوی علی ابیه محمد بن ابی بکر سلام علی اهل طاعة الله اما بعد
 فقد اتانی کتاب تذکر فیه ما الله اهلله فی قدرته و سلطانه و ما اصطفی به نبیه مع
 الفته و وضعته فیه لرا یتک تضعیف و لا یتک فیه تعنیف و ذکر حق ابن ابی طالب
 و قدم سابقته و قوابله من نبی الله و نصرت له و مواساته ایاه فی کل خوف و احتیاج
 علی و فخرک بفضل غیرک لا بفضلک فاحد الها صرت ذلک الفضل عنک و جعله لغيرک
 فقد کنا و ابوک معنا فی جوة نبینا نری حق ابن ابیطالب لانزالنا و فضله مبرز اعلینا

فلما اختار الله له ما عنده واتمه له وعده واظهر دعوته وافلح جهته قبضه الله اليه فكان ابوبكر
 اول من اقر به وخالفه على ذلك اتفقوا واتفقوا على انفسهم فابطاء عنهم وتلكا عليهم فاما
 الهوم واداد به العظم فبايعهما وسلم لهما لا يشركانه في امرهما ولا يطلعانه على سرهما حتى قبضا نقض امرهما
 اقام بعدهما نالهما عثمان بن عفان بهتكم بهما وبسريرتهما فغتنه انت وصاحبك حتى طمع فيه
 الا قاصي من اهل المعاصي بطئ له عداوتك وغلما حتى بلغته امنه منا كما فخذك يا ابن ابى بكر قري و
 بال امره وقهر شريكك تقصر ان تشاوي او توازي من يزن الجبال حلبة ولا تلين على قسرتك ولا تلبس
 افاته ابوك مهاد له مهاد وبنى ملكه وشاده فان يكن مانحن فيه صوابا فابوك اوله
 وان يكن جورا فابوك استه ونحن شركاؤه فمهاد اخذنا وبفعله اقتدينا راينا انك فعلنا
 فعل فخذنا مثاله واقتدينا بفعله فعب ابنا ابنا لادع والسلام على من افاب وجمع
 من غوايته وقاب اين نسخ جواب است که در سه کتاب از کتاب اهل سنت موجود است کتاب نصر بن مزاحم
 که از عاظم معتدین ثقات نزد ایشان است و مروج الذهب که شطری از فضائل مصنف و مسعودی سابقا
 گذشت و شرح نهج البلاغه که مصنف او محمد بن ابی بکر بغدادی است که از اجله علماء و فقهاء این طایفه است
 و شرح حال او استوار و دروفیات الاعیان در ذیل حال نصر الله بن الاثر صاحب مثل السائر
 و استقلال در وفیات صلاح الدین گنبدی مذکور است و صلاح صفدی در شرح لامیه و غیر او که
 از او تعبیر بامام علائکه کرده اند و با وجود این شکی در صحت و سلامت سند او کسی نخواهد داشت و محصل
 او اینست که این مکتوب از معاویه است بسوی محمد بن ابی بکر که عیب جوی پدر خودش است مکتوب
 نورسید که مثل بر شای آبی و درود پیغمبر بود و گمانی چند که تالیف و وضع کرده بودی که هم رای تو را تضعیف
 میکند و هم پدرت را سرزنش و تعزیر و ذکر کرده بودی در آن کلمات حق علی را و سابقه قدیه و قرآنه و توبه
 و نصرت و بواسات او را در احوال برای رسول و تو بفضل دیگران احتجاج و افتخار حتی به فضل خود منت
 خدا را که این فضیلت را از تو مصروف کرد و بدیگری مخصوص داشت همانا در زمان رسول خدا
 وقتیکه پدرت با ابوبکر و حق علی را واجب میدانستیم و فضل او را متبرزمیدیم چون پیغمبر بدر و جهنم
 فانی گفت پدر تو و فاروق و عمر اول کس بودند که حق می گرفتند و مخالفت او نمودند بر این کار اتفاق و اتفاق کردند
 و هم دست و هم داستان شدند انگاه او را به بیعت خود دعوت کردند او کند می کرد و تا آخر حجت و ایشان
 حق و خیال آن کردند و در صد و قتل او برآمد چون چنین بیعت کرد و تسلیم نمود و او را در اندامی شریک کردند
 و نه بر سر می مطلع داشتند این بیعت و عثمان بر اینکه خلافت جایی گرفت بسیر آن و رفتار کرد پس حق علی

اورا عیب جوی کرد و چند آنکه اهل معاصی از ادانی واقاصی در روی طمع کردند و شامغل و عداوت خود را
 پنهان داشتند تا آنکه روی خود رسید و او را کشته و دید بان ای پسر ابوبکر اندیشه کار خود بجای و انداره
 قدر خویش بناس توان منی که با آنکه حشاش همسنگ جبال است و بصداست عود چنانکه که
 بقا سری نرمی پذیرد و هیچ بعید الهما در اک غایت ایشان نکند یکسانی جوی و هم سردر می طلبی
 پدرت نهاد سلطنت مرا تنبیه و اساس ملک مرا تشدید کرده اگر آنچه ما میکنیم با علی صواب است
 پدرت اول این کار بوده و اگر جور است پدرت اصل او بوده و ما باری او اینکار کردیم و ما طریقه او را
 اختیار نمودیم و بکار او اقتدار دادیم و دیدیم پدر تو کرد آنچه کرد ما احتیاجی مثال واقفای
 فعال و می پیش گرفتیم پس پدر خود را عیب جوی کن یا ترک این کردار بجوی و سلام علی من ابع کلمه
 در این مکتوب چند جا معویه که امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعه ایشان است و او را واسطه
 فیض الهی بین خود و خدای خود میسر اند و کرامات و مقامات برای او ثابت میکنند چنانچه در
 قصه مکالمه او و شیطان در ثنوی مذکور است شهادت داده که تاسیس این اساس و تعزیر
 این قیاس از ان لحد خدای شناس بوده و البته قول معویه حجت است و روایات علمای ایشان
 معتقد و اما دلیل وجه دوم خبر است که آیه الله العلامه امام الله فی الحجة اگر از بلاوری نقل فرمود
 و این روز بهمان تقریر نموده و هذه عبارت له قتل الحسین کتب عبدالله بن عمر الی یزید
 بن معویه اما بعد فقد عظمت الرذیه وجلت المصیبه و حدث فی الاسلام حدث
 عظیم و لا یوم کیوم المحسین فکتب الیه یزید اما بعد فاننا جننا الی بیوت مجده و فرس
 ممدده و وسائد منضده فقاتلنا عنها فان یکن المحی لنا فنحن قاتلنا و انکان الحق
 لغیرنا فابوک اول من سن هذا و ابتزوا استراثر بالحق علی اهلها نتهی خلاصه معنی آنکه عبدالله
 عمر بعد از واقعه کربلا یزید نوشت که مصیبت بزرگ و سوگاری سخت شد و در اسلام حادثه عظیم
 پدید آمده و بیسج روزی چون روز حسین نیست یزید در جواب نوشت که ما آدمیم بجانهای آسمانی
 با فرشتهای گسترده و وسائد مرتبه اگر حق برای ما باشد در طلب حق خودمان جنگ کردیم و اگر
 برای شما باشد پدر تو اول کس بود که این سنت گذاشت و بقدر و غلبه این حق را گرفت و در او
 تصرف کرده ایش را منع نمود و این مکتوب موافق است با مضمون خبر مفصّل که از کتاب لائل
 حمیری نقل شده که چون عبد الله بر یزید وارد شده در شام در بدعتهای او با او جنگ کرد و پیرا
 بخونتی برد و طوماری دراز بر آورد که عسر معویه نوشته بود متضمن ظلمهاییکه بر اهل بیت کرده

و توجیه احکامات ظاهری و سعی در برکنندن اصل و قطع فرع ایشان در باطن و اظهار ثبات بر
عقد تدیم و دین جاہلیت و عبادت او ثمان بشر حیکه در فتن بکار و غیر او مذکور است با حیکه برید
در اینجا شهادت داده که عمر اول ظالم بوده و چون او امام سنیان و خلیفه واجب الطاعة
ایشان است باید شهادت ویرا قبول کنند و اگر ازین مضایقه کنند تقریر خلیفه زاده و تسلیم سکوت
او دلیل است که او جوابی نداشت و این سخن حق بوده و معلوم و مشهور است که معاویه و عبد الله
هر دو از اکابر صحابه بودند و در احادیث ایشان نقل شده که اصحابی کالنجور با بهما قتل دیم
اھتدینیم و مادر این فقره که اول ظالم این بود که عمر بود و عمل بقول معاویه یا عبد الله میکنیم تا کیسه مخالفت با
ایشان در امر این حدیث نکرده بشیم با حیکه میتوان گفت که عمر و ابوبکر با انضمام اول ظالم بودند
و این امر قائم بحسب معنی من حیث المجموع بود چه اگر عمر بن ابوبکر خلیفه نمیشد و اگر ابوبکر استخلاف نمیکرد
عمر خلیفتی نمی یافت و شهادت این احتمال اول مکتوب معاویه است که گفته فکان ابوبکر و فاروق اول آه
و لم یطابق تحقیق احتمال اول است و ذکر یزید عمر را باعتبار مخالفت او با عبد الله است و بملاحظه اینکه قوام
امر ابوبکر بر مسلم بن عمر بود و اینکه نظر متاخرین داشته و اولیت اضافیه اثبات کرده بر صورت اگر این
دو نفر بودند ظلمی در اسلام واقع نمیشد و مشکلی از حرمت آل رسول نمیکردند چنانچه سابقا حدیث
کمیت که شیخ کثی علیه الرحمة آورده و ذکر کردیم و قد اجاد القائل بر عترت رسول پس از حلت رسول
کرد آنچه کرد و آنچه بنامی شتم نهاد و بنیاد بارگاه سلیمان بنیاد داد و دیو لپید پای چو بر تخت جم نهاد
هم او کوید و خوب کوید کی بر ملک درخت شقاوت کشید سر - کر زیر خاک تخم جفا زابتدایند
و قد اجاد الشاعر العصر صاحبنا السید حیدر الحلی فی شکوای من امر القرعة العسکریة
حیث قال نری سیف او طم منقضي علی اسنان بید الاخر علی حیکه ثواب حساب چنان بیناید
که در این موضع اشاره اجمالیه بظلم و تعذبات وارده بر اهل بیت محمد علیهم السلام و چون استقصای ابواب
و فتون او از حد قدرت چون من بی بضاعت کم اطلاعی بیرون است و یکسره تنی کردن این
موضع از ذکر او با شرط شرح و توضیح مخالف اولیة اینست که در این مقام اقتصار کنیم بر نقل رقعہ که ابوبکر
خارزمی صاحب رسائل معروفه از فضلاء مورخین است و خواهر زاده ابو جعفر طبری مشهور است
و از اینجا او را طبر خرمی میگویند و رسائل او با بحال چند دفعه در مصر و اسلامبول طبع شده
با تقریفات لطیفه و فضایل او و تسمیه و وفیات و غیر اینها مذکور است و این رقعہ است که با بل
نیشابور نوشته و قد است مطالم تمیمی و عدویہ و امویہ و عباسیہ قرار داده و چون معانی مغلوله

در طی عبارات مصقوله کنیزه و بطافت مضمون فحاشمت لفظ انیازی تمام دارد عین آن رساله
را از نسخه منطبعة اسلامبول درین موضع ذکر میکنیم و می هدیه و کتب الی جماعة الشیعه بنی شاپور
لما قصد هم محمد بن ابرهیم و الیها سمعت اشد الله سعیکم و جمع علی التقوی امر که ما تکلم به
السلطان الذی لا یتحامل الا علی العدل ولا یمیل الا علی جانب الفضل ولا ینالی بان یمزق
دینه اذا فادیناه ولا یفکر فی ان لا یقدر رضاء الله اذا وجد رضاه و انتم ونحن اصلنا
الله و ایاکم عصاة لم یرض الله لنا الدنیا فخذ خزانة الدار الاخری و رغب بنا عن ثواب
العاجل فاعد لنا ثواب الاجل و قسمنا قهمن قسما مات شهید و قسما غاش شریدا
قالی محمد المیت علی ما صار الیه و لا یرغب بنفسه عما جرى الیه قال امیر المؤمنین بعسوة
الدین علیه السلام المحن الی شعبتنا اسرع من الماء الی الحد و روهذه مقالة استست
علی المحن و ولد اهلها فی طالع الهزاه و الفتن فحياة اهلها نقص و قلوبهم حشوها غصص
والایام علیهم متکامله و الدنیا علیهم مائله فاذا کنا شیعة ائمتنا فی القرائض و السنن و
متبعی انارهم فی کل قبیح و حسن فبیغنی ان یتبع انارهم فی المحن غصبت سیدتنا فاطمة صلوات
علیها و علی الها میراث ابیها صلوات الله علیه و علی الیه يوم السقیفة و اخرا میر المؤمنین
عن الخلافه و سلم الحسن و رضی الله عنه سر او قتل اخوه کرم الله وجهه جهر او صلب زید
علی بالکناسه و قطع راس زید بن علی فی المعرکه و قتل عبد الله بن الحسن فی السجن و قتل ابناء
محمد و ابراهیم علی بد عیسی بن موسی العباسی و مات موسی بن جعفر فی حبس هرون
و سم علی بن موسی بیدا المامون و هزم ادریس بفتح حتی وقع الی الاندلس فرید و مات
عیسی بن زید طریدا شریدا و قتل نجیب بن عبد الله بعد الامان و الایمان و بعد تاکید
العهود و الضمان هذا غیر ما فعل یعقوب بن الیث بعلاویه طبرستان و غیر قتل محمد
بن زید و الحسن بن القاسم الداعی علی ایدی ال ساسان و غیر ما صنع ابوالساح رکاء
فی علویه المدینه حملهم بلا غطاء و لا وطاء من الحجاز الی سامرا و هذا بعد قتل قتیبة
بن مسلم الباهلی لابن عمر بن علی حین خذه با بویه و قد ستر نفسه و واری شخصه بطنان
عن حیاته و یدافع عن وفاته و لا کما فعل الحسین بن اسمعیل المصعبی بهی بن عمر الزبیدی
خاصه و ما فعله مزاحم بن خاقان بعلاویه الکوفه کافه و یحبکم انه لیست فی بطنه سلا
بلده الا و فیها القتیل طالبی ترة تشارک فی قتلهم الاموی و العباسی و طبق علیهم العدا

والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر الا وهم شركا
في دماءهم كما تشارك ايسار على جزر قادتهم الحجة الى المنيه وكرهوا عيش الذله فماتوا
موت العزة ووثقوا بها في الدار الباقية فسخت نفوسهم عن هذه الفانية ثم لم يبق
كاسا من الموت الا شربها شيعتهم واوليائهم ولا قاسوا لونا من الشدة ائد الاما
انصارهم واتباعهم واس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة ونفي اباذر
الغفاري الى الربداء وشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغربا لا شرا النخعي وعدي بن
حاتم الطائي وسير عمر بن ذراره الى الشام ونفي كميل بن زياد الى العراق وجفالي
بن كعب واقصاه وعادي محمد بن حنيفة وناواه وعمل في ذم محمد بن سالم ماعلى وفعل مع
كعب ذي الخطبة فافعل وابتعد في سيرته بنو امية يقتلون من حاربهم ويغدون بهم
لا يحفلون بالمناجري ولا يصونون الانصاري ولا يخافون الله ولا يجتشمون الناس
قد اتخذوا عبادا لله خولا ومال الله دولا يهدمون الكعبة ويستعدون
الصحابة ويعطلون الصلوة الموقوفة ويختمون العناق الاحرار ويسيرون في حرمة المسلمين
سبهم في حرمة الكفار واذا فسق الاموي فلم يات بالضلالة عن كلاله قتل معاوية
محمربن عدي الكندي وعمر بن الحبحر الخراجي بعد الايمان المؤكدة والمواثيق المغلظة
وقتل زياد بن ميمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبرا واسمهم حبسا
واسرا حتى قبض الله معويه على اسوء اعماله وختم عمره بشرا حواله فاتبع ابنه مجمر على
جرحاه ويقتل ابنا قتلاه الى ان قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي
اولاد عقب بالمحرب بن زياد الرياحي وبابي موسى عمرو بن قرطاة الانصاري وجبيب بن مظهر
الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال الجلي وحظلة بن اسعد الشامي
وعابس بن ابي شبيب الشكري في نيف وسبعين من جماعة الشيعة وامر بالحسين عليه السلام
يوم كربلاء ثانيا ثم سلط عليهم الدعي بن الدعي عبيد الله بن زياد يصليهم على جروح
النخل ويقتلهم الوار القتل حتى اجتث الله دابره ثقيل الظهير دماءهم التي سقاء عظيم
البتعة بحريهم الذي انتهكت فانبهت لنصرة اهل البيت طائفة اراد الله ان يخرجهم
من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترعوا فصمد واصمد الفضة الباغي وطلبوا
بدم الشهيد الدعي بن الزانية لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مكرهم وكثرة سواد اهل

الكوفة باذاتهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان بن
صر داخر اعي والمسيب بن نجبة الفراري وعبد الله بن وال النخعي في رجال من خيار المؤمنين
وعلبة التابعين ومصالح الانام وفرسان الاسلام ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز والعراق
فقتل المختار بعد ان شقى الاوتار وادرك النار وافنى الاشجار وطلب بدم المظلوم الغريب
فقتل قتله ونفى خاذله واتبعوه ابا عمر بن كيسان واحمر بن شبيب ورفاعة بن يزيد والسائب بن
مالك وعبد الله بن كامل وتلقطوا بقايا الشيعة يملون بهم كل مثلة ويقتلونهم شر قتله
حتى طهر الله من عبد الله بن زبير البلاد وازاح من اخيه مصعب العباد فقتلها عبد الملك
بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعد ما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية
واراد احراقه ونفى عبد الله بن عباس واكثر ادعاه فماتت البلاد لال مروان سلطوا الحجاز
على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين واخاف الفاطميين وقتل شيعة على و
مخاضا ربه النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي وانصل البلاد مدة ملك
المروانية الى الايام العباسية حتى اذا اراد الله ان يختم مدتهم باكثر اثمهم ويحمل اعلم
ذنوبهم في اخراياهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي فخذله منافقوا
اهل العراق وقتله احراب اهل الشام وقتل معه من شيعة نصر بن خزيمة الاسدي
ومعوية بن اسحق الانصاري وجماعة من شايعة وتابعه حتى من زوجه وادناه وحتى من
كله وما شاء فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلک الاثم غضب الله عليهم وانزع الملك
منهم فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فقتلوا نظرا لله اليه الى صلابة العلوية والى
لين العباسية فزل تقاه واتبع هواه وباع اخرته بدنيته وافتتح عمله بقتل عبد الله
بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وسلط طواغيت خراسان وخواارج
سجستان واكراد صفهان على ال ابي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدد ويطلبهم في
كل سهل وجبل حتى سلط عليه احب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعة
واخذ بهما اخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب ما لا يورث
وخلت من الدواينقى الدنيا فخط فيها عسفا وتقصي فيها جورا وحيفا الى ان
مات وقد امتلئت بحور باهل بدية لرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع
غائبهم وتلقط خاضعهم حتى قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحنفي بالسند على يد

عمر بن هشام بن عمر التغلبي فأنزل من قرب تناول عليه ولان مسه على يديه وهذا قليل
في جنب ما قتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن علي
بفتح من موسى وما اتفق على علي بن الاقطان الحسيني من هارون وما جرى على احمد بن علي
الزبيدي وعلى القاسم بن علي الحسيني من جاسم وعلى بن غسان خاضع الخراج حين اخذ من قبله
والجمله ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوه واقطع غرس الامامة وانتم اصلكم الله
اعظم نصيبا في الدين من الاعش فقد شتموه ومن شرباب فقد غلوه ومن هشام بن الحكم فقد
اخافوه ومن علي بن يقطين فقد اتهموه فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبد
وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري وخفي خاتمة بن قدامة السعدي وجندب بن هير
الازدي وشرح بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارجي ومقل بن قيس الرياحي والحرث
الاعور الهمداني وابو الطفيل الكنانى وما فهم الامن خر على وجهه قتيلا او عاش في بدنة ليل
ليسمع شتم الوصي فلا ينكر ويرى قتله الاوصياء واولادهم فلا يغير ولا يخفى عليكم مرجع غاياتهم
وجبرتهم كجابر الجعفي وكشيد الهجري وكوزارة ابن اعين وكفلان وابي فلان ليس الا انهم رجمهم
كانوا يتولون اولياء الله ويتبرون من اعداء الله وكفى به جرما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم
وقل في بني العباس فانك تجد مجد الله تعالى مقالا وجل في عجايبهم فانك ترى ما شئت بحالا
يجي فيهم فيفرق على الدليمي والتركي ويحل الى المغربي والفرغاني وموت امام من ائمة الهدى
وسيد من سادات بيت المصطفى فلا تتبع جنازته ولا يخصص مقبرته وموت ضراطهم
اولا عجب او مسخرة او ضارب فحضر جنازة العدو والقضاة وغير مسجد التعزية عنه القول
والولاية وليسلم فيهم من يعرفونه دهريا او سوفسطائيا ولا يعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا
وما نوبيا ويقتلون من عرفوه شيئا ويسفكون دم من سمي ابنه عليا ولولو يقتل من
شيعة اهل البيت غير ابي بن خنيس قتيلا داود بن علي ولولو يجلس فيهم غير ابي تراب
المروزي لكان ذلك جرحا لا يبرأ وناثرة لا تطفأ وصدعا لا ياتم وجرحا لا ياتم وكفاهم
ان شعراء قرطيس قالوا في الجاهلية اشعارا ينجون بها امير المؤمنين عليه السلام وشعراء
فيها اشعار المسلمين فخلت اشعارهم ودونت اخبارهم ورواها الرواة مثل الواقدي
وهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي ودابان
الكناني فان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله

فيقتل لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبد الله بن عماد البرقي وكما اريد بالكهيت بن زيد الاسدي كما
نبتش قبر منصور بن الزبرقان القوي وكما دمر على وعبد بن علي الخزاعي مع رفقة من مروان ابن
ابي حفصة اليماني ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا غلوهما في النصب استنجا بهما مقت
الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان
مالا ولا يبذلان نوالا الا لمن شتم ابي طالب ونصر مذهب النواصب مثل
عبد الله بن مصعب الزبيري ووهب بن وهب الجعفي ومن الشعراء مثل مروان
بن ابي حفصة الاموي ومن الادباء مثل عبد الملك بن قريش الاصمعي فاما في ايام
جعفر مثل بكرا بن عبد الله الزبيري وابي السهم بن ابي الجون الاموي وابي الشوارب
العيشي ونحو ارشدكم الله قد تمسكنا بالعروة الوثقى واثنا الدين على الدنيا وليس بيننا
بصيرة زيادة من زاد فينا ولن نخل لنا عقيدة نقصان من نقص منا فان الاسلام
بدء غريبا وسعود كما بدء كلمة من الله ووصية من رسول الله يورثها من يشاء
من عباده والعاقبة للمتقين ومع اليوم غد وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر
رضي الله عنه يوم صفين لو ضربونا حتى تبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل
ولقد هزم رسول الله صلوات الله عليه ثم هزم ولقد تاخر امر الاسلام ثم تقدم
المرحسب للناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون ولولا تحية المؤمنين قلنهم
ودولة الكافرين وكثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد ولما قال الله تعالى
ولكن اكثرهم لا يعلمون ولما تبين الجوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما
استحق المطيع الاجر ولا احتقبل العاصي الوزر فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه
وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انظرناه وعندنا جلال الله تعالى لكل حالة الت
ولكل مقالة فعند الحق الصبر وعند النعم الشكر ولقد شتم امير المؤمنين
عليه السلام على المنابر الف شهر فانا شككنا في وصيته وكذب محمد صلى الله عليه وآله
وسلم بضع عشر سنة فانا اتهمناه في بنوته وغاش ابلهس مدة تزيد على المدة فلم ترتب
في لعنة وابتلينا بفترة الحق ونحن مستيقنون بدو لته ودفعنا الى قتل الامام بعد
الامام والرضا بعد الرضا ولا مرتة عندنا في صحة امامته وكان وعد الله مفعولا
وكان امر الله قد را مقدورا كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون وسيعلم الذين

ظلموا الى قلوبهم فقلوبهم ولتعلن نباه بعد حين اعلموا رحمكم الله ان بني امية الشجرة الملعونة
 في القران واتباع الطاغوت والشیطان جهدوا في دفن لخاسن الوصي واستأجروا من كذب
 في الاحاديث على النبي صلى الله عليه واله وسلم وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة
 والخلافة زعموا الى دمشق عن الكوفة وبدلوا في طمس هذا الامر الاموال وقلدوا عليه
 الاعمال واصطنعوا فيه الرجال فما قدروا على دفن حديث من احاديث رسول الله صلى
 عليه واله ولا على تحريف اية من كتاب الله تعالى ولا على دس احد من اعداء الله في اولياء الله
 ولقد كان ينادى على رؤسهم بفضائل العترة ويبكت بعضهم بعضا بالدليل والحجة لا تنفع
 في ذلك هيبته ولا يمنع منه رغبته ولا رهبة ولا تحجزه عزه وان استدلل اهل بيته وكثير وان قل
 حربه والباطل دليل وان دسع بالشبهة وقبح وان غطي وجهه بكل ملج قال عبد الرحمن بن الحكم
 وهو من انفس بني امية همة امي شلتها عند الحصار وبنت رسول الله ليس لها مثل
 غيره لعن الله من يسب عليا وحسينا من سوتة وامام وقال ابو رهبيل الحنفي في حمة سلطان
 بني امية وولاية الاله في سفن ان تبيت السكارى من امية نوما وبالطف قتل ما ياتى جميعها
 وقال سليمان بن قترة وان قتل الطغ من الاله اشتم اذل رقاب المسلمين فذلت فقال
 لكيت بن زيد وهو جار خالد بن عبد الله القسري فقل لبني امية حيث حلوا وان
 خفت المهند والقطيعا اجاع الله من اشبعتموه واشبع من مجوركم اجمعيا وما هذا باعجب من
 صلاح شعراء بني العباس على رؤسهم بالحج وان كرهوه وتفضيل بقصوه وقتلوه قال
 المنصور بن الزبرقان على بساط هرون الاله بنى ومن يحجم يتظامنون مخافة القتل ومن
 النصارى واليهود وهم من امة التوحيد في اذل وقال دعب بن علي وهو صنيعة بني
 العباس وشاعروهم المتراني من ثمانين حجة اروح واغدوا دابة الحشرات ادى فيهم في
 غيرهم متقسما وايدىهم من فيهم صفراء وقال على العباس الرومي وهو مولى المعتصم
 قاليت ان لا يبرح المزمعكم تيل على حرايجين فيعجز كذاك بنو العباس تصبر منكم وبصبر
 للسيف الكمي المديح لكل اوان للنبي محمد قتيل زكي بالدماء مضر ج وقال ابراهيم بن
 العباس الصولي وهو كاتب القوم وغاملهم في الرضا لما قربه المامون بمن عليكم
 باموالكم وتعطون من مائة واحدا وكيف لا يقتصون قوما يقتلون بني عمهم جوعا
 وسفيا ويملاؤن ديار الترك والديلم فضة وذهبا يستنصرون المغربي والغرغاني

ويجفون المهاجري والانصارى وبولون ابناء السواد وزارتهم وقلف العجم والطام قياه
 ويمنعون الاله طالب ميراث امهم وفي جدهم يشتمى العلوى لاكله فحرمها وبقرح
 على الايام شهوة فلا يطعمها وخارج مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصير
 الى ابن ابي مرير المديني والى ابراهيم الموصلي وابن جامع السهمي والى ذنل الضارب
 وبرصوما الزامر واقطاع بخيشوع نصرا في قوت اهل بلد وجارى بغا التركي والافشين
 الاشروسى كفاية امة ذات عدد والمتوكل زعموا يقسري باثني عشر الف سرية والسيد
 من سادات اهل البيت يتعفف بزنجبه او سندبه وصفوة مال الخراج مقصود
 على اذنا الصفا عنه وعلى مؤاندا الخائنه وعلى طعمة الكلابين ورسوم القرايين و
 على مخارق وعلوية المغنى وعلى زرد وعمر بن بانه الملهي ويخولون على الفاطمي باكلة
 او شرية ويضادقونه على دافق وجنة ويشترى العوادة بالبدر ويجرون لها ما يفي
 برزق عسكر والقوم الذين احل لهم الخس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة
 والمجنة يتكفون ضرا ويهلكون فقرا وبرهن احد هم سيفه وبيع ثوبه وينظر الى
 فينه بعين مريضة ويتشد على دهره بنفس ضعيفة ليس له ذنب الا ان جده
 النبي وابوه الوصي واه فاطمة وجدته خلدنجه ومذهبه الايمان واما القران
 وحقوقه مصروفة الى القهر مائة والمضطرة والى الغنمة والى المزرعة وخمسة مقسوم على نقاس
 الديكة الدمية والقرود وعلى عرس اللعبة واللعبة وعلى مربة الرحلة وماذا اقول في قوم
 حمل الوحوش على النساء المسلمات واجروا العبادة وذويه الجرايات وحرثوا اربابهم
 بالفدان ونقوا زواره الى البلدان وما اصف من قومهم نطف السكارى في ارحام
 القيان وماذا يقال في اهل بيت منهم بنغ البغاء وفيهم راح التخنث وغدا وبهم عرف
 اللواط كان ابراهيم بن المهدي مغنيا وكان المتوكل مؤثرا موضعا وكان المعتز محتثا
 وكان ابن زبيدة معنوها مفركا وقتل المامون اخاه وقتل المنتصر اياه وسم موسى بن
 المهدي امة وسم المعتضد عمه ولقد كانت في بني امية مخازى تدكر ومعائب تؤثر
 كان معاوية قاتل الصحابة والتابعين واه اكلة اكباد الشهداء الطاهرين وابنه يزيد
 القروى مربي القنود وهادم الكعبة ومنهبل المدينة وقاتل العترة وصاحب يوم الحرة
 وكان مروان الوزع بن الوزع لعن النبي صلى الله عليه واله واباه وهو في صلبه فلحقته

ولاجتاج علينا لوتلو طائفة منها على سماع المتعلمين تبصيرا لبصائرهم في سبيل الدين و
صيانة لاحاديث سيد المرسلين و اوصيائه الطاهرين عن شر و تصحيفات الجاهلين
و تصرفات القاصرين ثم انه قد اخذ بعد منها حديث عمار لكن بما جاز جفته بالجم
و المعجزة او الملهمة بمعنى حاد و ذاع و صحفه بخاض بالحاء المهملة ثم المعجزة و حديث تعداد الكتاب
التي منها التعدد بعد الهجرة المصحف بالتقريب بالمعجزة المعبر عنه في لسان الاصحاب
بالا لئلا يتحاق ببلاد الكفر و الاقامة بها بعد المهاجرة عنها الى بلاد الاسلام قال و بالجملة
هو كناية عن التزيغ عن المعرفة و الجسود عن الحق و الالتحاق باهل الشقاوة و الضلالة بعد
الدخول في حرير السعادة و الهداية الى ان قال و منها في دعاء زيادة مولينا الشهيد
ابيعد الله الحسين عليه السلام يوم عاشوراء اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين
عليه السلام و شابت و بايعت و تابعت على قتله كلاتها بالمشاة من تحت الالف
قبلها موحدة في الاولى و مشاة من فوق في الثانية للتخصيص بعد التعميم اذا المباينة بالباء
الموحدة مفاعلة من البيعة بمعنى المعاقدة و المعاهدة سواء كان على الخير او على الشر و
المباينة بالمشاة من فوق معناها المجازاة و المساواة و المناقضة و المعارضة و المناقضة
ولا يكون في الخبر و كذلك للتتابع التماثل على الشر و التساوي اليه مفاعلة و تفاعلا
من التبعان يقال تاع الفئ يبيع تبعان و تبعان خرج و تاع الشيء ذاب و سال على وجه الازد
و تاع الى كذا يبيع اذا ذهب اليه و سرع و بالجملة المفاعلة و التفاعل لا يكون الا للشر و جواهر
القاصرين من اصحاب العصر يصحفونها و يقولون تابعت بالشاء المشاة فوق و الباء الموحدة انتهى
كلامه الشريف ضاعف الله قدره المنيف و طاهرين كلام انيتك لفظ تابعت بباء ثمانية است
بباء موحدة و اينكه در ازمنه سابقه برهين وجه قرائت ميگرد و اين تغيير در عصر آن محقق واقع شده ولي
مثال محيط باطراف كلام مي داند كه در اين باب اعتماد بر قواعد لغوية و كلمات اهل لغت كرده چنانچه از
محقق ثاني شنيدى كه در باب اوله چنين كرده و اصل در اين امر تيز حيرى است كه در درة الغواصين ورده
كه در او بام خواص اينست كه ميگويند تابعت الزواجب على فلان و حق تغيير است كه تابعت بيا لفظه
چه تابع بوجه در صلاح و خير است و تابع بمشاة مخض مبكر و شر است و در كلام حيرى جماعتى از
صيار فدا و نقدى دارند از ان جمله ان است كه خفاجى از ابن برى نقل كرده و تحرير او موافق آنچه
در كشف الطره ذكر است چنانست كه اگر مقصود انست كه متابع بوجه مخصوص بخير است و شر



استعمال نمیشود اين ظاهر الفسا و است چنانچه در قرآن كريم است فابتغنا بعضهم بعضا و اگر
غرض است كه تابع عام است و تابع خاص پس واجب آيد كه در مورد خاص تابع استعمال نشود و اين ظاهر است
چه هر عامى در مورد خاص جازا استعمال است چنانچه در آيه مذكوره نيز چنين است پس تحطه استعمال
متابعه و تابع در شر و جبهى ندارد و تمام شد كلام او علاوه بر اينكه اختصاص بتابع بمشاة بشرى معلوم است
چه ماده او و لالت بر اين ندارد و اينكه از تذيب نقل شده كه جبهه او است كه مشتق است از تاع بمعنى
سال و سيدان موجب سرعت است و عجله از شيطان است و مذموم است پس تابع مخصوص بشر است
سخنى است غريب كه جز در صحيحه رالى نظير او نتوان يافت همچو امرى را اين قياس نمى توان تصحيح كرد و آنچه
بلغت كه قياس در او حجت نيست بلى يك سخن در اینجا دارم كه از ابو عميد نقل شده كه لسمع التتابع
فى الشد و انما سمعناه فى الخير و لى بهين فتدركم بغلطيست نمى توان كرد و اگر استعمال ثابت شود
وز محشرى و كشف در تفسير خود استعمال تابع در خبر كرده و او خود تا سيس اصلى كرده و ذيل آيه
و اذا اظلم عليهم قاموا كه استعمال علما بمنزله نقل است و حجت است اگر چه مولد باشد و
از نيجه استدلال بشرا بتمام كرده و سيد شريف در حاشيه كشف و بيضاوى و سايرين
متابعت كرده و اول كسيكه متبذره اين شد عجب القاهر جرجانى است كه واضع علم بيان است و يكى
از معاصرين از اهل قسطنطينيه رساله در حجت شعر مثل رضى و عبيد و ابو فراس نوشته و از شهاب خجاني
اين مذهب معلوم ميشود و خالى از قوت نيست و تحقيق او در محاش بشرى مستوفى بقدر حوصله است و
و اطلاع اين بي بضاعت شده باجملة بر فرض تسليم غلطيت استعمال تابع و خير استعمال تابع در شر
غلط نيست و مقصود مدعى تصحيح و وهم اينست و احتمال اينكه تصحيح باشد و حادث بعيد است
چه در نسخ معتبره قديمه آنچه ديده شده بباء موحده است و البته بباء مشاة خواندن مجزى نيست
بلى اگر كسى احتياط كند و جمع نمايد با احتمال اينكه لفظ روايت با يا باشد و لا اقل بجه خروج از
خلاف اين محقق يكانه و دانستن فرزانة كه گروهى استاد بشرى و انشد و طائفة معلم الش
خوانند البته اقرب بصواب و اوفق بطلب ثواب است و الله اعلم و ما كره در اين شرح جا بجا جملة و
از ادله لعن را عقل و نقل سنة و كذا با يا و كرويم ولى در اين موضع بجهت اداى حق او يكى و حديث در ثواب
لعن بر قاتلان سيد الشهداء ذكر ميكنم چه اوله سابقه را در لغت و تحريض بر لعن آن مقدار غلطيست
نيست كه اخبار مجزئه از ثواب جزيل را است در همچون و امالى سند بحضرت رضا عليه السلام ميرساند كه
بريان بن شبيب فرمود اگر خواستار ان باشى كه در غمناى بهشتى بنشينى و آل او شوى لعن بر قاتل

حسین کن و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی یا لبثی
 کنت معهما فافوز فوزا عظیمایا یعنی از روی حقیقت منی حضور کر بلا و شهادت با اصحاب محبت
 و لا کن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا بر شکاری ابد فایز میشدم و در کامل الزیاده از داود
 رقی نقل میکند که در حضرت امام صادق علیه سلام بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه
 کرد و چشمش در اشک غرق شد آنگاه فرمود یا داود لعن الله قاتل الحسین که هیچ بنده نیست که با بی
 بنوشد و یاد حسین کند و لغت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عز و علا برای او صد هزار حسنه بجز
 و صد هزار سینه بخرد صد هزار درجه برای او بلند میفرماید و چنان است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد
 و در روز قیامت خدای او را خاک دل و آسود خاطر کند اللهم اللعن قاتل الحسین علیه السلام
 بوم القیام **مطلب ثانی** در شرح دعای سلام **السَّلامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی**
الْأَوْجَاعِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِئَاثِكَ ج سلام بر تو باد ای ابو عبد الله و بر اوجی که در
 حریم تو جامی گرفتند ش معانی متعلقه باین لفظ شریف تمام در شرح فصول زیارت شریفه
 چنانچه مقتضای مقام بود سبق ذکر یافت بعضی اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء علیه السلام
 در آخرین مطلب در ذیل فقره و علی اصحاب الحسین علیه السلام انشاء الله یا و خواهد شد
وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ ج و خدای این سلام را آخر
 عهد من زیارت تو نکردم و نه عهدی در معانی او پیمان است و بمعنی وصیت و فرمان
 حکومت و معرفت در عهدی به کذا و عهدی که کذا و ملاقات و زمان و اشباه او باین مناسبت
 استعمال میشود و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد و لام یا بمعنی مع است یا برای
 اختصاص یعنی عهد من که مخصوص زیارت تو است و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی
 که متعدی استعمال شده و تواند که بمعنی ال باشد با شراب معنی توجه و اشتباه و می و احتمال بعید
 میرود که اصل لفظ زیارت با باشد و مصحف شده بلام بدل شده باشد و احتمال معنی معرفت
 و ملاقات که گنایه از اشتیاقی و مصاحبت باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنا بر تزیل
 زیارت منزله شخصی که است از ابا و معرفتی و مصاحبتی هست زیارت در اصل لغت بمعنی رفتن
 به دیدار کسی است و در شرح علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده و اطلاقات اوله زیارت رسول
 و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل پر است و دعا و نماز از آداب شرعی آن عمل است که
 مستحبی است از کیفیات آن مستحب علمه اند و اشباه او ادا میشود بصرف حضور اگر دعوی نصراف

بکنیم و در غیاب و از دور این معنی متصور نمیشود لهذا افزایا در معنی دیگری استعمال میشود که عبارت از حضور
 قلب و توجه نفس است بجانب مزور بقراآت دعائی و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه زیارت
 میگویند و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعد بر عا است بعضی گمان کرده اند که حقیقت زیارت
 متقوم بر عا است ولی بقوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است چه امر در این صورت که ایشان
 گفته اند متوقف است بر نقل و اشتراک و آنچه ما گفتیم با استعاره که حقیقت لغوی است عملی تحقیق
 توجیه میشود و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز به مجاز است و این ترجیح بعد از ادعای آنست که در
 لغت و عا مخوذ در مفهوم زیارت نیست و این قطعیات بلکه ضروریات لغت عرب است قال المنذبه
 قیل و هو امر شعوره از و هم و سواد اللیل شیفع لی و انشئ و بیاض الصبح یعنی بی
السَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ ج سلام بر حسین باد شش این کلام مشتمل بر التفات از خطاب
 بنیاب است و شاید نکته او استنداد بر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب شقای صد و در روشنی
 ابصار است و شاید بلائیت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین مقرر بعد از خطاب شده چه اگر بصورت
 خطاب بود باید بگوید و علی علی ابنک و این کلام را ان رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است
 چنانچه صرافان گوهر شناس معانی و الفاظ دریافته اند این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است بنمایند
و عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ج و سلام بر علی اکبر پیش علی بن الحسین هم سلف از اولاد سید الشهداء
 علیه السلام است بی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه و دیگری علی اکبر و سوم علی رضیع که بروایتی
 عبد الله رضیع نام داشت و معروف بعلی اصغر است و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلا است
 چه این زیارت را اختصاصی تمام بعلی طفلی و شهادی کاب سعادت نصاب است و احتمال
 اراده سید الساجدین بغایت بعید است با جمله ما در وی بروایت مشهوره لیلی و خرا بومره عروه
 بن مسعود ثقفی است و بروایت سبط ابن جوزی در تذکره نام ما در انجذاب آمده است و
 اول اصح و اعرف است و ما در لیلی میمونه و خرا بوسفیان بن حرب است و از چینه معاویه شهادت
 داود در حق آن جناب که احق بخلافت است و شرح این اجمال چنانست که در کثیری از کتب مسطور است
 و از مقاتل الطالیین مشهور که یک روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سوال کرد
 و پیر از همه کس بولایت امر است و کفالت کار خلافت کیست گفتند تو گفت نه بلکه علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که جد وی رسول خدای او را شجاعت بنی هاشم و حجت
 بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است علی بحکم درس انجذاب خلافت عظیم واقع شده شیخ مفید علیه الرحمه

در کتاب ارشاد آنحضرت از زوجه ساله و البته او را علی اوسط گرفته و فرموده سید الساجدین از آن جناب
 بزرگتر بوده و این قول حکایت شده از صاحب کتاب بدع و صاحب کتاب شرح الاخبار از علمای
 اهل سنت و بروایت ابو الفرج و محمد بن ابیطالب پیچده ساله بوده و بروایتی نیست و پیچاله بوده
 و بروایتی سی و هشت ساله بوده و هیچیک از این اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد
 نیست چه در عمر آنجناب در روز عاشورا اختلافی است بعضی گفته اند بالغ بوده و گوی گفته اند سی و سه
 ساله بوده و در میان اقوالی چند است و جمهور مورخین و نویسندگان و محدثین فریقین علی شهادت را علی اکبر
 نوشته اند از آنجمله حافظ جانبی و ابن سبط جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن
 جوزی و صفوه و دیار کبری و حمیس و صاحب کشف الغم و ابن النخشب و ابو الفرج و زبیر بن بکار و بلادی
 و مزی و شریف عمری و صاحب کتاب مجد و ابن قتیبه و ابو حنیفه و بنوری و ابو جعفر طبری و ابن
 الاثیر و ابو الفضل صابونی صاحب کتاب فخر که فقهایی ما را و جعفری تعبیر میکنند و ابو علی بن همام و
 ابن شهر آشوب و ابن ادریس و ابو عبیده و خلف الاحمر و صاحب کتاب لباب و صاحب کتاب
 زوایر و مواعظ و شیخ حر عاملی در منظومه احوال ائمه علیهم السلام و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دریم
 و عبارت جمعی را شنیدیم و این قول البته اصح و اسد خواهد بود و از ابو الفرج در مقاتل الطالبین
 آورده اند که ولادت آنجناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مومنان روایت
 حدیث نموده و از عایشه نیز سماع کرده و هم از ابی عبیده و خلف بن حمز نقل شده که این اشعار را
 در مدح آنجناب گفته اند و مدح را دلیل بزرگی است در کبر سن او و شمرده اند و ابیات نه
 لم تر عین نظرت مثله من محتف میشتی و من فاعل یغلی بقی اللحم حتی اذا انفضج له یضل علی الاکل
 کان اذا شبت له ناره یوقدها بالشرف القابل کما یزهاها بالنس من مل او فدی لیس بالامل
 اعنی ابن لیلی السدی و البته اعنی ابن بنت الحسب لفاضل لا یؤثر الدنیا علی دینه و لا
 یدفع الحق بالباطل و انصاف این است که از سیاق این اشعار معلوم میشود که در وقت مدح آنجناب از
 رجال معدود و دین بنظر می آمد و همچنین کلام معویه شهادت چاکر آن جناب در آن زمان طفل
 ابراهیم بود و آثار سماعت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نمیشد که معویه با آن همه عداوت
 اعتراف با ولایت او بخافت کند و صواب چنان بنماید که در این مقام عبارت فحل فقیه محقق مقدم
 و شیخ فاضل قحطی معتمد بن ادریس اکل را مدح کرده که در کتاب سیر ائمه و گوییده یا و گوییده و از
 متمم این مسند نقل او و انفا منایم قال فی باب زیارات فی خاتمة کتاب الحج فاذا کانت الزیارة

در کتاب ارشاد آنحضرت از زوجه ساله و البته او را علی اوسط گرفته و فرموده سید الساجدین از آن جناب بزرگتر بوده و این قول حکایت شده از صاحب کتاب بدع و صاحب کتاب شرح الاخبار از علمای اهل سنت و بروایت ابو الفرج و محمد بن ابیطالب پیچده ساله بوده و بروایتی نیست و پیچاله بوده و بروایتی سی و هشت ساله بوده و هیچیک از این اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد نیست چه در عمر آنجناب در روز عاشورا اختلافی است بعضی گفته اند بالغ بوده و گوی گفته اند سی و سه ساله بوده و در میان اقوالی چند است و جمهور مورخین و نویسندگان و محدثین فریقین علی شهادت را علی اکبر نوشته اند از آنجمله حافظ جانبی و ابن سبط جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن جوزی و صفوه و دیار کبری و حمیس و صاحب کشف الغم و ابن النخشب و ابو الفرج و زبیر بن بکار و بلادی و مزی و شریف عمری و صاحب کتاب مجد و ابن قتیبه و ابو حنیفه و بنوری و ابو جعفر طبری و ابن الاثیر و ابو الفضل صابونی صاحب کتاب فخر که فقهایی ما را و جعفری تعبیر میکنند و ابو علی بن همام و ابن شهر آشوب و ابن ادریس و ابو عبیده و خلف الاحمر و صاحب کتاب لباب و صاحب کتاب زوایر و مواعظ و شیخ حر عاملی در منظومه احوال ائمه علیهم السلام و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دریم و عبارت جمعی را شنیدیم و این قول البته اصح و اسد خواهد بود و از ابو الفرج در مقاتل الطالبین آورده اند که ولادت آنجناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مومنان روایت حدیث نموده و از عایشه نیز سماع کرده و هم از ابی عبیده و خلف بن حمز نقل شده که این اشعار را در مدح آنجناب گفته اند و مدح را دلیل بزرگی است در کبر سن او و شمرده اند و ابیات نه لم تر عین نظرت مثله من محتف میشتی و من فاعل یغلی بقی اللحم حتی اذا انفضج له یضل علی الاکل کان اذا شبت له ناره یوقدها بالشرف القابل کما یزهاها بالنس من مل او فدی لیس بالامل اعنی ابن لیلی السدی و البته اعنی ابن بنت الحسب لفاضل لا یؤثر الدنیا علی دینه و لا یدفع الحق بالباطل و انصاف این است که از سیاق این اشعار معلوم میشود که در وقت مدح آنجناب از رجال معدود و دین بنظر می آمد و همچنین کلام معویه شهادت چاکر آن جناب در آن زمان طفل ابراهیم بود و آثار سماعت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نمیشد که معویه با آن همه عداوت اعتراف با ولایت او بخافت کند و صواب چنان بنماید که در این مقام عبارت فحل فقیه محقق مقدم و شیخ فاضل قحطی معتمد بن ادریس اکل را مدح کرده که در کتاب سیر ائمه و گوییده یا و گوییده و از متمم این مسند نقل او و انفا منایم قال فی باب زیارات فی خاتمة کتاب الحج فاذا کانت الزیارة



لا بنی عبد الله الحسین علیه السلام یزار ولده علی اکبر و ام لیلی بنت ابی مرثد بن مسعود الثقفی و هو
 اول قتیل فی الوقعة یوم الطف من ابی طالب و ولد علی بن الحسین هذا فی اماره عثمان و قد روی
 عن جده علی بن ابیطالب و قد مدحه الشعراء و روی عن ابی عبیده و خلف الاحمر ان هذه الابیات
 قیلت فی علی بن الحسین اکبر المقتول بکربلا لم تر عین الابیات و قد ذهب شیخنا المفید فی کتاب
 الارشاد الی ان المقتول بالطف هو علی الاصغر و هو ابن بنت الثقفی و ان علیا اکبر بن العابدین
 امه ام ولد و هی شاه زنان بنت کسری یزدجرد قال محمد بن ادریس و الاولی الرجوع الی اهل
 هذه الصناعة و هم النسایون و اصحاب السیر و التوارخ مثل الزبیری بکار فی کتاب انساب
 قریش و ابی الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبین و البلاد ری و المزی و صاحب کتاب اللباب
 اخبار الخلفاء و المعری النسابة حقو ذلک فی کتاب المجدی فانه قال زعم من لا بصیرة له ان
 علیا الاصغر هو المقتول بالطف و هذا خطأ و وهم الی هذا ذهب صاحب کتاب الزواجر
 و المواعظ و ابن قتیبه فی المعارف و ابن جریر الطبری المحقق لهذا الشأن و ابن ابی الاثره فی
 تاریخ و ابو حنیفه الدینوری فی الاخبار الطوال و صاحب کتاب لفاخر مصنف من اصحابنا
 الامامیة ذکره شیخنا ابو جعفر فی فهرست المصنفین و ابو علی بن همام فی کتاب لا نوار فی توارخ
 اهل البیت و موالیدهم و هو من جمله اصحابنا المصنفین المحققین و هو لا جمیعاً طبقوا علی
 هذا القول و هم ابصر بهذا النوع قال ابو عبید فی کتاب الامثال و عند جمیعهم الخبر یقین
 قال و هذا قول الاصمعی و اما هشام بن الکلبی فاخبرنا عنه و کان ابن الکلبی اخبر بهذا النوع
 من الاصمعی و قال محمد بن ادریس نعم ما قال ابو عبید لان اهل کل فن اعلم بفنهم من غیرهم و ابصر
 واضبط ثم اخذ رحمه الله یعدد و قایع من امثال ذلک فیها اشتباه من المفید و غیره علی
 جاری عادتہ فی ذکر الشی بنظیره و حرثه علی تکیث الفوائد الادبیه فی کتابه بحیث قد یخرج
 عن صناعته و یدهب به الی فن اخر من العلم کما هو من مدارس کتابه ثم قال محمد بن ادریس
 و ای غرضاً منه بلحقنا و ای نقص یدخل علی مذهبنا اذا کان المقتول علیا اکبر و کان علی الاکبر
 الامام المعصوم بعد ابیه الحسین علیه السلام فانه کان لزنین العابدین یوم الطف ثلث و
 عشرون سنة و محمد ولده الباقر حی له ثلث سنین و اشهر ثم بعد ذلک کله فسید فاموا
 علی ابن ابیطالب کان اصغر ولد ابیه سنا و لم ینقصه ذلک انتہی بالفاظه و فیہ غنی و کفایة
 عن تطویل الکلام و ذلیله و تصعیب المرام و ینله باجمه فضایل صوری و محسنیه آن جناب از صاحبنا

صفحه
 لمجد الدولة
 من یوم
 منه نور الله

رخسار و خلوات کفایت و زهد و عبادت و غفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفیع و صیانت و جهالت
 و شهادت نفس و بزرگی نژاد و پاک نهاد و علو همت و سحر و تبت نه چندان است که بتوان در
 کتابی درج کرد یا در دفتر بی جمع نمود و اگر خصوصیات تلویحات خاصه و تصریحات خاصه جناب سید الشهدا
 سلام الله علیه را در حق آنجناب در روز عاشورا در ستأمل کنی و بدیده تحقیق تدبر کنی راه معرفت
 بزرگی شان و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت و این مقوله خصایص آنحضرت بر دو قسم است یکی از
 افعال آنجناب و دیگر از اقوال و تفصیل این امور در کتب مقاتل ماثوث و منتشر است و ما در اینجا بیک
 منقول در بکار و در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتب است مثل ارشاد و موقوف و غیره اکتفا
 میکنیم و ان این است که چون علی علیه السلام بجانب میدان شافت امام مظلوم دست بر زیر محاسن براف
 زد و او را به سمت آسمان بلند فرمود و عرض کرد اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم
 غلاما شبه الناس خلقا و خلقا و منطلقا بر سواک کذا اذا شتقنا الی ندیک نظرنا
 الی وجهه اللهم امنعهم برکات الا دحض و فرقههم تقریقا و مزقههم تمزیقا و اجعلهم طرائق
 قد داولا ترضی الولاة منهم ابدافا نهم دعونا لنصر و نائم عدو و علینا ثم صاح الحسین علیه
 بعمر بن سعد مالک قطع الله رحمتک و لا یارک الله فی امرک و سلط علیک من ید بحک بعث
 فی فراشک کما قطعت رحیمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله ثم رفع الحسین علیه السلام
 صوته و تلا ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها
 من بعض و الله سميع عليم و در این حدیث چند مرتبه و فضل برای آن شهید مظلوم معلوم میشود و مرتبه
 اول آنکه چون بجانب میدان شد سید الشهداء علیه الصلوة و السلام بهیئت مستغیث دست بر زیر محاسن
 مبارک کرده بجانب آسمان کرد گنایت از آنکه جانم بسته آمده و کارم با خور کشیده و کار و با سخنان رسیده
 و جای استغاثت و استمداد و استعانت است و این دلالت بر عظمه و جلالت مصیبت آن مظلوم
 در نظر امام بهام دارد و دوم آنکه آن قوم را از غایت و سوسوکی در معرض عذاب الهی بر آورده خدا بر این
 بشهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی کنایه ایشان و جلالت قدر آن امام زاده عظیم الشان است و سوم
 آنکه آنجناب را در خلق پیغمبر شبیه کرده و شمای پیغمبر صلی الله علیه و آله بحسن و صباحت و غایت اعتدال
 و تناسب سمر آفاق و شمه روی زمین است چنانچه از ابن عباس منقول است که هر چه وقت
 با آفتاب برابر شد مگر آنکه نور آفتاب مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می نشست نور چراغ رخت
 بر می بست و حدیث امم معبد معروفست و اشعار حسنه در مدح آن حضرت مشهور از آنجمله گفته

جاء الجندب الذي هو اواه من سفر والشمس قد اثرت في وجهه اثر عجب الشمس من تقبيل و
 جنته والشمس لا ينبغي ان تدرك القبرا و بان مکره نسبت داده شده و برخی از عایشه دانسته
 لواحق ذلخا لوداین جیدنه لا ثرن بالقطع القلوب علی الایدی و لوسموا فی مصر و صفا
 وجهه لما بدنا فی سوره یوسف من نقد و البسته ذریع آنجناب باید گفت بر سر یوسف اگر نام
 غلامیش بند تا قیامت شرف داده اسحق آید چهارم آنکه تشبیه فرمود او را در خلق بر رسول خدای
 و همین منقبت بس که خدایتعالی بجله اسمیه مکره بحرف تاکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را بیان فرموده
 انک لعلی خلق عظیم گفته و سید الشهداء علیه السلام فرزند خویش را شبیه ترین خلق با آنجناب در خلق فرمود
 و البسته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق شاعرانه نیست خاصه در این مقام که با خدای متعال
 میکند و از دست دشمنان تظلم و شکایت میفرماید که اگر امام بهم نباشد مقام مقتضی اقتضای بر واقعیت
 و امور نفس الامر است نه تعدی و تخلفی بر حد مجاز و ادعای خلاف واقع نمیکویم مجاز در کلام امام است
 و اغراق در وع است ولی مدعایت که بلاغت که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترک است در این مقام
 پنجم آنکه آنجناب را شبیه خلق در منطق رسول خدای قرار داد و این دو معنی دارد چه یاراد بجهت کیفیت
 تکلم است چنانچه مقتضی وراثت و قرابت آن جناب نیز هست و یاراد فصاحت الفاظ و جزالت
 کلمات است که پیغمبر فرمود انا افصح من نطق بالضا و بیدانی من قریش و استرضعت من بی
 سعد و میشود مراد هر دو باشد چه منطق کیفیت کفایت است و هر دو را میتوان مندرج کرد
 و این سه جهت در هیچ یک از خلق خدای جمع نشده و اگر نه چنان بوده که این بزرگوار شهید شد نصوص
 متواتره در امامت سید الساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی یا بنیخبر متکبر کرده قابل مایهت
 آنجناب شود ششم آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو میشدیم بر او نظر میکردیم و این مژگه
 شباهت صورتی آنجناب است بروحی که تذکره جمال نبوی و یاد کار حسن مصطفوی بوده همفتم بعد از این
 شای بیغ با آنکه مظهر رحمت الهی بوده با قدم آن قوم بر قل آنجناب نفرین کرد از خدای بچند وجه ملاکت
 ایشان را طلبید و عادت پیغمبران اولوالعزم صبر بوده و سید الشهداء را در مقام صبر ثباتی دیگر و
 مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمان را بشکفتی در آورد اینجانبان بنفرین کشود و این دلیل کمال دلسوختگی بقتل
 او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام دل بستگی با آنجناب است و در این فقره چند نفرین کرده که
 هر یک بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او و یکی اینکه از خدای خواست که ایشان را از برکات زمین
 محروم کند دیگر اینکه ایشان را متفرق و پراکنده دارد دیگر اینکه جماعت ایشان را پاره پاره کند و دیگر اینکه

کلمه ایشانرا مختلف فرماید دیگر اینکه وایا از ایشان راضی نفرماید و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان
 ان امام معصوم نیز بودند مستجاب شد چنانچه بر اوجه کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود هشتم آنکه قتل او را عنوان جمیع
 مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داد و فائز آن دعاها را آخر فرموده است اینک ابن سعد را از
 کمال احترام قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین فرمود و بروی صیحه زد که خدای نسل ترا قطع کند و بتر
 بتوند باد و مستط کند بر تو کسی را که ترا در فراش تو سر برود چه در بیج در فراش اذل انحرار قتل است و قد اجاد
 القائل فی رثاء الحسین لقد مثا لکن مینه هاشمیه طم عرفت تحت لقنا المتقصد لعمری
 لئن لم یقض فوق فراشه فموت اخي الهی جاء غیر موسد وان لم یلشاهد موته غیر سیفه فذلک
 اخوه الصدق فی کل مشهد و هم و این اعظم مناقب است اینکه آیه صفا را که دلیل عصمت انبیا و ائمه است
 و بحق او تلاوت فرمود این شعر بکه دلیل است بر اینکه انجنا ب معصوم بوده است سلام الله علیه فها
 مناقبه الفاضله و تلك عشرة كاملة استخراجها من حدیث واحد فعلى الحقیقة
 هذه من علاه احدى المعالي و علی هذه فقس ما سواها و علی اولاد الحسین
 ج و سلام بر اولاد حسین باوش ذکر این فقره از قبیل ذکر عام نعمی از خاص است که دلالت بر برکت
 و عزت علی بن حسین علیهما سلام دارد که دوباره بر او باید سلام شود و لفظ اولاد اگر چه پنج نفرین تصریح کرده اند
 و فقها در باب وصیت و وقف تعرض نموده اند اعلم است از بنین و نبات ولی بعید نیست که در این زیارت
 مراد خصوص ذکر باشد و خصوص قتل چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهداء است و باجمعه
 در عدد اولاد آن امام مظلوم خلا فی مشهور است شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب مبارک ارشاد فرمود
 انجنا برانشش فرزند بود چهار پسر که یکی امام همام سید الساجدین علیه سلام است از شاه زنان خیر
 یزد جرد شاه ایران و از انجنا بر ابن الحقیقین میکشند نظر بحدیث معروف خیر الله من
 العرب قریش و من العجم فارس و ذیه یقول ابوالاسود الدبلی و ان غلاما بین کسری و هاشم
 لا کرم من نیطت علیه التمام و علیه بنیت قولى فی قصیده مهد ویه یحیی میلا دایلیج
 ماجد حو هاشما ما بین کسری و قیصر دیگری علی حسین شهید سوم جعفر که مادر او از قضا بود
 و در حیوة سید الشهداء بدر و دسرای فانی کرد چهارم عبد الله رضیع که در حجران امام به تیر شهید شد
 و دو دختر یکی سکینه دختر باب کلویه دختر امه القیس بن عدی که هم او مادر عبد الله رضیع است دیگری
 فاطمه که مادر وی ام اسحق دختر طلحه بن عبید الله التیمی است و در کشف الغم از حافظ عبد العزیز بن خضر
 جاذبی آورده که عددش بوده ولی علی مقتول را اکبر دانسته و در عبارت او مراد از علی اصغر امام حسین است

چه غیر از او عبد الله و جعفر را ذکر نموده و شش نهم این دعوی عبارت است که گفته و نسل حسین من علی الا صغر
 و از انجنت ما با بقا با و نسبت دادیم که علی شهید را اکبر میدانند و ایراد فاضل صاحب کشف الغم که بیان
 کرده که او اخلال بذکر حضرت سید الساجدین علیه سلام کرده بر مثال کلام ظاهر الاندفاع است چنانچه بر اوجه
 معلوم میشود و در بکار از مناقب ابن شهر آشوب آورده که پسر ی محمد نام و دختری سماقه بزنوب داشته
 و علی بذات عد دشت میشود و کمال الدین بن طلحه در مطلب السؤل پسرانش را شش و دختر از چهار
 گفته و سیاحت عد و ایشان بر این منط نموده علی اکبر و هو الشید و علی اوسط و هو زین العابدین
 علی اصغر و محمد و عبد الله و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه و و هم را که دختر چهارم باشد ذکر کرده و
 علی بن عیسی در کشف الغم از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند و همین اسماء شریفه را شمرده که مذکور
 شد و از روایت ابوالفرج و محمد بن ابرطال و دیگران که در بکار مذکور است که بعد از ذکر شهادت
 علیهما سلام گفته اند خرج غلام من تلك الابلیه و فی اذینه ددقان و هو مذکور فجعل بلقت بمینا
 و شملا لا و قرطاه یتن بدن بان فحل علیه هانی بن بعیت لعنه الله فقتله فصادت شهر بانویه
 تنظر الیه و لا شکلم کالمد هوشه میتوان استفاده کرده که جعفر فرزند امام علیه سلام باشد از
 شهر بانویه و موی و وجود شهر بانویه در ان جنگ قول ابن شهر آشوب است که اما شهر بانویه تلفت
 نفسها فی الغزات و این کلام بر نمی آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگویند که او در نقاشی
 جاودانی رخت بر بست چه دور نیست که خواهر او باشد چه در بعض اخبار ایشان سه خواهر بود
 یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری از آن محمد بن ابی بکر شد و تواند بود که بعد از وفات
 آن دو و موت شاه زمان یکی از آنها باز بجایه نکاح سید الشهداء در آمده و در کربلا حاضر باشد چنانچه
 در نظر داریم که در کتاب معتبری نیز دیده باشیم و در منتخب حدیث وفات رقیه بنت حسین را
 در شام ذکر کرده و شاید این اسم منشی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد و موی او است که
 او را در شام قبه و مزار علی است معروف که عامه و خاصه چهار زیارت میکنند و اهل شام بتواتر
 نقل میکنند که او دختر سید الشهداء است و معروف بسیده رقیه است و تبرکات و توسلات
 بر قد پاک آن مطهره ینمایند و من بنده در سالیکه در راه حج وارد دمشق شدم مکرر زیارت او
 مشرف شدم و آثار جلالت و خدات و انوار عصمت و طهارت در ان مرقد مطهر و مضج
 مقدس مشاهده کردم و از کلام ابن عبد ربّه و عبارت منقول از ابن قتیبه معلوم میشود که محمد
 بن حسین اسیر بود و در شام حاضر شد و ابن اثیر پسر ی دیگر برای انجنا ب ذکر کرده که عمر بن الحسین است

و او را در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه مشهور است و علی بن ابی طالب اگر امام انتخاب هفت نفر شود
 و عبارت محکم تاریخ کزیده حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگر چه در اسم مخالف چه او اسم و وفرا
 عجب الله و حسن گفته و یا قوت در محلی مع البلدان گفته در غری طلب کوی جوشن نام بوده معدن مس
 داشت و از روز که پرده کیان آل عصمت را از انجا عبور افتاد آن معدن تباه شد چه کسی از پرده کیان
 امام مظلوم که از انتخاب بارور بود در دامنه آن کوه وضع حمل کرد و از پیشه وران نان و آب خواست
 فابوا ان یضیفوها و از سنگدلی مضایقه کردند و دشنام دادند بر ایشان نفرین کردند از آن پس
 از آن کوه کس نفع و بهره مند نشد در جانب قبی آن کوه مراری معروف بمشهد السقط و مشهد الکه
 باشد و آن سقط را نام محسن بر حسین بود تمام شد کلام او و البته انجا برادر اسم و وصف افتاد
 و اتفاقا هم کرم خود محسن علی شده که هم سقط از ظلم اعدا بیفاد چنانچه در مطاوی کتب اهل سنت
 نیز دیده شده فانظر الى خط هذا الاسم کیف لقی من الاواخر ما لاتی من الاول علی جملة مجموع
 اولاد سید الشهداء علیه السلام بنا بر جمیع روایات و از ده تن بوده اند که دو نفر یقینا شهید شدند
 علی اکبر و یک رضيع و بنا بر احتمالی جعفر و در وضع که علی و محمد الله باشد و یک نفر سقط شده و دخول
 او در این سلام محل اشکال است و اقوامی این وجه همان روایت شیخ مفید است که اولی و
 ابصر از سایرین است باین گونه امور و حامل علوم آمده بامت است و ناشر لوامی آثار اهل بیت است
 در شیعیان رضی الله عنه وارضاه و جباه من رحمة ما تقر به عنیاه تنبیه در بعضی نسخ مصحح که بعضی
 مواضع او که مقابل بر خط ابن ادریس و خویش شده و نزد این بی بضاعت موجود است لغلط
 و علی اولاد احسین را خط بطلان کشیده و همچنین در نسخه مصباح سید مذکور نیست و باعتباری انچه
 اقرب است چه دانستی که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن احسین علیه السلام حاجت بکلفت شکل است
 والله اعلم و علی اصحاب الحسین حج و سلام بر همراهان حسین باد شش ذکر عدد اصحاب
 و خصوص با ششین از ایشان چند انکه در حصد تنبع این بی بضاعت بود در شرح فقره و علی الارواح
 التي حلت بفنائک شد و صواب چنان نماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آن حضرت
 ذکر شود اگر چه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی و جان فشانی این طایفه را در رکاب امام مظلوم و آن
 ثبات قدم و در سوخ عقیدت و کمال جد و اهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند و آن ثبات
 و مسابقت که در تناول کوس موت و تناول جامهای بلا با یکدیگر میکردند حاجت بذکر و توضیح ندارد
 انجا که عیان است چه حاجت بر بیان است و لیس بصری فی الافعال مشیئ اذا احتاج الیهاد الی دلیل

خاصه با ملاحظه یک نکته که هر طایفه در کباب مای یا پیغمبری یا محقق یا مبطلی جنگ کردند اگر چند تمیت شدند
 و تن برک دادند و بر مرکبیت کردند و جفون سیوف بشکستند و کیدل و یجکت بر لشکر مخالف تاختن
 گرفتند با میدان فتح و جای ظفر مکاشفت و مناظرت میداشتند و این یک است و یکد است نیز اطلیعت
 و مقدیه ظفر پنداشتند و این گروه با علم بهلاکت و قطع نبوت و یقین بقبل بدون رجای ظفر و سیه
 نصرت تن برک داده جانهای مستدسی خود را در مقام جانبازی و جان فشانی و قایه وجود و همایون
 فرزند سید الوصیین و نیره خاتم النبیین کردند و هر یک در صدق حمله و ثبات موقف مصداق مدح حسان
 شدند که گفته شعر یلقی الرماح الشاجرات بنخره و یقیم هامة مقام المغفر ما ان یرید
 اذا الرماح شجره در عاسوی سربال طیب العصور چه خوب میگوید سر و ش در مدح عباس بن شیب
 الشاکری رضی الله عنه جوشن زبر گرفت که ما هم نه ما همیم مغفر ز سر فکنت که بازم نیم خرو س
 و ما اخلقهم و احقهم و احدا بعد واحد یقول الطائی الکبیر رحمة الله تعالی
 الا فی سبیل الله من عطلت له فجاج سبیل الله و اشغل الثغر ففی کلما فاضت عیون قبيلة
 دما ضحکت عنه الاحادیث و الذکر ففی دهره شطران فیما ینوبه ففی یاسه شطرو فی جوده شطر
 ففی مات بین الطعن الضرب منیة تقوم مقام النصرة النضر و ما مات حتی مات مضر ب سیفه
 من الضرب اعتلت علیه القنا و قد کان فوق الموت سلا فردهم الیه الحفاظ المروا الخلق الوعر
 و نفس تغافل العار حتی کاتما هو الکفر یوم الروع او ذو الکفر فاثبت فی مستنقع الموت رجله
 و قال لها من دون اخصل الحشر غدا غدوة و الحمد لیسر دانه فلم ینضرا الا واکفانه الاحمر
 تودی ثیاب الموت حمر افما دجی له اللیل الا و هی من سندن خضر اینک چند حدیث در فضل
 این طایفه یاد میکنم آن ابن قولویه در کامل الزیارة و وفات ابن ابراهیم در محلی تفسیر خود مذکور است
 آل محمد علیه السلام میرسانند که روزی حسین را فاطمه حمل کرده بود پیغمبر ویرا گرفت و فرمود خدای لعنت
 کناد قاتل ترا و خدای لعنت کناد سلب ترا و خدای لعنت کناد آنکه پشت پشت گذارند و جنگ تو و خدای
 حکم کند میان من و آنکه اعانت بر قتل تو کرد و فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی پیغمبر فرمود بیا و آوردم
 آنچه را که باو میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و غدر و بغی و او در این هنگام با جمعی است
 که کوئی ایشان ستارگان آسمانند از فرط مسرت پیشی کیند بسوی قتل گویا من نظر میکنم بجانب معسکر
 و موضع رجال و ترتیب ایشان بقیه حدیث طولانی است بب صدوق قد در کتاب علی بن ابی طالب
 میرساند که بصا دق آل محمد گفته خبرده مرا از حال اصحاب حسین سبب قدام ایشان بر مرکب و در سبب

پرده از پیش چشمشان برداشته شد تا دیدند منازل خود را از بهشت و حال هر یک از ایشان چنان بود که اقدام
بر قتل میکرد و تا مسافت بمقامه حورالعین گسند و بیکان خود از جنت بستاند جرج شیخ اجل قطب الدین را و در
در کتاب خراج از علی بن الحسین علیه السلام حدیث میکند که فرمود من انشب که پر دم در سجده کشته شد
با وی بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر خلعت راه خود گیرید که انکسره را جز با من کاری
نیست و از بیعت من شما بکلیه گفتند نه بخدائی هرگز چنین نخواهد شد فرمود هانا شما فردا کشته شوید گیرید
و یکس از شمار را بائی نیست قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معك گفتند منت خدا را که
ما را به شهادت در رکاب تو شرف ارزانی داشت فقال ادفعوا رؤسکم وانظروا فاجعلوا اینظرون
الی مواضعهم و مناظهم فی الجنة و هو یقول لهم هذا منزلک یا فلان فکان الرجل یستقبل الوماج
والسیوف بصدرة و وجهه لیصل الی منزله من الجنة و هم قطب را وندی رضی الله عنه در خراج
سند باقر علوم البیین میرساند که حسین علیه السلام قبل از آنکه مقتول شود گفت که پیغمبر مرا فرمود ای
پسرک من زود که تو را زنده شوی بجانب عراق و اوزمین است که ملاقی کرده اند در او پیغمبر ان و اوصیا
پیغمبران و اوزمین است که یحور انا میده شود و هانا تو را و شهید شوی و شهید شوند با تو جماعتی
از اصحاب تو که الم مساس این را نیاید کنایت از آنکه کثرت اشتیاق و شدت توفان بعالم قدس
ایشان را از توجه بدرک صدمه تنگ و سنان و زحمت دشمنه و پیکان مشغول کرده آنگاه این بیت
سبارک تدات فرمود قلنا یا فادکونی بردا و سلاما علی ابرهیمیم چنین فرمود عرب برد و سلام
شود بر تو و بر ایشان آنگاه سید الشهدا فرمود پس خورند و بیشتر باشد چه بخدای اگر ما را بکشند هانا ما
بر پیغمبر خود وارد شویم هر شیخ مفید در ارشاد نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سید الشهدا
اصحاب خویش را فراهم گردانید و میفرماید من بیمار بودم اندکی فراتر رفتم تا نیک صغای سخن
وی کنم فمعت ابی یقول لا اصحابه اثنی علی الله احسن الشاء واحمده علی السراء والضراء
اللهم انی احمدک علی ان کرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فہمتنا فی الدین و جعلت لنا
ابصارا و اسماعا و افئدة فاجعلنا من الشاکرین اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا
خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی فخر اکم الله عنی خبر الجراء الا و انی
لا ظن بوما لنا من هؤلاء الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج معنی و لا
ذما من هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و موافق روایت سید و کتاب مہوف لا اعلم
اصحابا اصالح من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا افضل من اهل بیتی و انخیز اعظم درایع متصوره

اصحاب سید الشهدا است چه آنجا فرموده هیچ اصحابی را نیکو کار تر و با وفادار تر از اصحابی و هیچ
ابلیغی نیکو کار تر و با وفاتر از اهل بیت خود ندیدم و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است
بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیہما و تواند بود که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی باشد
و با جمله ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انکسره و عراض صادقانه انجماعت است که هر یک سخن گفتند که
عقل را خیره و حیران نمایند که اجمال او این است شعر شایان را بر سرش رسانم سر بر فضل
ملوک این جنابم و محتاج این دم در باورت نمیرسد از بنده اینجست ارفقه کمال دلیلی بیایم
که بر کرم دل از تو بردارم از تو مهر این مهر بر که افکنم اندل کجا برم و تفصیل او در کتب مقاتل
مذکور است و الله در القائل فیهم قوم اذ انودوا لدفع مائمه و الخیل بین مدح و عس مکرم
لبس القلوب علی الدروع و اقبلوا بتهافتون علی ذهاب لانفس مطلب ثالث
در شرح دعا بعد العین **اللهم خص انت اول ظالم باللعن معنی و ابد**
به اول لثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع حج بار الهما مخصوص شرمای تو
اول ظالم را بعنت از قبل من و ابد کن با و در اول امر آنگاه دومی را آنگاه سومی را آنگاه چهارمی را
ش لفظ اول منصوب است بطرفیت و چنانچه سابقا گذشت در صورت اسمیت و نحو استعمال دارد
و چون معنی اول از مفاهیم متضایفه است بدو اضافه صحیح نیست و حکم ظروف لازمه الاضافه
دارد و در آن ظروف چند وجه است یکی ذکر مضاف الیه دیگری حذف مضاف الیه تقدیر لفظ او
در این صورت معرب است بی تونین مثل ابد به من اول چنانچه شاعر گفته و من قبل نادی کل
مولی قزابه بکسر لام بروایت ثقات چنانچه گفته اند دیگر آنکه لفظا مخذوف باشد و معنی مراد
و در انحال مبنی بر ضم است مثل لله الامر من قبل و من بعد دیگر آنکه نه لفظ مراد باشد و نه معنی
یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد و مقصود قبل ما و بعد ما شود برای تنکیر در این صورت منصوب
میشود و منون مثل و ساغ لی الشراب و کنت قبلا و مثل ابد به اول و حریری از حرص تغلیط
زیاد کردن او نام خواص در درة الغواص ابد به اول را غلط دانسته و متشکک باین شعر کرده
لعمرک ما ادری و انی لا و جل علی اتینا تعد و المنیة اول و غفلت ازین کرده که ضم در
این موضع مبنی بر انشکاف گذشت و دلیل غلط بودن نصب بغیر آن اعتسار نیست و لا زال عادت
حریری بر اینست که بر غلطیت استعمال دیگر استدلال میکند و این از ضعف تحقیق
و قلت بصیرت است و خو این دعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است

عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد قدس سره است که متابعت او کرده در حاشیه صحیفه کمره
 سجاده فرموده و لایسوخ اولاً بالتوین و البسته آن میدعلامه از فقره زیارت غفلت فرموده و الا باعتبار
 سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و اینکه او کلام همه ائمه است بلکه حدیث قدسی است
 و مطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه میشود قبول حریری از صحت او دست برداشت بالجمله مراد ازین
 چهار نفر معلوم است و در اینجا قصه طریقه است که سید محقق شهید ثالث قاضی نورالدین شوشتری
 قدس سره السری در کتاب مجالس المؤمنین ردیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر
 الاله و اما بعد الائمة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره القهوسی ایراد کرده که بعضی
 از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاشر شیخ بود رسانیدند که او صاحب او از
 شیعه امامیه است صحابه میکنند و کتاب مصباح که دستور اعمال است تجدید ایشان بران گواهی میدهد
 زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده اللهم خص الی آخره پس خلیفه بطلب
 شیخ و کتاب مصباح فرستاد چون کتاب حاضر شد و باعث بطلب او مذکور کرد و بدستبرد
 چون کتاب را کسودند دعای مذکور را با او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت شیخ در بدیهه گفت
 یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه است که نماز آن مکان برود بلکه مراد باطل ظالم قایل قائل
 باین است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود کشاد و مراد بانی عاقر نامه
 صاحب است و اسم عاقر قیدار بن سالف بود و مراد ثالث قاتل یحیی بن زکریا است که سبب
 بغیة از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود و مراد رابع عبد الرحمن بن یحیی
 که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام نمود و خلیفه چون آن را بدید راستین تصدیق او نمود
 و انعام فرمود و از ساعی و نماز انتقام کشید تمام شد عبارت مجالس بالجمله اگر چه این بی بضاعت
 در مطاوی این کتاب و تضاعیف این باب اخبار و آثار و اوله موافقه با عقل و اعتبار در جواز
 سبب اثبات ظلم و کفر انکروه چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بردارد
 و پرده غماهی جهالت از چشم زایل کند شک در مراتب مذکور ندارد ولی در اینجا هم کمی و حدیث
 از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ائمه ایراد میکنم انگاه و و خبر که
 دلالت بر کفر معویه داشته باشد از طریق ایشان می آوریم و انیک متوفیق خدای عز اسمه
 میکنم در کتاب جهاد و باب فنی بدو طریق و بخاری و دو موضع از صحیح خود یکی در باب فرض
 خمس و دیگری در کتاب اعتصام بکتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده اند که متضمن

آنت که تیم و عدی با عطاء امیر المؤمنین سلام الله علیه کاذب و آثم و غادر و خائن بوده اند و الفاظ
 این چهار حدیث متقارنند که چه بخاری در نقل خود تدلیس کرده و بجای این الفاظ نرغان انه کذا گفته ولی در
 مقابل که کلام عدی نقل کرده بکلمه مقابل که گفته و الله یعلم انه صادق بار باشد تابع لایحی کلام علی و عباس در
 حق هر دو معلوم میشود و ما بر وایت مسلم در این باب گفتار میکنیم و بعین عبارت او را که برای استبصار
 کافی است نقل نمائیم قال مسلم فی صحیحہ ما مثاله حدیثی عبد الله بن محمد بن اسماء الصبغی فاجوب
 عن مالک عن الزهري ان مالک بن اوس حدثه قال ارسل الى عمر بن الخطاب فحجته حين تعالى
 النهار قال فوجدته في بيته جالساً على سرير مفضيا الى سرما له متكأ على وسادة من ادم
 فقال لي يا مال انه قد دفن اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذنه فاقسم بينهم
 قال قلت لو امرت بهذا غيري قال خذنه يا مال قال فجاءه فافقاه فقال هل لك يا امير المؤمنين
 في عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبير و سعد فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال
 هل لك في عباس و علي قال نعم فاذن لهما فقال عباس يا امير المؤمنين اقض بيني و بين هذا
 الكاذب الاثم الغادر الخائن فقال القوم اجل يا امير المؤمنين فاقض بينهم و ارحمهم فقال
 مالک بن اوس يخيل الي انهم قد كانوا قدموا هم لذلك فقال عمر انشدكم بالله الذي باذنه
 تقوم السماء و الارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال لا نورث ما تركناه
 صدقة قالوا نعم ثم اقبل على العباس و علي فقال انشدكم بالله الذي باذنه تقوم السماء و الارض
 اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال لا نورث ما تركناه صدقة قال نعم فقال عمر
 ان الله حمل و عن كان خص رسول له بخاصة لم يخص بها احدا غيره قال ما افاء الله على رسول له
 من اهل القرى قلته و للرسول و ما ادرى هل قرء الاية التي قبلها ام لا قال فقسم رسول الله
 صلى الله عليه و اله بينكم اموال بني النضير فوالله ما استأثر عليكم و لا اخذ هادونكم حتى
 بقى هذا المال فكان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ياخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما بقى اسوة
 المال ثم قال انشدكم بالله الذي باذنه تقوم السماء و الارض اتعلمون ذلك قالوا نعم ثم انشد
 عباسا و عليا بمثل ما انشد به القوم اتعلمان ذلك قال نعم قال فلما توفي رسول الله فخمنا
 مطلب ميراثك من ابن اخيك و يطلب هذا اميراث امرأته من امينا فقال ابو بكر قال رسول الله
 ما تركناه صدقة فرايتما كاذبا اثما غادرا خائنا و الله يعلم انه لصا دق بار باشد تابع للمخبر
 ثم توفي ابو بكر و انا ولى رسول الله و ولى ابى بكر فرايتما كاذبا اثما غادرا خائنا و الله

يعلم اني لصادق بارداشد تابع للحق ثم جئتني انت وهذا وانتاجع وامر كما واحد فقلتم
 ادفعها اليها فقلت ان شئت دفعتها اليها على ان عليهما عهد الله ان تعالينا بالذي كان
 رسول الله يعلم فاحدنا هذا ذلك قال اكدالك قال لا نعم قال ثم جئنا في لا قضى بينكما ولا
 والله لا اقضى بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما فداها على انتي بالفاظتي في
 اول طريق مسلم از نخت که بر طریق اهل سنت نکات نصوص کتاب مبین دارد و چند جملین بر طبق
 محترم ایشان وارومی آید که بعضی موجب کذب که موجب صفات اربعه مذکوره و دیگری موجب
 کفر است و هم مجوز لعن اما کذب دعوی او است که خود و تیم ولی پیغمبر بودند با اینکه باتفاق در زمان
 رسول خدای هر دو مامور اسامه بودند چنانچه خواهی شنید و اما غدروا ثم و خیانت و کذب که با عترت
 او بشهادت عباس و امیر المومنین که از افاضل عترت و رؤسای اقتدایست شده و هیچ مسلمانی نیست
 که بشهادت این دو نفر حکم نکند و این نسبت که عدی با ایشان دارد در حضور اوس و عبد الرحمن و
 سعد و قنصل و زبیر بودند اینها استیجاشی کردند و نه امیر المومنین و عباس متصل و اعتداری جسته
 با وجود این میگوئیم عدی که این نسبت را با این دو نفر داد راست گو بود یا دروغگو اگر راستگو بود
 حکم این شهادت حال او معلوم است و اگر دروغگو بوده هم حالش ظاهر است با عترت خصم
 و مشمول کرمه فجعل لعنة الله على الكاذبين خواهد شد و اما کفر از اینجا معلوم میشود که بطریق استخفا
 و استتار اسم شریف پیغمبر و فاطمه را برده و عباس گفته تو آمدی ارث برادر زاده را خواستی
 و این ارث ز نش را از پدرش خواست و این نه چندان بی ادبی است که مسلمی بتواند تحمل کند
 پیغمبر که خدا تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را با لقب مکرمه مثل یا ایها الرسول و یا ایها
 النبی و یا ایها المنزل و یا ایها المذکر و آنچه مانند اینها است بیرون و چند جای که
 بضرورت مقام تصریح با اسم مبارک او شده برای تخصیص بر نبوت آن جناب یا نظیر آن از
 اغراض عدی اسم او را با این خفت میرد و فاطمه با آن علو منصب و جلالت شان که بضمیمه پیغمبر و خان
 محشر است باین خواری اسم او را یاد میکنند این البته موجب کفر است چه بضرورت مبین
 نوین اینها و استخفاف بقدر ایشان خروج از دلت ایشان است و در معجم البلدان یا قوت حموی است
 در لفظ صنعا چنانچه سید محقق شهید ثالث حشره الله تعالی مع اجداده و احقاق الحق نقل کرده
 که یزید بن مبارک گفته که نزد عبد الرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است و مسلم و بخاری هر دو
 از او کثیرا روایت میکنند و از امثال معروفه سنین است که من روی له الشیخان فقد جاز

القطرة و حدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون باین کلام رسید که گفته فحشست تطلب
 میراثك من ابن اخيك قال لا يقول الا قولك الا لرسول الله یعنی این احق از اینکلمه اراده
 جز رسول خدا ندارد و عبد الرزاق حکم بحاکمت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده و اما اشاره اجمالی
 بحال عبد الرزاق در حاشیه کناری که بر رجال بخاشی تعلیق شده کرده ایم حدیث دیگر علامه در پنج
 الحی از مسند احمد بن حنبل نقل کرده من اذی علیا بعث یهود یا انصر انیسا و البته اذیت
 اینجا عت بعلی علیه السلام امری است طشت از باطل افتاده و هر چه استر کند کالطبل من تحت
 القطیفة مشهود عارف و عامی بلکه معلوم جماد و نامی است حدیث دیگر ابن ابی الحدید از عبد العزیز
 جوهری که از اجله ثقات و معتدین ایشانست نقل کرده که سند با بن عباس میرساند که بعد می در
 کوچ از کوچای مدینه راه میرفتم و دست او در دست من بود با من گفت هانما کان منکم صاحب ترا
 یعنی علی علیه السلام را جز مظلوم با خویشین گفتن نباید بر من پیشی گیرد و بر من غلبه کند پس با او گفتم رو طایفه
 او کن چون این بشنید دست از دست من کشید و در گذشت و همه داشت انگاه ایستاد و من
 باور سیدم گفتم این عباس کجایم اینست که مانع این مردم نشد از رفتن تو جز اینکه او را کوچک شمرد
 با خود گفتم این سخن بدتر از اول بود انگاه با او گفتم بخدای که خدای او را کوچک شمرد و از وزیر که او را
 امر کرده سوره برائت را از ابوبکر استر داد فرمود شکر خدای را که عدی در انقیام اعتراف کرده که او
 و اصحابش علی علیه السلام را ظلم کردند و حق او را بناحق بستند و هم این حدیث را ابن ابی الحدید
 در ذیل احوال عدی از کتاب موکفیات زبیر ابن بکاء زبیری که از اکابر ثقات مورخین این طایفه است
 حکایت کرده حدیث دیگر محمد بن عبد الکریم شدنی در کتاب مل و نخل نقل کرده که پیغمبر فرمود
 جهزوا جلسا من الله من تخلف عنها و صد را بنحیث اگر چه متواتر است ولی ذیل آن که مشتعل بر
 لعن است از طرق عامه من بنده در غیر مل و نخل مذیده ام و تیمم عدی باتفاق فاعل چنانچه از روضه الالباب
 جمال المحدثین ایشان حکایت شده در ان حبش مامور بودند یا مخالفت نص کردند کفر او یا اجتهاد نمودند
 فسقا و هر صورت مشمول لعن رسول خدا میند و بنا بر مذنب مشهور ایشان که رو حدیث مقطوع الصد
 کفر است البته کافرند حدیث دیگر ایة الله العلامة نشر الله فی السخدا علامه از حمیدی محدث عظیم
 ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین محدثین ایشان است آورده که چون
 ابوسلمه و عبد الله بن حذافه در گذشتند و رسول خدای ام سلمه و حفصه که زنان آن دو بودند برآشوب
 گرفتند و نقل گفتند آیا محمد زنان ما را میبرد چون ما میبریم و ما زنان او را نمیبریم بخدای که اگر میبرد اگر چند با جم

شمس باشد زمان و را بکیریم طحیر را میخواست و عمل اسم را پس این آیه مبارک فرود آمد و ما کان کم
 ان توذو رسول الله ولا ان تنکوا ازواجه من بعده ابدان ذلکم کان عند الله عظیما
 و هم این آیه آمد از تبدل و اشیا و تحفه الایة و هم این آیه آمد ان الذین یؤذون الله ورسوله
 لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و ان یدیت عداوه براینکه مصرح باینکه خدا تعالی نعل و طحیر را لعن
 فرموده دلیل کفر آن دو است چو آنها ادعای تاسوی با پیغمبر کردند و پاس حرمت نبوت را رعایت
 نکردند و قدر پیغمبر را خفیف شمردند و تنبیر بر حکم خدا می ندادند و اعتراض بر شرع بنوی روا داشتند
 چنانچه ظاهر است و ایمانی بالضرورة کردند و ازین مقوله احادیث در تضاعیف کتب اهل سنت پیش
 از حدیث است و این کتاب بتنی بر لمج و اشاره است نه بر احاطه و استقصا و همین قدر که نوشتم
 و انشمنان حقیقت شناس را معنی و شافی است در ذیل فکراین سه نفر از اشعار ابوالقاسم مغربی
 نوشتیم بکرم هر چند یکی دو شعر از آنها سابقا ذکر شده و علی البیهیث قال شعر لکما احسن الله
 و شجها و تذکر الادخال و الاوتاد افضی الی هوج و مرج فانبرت غشواء خالطة بغیر
 و تذاولتها اربع لولا ابو حسن لقلت لو مت من سئار من عاجز صرع و من ذی غلظ
 جاف و من ذی لونه خوار ثم اردی المحرم فضل ردائها فقلت مراجل احذ و نفاذ
 فتاکلت تلك الحذی تلظت تلك لظبا و رقا اجبج النار تالله لو القوا الیه زمامها
 لشی بهم سحبا بغیر عشار و لو انها حلت بساحة مجده بادی بداسکنت بدار قرار
 هو کالبني فضيلة لکن ذا من فضله کاس و هذا عار و الفضل لیس بنافع اربابه
 الا بمسعدة من الاقدار ثم امطاهها عبد شمس و اعتد هزنا و بدل ربحها بخسار
 و تنقلت فی عصبة امویة لیسوا بابرار و لا اطهار ما بین ماء فون الی متزندق
 و مضعف و مداهن و حمار و قد سبقت هذه الابیات الاخيرة و هی من جید شعر العرب
 قد و شج فی البدایة اصوله و تهذل بالحضارة غصونه و کانما وصفه الجعری بقوله الذی
 سبق فیه کل و اصف للشعر فی نظام من البلاغة ما شک امر و انه نظام فرید
 و بدیع کانه الزهر الضاحک فی رونق الربیع الحدید مشرق فی جوانب السمیع ما
 یخلقه عوده علی المستعید ما اعرت منه بطون القراطیس و ما حلت ظهور البهید
 من قبل سمع الطروب المعنی عن اغالی بخارق و عقید حج تحرس الال بالفا ظ فرادی کما
 المنصود حزن مستعل الکلام اختیارا و تجتنب ظلة التعقید و رکن للفظ الیقر فادکن



به غایة المراد بعید کالعداری غدون فی الحلال البیض اذا مرض فی الخطوط السود و انا و ان خربت
 عن المقصود بحکایة هذا اللؤلؤ المنصود الا ان انجانی بشعر الی القاسم ملک عنانی و اخذ بزمامی قادی
 الی ملحه فتحبرت شعر الجعری فی ذلک لانه بذکل و اصف و بهر کل عارف بمواقع اللطائف و غیر
 کفر معویه را یاد کنیم کی است که این ابی جدید و جمعی دیگر از صنایع و دیگر آورده اند که نمین بن بشر جمعی از اصناف
 بر معویه در آمدند و شکایت از فقر کردند و گفتند راست فرمود پیغمبر که گفت انکم ستلقون بعدی اثره یعنی بعد
 من ظمی خواهید دید بهمانا که ما دیدیم او را معویه گفت چه دستوری می شما داده بود گفتند فرمود فاصبر و ا حتی تردوا
 علی الخوض صبر کنید تا بروجش من و رد کنید قال فافعلوا اما امرکم عسا که تلا قونه غدا عند الخوض کما
 اخبرکم گفت پس شما نیز چنانچه فرمان داده کنید شاید ملاقات کنید او را فردا نزد جوش آب است و محروم داشت جری
 عطا نکرد و این ابی جدید گفته بن خبر اکثری از اصحاب متکفیر کردند معویه را چه است از پیغمبر نموده و این معنی از
 عبارت او ظاهر و از بیان بی نیاز است خبر دوم است که معودی در مروج الذهب در ذیل احوال مامون آورده
 و هم این ابی جدید اشاره با و کرده که در سنه دویست و دوازده منادی مامون مذکر که امان نیست از
 که معویه را بخیر یاد کند یا او را مقدم دارد و یکی از صحابه و مردم را نزاع است و بسبب این امر و اقبال مختلفه و بیاب
 گفته اند از انچه که می از مذامی و خبر داد او را بخدی که از مطرف بن المغیره بن شعبه آورده اند و هم این خبر را زبیر
 بن بکار زبیری در کتاب اخبار معروف بوفقیات که بام موفی باشد نوشته ایراد نموده چه گفته اند این شنیدیم
 که میگفت مطرف بن مغیره گفته که بر معویه و فرود کردم با پدرم مغیره و پدرم میرفت نزد معویه و می آمد و بغفل و
 ملک داری و شما میگردوشی باز آمد و منموم و اند و هتاک بود چند آنکه غذا نخورد و من اندکی صبر کردم و کما غم این
 بود که در اموال یا اعمال یا سنا نخر رخ داده پرسیدم ترا چه شده که امشب اغنده می نمیت گفت من از نزدیک پدیدترین مردم با هم
 مگر چه شده گفت معویه گفت تو از زوی خود را بر سیدی کش اکنون نشر الویه شفاق و بسط بطاعت میگردی چه حسن تو زیاده و
 هم کاش نظری بحال برادران خود از بنی هاشم نمودی و ارحام ایشان را پیوسته داشتی که بجای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده
 که بیم آن داشته باشی چون این بشنید گفت بهیمات بهیمات برادر تیم پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت
 و کرد آنچه کرد بخدای که بیش از ان نشد که بر د و نامش بر جز اینکه کسی گوید تیم انگاه برادر عدی داشت
 و رنج کشید و دامن فرار زده سال پس بخدای که تجاوز نکرد و از اینکه هلاک شد و هلاک شد ذکرش مگر
 اینکه کسی گوید عدی انگاه برادر مار ملک نصیب شد و پادشاه شد سیکه احدی چون او در نسب بنود
 پس بگرد آنچه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه بر د و نام کارهای او بماند و برادر با هم هر روزه بخ
 نوبت بنام او فریاد کردند و گویند اشهدان محمد رسول الله فای عمل بقی مع هذا الامم لک الادفان

چون مامون انچه بشنید بفرمود تا سادی گردانید آنچه که شت چنانچه وصف کردیم و ما ما انشا شد که باقی بزند که بر منابر
 معویه را لعن کنند و مردم اینکار را عظیم شمرند و بزرگ داشتند و عوام مضطرب شدند و مصلحت را بزرگ این کار را شانه
 گردانی و می نیز از خیال دست باز داشت تا اینجا کلام مسعودی بود و او خود ثقه و سنیان است علاوه بر این که سندر است
 داده و کتاب موفقیات نیز این کار از اصول معتبره و راجع معتبره اینطایفه است از آنچه نوشته ام و ظلم و جور لعن این چنانچه شریف را
 الهام روشن و هید باشد و از آنچه نام صادق علیه السلام شمر بود که عقب هر نماز واجب این چهار تن و چهار زن لعنت کند و
 از برای شیعیان ایشان سنت شد حکم آبی چنانچه کنی و شیخ سنجین بن فرید ابوسلمه راج رساند که شنیدم حضرت صادق علیه
 لعنت میکرد و در عقب هر نماز واجب چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان و نام میبرد و ایشان را و آیات مؤله
 و اخبار مصر جلعن ایشان بسیار است این از ضروریات مذمب شیعه و از مطاعن معروفه ایشان نزد سنیان است
 و هیچیک از منتسبین باین سبب انکار این کرده جز یک نفر جلعن ضال مضل که در ایام ما در کشمیر انچه شده
 و رساله در منع سبب شیخین پرواخته و با سنیان همداستان شده و بخافات و ترهاتی چند طاف از عوام
 اخفاء الهام سفهاء الاحلام را فریفته و بزرگ و طامات کرده و بی نادانانرا سقیفه خود ساخته و بشیادی
 و سالی و حیل کرمی و چالپوشی نه آغازی سقیفه پر دازی در پیش گرفته و عجبتر اینکه با آنکه از او اهل
 طلاب کم مایه تر و یکسره از علم بی نصیب و از روس فاسق و مشایخ اهل کبار است مدعی اجتهاد و مقصد
 فتوی بلکه گاه در پرده زمره اعلیت میکند و فتاوی غریبه جایله از مسموع شده و هم انکار سیادت
 طایفه جلیله رضویه که وجوه و اکابر اشراف اهل قم و طران و همدان و خراسان جز اینها از ایشان است کرده
 و علمای مشدین و حضرت مستطاب حجه الاسلام سیدنا استاد دام ظلهم که اراد تفسیل و تفسیق او
 نوشتا پرواخته اند و هیچ از غوایت افلاخ و از ضلالت ارتداع ندارد و اگر نه این بود که گمان است که
 اگر قاصری بر کلام او مطلع شده بتزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد و اگر بر این صغیه
 اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیم پیوندد و همین قدر هم تعرض کلام شایسته نبود چه بیم نیست
 اگر کسی نظر کند مسئله ضروری را خلا فی کمان کند باینکه این جمل کمتر از آنست که نام وی بر زبان علما
 جاری شود تا چه رسد باینکه او را صاحب قولی شانند و خلا فی بوی نسبت کنند با جمل فاخته این بخرا
 بنقل یک حدیث در ثواب لعن جبت و طاعت که در عرف اهل بیت عبارت از تیم و عدی است و
 گاه بطلاق محاسبین حقوق عترت زاکیه تاویل شده اقتصار میکنم فاضل زاهد و رع آخوند ملا محمد کاظم هزار جوبی
 که از تلامذه استاد اعظم آقای بهبانی قدس سره بوده و خود از فضلاء محدثین و عرفای محصلین است
 در کتاب جمیع الفضایح لارباب القبایح از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه حدیث میکند که وی از امام بهام

از عجمی شیطنتها
 این بدست ایشان
 مروتات شریفه
 علامه اسلام و حجة
 بان نواحی برسد
 عوام و ضعیف شیعه
 مستقیم میکنند برخی را
 تحریف و پاره را
 بوجه ظاهراً الفسار
 تاویل و بعضی را لغی
 نسبت میدهند و بعضی
 مردمان نادان فریب
 در شبکه خود می دارند
 هم که شهورات ظلم
 خود برسد و اندک
 ردون آنرا و بکار نبرد
 انعام و از حد مضطرب
 حضرت مستطاب را
 استادیان چنانچه
 استاد اوست و صاحب
 و بزرگ است و لایله
 در حق او است که در
 قبل سالی معتقد بود
 مستعد از فروغ حق
 و مطالب ترغیب
 از آنکه سوال احوال او
 حضرت سید محمد باقر
 این نویسی البقیع و از
 و مقام ایشان سید
 عادی هم که در کتب
 بتفصیل و باینکه
 مشهور و است
 حضرت اجل جلیله
 باین بوضاحت تعلیم
 فرمودند جواب بر طریقه
 آنحضرت شایسته مقام
 نوشته شده و در حق
 این سید باطل و در حق
 دام ظلهم مرقوم افتاد
 میکند شاید باینکه
 و باطل گوش داد که
 اینگونه کلمات موجب
 استحقاق حد است و
 بخاتم شریفین نوشته
 با انچه دست از بیتی
 و عام فرمودی بر زبان
 سینه نذر انداخته

زین العابدین و سید السلام روایت کرده قال من لعن الجبت و الطاغوت لعنة و
 کتب الله له سبعین الف الف حسنة و محی عنه سبعین الف الف سینه و رفع له سبعین
 الف الف درجة و من امسی یلعنهما لعنة واحدة کتب له مثل ذلك قال فضی مولانا علی
 بن الحسین قد خلت علی مولینا ابی جعفر محمد الباقر فقلت یا مولای حدیث سمعته من ابیک
 فقال هات یا ثمالی فاعدت علیه الحدیث فقال نعم یا ثمالی انخبان ازیدک فقلت بی یا مولای
 فقال من لعنهما لعنة واحدة فی کل غداة لم یکتب علیه ذنب فی ذلک البو و حتی میب و من امسی
 و لعنهما لم یکتب له ذنب فی لیله حتی یصبح قال فضی ابی جعفر قد خلت علی مولینا الصادق
 فقلت حدیث سمعته من ابیک و جدک فقال هات یا ابا حمزه فاعدت علیه الحدیث
 فقال حقایا ابا حمزه ثم قال علیه السلام و یرفع له الف الف درجة ثم قال ان الله واسع
 کبریر حاصل مؤدی این حدیث شریف که در حقیقت سه حدیث است بلکه پنج حدیث و اول را از هر سه امام روای
 کرده و حدیث با اعتبار مروی عنه متعدد میشود بلکه بملا حطه شش حدیث میشود چه زیاده حضرت باقر را
 نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کند است که امام فرمود که هر که جبت و طاغوت را در روزی یکضه
 لعنت کند خدایتعالی هفتاد هزار هزار حسنه برای او بنویسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار
 هزار درجه برای او بپند کند و هر که شب یکضه آن دورا لعنت کند همین ثواب در دیوانش نوشته شود
 ابو حمزه کوید چون علی بن الحسین علیه السلام در گذشت داخل شدم بر مولای خود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام کفتم
 ای مولای من حدیثی از پدر تو شنیدم فرمود بگو من عاده حدیث کردم فرمود چنین است ای ثمالی دوست داری که من
 زیاده بر این بگویم عرض کردم بی ای مولای من فرمود هر که یک بار لعنت کند آن دورا در هر صبح آنروز را
 بر او گناهی نوشته نشود تا شام کند و هر که شب یکبار آن دورا لعنت نماید آن شب را بر او گناهی نوشته نشود
 تا صبح کند ابو حمزه کوید چون باقر علوم البینین در گذشت بخدمت مولای خود صادق آل محمد علیه السلام شتافتم و کفتم
 مولای من حدیثی از پدر و جدت شنیده ام فرمود بیار ای ابو حمزه من حدیث را خواندم فرمود حق است ای ابو حمزه
 انگاه فرمود و بلند میشود برای او هزار هزار درجه یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست انگاه برای دفع استبعاد از
 کثرت ثواب فرمود خدای جواد و واسع العطاء است یعنی از عوم مکرمت و سه دایره رحمت خدا دور نیست که چیزی
 یک عمل قلیل المقدار ثوابی چندان نمایان عینیتی چنین شایان در حق بنده خالص العقیده مولای البیت علیه السلام
 مقرر نماید تمام شد محصل حدیث شریف و ما نیز تمام میکنیم کلام را و میگویم اللهم العن الجبت و الطاغوت
 اللهم العن بنی الدین مغویه خاسا و العن عجبک الله بن زباید و ابن مرجان و عمر بن سعد

الظاهر
 من تأمل فی حق
 و الزیاده التي
 من البیت علیه
 ان ما ذکره اولاً
 مخصوص بالاصحاب
 از نوکان و کتب
 لم یکن وجه ذکر
 الاسماء خصوصاً
 و علیه نبینا الرحیم
 لاجل هذا لا یقله
 والله اعلم بالصواب

و ما در این بر حلقه محصل کلام صاحب کشف و سید شریف در حاشیه کشف ایراد میکنیم چه وثوق در این امور با ایشان از آنکه
 بیشتر است و سابقا در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صنعتی باید باطل آورد و خلاصه بعد از تحریر و نقد
 چنان است که حمد ثنائی لبان جمیل اختیاری است و مدح مرادف او است و نقیض او ذم است و گاه مدح و ذم گاه مدح
 و نشر مناقب استعمال میشود و نقیض او بجا است که ذکر معایب تعدا و مثال است مثل حدث اللؤلؤ علی صفاتها
 طاهر کلام زخمش از محض صحت است بی تاویل یا بر آنچه ذکر شد اخذ از سید شریف می توان فعل استعمال کرد و چه اثر
 اختصاص با اختیار یا نیست و سکر عبارت از مجازات بر نعمت است خواه زبان باشد تا نشود یا بقلب که اعتقاد با تصان
 منعم بصفات کامله باشد یا بجوارح که عبارت باشد از تعجب طاعت و تحمل زحمت و فراموشی این شعور و
 که گفته اند افادته النعماء منی ثلثة یدی و لسانی و الضمیر المحجب است استعمال است شکر آن کاری است که باز
 نعمت آید و در اینجا چه چیز فایده انعام است ن شمرده یکی دست را که با وی خدمت کند و این نوعی از شکر شود و دیگر زبان را و
 طاهر است و دیگر ضمیر را که محجب وصف کرده تا اشارت بان باشد که کس را جز شما و اوست و این شکر و حمد عموم و خصوص
 از وجهی نه مطلق چه بعضی افراد حمد که ثنائی بر غیر نعمت باشد شکر نیست بعضی افراد شکر که مجازات بقلب و جوارح باشد
 حمدی و ثنائی لبان بر نعمت حمد و شکر است و در حدیث آمده که الحمد راس الشکر چه شکر جوارح قابل تادیل است و شکر بقلب
 خفی است و اعلان بزرگ جمیل خدای نیست و آنچه صریح و عین است شکر لبان است که حمد باشد پس مراد بحد نوع خاصی
 از اوست که رأس شکر قرار داده شده تا اینجا محصل کلام این در فاضل خبر و تادیل بصیر بود و دانست که حمد خدای در همه جا
 بلکه لازم و واجب است اگر چند بلا باشد باید گفت الحمد لله علی السراء والضراء و آنچه را از او باید حمد و شکر دانست
 چه البتة مصاح و حکمی دارد که حمد باید بر هر مصیبتی و هر لیه کرد و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم
 باشد از ظلم شکایت کند بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت کمتر خورد و خدا را در همه حال حمد و ستایش کند و تحقیق
 اینست مستمرا بنمادی عقلیه و مبانی تقییه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است در اینجا دقیقه ایست که از زبان او
 ناگزیریم و شرح او چنانست که اشاره کردیم که متعلق شکر نعمت است پس ناچار باید بر ملایم واقع شود
 چنانچه صبر بر ملایم است و این سر حدیث معروف است که الایمان نصف صبر و نصف شکر چه آدمی در
 حال ملایم و ناچار محالی نیست پس گاه باید صبر کند و گاه شکر و صبر مقابل جرم است و شکر مقابل کفران که نوعی از
 کفر است قال تعالی لمن شکر تزدید نکر و لمن کفر تعان عذابا لشدیدا و چون مقابل شکر بکفر است
 پس خود شکر از درجه صبر عالی تر خواهد بود و این در اول مرتبه سلوک مقام انسانیت است و چون چند مرقه در این سلم
 بالا روند بحدی رسند که آنچه از او آید نعمت بینند اگر چند مصیبت شدتی باشد و آن ثمره محبت است و مقتضای
 عدم انکار چه باطن و چه بظاهر چنانچه در اخبار وارد است که جابر بن عبد الله انصاری در آخر عمر خود که بهیری و ضعیف

و عجز پیدا شده بود امام محمد باقر علیه السلام بعبادت می شریف قدم از زانی فرمود و از حال او سؤال کرد گفت در حقیقت
 که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگی دوست دارم و حیات را بر مرگ میگزینم امام علیه السلام فرمود
 من باری چنانم که اگر مرا پیر و دگر و پیر دوست دارم و اگر بر باد دارد و بر نانی و اگر بیمار دارد و بیماری و اگر تندرست دارد و تندرست
 و اگر مرگ دارد و اگر زندگی بخشد زندگی جابر چون این سخن از آنحضرت شنید بر روی آنحضرت بوسه داد و گفت صدق رسول الله که
 مرا گفت تو یکی از فرزندان منی منی نام من یبقر العلم كما یبقر الثور الارض و بدین سبب آنجا را باقر علوم الاولین
 و الاخرین خوانند و اشاره باین مقام نیز نموده سید الشهداء در خطبه خروج از کعبه که فرمود و رضا اهل البیت
 و رضا الله خلاصه سخن آنکه شکر بر ملایم اگر باشد مقام او ایل است و اگر ملایم هم بملاحظه صد و از محبوب حقیقی نعمت
 حساب شود شکر بر او کند و این نتیجه رضاء است که او ثمره محبت است و مقام او آخر و اکابر است و اشاره به مقام
 کرده آنکه گفته که آسوده و مستلای پسند پسندیم آنچه از خدای پسند چرا دست یازم چرا پای کویم مراد است بپسند
 و پای پسند و چون الله علیه السلام همیشه اتباع خود را بمقامات عالیه دعوت کند و برایت بلند عموم شیعه بقرآن
 این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبت را مشتمل است امر فرموده اند که هرگز از برکات این دعا بی مبارک
 با نی مقام ارجمند و رتبت بلند فائز شوند الحمد لله علی عظیم ذی جلال و کبریا حمد خدا را بر مصیبت بزرگ
 شکر را این کلام بر سبیل التفات غیابی بجهت تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است علاوه بر اینکه
 تصریح بزرگی این خطب اهل و رز عظیم را داشته و افتخار و توفیق در وجه حمد و استیاض و اظهار استسلام و
 انقیاد برای او امر الهیه که اهل صفات مومنین احسن حالات متفین است نیز داشته اللهم ارحم ذی
 شفاعته الحسین علیه السلام یوم الودود و جبارا روزی که مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت
 شش اخبار و اله بر شفاعت ائمه و خصوص سید الشهداء بسیار است و ما اشاره باین باب سابق کرده ایم و پیش ازین مجال
 ذکر نیست و رود در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده میشود آمدن بر حتمه و جای آست و مقابل آن صد و رت
 و یوم الودود قیامت است بجهت آنکه برخدا متعالی وارد میشوند و بحضور حک و سلطنت قاهره او حاضر میشوند و با محظوظ
 بر مشرعه رحمت الهیه مومنین را از روز و رومی است یا بجهت اینکه همه خلق تکلم وان منکر الا واد و هار جهنم و رومی
 آجیان بیرون میروند و عاصیان میمانند و الله اعلم و ثبت لک قدیم صدق مع الحسین و اجاب الحسین
 الذین بدلوا ما هجوه من دون الحسین حج و ثابت کن از برای من قدم صدق با حسین و اجاب
 حسین که خون خود را در پیش روی حسین ریختند شش بدل دادن چیزی است چنانچه در منی الاربت و معجبه معنی خون جمیع در
 باطن قلب است چنانچه مطر زمی و غیره گفته اند و کنایت از جان است چه حیات بسته باوست پس بدل مکه کنایه از
 همان شهادت است و دون چنانچه از قاموس و منی الارب استفاده میشود و خود است از دان بدل یعنی خون حسین

کرم و ارادت غیر از و لا تا جگر که در اصل موزور بوده و در فقره معروفه و قدیریه که جماعی گفته اند صورت اجتماع با
 باء غلط است نیز چنین است **قول علی علیه السلام** فلکده اشاره کردیم سابقا که تحت این استیالات دلیل جواز اطلاق کماست
 بر خدا تعالی **قول علی علیه السلام** اللهم اشغل الله ام علی علیه السلام که ایند عارا کرده و حق اعدای و البته جایز است ولی بنابر این که عدا
 دینی با کسی داشته باشد شاید بتواند بخواند و الا باید قصد اعدای اهل البیت کند یا در این جزء از دعا محض تعبد بخواند
 و الله اعلم **قول علی علیه السلام** مسکنه این مصدحی است از لفظ مسکین و تحقیق او در فارسی چاره است و او الله اعلم
 و اینجا معلوم میشود معنی الفقیر و المسکین از اجتماع افتراق و اذا افزه اجتماع و صورت اجتماع البته معنی چاره کی مراد است
 و در صورت افتراق اراده معنی اعم جایز است **قول علی علیه السلام** نصب عینه در قاموس تردید و غلط بودن فتح
 کرده و عادت او در تردید و وجود خلاف است و موجود در نسخ فتح است اگر چه تنج نام نکرده هر دو اگر فتح ثابت
 شد دلیل صحت و الا تعقیب خواندن هر دو جاست و مراد از نصب العین آنچه است که پیش روی کسی نصب شود
 و از چهره کنایه از مطلوب شده **قول علی علیه السلام** و خدا عنی ظاهر اینست که مراد با خدا نیامقام صرف و دفع است
 و تواند بود که مراد بکلمه مجاوزت معنی بدلیت و عوضیت باشد یعنی تو بجای من چشم و گوش او را بگیر چنین
 نیست و آنم تو میتوانی این بعید است **قول علی علیه السلام** شاغلا به عنی ظاهر اینست که حال از ضمیر فاعل تجمل است
 و کلمه براج بک است و الله اعلم **قول علی علیه السلام** من مخلوق غیرک توصیف مخلوق غیر از باب تخصیص بر مبادیت
 خالق و مخلوق است **قول علی علیه السلام** و اتشفع و این عبارت تشفع معنی طلب شفاعت است و مثل استشفاع
 اگر چه در کتب لغت ندیم ولی این استعمال محتمل است و ازین قبل الفاظ که لغوین و ذکر کرده اند در فصح لغت من
 عربیت بسیار است که میتوان احصا کرد و ما کمر را شاره کرده ایم که الفاظ الله علیه السلام بر شرب او با جعند
 خصوصاً صادقین علیهم السلام فضا عدا چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتیاج کج بقوال ایشان میشود و شکیست
 و معاصرینش و رواة اخبار ما کثر از عبد الرحمن بن اخی الاصحعی و اصمعی صبی و ابو عبیده خارجی و اوطه کن بنوده اند
 پس مانع از استلال و احتیاج ندارد و جز عدم التفات باصول لغت و تقلید لغوین بی بصیرت و الله اعلم
قول علی علیه السلام و مونه آه اشتقاق این لفظ از مان است و وزن او فوله است و لهذا جمع او مونا آمده
 مثل سفن و احتمال اشتقاق آن از وزن مفعول شود مثل مقوله و جی دارد **قول علی علیه السلام** ما اصنی همه این
 یا بر سبیل مبالغه و تاکید است یا مراد از هم ان امری است که محل اهتمام است و الله اعلم **قول علی علیه السلام** من لا یحکم
 من ابته ایته است کویا مبدء عهد زیارت بوده و منتهی میشود و انصراف و این نکته موجب حسن کلام من شده و **قول**
علیه السلام و اصوفی ای کلام بنی برانست که آدمی دعا میکند و روی دش را ستوجه مقصود حقیقی کرده
 اگر یا سفری کرده و مسافتی طی کرده و انصراف و انقلابی برای او لازم است و این اعتبار تصریح شده و در دعا

ابو حمزه که فرموده و ان الرأجل الیلب قریب المسافة و با سیاحت در این دعا و دعا می دیگر که در حال حضور باید
 خواند لفظ اقلبنی و انقلابت و انقلاب بسیار وارو شده و ازین وی در ترجمه گفته اند در خانه تو بر میگردد
قول علی علیه السلام یا امیر المؤمنین چونین زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب بآن جناب شده
 و اگر کسی اول آن زیارت یا زیارت دیگران حضرت را بخواند امر سهل است و الا از همین جا ابتدای کلام
 یا امیر المؤمنین میکند و چون سید الشهداء علیه السلام از اعضا آن شجره مبارکه است خطاب بآن جناب
 در اشائی زیارت سید الشهداء بلا حظه اطاعت که زیارت و زیارت تو است **قول علی علیه السلام** مستجاب
 وصف انقلاب مستجاب که صفت و دعا است مجاز در اسناد است که چون ملا بس با جواج است که
 استجاب و صفت نه است بعباریه صفت جواج را برای او ثابت کرده اند و تواند بود که مستجاب مثل شکوک
 و مولود مثل بر جفت و ایصال باشد و در اصل مستجاب با فیه فرض شود و بنابرین وصف حقیقی میشود و الله اعلم
قول علی علیه السلام و تشفا ظاهریست که تشدید باشد از باب تفعل چه معنی ادکه لغوین تعرض کرده اند شفاعت کردن
 چنانچه در شتی الاربت بر نسجه تخفیف جتی از برای حذف نون ثنیه مذات ام مکرانیکه فلما اخیب بنصب خاتم
 شود و فاء برای تفصیل باشد مثل لو فاما تینی فتح ثنی و سایر فقرات عطف بر او بشود و تشفا هم از معطوفات
 او باشد و تواند بود که عطف باشد بر معنی بقضاء حاجتی و تقدیر ان با صبه بقرینه این عطف شود و ممکن است که او بمعنی مع باشد
 چنانچه لا تشرب اللبن و تاكل السمک ای مع اکل السمک گفته اند و این مورد اگر چه از موارد قیاس نیست ولی مانع
 از او نیست ظاهر هر چند هیچک از این احتمالات خالی از مساقفه و مخالفت سلیقه نیست و الله اعلم **قول علی علیه السلام** علی
 ماشاء الله مجلسی علیه الرحمه فرموده مراد اینست که برای کلام بر میگردد و بنابرین مراد قول ماشاء الله است و خبر ماخذ نیست
 مثل کان و مهال او و لا حول و لا قوة الا بالله عطف بر ماشاء الله است و ممکن است مراد معنی باشد
 نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته و لا حول و لا قوة الا بالله انشاء توحید افعال است بجه تعلیل و مناسبت آنکه
 باید انقلاب را مستعین بر وجه مثبت کرد و معنی اول بنظر خالی از بعد نیست **قول علی علیه السلام** و اقول حسبی الله
 و کفی ظاهر تأکید و تاکید معنی جبی است و ممکن است جمله استغاثه باشد و ضمیر راجع بقول حسبی الله یا نفس جمله باشد و هر چه
 مؤید احتمال در عبارت سابقه و بعد احتمال بجاست چه اگر مراد از او قول بود ان نسب آن بود که اقول یا کید که ذکر شود
قول علی علیه السلام معنی من دعا تواند بود که خبریه باشد و مقام تجبید و توحید حضرت بر تعالی و آخر استیک جمله عثیه باشد چنانچه در مع
 لمن جمده احتمال داده اند **قول علی علیه السلام** لیس و دانکه یعنی بنما کسیست که غنی شود از باب جواج و یعنی هر محاجی که بجای مسئول شود
 با از سبب حاجت بشما میرسد و جل عود و مشاغل و عده اهل عطف و فاضل شاست **قول علی علیه السلام** و انت یا
 ابا عبد الله عطف است بر امیر المؤمنین یا عدا که بر او داخل شده بجه قاعده نوحیه که بغیر فی الشانی یا لا یغفر فی الاول

بکله این قاعده را شیخ اجل افقه شیخ جعفر الخفیه در قواعد مختصره خود در فقه تسهیل کرده و ایراد نموده و بکار رسیدن و ناموده
 است اهل علم مشهور است که فرموده لفظ است بر وزن قلت است از او ب معنی رجوع و عطف بر
 انصرفت است در کلام آن علامه نامدار زنده ام و اگر باشد ضعیف نوعی از تصحیف است و نظیر این
 اینست که سید اجل غیاث الدین عبد الکریم بن طاووس بحسن رضی الله عنه در کتاب فرجه القری آورده
 که یکی از ادبای کتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف تخموا بالحق را گمان کرده که تصحیف است صحیح
 تخموا بالحق است یعنی خیمه در عقین بنید که محلی است و بدین که میقات حاج عراقی است و ازین قبل
 متبع ملتفت در کتب علماء بسیار باید که علی السلام را میقات حاج عراقی است و ازین قبل
 و تواند بود که غیر محجوب خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل و ذلک باشد و این بغایت بعید است
 قوله علی السلام است و الله ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل شد خلیف المجدل الحرام انشاء
 و بنا بر این و اسناد ان شیاء ذلک جمله استینافیه باشد و اظهر کتب سیاق عبارت تشکیک انشاء الله برای شرط و قی
 باشد و او برای عطف شود و احق بحجب غایت رسم کتابت تشکیک این کلمه برای تبرک باشد چون فی تحقیق
 مراد تعلیق مشیت مقتضای نوشته شود و اگر برای شرط و تعلیق باشد ان جدا و شاء الله نوشته شود قوله علی السلام
 غیر این و لا قاطع ظاهر ایاس و قنوط فرقی نداشته باشد در مجاری احتمالات و جمع بین آنها بجهت تاکید است مثل کمر
 و کید و مانند او ب رجوع و نحو و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات میکنند اگر چه در واقع بر او
 نباشد و هر یک بمناسبتی استعمال شده باشد از کثرت تبادل و تنوید و مقام استعمال در بسیاری از مواضع خصوصیت
 است نیامده و معلوم شده اند که نقد که نوشتم در بیان الفاظ ایند عاقلان است که از این علم را بجهت جدا و اخرا و باطن و ظاهرا
 علی توفیق لا یتامم الباب الثانی من هذا الشرح الشریف مع کثرة الشواغل و قلعة البعث و عند المملا بصرف الوقت
 و ما ذلک الا ببرکات من خد منته به و هو سیدنا المظلوم ابو عبد الله الحسین سلام الله علیه و قد حصل
 لی فیہ آثار من التائید و هبت علی نینمات من قدسه من التوفیق و التسدید و کتب مصنفه الفقیر الی باب
 ربہ العقی الغاصم ابو الفضل بن الحق المرحوم ابی القاسم حوسنا حسنا با سیرا و اوتیاخیرا کثیرا فی الارض
 المقدسه و البقعة المبارکه سر من دای فی عصر یوم غاشورانی سنه ۳۹۹ هجری الخیر الیقوت حامدا مستغفرا متضرعا
 بحمد الله الکریم و لطفه الیمیم که با جوم هموم و بترجع هموم از عامی نامی پشیمان و بومی
 معنوع بمنی این کتاب مستطاب شفاء الصدور و راجع طبع محکم است
 و اما العبد المفقیر الی الله العقی الوفی المالی اقل

ابناء العلماء المحجج شیخ علی محمد قلی محیری فی شهر الله المعظم ۱۳۱۰

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷	۱۵	تجشند	تجشند	۵	۵	الامه المهدین	الامه المهدین	۲۱	۲۱	نافع و متع	نافع و متع
۱۸	۱۸	خط	خط	۲۳	۲۳	تدریس علوم	تدریس علوم	۱	۱	کثر الزحین	کثر الزحین
۲۸	۲	جاکیر	جاکیر	۵	۵	استفاده	استفاده	۶	۶	متجر الاث	متجر الاث
۱۴	۱۴	کرمانشاه	کرمانشاه	۱۰	۱۰	اعصابه	اعصابه	۱۳	۱۳	و دارا العسکری	و دارا العسکری
۲۹	۱۳	و جواب	و جواب	۱۱	۱۱	ان ترزوه	ان ترزوه	۱۳	۱۳	عمره و بخارا	عمره و بخارا
۲۲	۲۲	این کلام بگو	این کلام بگو	۱۱	۱۱	عن احمد	عن احمد	۱۲	۱۲	شرعی بالقیه	شرعی بالقیه
۹	۹	جزء است	جزء است	۱۳	۱۳	و یا مولی	و یا مولی	۲۲	۲۲	با منقذه	با منقذه
۱۰	۱۰	طوطه	طوطه	۱۱	۱۱	یا سیدی	یا سیدی	۲۵	۲۵	موتفات	موتفات
۳۱	۳۱	ار حضرت علی	ار حضرت علی	۱۲	۱۲	عائبا	عائبا	۱	۱	الا تخولوا	الا تخولوا
۹	۹	و اعلى ربه	و اعلى ربه	۱۴	۱۴	حاشیه	حاشیه	۸	۸	مامور	مامور
۲۱	۲۱	اقی عرب	اقی عرب	۱۵	۱۵	یا انک	یا انک	۱۲	۱۲	عالی و عاقل	عالی و عاقل
۲۳	۲۳	اولا توبه	اولا توبه	۱۹	۱۹	و اجتهی	و اجتهی	۸	۸	بمواضع فرق	بمواضع فرق
۱۵	۱۵	سید الشهداء	سید الشهداء	۵	۵	و از لفظ	و از لفظ	۹	۹	و المساج	و المساج
۳۵	۲	مکرده	مکرده	۱۷	۱۷	من بعد	من بعد	۱۳	۱۳	المجوده	المجوده
۳۶	۹	اضافه	اضافه	۱۹	۱۹	جبارت علقه	جبارت علقه	۲۵	۲۵	روضه	روضه
۱۱	۱۱	نیز کرده	نیز کرده	۱۸	۱۸	اسلام علیکم	اسلام علیکم	۵	۵	نافع	نافع
۱۹	۱۹	از جهان پر	از جهان پر	۶	۶	با صاب	با صاب	۹	۹	الاولیه	الاولیه
۲۲	۲۲	استجاده	استجاده	۲۲	۲۲	بکسر لام	بکسر لام	۱۷	۱۷	عن السنه	عن السنه
۱	۱	والی یوم	والی یوم	۱۳	۱۳	مدعی حیل	مدعی حیل	۲۳	۲۳	حاشیه	حاشیه
۲	۲	لعن یسین	لعن یسین	۱۶	۱۶	اقدام	اقدام	۲۵	۲۵	و انظر	و انظر
۱	۱	و بالموا	و بالموا	۱۴	۱۴	علقمه راوی	علقمه راوی	۲۶	۲۶	حاشیه	حاشیه
۱۲	۱۲	و لک علی	و لک علی	۲	۲	والیه	والیه				
۱۵	۱۵	و انالیه	و انالیه								

در این کتاب
 ۱۵
 ۲۵

صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح	
۱۴	۸	کیف تری	کیف تری	۱۲	۱۲
۲۳	۲۳	مقدس علی	مقدس علی	۱۵	۱۵
۲۳	۲۳	در اوثری	در اوثری	۲۱	۲۱
۲۴	۲۴	مقامی عبادت	مقامی عبادت	۲۱	۲۱
۳	۳	اولیہ	اولیہ	۱۵	۱۵
۸	۸	۱۸۴۹۶	۱۸۴۹۶	۲۵	۲۵
۲۳	۲۳	حکم که تغییر	حکم که تغییر	۷	۷
۱۱	۱۱	نیز نقل	نیز نقل	۱۳	۱۳
۲۳	۲۳	و از آن	و از آن	۱۸	۱۸
۲۴	۲۴	عاید	عاید	۱	۱
۱۵	۱۵	و جواب	و جواب	۱۷	۱۷
۲۲	۲۲	علم اصول	علم اصول	۱۵	۱۵
۵۰	۵۰	فرموده	فرموده	۲۳	۲۳
۲۲	۲۲	وضع امامه	وضع امامه	۲۴	۲۴
۵۱	۵۱	از خطای این	از خطای این	۱۱	۱۱
۵۶	۲۱	آفاق	آفاق	۱۳	۱۳
۵۸	۵	تمام شود	تمام شود	۵	۵
۵۹	۶	بعد از آن	بعد از آن	۶	۶
۲۳	۲۳	یا لفظ اب	یا لفظ اب	۳	۳
۱۱	۱۱	یا غیبه	یا غیبه	۱۳	۱۳
۱۶	۱۶	بابی عبادت	بابی عبادت	۹	۹
۲۲	۲۲	در حکمت	در حکمت	۱۱	۱۱
۶	۶	خارجی	خارجی	۸	۸
۹	۹	که استاد	که استاد	۲۲	۲۲

صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح	
۹۲	۴	سفیان بن	سفیان بن	۱۱	۱۱
۱۰	۱۰	در مجمع	در مجمع	۱۲	۱۲
۱۵	۱۵	و حفظ لیلیا	و حفظ لیلیا	۱۳	۱۳
۱۷	۱۷	وسادت و سارت	وسادت و سارت	۱۴	۱۴
۹۳	۵	شان	شان	۱۵	۱۵
۱۷	۱۷	موسیٰ سجاده	موسیٰ سجاده	۱۶	۱۶
۲۵	۲۵	در ذکر باقر	در ذکر باقر	۲۰	۲۰
۹۵	۲۲	از امالی مذکور	از امالی مذکور	۲۲	۲۲
۹۸	۵	صبان است	صبان است	۲	۲
۹	۹	چه اتفاق	چه اتفاق	۴	۴
۹۹	۲	ابن حبان	ابن حبان	۱۱	۱۱
۲۳	۲۳	شکر الله	شکر الله	۱۲	۱۲
۱۰۲	۲۳	زحل	زحل	۲	۲
۱۰۳	۱۰	تقدیر کلام	تقدیر کلام	۲۱	۲۱
۱۲	۱۲	بهین تقدیر	بهین تقدیر	۲۴	۲۴
۱۴	۱۴	مطب اند	مطب اند	۱	۱
۱۰۴	۳	در کلمات	در کلمات	۲	۲
۱۹	۱۹	بر دو بار	بر دو بار	۵	۵
۱۰۵	۱۷	و جبل	و جبل	۱۴	۱۴
۱۰۶	۵	بروزن	بروزن	۱۵	۱۵
۱۰۹	۱۶	حوالی	حوالی	۱۶	۱۶
۱۱۰	۴	و ارشاد	و ارشاد	۲	۲
۲۲	۲۲	وجه دیو	وجه دیو	۹	۹
۲۳	۲۳	حکم الله علی	حکم الله علی	۱۸	۱۸

۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

صفحہ سطر غلط صحیح	صفحہ سطر غلط صحیح	صفحہ سطر غلط صحیح
۱۴۸ بعد از رسول ۱ بعد از رسول	۱۴۲ یونس بن ۲۱ یونس بن	۱۴۸ بعد از رسول ۱ بعد از رسول
۱۴۹ حاضری حصہ ۳ حاضری حصہ	۱۴۳ در حجاز ۸ در حجاز	۱۴۹ حاضری حصہ ۳ حاضری حصہ
۱۵۰ فیملون ۲۰ فیملون	۱۵۰ واین یاد ۱۵ واین یاد	۱۵۰ فیملون ۲۰ فیملون
۱۵۱ آتا لغوذ ۷ آتا لغوذ	۱۵۱ در اسد الغابہ ۱۲ در اسد الغابہ	۱۵۱ آتا لغوذ ۷ آتا لغوذ
۱۵۲ از شعاع ۱۸ از شعاع	۱۵۲ من دای من دای ۱۶ من دای من دای	۱۵۲ از شعاع ۱۸ از شعاع
۱۵۳ فی روشہ ۱۹ فی روشہ	۱۵۳ از زوات ۲۲ از زوات	۱۵۳ فی روشہ ۱۹ فی روشہ
۱۵۴ ید عوامہم ۲۱ ید عوامہم	۱۵۴ علی بن زرقا ۱ علی بن زرقا	۱۵۴ ید عوامہم ۲۱ ید عوامہم
۱۵۵ وازاب صحاب ۱۰ وازاب صحاب	۱۵۵ بی لطافت ۵ بی لطافت	۱۵۵ وازاب صحاب ۱۰ وازاب صحاب
۱۵۶ واین شکل ۱ واین شکل	۱۵۶ و بروایہ ۱۵ و بروایہ	۱۵۶ واین شکل ۱ واین شکل
۱۵۷ قال فیہ ۴ قال فیہ	۱۵۷ حاشیہ ۲۱ حاشیہ	۱۵۷ قال فیہ ۴ قال فیہ
۱۵۸ واخبار ۱۳ واخبار	۱۵۸ علیہم السلام ۲۱ علیہم السلام	۱۵۸ واخبار ۱۳ واخبار
۱۵۹ وکثرت زوج ۱۳ وکثرت زوج	۱۵۹ کفویہ ۲۳ کفویہ	۱۵۹ وکثرت زوج ۱۳ وکثرت زوج
۱۶۰ خیر القرون ۱۴ خیر القرون	۱۶۰ محقر ۲۵ محقر	۱۶۰ خیر القرون ۱۴ خیر القرون
۱۶۱ رب العالمین ۱ رب العالمین	۱۶۱ مجد ۹ مجد	۱۶۱ رب العالمین ۱ رب العالمین
۱۶۲ و ابو ۲ و ابو	۱۶۲ میکنم ۱۳ میکنم	۱۶۲ و ابو ۲ و ابو
۱۶۳ ملازم است ۹ ملازم است	۱۶۳ من لغتہ ۲۲ من لغتہ	۱۶۳ ملازم است ۹ ملازم است
۱۶۴ سلم ۵ سلم	۱۶۴ انما ۳۳ انما	۱۶۴ سلم ۵ سلم
۱۶۵ شفا صمد ۱۷ شفا صمد	۱۶۵ افعالہ ۲۵ افعالہ	۱۶۵ شفا صمد ۱۷ شفا صمد
۱۶۶ وسمیتہ را ۳۳ وسمیتہ را	۱۶۶ الوزع بن زرقا ۱۰ الوزع بن زرقا	۱۶۶ وسمیتہ را ۳۳ وسمیتہ را
۱۶۷ بولادت ۷ بولادت	۱۶۷ یرون ۱۸ یرون	۱۶۷ بولادت ۷ بولادت
۱۶۸ از او دید ۱۸ از او دید	۱۶۸ شیارو ۱۸ شیارو	۱۶۸ از او دید ۱۸ از او دید
۱۶۹ معروف بود ۱۹ معروف بود	۱۶۹ و خود مرد ۲ و خود مرد	۱۶۹ معروف بود ۱۹ معروف بود
۱۷۰ اینکہ ظاہر ۲۳ اینکہ ظاہر	۱۷۰ خف ۶ خف	۱۷۰ اینکہ ظاہر ۲۳ اینکہ ظاہر
۱۷۱ وافر از ۱۰ وافر از	۱۷۱ طرفہ شغم ۱۴ طرفہ شغم	۱۷۱ وافر از ۱۰ وافر از

صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح		صفحہ سطر غلط صحیح	
۱۶۰	جنہ	۲۲	جنہ	۱۶۱	جنہ
۱۶۱	النبوہ	۱	النبوہ	۱۶۲	النبوہ
۱۶۲	فی شیتہ	۵	فی شیتہ	۱۶۳	فی شیتہ
۱۶۴	المسکر الخیر	۱۰	المسکر الخیر	۱۶۵	المسکر الخیر
۱۶۵	کفرہ ترک	۲۱	کفرہ ترک	۱۶۶	کفرہ ترک
۱۶۷	استباحہ	۲۵	استباحہ	۱۶۸	استباحہ
۱۶۹	میشورہ	۱۸	میشورہ	۱۷۰	میشورہ
۱۷۱	اور استحقاق	۸	اور استحقاق	۱۷۲	اور استحقاق
۱۷۳	نبوایتہ	۱۱	نبوایتہ	۱۷۴	نبوایتہ
۱۷۵	تحریر	۱۱	تحریر	۱۷۶	تحریر
۱۷۷	نصار	۱	نصار	۱۷۸	نصار
۱۷۹	عشیت	۲	عشیت	۱۸۰	عشیت
۱۸۱	عبد الملک	۵	عبد الملک	۱۸۲	عبد الملک
۱۸۳	ومنوع او	۱۲	ومنوع او	۱۸۴	ومنوع او
۱۸۵	بکلم بعض	۱۰	بکلم بعض	۱۸۶	بکلم بعض
۱۸۷	ومجوبہ	۲۲	ومجوبہ	۱۸۸	ومجوبہ
۱۸۹	دسفر	۲۴	دسفر	۱۹۰	دسفر
۱۹۱	فادغت	۲	فادغت	۱۹۲	فادغت
۱۹۳	نیوج	۵	نیوج	۱۹۴	نیوج
۱۹۵	جینا	۹	جینا	۱۹۶	جینا
۱۹۷	الدوش	۱۷	الدوش	۱۹۸	الدوش
۱۹۹	کاحض	۱۸	کاحض	۲۰۰	کاحض
۲۰۱	تخمیس	۱۹	تخمیس	۲۰۲	تخمیس
۲۰۳	عمر عبد العزیز	۵	عمر عبد العزیز	۲۰۴	عمر عبد العزیز

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۳	۲۵	مقبره	مقبره	۲۲۰	۷	موصو	موصو
۱۹۵	۲	ضرب	ضرب	۲۲۱	۵	درفائش	درفائش
۱۹۶	۵	الاغدا	الاغدا	۲۲۲	۲	تقیه	تقیه
۱۹۷	۲	معدی	معدی	۲۲۳	۱	تعبد	تعبد
۱۹۸	۱	هولای	هولای	۲۲۴	۱۷	حین	حین
۱۹۹	۱۳	پیولای	پیولای	۲۲۵	۹	من	من
۲۰۰	۲۰	خوف	خوف	۲۲۶	۱۳	تعداد	تعداد
۲۰۱	۱۳	ابن	ابن	۲۲۷	۹	شبه	شبه
۲۰۲	۵	تری	تری	۲۲۸	۴	پراج	پراج
۲۰۳	۲۲	از تاریخ	از تاریخ	۲۲۹	۱۵	دولت	دولت
۲۰۴	۱۳	بعضی	بعضی	۲۳۰	۱۵	بروچیک	بروچیک
۲۰۵	۱	علیه	علیه	۲۳۱	۱۰	جته	جته
۲۰۶	۲	بروچیک	بروچیک	۲۳۲	۱۵	یا	یا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۰	۳	برجیت	برجیت	۲۳۸	۱۴	بحرین	بحرین
۲۳۱	۹	در عرض	در عرض	۲۳۹	۱۴	وجود	وجود
۲۳۲	۲۰	ضعیفی	ضعیفی	۲۴۰	۳	اجالا	اجالا
۲۳۳	۲۵	قادی	قادی	۲۴۱	۱۲	مسجد	مسجد
۲۳۴	۲	قدما	قدما	۲۴۲	۱۹	قتل	قتل
۲۳۵	۹	بنیاد	بنیاد	۲۴۳	۱۸	زیاد	زیاد
۲۳۶	۱۳	در کوبی	در کوبی	۲۴۴	۴	اول	اول
۲۳۷	۲۰	دین	دین	۲۴۵	۱۴	واسع	واسع
۲۳۸	۱۵	علیه	علیه	۲۴۶	۲۴	عالم	عالم
۲۳۹	۱۰	دانی	دانی	۲۴۷	۵	مشوم	مشوم
۲۴۰	۱۹	النبی	النبی	۲۴۸	۱۰	فروند	فروند
۲۴۱	۶	سندی	سندی	۲۴۹	۴	چند	چند
۲۴۲	۱۲	جیعی	جیعی	۲۵۰	۷	اسبی	اسبی

۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶۱	۱۵	میشوی	میشوی	۲۷۷	۱۹	واریزی	واریزی
۲۶۲	۷	والاخره	والدین	۲۷۸	۲۵	وعداوت	وعداوت
۲۶۳	۱۶	استعدادات	استعدادات	۲۷۹	۶	چون منری	چون منری
۲۶۴	۲۵	عقدہ	عقدہ	۲۸۰	۷	کسی کہ	کسی کہ
۲۶۵	۲	واکراش	واکراش	۲۸۱	۱۲	انصا	انصا
۲۶۶	۳	پن اکتفن	پن اکتفن	۲۸۲	۱۳	انصا	انصا
۲۶۷	۵	واکثوم	واکثوم	۲۸۳	۱۴	انصا	انصا
۲۶۸	۹	غریب	غریب	۲۸۴	۱۷	انصا	انصا
۲۶۹	۴	تجزیت	تجزیت	۲۸۵	۲۱	انصا	انصا
۲۷۰	۱۰	نغانق	نغانق	۲۸۶	۱۲	میشوم	میشوم
۲۷۱	۷	خری	خری	۲۸۷	۱۳	ثم صل	ثم صل
۲۷۲	۹	حیہ الراوی	حیہ الراوی	۲۸۸	۲۱	ثم لم تب	ثم لم تب
۲۷۳	۱۹	ادری	ادری	۲۸۹	۱۴	بل فوادک	بل فوادک
۲۷۴	۲۰	سرا متولد شد	سرا متولد شد	۲۹۰	۱۵	حاشیہ	حاشیہ
۲۷۵	۲۵	معاویہ چنین	معاویہ چنین	۲۹۱	۲	کرده و گفت	کرده و گفت
۲۷۶	۶	در جنگ	در جنگ	۲۹۲	۵	حریم بند	حریم بند
۲۷۷	۷	بن النجار	بن النجار	۲۹۳	۸	یکون اول	یکون اول
۲۷۸	۱۶	توانند	توانند	۲۹۴	۱۹	جماعتی	جماعتی
۲۷۹	۱۷	سومی	سومی	۲۹۵	۲۲	بالکبار	بالکبار
۲۸۰	۵	دوی الحجاز	دوی الحجاز	۲۹۶	۱	ماتا	ماتا
۲۸۱	۲۵	واحد	واحد	۲۹۷	۱۱	المتصّب	المتصّب
۲۸۲	۵	کسر العرب	کسر العرب	۲۹۸	۱۴	لویات	لویات
۲۸۳	۲۳	از حکام	از حکام	۲۹۹	۵	استقر	استقر
۲۸۴	۱۱	وتنوق	وتنوق	۳۰۰	۱۷	قال	قال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۹۳	۵	اباخب	اباخب	۳۰۱	۴	عینون	عینون
۲۹۴	۷	مجازر	مجازر	۳۰۲	۹	والاوجه	والاوجه
۲۹۵	۱۲	عبدانی	عبدانی	۳۰۳	۱۰	قال زویت	قال زویت
۲۹۶	۱۳	العنبی	العنبی	۳۰۴	۲۳	اربعه	اربعه
۲۹۷	۱۲	هندستان	هندستان	۳۰۵	۱۴	در کلام	در کلام
۲۹۸	۱۵	قبار کذر	قبار کذر	۳۰۶	۲۳	الی الطاقه	الی الطاقه
۲۹۹	۱۷	وتایخ	وتایخ	۳۰۷	۲۴	امراء	امراء
۳۰۰	۹	خزله	خزله	۳۰۸	۲۵	والامامه	والامامه
۳۰۱	۲	واپت	واپت	۳۰۹	۳	حاف	حاف
۳۰۲	۲۴	طابق	طابق	۳۱۰	۸	وعلی	وعلی
۳۰۳	۸	ثم مل	ثم مل	۳۱۱	۵	ابن حبان	ابن حبان
۳۰۴	۱۱	ومن ستن	ومن ستن	۳۱۲	۱۱	کثره	کثره
۳۰۵	۱۷	کفتن	کفتن	۳۱۳	۱۱	کثره	کثره
۳۰۶	۱۹	چشم	چشم	۳۱۴	۱۳	کثره	کثره
۳۰۷	۲	این آیت	این آیت	۳۱۵	۳	کثره	کثره
۳۰۸	۱۹	داری که	داری که	۳۱۶	۱۸	کثره	کثره
۳۰۹	۴	عینون	عینون	۳۱۷	۱۷	کثره	کثره
۳۱۰	۹	والاوجه	والاوجه	۳۱۸	۳	کثره	کثره
۳۱۱	۱۰	قال زویت	قال زویت	۳۱۹	۴	کثره	کثره
۳۱۲	۲۳	اربعه	اربعه	۳۲۰	۹	کثره	کثره
۳۱۳	۱۴	در کلام	در کلام	۳۲۱	۱۱	کثره	کثره
۳۱۴	۲۳	الی الطاقه	الی الطاقه	۳۲۲	۱۳	کثره	کثره
۳۱۵	۲۴	امراء	امراء	۳۲۳	۱۵	کثره	کثره
۳۱۶	۲۵	والامامه	والامامه	۳۲۴	۲۳	کثره	کثره

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۲	۱۵	عربی بغداد	عربی بغداد	۳۲۲	۱۵	عربی بغداد	عربی بغداد
۳۲۳	۱۶	دفاقد وناقده	دفاقد وناقده	۳۲۳	۱۶	دفاقد وناقده	دفاقد وناقده
۳۲۳	۱	شققنا شققن	شققنا شققن	۳۲۳	۱	شققنا شققن	شققنا شققن
۳۲۴	۵	باملا حظه و باملا حظه	باملا حظه و باملا حظه	۳۲۴	۵	باملا حظه و باملا حظه	باملا حظه و باملا حظه
۳۲۴	۱۵	وارعرد برد واز قرد برد	وارعرد برد واز قرد برد	۳۲۴	۱۵	وارعرد برد واز قرد برد	وارعرد برد واز قرد برد
۳۲۵	۲	این خبر این خبر	این خبر این خبر	۳۲۵	۲	این خبر این خبر	این خبر این خبر
۳۲۵	۳	مقرنوی مقریزی	مقرنوی مقریزی	۳۲۵	۳	مقرنوی مقریزی	مقرنوی مقریزی
۳۲۶	۱۴	ولازوی ولا روی	ولازوی ولا روی	۳۲۶	۱۴	ولازوی ولا روی	ولازوی ولا روی
۳۲۶	۳	در رجحان بر رجحان	در رجحان بر رجحان	۳۲۶	۳	در رجحان بر رجحان	در رجحان بر رجحان
۳۲۶	۷	فیصلی فیصلی	فیصلی فیصلی	۳۲۶	۷	فیصلی فیصلی	فیصلی فیصلی
۳۲۶	۸	ای طایفه در این طایفه که در	ای طایفه در این طایفه که در	۳۲۶	۸	ای طایفه در این طایفه که در	ای طایفه در این طایفه که در
۳۲۶	۲۱	اشعار اشعار	اشعار اشعار	۳۲۶	۲۱	اشعار اشعار	اشعار اشعار
۳۲۶	۲۳	قولیه قولیه	قولیه قولیه	۳۲۶	۲۳	قولیه قولیه	قولیه قولیه
۳۲۸	۲۵	بر علالت بر علالت	بر علالت بر علالت	۳۲۸	۲۵	بر علالت بر علالت	بر علالت بر علالت
۳۲۹	۱	جواز بکار جواز بکار	جواز بکار جواز بکار	۳۲۹	۱	جواز بکار جواز بکار	جواز بکار جواز بکار
۳۲۹	۱۱	وشموله وشمول	وشموله وشمول	۳۲۹	۱۱	وشموله وشمول	وشموله وشمول
۳۲۹	۱۹	هزاره ملکه هزاره ملکه	هزاره ملکه هزاره ملکه	۳۲۹	۱۹	هزاره ملکه هزاره ملکه	هزاره ملکه هزاره ملکه
۳۲۹	۲۴	واین عین واین عین	واین عین واین عین	۳۲۹	۲۴	واین عین واین عین	واین عین واین عین
۳۳۰	۱۷	معارف معارف	معارف معارف	۳۳۰	۱۷	معارف معارف	معارف معارف
۳۳۱	۱	فقهایی فقهایی	فقهایی فقهایی	۳۳۱	۱	فقهایی فقهایی	فقهایی فقهایی
۳۳۱	۲۵	موزون موزان	موزون موزان	۳۳۱	۲۵	موزون موزان	موزون موزان
۳۳۲	۴	استاد من استادی من	استاد من استادی من	۳۳۲	۴	استاد من استادی من	استاد من استادی من
۳۳۱	۱۳	نظریش نظریش	نظریش نظریش	۳۳۱	۱۳	نظریش نظریش	نظریش نظریش
۳۳۱	۱۴	ایشان ایشان	ایشان ایشان	۳۳۱	۱۴	ایشان ایشان	ایشان ایشان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۰	۷	البحر البحور	البحر البحور	۳۵۰	۷	البحر البحور	البحر البحور
۳۵۰	۱۰	وتابعت وتابعت	وتابعت وتابعت	۳۵۰	۱۰	وتابعت وتابعت	وتابعت وتابعت
۳۵۰	۱۳	والمهافة والمهافة	والمهافة والمهافة	۳۵۰	۱۳	والمهافة والمهافة	والمهافة والمهافة
۳۵۰	۲۳	که در او نام که در او نام	که در او نام که در او نام	۳۵۰	۲۳	که در او نام که در او نام	که در او نام که در او نام
۳۵۱	۲	تتابع تتابع	تتابع تتابع	۳۵۱	۲	تتابع تتابع	تتابع تتابع
۳۵۱	۲۳	میکنم میکنم	میکنم میکنم	۳۵۱	۲۳	میکنم میکنم	میکنم میکنم
۳۵۴	۷	واین سبط واین سبط	واین سبط واین سبط	۳۵۴	۷	واین سبط واین سبط	واین سبط واین سبط
۳۵۴	۱۳	الطالبین الطالبین	الطالبین الطالبین	۳۵۴	۱۳	الطالبین الطالبین	الطالبین الطالبین
۳۵۴	۲۳	حاشیه مولوی مولوی	حاشیه مولوی مولوی	۳۵۴	۲۳	حاشیه مولوی مولوی	حاشیه مولوی مولوی
۳۵۴	۱۷	در فاضل در فاضل	در فاضل در فاضل	۳۵۴	۱۷	در فاضل در فاضل	در فاضل در فاضل
۳۵۵	۸	الطالبین الطالبین	الطالبین الطالبین	۳۵۵	۸	الطالبین الطالبین	الطالبین الطالبین
۳۵۵	حاشیه	من بویه بن بویه	من بویه بن بویه	۳۵۵	حاشیه	من بویه بن بویه	من بویه بن بویه
۳۵۵	۱۴	وقال قال	وقال قال	۳۵۵	۱۴	وقال قال	وقال قال
۳۵۵	۱۹	وحرث وحرث	وحرث وحرث	۳۵۵	۱۹	وحرث وحرث	وحرث وحرث
۳۵۵	۲۴	کما هو ظاهر کما هو ظاهر	کما هو ظاهر کما هو ظاهر	۳۵۵	۲۴	کما هو ظاهر کما هو ظاهر	کما هو ظاهر کما هو ظاهر
۳۵۶	۱۷	دست ملتی دست	دست ملتی دست	۳۵۶	۱۷	دست ملتی دست	دست ملتی دست
۳۵۸	۲۱	علی بن حسین علی بن حسین	علی بن حسین علی بن حسین	۳۵۸	۲۱	علی بن حسین علی بن حسین	علی بن حسین علی بن حسین
۳۵۹	۱۹	این اسم این اسم	این اسم این اسم	۳۵۹	۱۹	این اسم این اسم	این اسم این اسم
۳۵۹	۲۴	و عبارت در عقد و عبارت	و عبارت در عقد و عبارت	۳۵۹	۲۴	و عبارت در عقد و عبارت	و عبارت در عقد و عبارت
۳۵۹	۱۰	خط خط	خط خط	۳۵۹	۱۰	خط خط	خط خط
۳۵۹	۱۵	من حجت من حجت	من حجت من حجت	۳۵۹	۱۵	من حجت من حجت	من حجت من حجت
۳۵۹	۱۸	تخل تخل	تخل تخل	۳۵۹	۱۸	تخل تخل	تخل تخل
۳۵۹	۱	در رکاب که در رکاب	در رکاب که در رکاب	۳۵۹	۱	در رکاب که در رکاب	در رکاب که در رکاب
۳۵۹	۱۴	فوق الموت فوق الموت	فوق الموت فوق الموت	۳۵۹	۱۴	فوق الموت فوق الموت	فوق الموت فوق الموت



کتابخانه مجلس شورای ملی تهران
تاریخ ثبت کتاب: ۱۳۰۲ هجری
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۲
تاریخ ثبت کتاب: ۱۳۰۲

لیک کتاب مصحح ابی حنیفه فی باب راجع
و حوائی است بر طوبی مجروح و ما غفر له
مکرم و منعم منعم منعم منعم منعم
المرئین ۱۰۰ لایه همدردی غفرانی شریف غفر
در نزد لایه منعم منعم منعم منعم منعم
و ما پر بابت ن تردید فی هر یک از علم ۱۳۳۱





